



# نادر

پیغمبر و شمس منشیو

نورالله لارودی





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران  
وزارت اسناد و کتابخانه ملی

نیزه الله حبیبی

نیزه الله حبیبی

# نادر پسر شمشیر

نورالله لاروی



شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسی

سرشناسه:

عنوان و نام پدیدآور:

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری:

شابک:

وضعیت فهرست ثبیتی:

یادداشت:

موضوع:

موضوع:

موضوع:

ردیفهندی کنگره:

ردیفهندی دیبورن:

شماره کتابشناسی ملی:

لارودی، نورالله.

نادر پسر شمشیر، نورالله لارودی.

تهران: نشر کتاب پارسه،

۳۱۷ ص.

۹۷۸-۶۰۰-۵۰۲۶-۶-۶

فیبا.

کتابنامه: [۳۱۵] - [۳۱۷] همچنین به صورت زیرنویس.

نادر افشار، شاه ایران، ۱۱۰۰ - ۱۱۶۰ ق.

داستان‌های تاریخی - قرن ۱۴.

ایران - تاریخ - افشاریان، ۱۱۴۸ - ۱۲۱۸ ق. - داستان.

DSR ۱۲۶۷/۱۲۶۷ ۱۳۸۷

۹۵۵/۰۷۲۲۰۹۲

۱۰۳۴۶۷۴



## شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه

نادر پسر شمشیر

نورالله لارودی

ویراستار: کبری دراقشی

تابک: ۶-۵۶-۵۰۲۶-۶۰۰-۹۷۸

نویت چلب دوم ۱۳۸۸

شارگان ۲۲۰۰ نسخه

فہمت ۷۵۰۰ ترمان

لیتوگرافی آرمانسا

چلب نسله

حق چاپ محفوظ و مخصوص نشر کتاب پارسه است

تهران، میدان انقلاب، خیابان اردبیلیست، بخش کوچه بهشت آمین، شماره ۱۸۱، درب دوم

تلفن: ۶۶۹۵۴۵۷۲ - ۶۶۹۵۶۸۷۷ - امور شهرستانها: ۶۶۹۶۲۳۴۸

## فهرست مطالب

صفحة	عنوان
۱۳	آغاز گفتار
۲۱	بخش نخست - چیش افغان
۲۱	شورت افغانی های قندهار
۲۲	چیش افغانی های ابدالی
۲۴	چیرگی غذایی ها بر ابدالی ها
۲۵	ناختن محمود به سیستان و کرمان
۲۶	لشکرکشی محمود به اصفهان
۲۷	محاصره های اصفهان
۲۹	تسليم پایتخت
۲۹	شاه تهماسب دوم
۳۱	دست اندازی همسایگان به شهرستان های شمالی و غربی ایران
۳۲	خونریزی های محمود افغان و پایان کار او
۳۳	بر تخت نشستن اشرف - پیمان اشرف با دریار عثمانی
۳۵	پیدایش منک محمود سیستانی
۳۶	گشایش قم و تهران به دست اشرف افغان
۳۷	سیح نیرو در مازندران و دشت گرگان
۳۹	بخش دوم - پیدایش نادر یا عقاب کلات
۴۱	آغاز زندگانی جنگی نادر ۱۱۲۷-۱۱۳۱ ه.ق.
۴۱	نادر، فرمانده نیروی کلات ۱۱۳۲-۱۱۳۴ ه.ق.
۴۲	نادر در مشهد ۱۱۳۶-۱۱۳۷ ه.ق.
۴۳	نحسین فرد نادر با منک محمود ۱۱۳۷ ه.ق.
۴۴	گشایش دژهای ینگی قلعه و باغواوه
۴۵	سرگویی فراخان راغچندی تسليم سعید سلطان نایب
۴۶	شکست یاقتن رضاقلو خان سردار از منک محمود

۴۸	....	نبردهای نادر با منک محمود ۱۱۳۸ هـ ق.
۵۰	....	سرکوبی جیفتایی های سرخس و تاتارهای مرو
۵۱	....	شکست ترکمن ها، تسليم عاشوریک افشار - سرکوبی راهگران تركستان
۵۲	....	پیوستن نادر به نیروی شاه تهماسب ۱۱۳۹ - ۱۱۳۸ هـ ق.
۵۳	....	سردار نادرقلی افشار فرمانده سپاه
۵۴	....	گشایش مشهد
۵۵	....	کشمکش نادر با شاه تهماسب - سرکوبی گردنشان گرد و تاتار - پایان کار ملک محمود و ستگان
۵۶	....	تلیم حسین سلطان قاییش - سرکوبی مردم سنگان - رهایی نادر از یک مرگ دهشتناک
۶۰	....	دو مین کشمکش نادر با شاه تهماسب
۶۲	....	شکست یافتن ابراهیم خان از گردها - شورش ترکمن های تکه - آشوب گرگان و سرکوبی شورشیان

۶۵	....	بخش سوم - جنگ های نادر با افغانیان ..
۶۵	....	پیشروی به سوی هرات
۶۶	....	جنگ کافرقلعه و کوسوبه - پیروزی های پی در پی سرکوبی ابدالی ها
۶۸	....	گشایش هرات
۶۹	....	نخستین نبرد خونین نادر با اشرف افغان در مهماندشت سمنان
۷۱	....	دومین نبرد نادر با اشرف در سردره خوار
۷۴	....	آخرین جنگ های نادر با اشرف افغان در زرقان و پل فسا - نابود شدن نیروی افغان

۷۹	....	بخش چهارم - جنگ های نادر با عثمانی
۷۹	....	نبرد نهارند
۸۰	....	نبرد تویسرکان
۸۱	....	زاندن دشمن تا بیرون مرز کشور
۸۲	....	شکست نیروی عثمانی در آذربایجان غربی
۸۳	....	سرکوبی ابدالی ها
۸۴	....	جنگ شاه تهماسب دوم با عثمانی ها و شکست یافتن او
۸۵	....	مدخلهای نادر و برافتادن شاه تهماسب دوم صفوی از تخت - پادشاهی عباس سوم
۸۶	....	دورهای دوام نبردهای نادر با عثمانی
۸۷	....	محاصرهای بغداد و بصره
۹۰	....	یک نمونه از نیوچه جنگی و پشتکار نادر
۹۱	....	سومین نبرد نادر با عثمانی
۹۲	....	نبرد سورتاش - کشته شدن سردار عثمانی و پیروزی ارتش ایران

تاخت و ناز ارتش ایران در بین التهرين شرقی - محاصرهی بغداد - پیمان مشارکهی جنگ ..	۹۳
سرکوبی محمدخان بلوج .. ..	۹۴
سرکوبی مردم داغستان ..	۹۶
نبردهای نادر با عثمانی در قفقاز، محاصرهی دژهای بزرگ گنجه، تفلیس، آبروان و قارص ..	۹۷
جنگ آخر کندی - بزرگترین پیروزی ارتش ایران در جنگهای قفقاز - پایان جنگ ..	۹۹
سرکوبی داغستانیان ..	۱۰۱
 بخش پنجم - تاجگذاری نادر	۱۰۳
کنگرهی معان - تاجگذاری نادر ..	۱۰۳
سرکوبی علیمرادخان بختیاری ..	۱۰۶
پاگستاندن جزایر بحرین از تاریان به سویی قندهار ..	۱۰۷
محاصرهی قندهار ..	۱۰۹
سرکوبی یاشیان بلوچستان ..	۱۱۵
گشاش قندهار ..	۱۱۱
 بخش ششم - لشکرکشی نادرشاه به هندوستان	۱۱۵
اعلان جنگ ..	۱۱۵
بسیج ارتش ایران - گردآوردن خواربار - سازمان لشکری ارتش نادرشاه ..	۱۱۶
راهها .. ..	۱۱۸
در راه غزنی - بیش روی در خاک افغانستان ..	۱۲۵
تسییم شهر غزنی ..	۱۲۱
در راه کابل ..	۱۲۲
گشاش کابل ..	۱۲۳
تسییم جلال‌آباد ..	۱۲۵
جنگ‌ها و کامیابی‌های شاهزاده رضا قلی میرزا افشار در خاک توران و شمال افغانستان ..	۱۲۶
به سوی تنگ خیر .. ..	۱۲۸
شاهکار جنگی نادرشاه - محاصرهی دشمن - آزاد شدن تنگ خیر ..	۱۳۰
گشاش پیشاور ..	۱۳۱
پیام کشنه شدن براهمیم خان ظهیرالدّوله برادر نادرشاه ..	۱۳۲
یک شاهکار دیگر - گذشتن ارتش ایران از رود سند ..	۱۳۳
در راه لاہور .. ..	۱۳۴
گذشتن از رود جلام ..	۱۳۵

۱۳۷	گذشتن از رودخانه‌ی چناب
۱۳۸	گذشتن از رودخانه‌ی راوی
۱۳۹	تسلیم لاہور
۱۴۱	از لاہور تا کرناں - ۴۰۰ کیلومتر راه‌پیمایی
۱۴۳	گرفتن دُر توری و عظیم آباد
۱۴۴	نخستین برخورد سواره نظام ایران با سواران هند
۱۴۵	رسیدن ارتش ایران به میدان جنگ
۱۴۶	نیروی جنگی دو ارتش
۱۴۷	آرایش جنگی دو ارتش
۱۴۸	آغاز جنگ - مانورهای سواره نظام ایران
۱۰۱	جنگ دوم - حمله‌ی بزرگ ارتش هند
۱۰۳	پس از جنگ
۱۰۴	پیمان متارکه‌ی جنگ
۱۰۵	علل پیروزی ارتش ایران
۱۰۶	محمد شاه در پیشگاه نادرشاه
۱۰۹	در راه دهلی
۱۶۰	ورود موکب همایونی به دهلی
۱۶۱	شورش در پایتخت هند
۱۶۲	پیمان شلیمار
۱۶۴	عروسوی شاهزاده نصرالله میرزا
۱۷۱	تاج بخشی نادرشاه
۱۷۲	بازگشت از هند به ایران
۱۷۳	شورش خدایارخان عباسی در استان سند و تسلیم او - ۳۲۰۰ کیلومتر راه‌پیمایی
۱۷۰	بر تخت نشستن نادرشاه افشار در هرات
۱۷۹	بخش هفتم - لشکرکشی نادرشاه به خاک توران
۱۷۹	نمای جغرافیایی - سازمان طبیعی و سیاسی سرزمین توران
۱۸۱	بسیج ارتش ایران
۱۸۲	به سوی بخارا
۱۸۴	تسلیم ابوالفیض خان - نادرشاه در بخارا
۱۸۵	به سوی خوارزم
۱۸۶	نخستین برخورد نادر با دشمن
۱۸۶	شکست ایلبارس خان و پایان کار او
۱۸۹	تسلیم دُر خیوه - آرامش خوارزم

۱۹۳	بخش هشتم - به سوی داغستان
۱۹۴	سرکوبی لزگی‌ها و گردنکشان دیگر
۱۹۵	گزارش فرماندهی نیروی اعزامی به داغستان
۱۹۶	پیشامد ناگوار
۱۹۷	تاختن آرال‌ها و قرقاًق‌های خاک خوارزم
۱۹۸	سرکوبی تازیان مسقط و عمان
۱۹۹	نایینا نمودن شاهزاده رضا قلی میرزا
۲۰۰	اندیشه‌ی کناره‌گیری نادرشاه - پیام پادشاه عثمانی
۲۰۱	سرکوبی احمد اوسمی - پیدایش درویش پیشوای فتنه‌ی بلخ - پاسخ پادشاه عثمانی
۲۰۲	بخش نهم - پیشروی ارتش ایران در خاک عثمانی - پیمان ناتمام و تخلیه‌ی خاک عثمانی
۲۰۳	آخرین جنگ‌های نادرشاه با عثمانی
۲۰۴	محاصره‌ی موصل
۲۰۵	پیشنهادات پنجگانه‌ی نادرشاه - تخلیه‌ی خاک عثمانی
۲۰۶	سرکوبی سورشیان دربند و شیروان
۲۰۷	سرکشی تقی خان بیگلریگی فارس و سرکوبی او
۲۰۸	شورش در گرگان و سرکوبی سورشیان
۲۰۹	دوریانی و پیمان شکنی دربار عثمانی
۲۱۰	محاصره‌ی شهر قارص
۲۱۱	سرکوبی و گوشمالی سخت داغستانی‌ها
۲۱۲	تیرگی روابط ایران و عثمانی - بسیج ارتش‌های دوکشور و آغاز جنگ
۲۱۳	جنگ مرادتپه - مرگ سپهسالار عثمانی و پیروزی ایرانیان
۲۱۴	بازگشت از قفقاز
۲۱۵	آخرین پیشنهاد صلح
۲۱۶	
۲۱۷	بخش دهم - کشته شدن نادرشاه - هرج و مرج کشور
۲۱۸	تغییر اخلاقی نادرشاه و بیدادگری‌های او
۲۱۹	کشته شدن نادرشاه
۲۲۰	کشته شدن شاهزادگان افسار
۲۲۱	تاجگذاری علیقلی خان و گرفتاری او
۲۲۲	پادشاهی شاهرخ - تاجگذاری ابراهیم خان افسار و پایان کار او
۲۲۳	- کشته شدن علیقلی خان
۲۲۴	نایابی شاهرخ شاه - هرج و مرج خراسان - پایان کار افساریان
۲۲۵	

۲۲۹	پراکنده - اخلاق، رفتار، کردار و گفتار نادرشاه
۲۳۳	از سرگذشت شگفت و گفتارهای بزرگ نادرشاه افشار
۲۳۷	کلات نادری
۲۳۷	موقعیت جغرافیایی و طبیعی
۲۴۱	آب و هوای
۲۴۱	روودخانه‌ها - آبیاری
۲۴۲	راه‌ها
۲۴۳	مرزها
۲۴۴	کشاورزی
۲۴۵	آمار
۲۴۵	بهداری
۲۴۶	دبستان‌ها و آموزشگاه‌ها
۲۴۷	زبان
۲۴۸	هنرهای دستی
۲۴۹	عروسوی و شادمانی
۲۵۱	درندگان و شکار
۲۵۲	دامهای خانگی
۲۵۵	آبادی‌ها
۲۵۹	ساختمان‌ها و باروهای تاریخی
۲۶۰	باروهای پاسداری و دیده‌بانی
۲۶۸	ساختمان‌های خشت
۲۷۳	داستان‌های جنگی
۲۷۴	مراد راهزنان از تاخت و تاز
۲۷۵	نیروی جنگجویان
۲۷۷	آغاز داستان‌ها
۳۰۰	یورش راهزنان به بخش‌های دیگر کلات
۳۰۷	فرمان‌های نادرشاه
۳۰۹	روزنشت فرمان تدارک ساز و برگ جنگی
۳۱۳	فهرست منابع و گواه بخش‌های تاریخی و جغرافیایی

## آغازگفتار

کشوری که مادر آن زندگانی می‌کنیم، به گواهی تاریخ درخشنان خود، پادشاهان، سرداران و فرماندهان بزرگی را پرورش داده که نه تنها تاریخ این مرزو بوم، بلکه می‌توان گفت تاریخ جهان از شاهکارهای شگفت آنان آرایش شده است. این فرماندهان بزرگ و مردان نامی که شالوده‌ی نیکنامی و هستی امروزه‌ی ما را ریخته‌اند، بیشتر هنگامی دست به شمشیر بردنده که کشور از هر سو دچار هرج و مرج و در تنگی‌ای بیچارگی و ناتوانی بود. خوشبختانه، شماره‌ی این ستارگان تابان در آسمان کشور و میهن گرامی ما به اندازه‌ای است که در تاریخ کمتر کشوری از کشورهای جهان مانند دارد.

دریاره‌ی شاهنشاهان، سرداران و فرماندهان ایران باستان که نمایانندۀی بزرگی و شکوه دیرینه‌ی ما هستند، نویسندهان نامی جهان از خودی و بیگانه، کتاب‌های بسیار نوشته و به یادگار گذاشته‌اند، که همان نوشه‌ها می‌تواند به خوبی راهنمای شناسایی به زندگانی سراسر شاهکار نیاکان ما باشد. با خواندن کتاب‌های نویسندهان زبردست و بزرگان تاریخ نویس جهان مانند: هردوت، کزنهون، دیودور سیسیلی، پلوتارک، آممیان مارسلن پروکوب و مورخ نامی ایران شادروان فردوسی، می‌توانیم به خوبی از زندگانی نیاکان با فر و جاه خود آگاه شده و آن چه که در این میان فراموش شده یا در نوشه‌های آنان یافت نمی‌شود، رفته رفته با پیدایش نبشه‌های سنگی از ویرانه‌های کاخ‌های شاهنشاهی و ساختمانهای تاریخی ما پیدا و هویدا می‌شود، که هر یک تاریخی بزرگ و گواهی شایسته برای شناسایی پدران ما هستند.

سخن کوتاه کنیم:

ایرانیان، قراموش نکنید

ما فرزندان همان سربازانی هستیم، که به فرمان شاهنشاه و فرماندهی مانند خشایارشا پرچم پیروزی خود را بر فراز دروازه‌های آتن پایتخت یونان برآفراسیم.  
ما فرزندان همان سربازانی هستیم. که شاه و امپراتور شکار می‌کردند و آن‌ها را در برابر شاهنشاه خود به خاک می‌الکنند.

ما فرزندان همان سربازانی هستیم، که بزرگ‌ترین امپراتوری جهان از آن‌ها بیمناک بود و به آن‌ها باج می‌داد.

ما فرزندان همان سربازانی هستیم که بر آسیای مرکزی و جنوبی و غربی و آفریقای شرقی و بخشی از اروپا فرمانروانی می‌نمودند.  
و ما فرزندان همان سربازانی هستیم که نه تنها دوست بلکه دشمن هم از ستایش بزرگی آن‌ها توانست خودداری کند:

ما یم که از پادشاهان باج گرفتیم  
ذان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم  
اموال و خزانه‌شان، تاج گرفتیم  
ما یم که از دریا، امواج گرفتیم  
اندیشه نکردیم ز طوفان و ز طبیار<sup>۱</sup>

ما اندیشه خودستایی نداریم. تاریخ پهناور جهان و نوشه‌های بزرگان تاریخ خود بهترین گواه راستی و درستی گفتار ما هستند. خونخوارترین دشمنان بهتر از همه ما راستوده و به جهاتیان شناسانده‌اند.

۱. نز تادر و نز ندیب‌آنمنک فراهانی است.

اکنون بینیم دشمنان درباره‌ی ما چه می‌گویند:

آم میین مارسلن<sup>۱</sup> افسر و موّرخ رومی چنین می‌نویسد (کتاب ۲۴- بند دوم)

۱- برخورد ژولی بن امپراتور روم با سواره‌نظام ایران در نزدیکی بابل (بهار ۳۶۴ میلادی).

«...با اولین اشعة آفتاب ایرانیان از جلو ما ظاهر شدند. سواره‌نظام مخفون که اسم او را شنیده بودیم اینک از دور با خودهای درخشان، غرق آهن و پولاد به سرعت پیش می‌آمد».

۲- برخورد ژولی بن با ستون بزرگ سواره‌نظام ایران در نزدیکی دهکده‌ی «مرنگا»<sup>۲</sup> (کینومتری شمال تیفون (قابلستان سال ۳۶۳ میلادی).

«...ستون معظّمی که تحت امر «امهران» فرمانده کل سواره‌نظام ایران به طرف ما می‌آمد بکپارچه از آهن و پولاد بود. قطعات آهن که سرایای سربازان را می‌پوشانید به طوری به هم جفت شده بود که نفرات به راحتی می‌توانستند اعضای بدن را حرکت بدند. کلام خود آن‌ها تمام سر و صورت حتی پشت گردن را محفوظ می‌نمود؛ فقط در مقابل چشم‌ها و دهان شکاف‌های کوچکی داشت که برای دیدن و نفس کشیدن بود و به جز این شکاف‌ها از جای دیگر سلاح دشمن به این دوین تنان کارگر نمی‌شد. سواران نیزه‌دار طوری در خانه‌ی زین محکم جا گرفته بودند، مثل این که آن‌ها را با زنجیر به پشت اسپ بسته‌اند. در عقب آن‌ها صفوف تیراندازان کمان ملی را به دست داشتند. همین که تیرهای ایشان از چله‌ی کمان رها می‌شد. مرگ را تا مسافت دوری در اطرافشان متشر می‌ساخت. پشت سر پیاده‌ها صف فیلهای جنگی دیده می‌شد که رویت هیمنه‌ی آن‌ها با خرطومهای دراز و دندان‌های بندشان واقعاً وحشت‌آور بود».

همین موّرخ محاصره‌ی شهر «آیله»<sup>۳</sup> په دست شاپور بزرگ ساسانی را بدین گونه آغاز

۱ آم میین مارسلن Ammien Marcellin یا آم میانوس مارسلینوس Marcellinus موّرخ لاتینی نویسنده‌ی کتاب «تاریخ روم» و افسر سوارکه در جنگ‌های ایران و روم آن چه خود دیده نوشته و هنگامی که شاپور بزرگ ساسانی به بین‌النهرين غربی و محاصره‌ی شهر «آمد» اشکر کشید زین افسر با سپاهیان رومی در شهر محصور گردیده بود. در سال ۳۶۳ میلادی پاساوه ژولی بن به ایران آمده و در همه‌ی جنگ‌های این امپراتور بوده. پس از کشته شدن ژولی بن و شکست تیروی او به رم رفت و از کار سپاهی کناره‌گیری نموده به نوشت تاریخ روم می‌پردازد. چنان‌چه از تاریخ بر می‌آید این موّرخ خطوط مصیری را بدون غلط می‌خوانده است. تولد او در سال ۲۲۰ میلادی در اتاكه بوده و فاصله در سال ۴۵۰ میلادی است.

۲ آمد Amode یکی از بزرگ‌ترین دژهای نظامی است که بر روی رود دجله ساخته شده بود. این شهر را

می‌کند:

۱-... صبح روز بعد که چشم از خواب گشودیم تمام افق از تابش استحهی سپاه ایران می‌درخشد. سواره نظام بی‌شماری که همه غرف آهن و پولاد بودند، تمام جلگه و دشت را فرا گرفته بودند. شخص شاه به سبب بلندی قامت و قلاًث کلاه‌خود علایی و جواهرنشان خویش از دیگران ممتاز می‌نمود بالاخره از دحام مغلوب در اطراف موکب او متنهای قدرت و عظمت این پادشاه را نشان می‌داد.

باز هم آمیین مارسین در کتاب ۱۲ بند ۲۶ می‌نویسد:

۲-... ژولیین تصمیم گرفته بود که از فتوحات گذشته‌ی ایرانیان به سختی انتقام بکشد. چه، از ۶۰ سال پیش به این طرف این ملت پرگرور مشرق را در زیر سُم ستوران خود پایمال کرده بود و با موقفیت‌های پی‌درپی خود تمام قوای ها را تهدید به اضمحلال می‌نمود.

۳- هنگامی که «داجستیوس» سردار رومی با ۸۰۰ سرباز رومی برای گرفتن دژ لازیکا<sup>۱</sup> لشکر کشید شماره‌ی سربازان پادگان دژ پیش از ۱۵۰ تن نبود اتوشیروان دادگر چون بورش دشمن را به دژ لازیک شنید بی‌درنگ «هر روز» سردار نامی خود را با ۳۰۰۰ سپاهی به کمک فرستاد. ولی این نیرو اندکی دیر رسید. با این که ۱۲۵ تن از نیروی پادگان لازیکا به دست سپاهیان رومی کشته شده بودند با این همه نیروی روم کاری از پیش نبرد واز همان راهی که



کنستانس امیراتور روم ساخته و آن را به شکل دژ سه‌تاقی درآورد. رود دجله از جنوب آن را آباری می‌نماید و از شرق به دشت‌های بین‌النهرین پیوسته است. از غرب با شهرستان «کمارن» هم مرز بوده‌ی رومی‌ها آن را «غلبیدنایدیز» می‌دانستند. ناصر خرو در سفرنامه‌ی خود از چگونگی این شهر چنین می‌نویسد:

«بنیاد شهر بر سنگی لخت نهاده شده. طول شهر دو هزار گام باشد و عرض هم چندان. گرد او سوری (دیواری) کشیده شده از سنگ سیاه که خشت‌ها بریده است. بیشتر این سنگ‌ها چنان به هم پیوسته که هیچ گل و گچ سر میان آن نیست. بالای دیوار ۲۰ ارش ارتفاع دارد. پنهانی دیوارش ۱۰ اوش. به هر سد گر برجی ساخته‌اند... تا پایان».

این شهر را فیاد بگرفت و همچنین شاپور بزرگ ساسانی در ۲۵۹ میلادی با اندون کشته‌ی بیار و خارت برگزی آن را از رومی‌ها بازمی‌ستاند و از ختمی که به نیروی پادگان شهر داشت فرمانده آنرا را با گروهی از افسران رومی از دم شمشیر گذراشد.

۱- لازیکا-یکی از شهرهای نظامی قفقاز در کناره‌ی سررقی دریای سیاه که هنگام جهانداری اتوشیروان دادگر و ژوستو توییس امیراتور روم چندین سال ارتضی‌های ایران و روم بر سر آن جنگیدند (۵۵۴-۵۵۵ میلادی)؛ دفعع بی‌کافه و تاریخی نیروی ایرانی پادگان این شهر بهترین نمونه‌ی رشادت و وفاداری سربازان ایران است.

آمده بود، با نامیدی بازگشت. پروکوپ<sup>۱</sup> مورخ رومی این شاهکار تاریخی را چنین می‌نویسد:

«... مرمروز پس از مشاهده‌ی این وضعیت بر سبیل تمسخر و استهزا گفت: «به حال امپراتوری روم باید زار گریست که با یک لشکر تمام خود نتوانست ۱۵۰ تن ایرانی را بدون داشتن دژ محکمی از پای درآورد».

آری مادران ما بودند که کشورگشایان بزرگی مانند:

کوروش بزرگ، خشاپارشا، شاپور بزرگ، اردشیر، قباد، انسو شیروان، بهرام، خسرو پرویز و سرداران و سپهسالاران نامی مانند:

سورنا، مهران، آذر نرسی، نابد، بیگان، بهرام چوبینه، شهر براز، شاهین و گردن دیگر را در دامن خود پرورش داده‌اند.

\* \* \*

از تاریخ ایران باستان بگذریم. نگاهی به آسمان تیره و تارکشور افکنیم. ستاره‌ی درخشان و تابان نوینی از گوشی شمال شرقی ایران نمودار می‌گردد که آن:

#### نادرشاه افشار

کشورگشای نامی ایران است.

پیدایش این مرد بزرگ نیز یکی دیگر از شاهکارهای سرزمین ایران است که تاریخ این مرز و بوم به داشتن چنین فرزند دلیری بر خود می‌بالد. این سردار بزرگ و پیشوای سترگ ارش ایران، پرچم پیروزی کشور ما را بر فراز شهرهای قندهار، کابل، دهلی، بخارا، خیوه، دربند (کرسی نشین داغستان) تفلیس (کرسی نشین گرجستان) برافراشته و بین النهرين را میدانگاه تاخت و تاز سواران خود ساخته است.

چون این مرد تاریخی از سرزمینی پدیدار شده که جایگاه نیاکان بافر و جاه ما بوده، خوب است به تاریخ خراسان<sup>۲</sup> نیز نگاهی کرده و باز هم گفته‌های دشمنان خود را گواه بیاوریم:

۱. پروکوپ Procopius پایروکوپیوس مورخ نامی بیزانس (روم شرقی) نویسنده‌ی کتاب «تاریخ جنگ‌ها» که جلد‌های یکم و دوم آن درباره‌ی جنگ‌های ایران و روم در دوره‌ی آناستاسیوس، ژوستن یکم و ژوستی نیزین است که با قباد و انسو شیروان همدوره بوده‌اند. این مرد در سال ۵۳۷ میلادی به رایزنی «بلیزرا» سردار نامی برگزیده شده و جنگ‌های بزرگ او را با قباد و انسو شیروان به چشم دیده و نوشته است. تولد او در پایان سده‌ی پنجم - وفاتش در سال ۵۶۰ میلادی است.

۲. خود نادرشاه خراسان را «شمشیر ایران» می‌نامید.

ژوستن، مورخ رومی درباره‌ی پارتی‌ها که همان نیاکان نادرشاه افشارند چنین می‌نویسد: «... باید با حیرت و تحسین به شجاعت پارتی‌ها نگریست. پارتی‌ها در نتیجه‌ی رشادت، مردمانی را که بر آن‌ها ریاست داشتند، تابع خویش ساختند. حتی دولت روم هم در زمانی که به اوج قدرت خود رسیده بود سه مرتبه با بهترین سردارانش به آن‌ها حمله برد و در نتیجه ملتفت شد پارتی‌ها یگانه مردمی هستند که نه تنها با رومی‌ها برابرند، بلکه، فاتح رومی‌ها محسوب می‌شوند.<sup>۱</sup> این است تاریخ درخشنان سرزمینی که نادرشاه افشار از آن برخاسته است.

\*\*\*

در هنگام پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ه.ق.) یک لکه‌ی نگین بر صفحات تاریخ دودمان صفوی نشست. رنج‌هایی که شاه اسماعیل و شاه عباس بزرگ برای زنده‌کردن نام و نشان و تاریخ این کشور باستانی برده بودند همه یکباره برپا رفت. ابر تیره و تاری در آسمان ایران پدیدار شد و رفته رفته سرتاسر کشور را فرا گرفت. میهن گرامی ما با آن همه شکوه سیاسی و آرامش ۲۰۰ ساله دویاره در این تاریکی دهشتناک فرو رفت. همسایگان غربی، شمالی و شرقی از هر سو دست بیدادگری و خونریزی دراز کرده و برای نابود نمودن کشور شاهنشاهی با تیغ‌های زهرآگین رو آوردند.

شاه سلطان حسین صفوی، آن مرد بُزدل و بی‌اراده سررشه‌ی کارهای کشور را به دست گروهی از بداندیشان و بیگانگان درباری داده و خود برکنار از کار کشور و لشکر در چهار دیوار حرم به سر می‌برد.

تا این که گندبادی از خاور کشور شاهنشاهی برخاسته پایه‌ی کاخ پادشاهی او را به لرزه درآورد و ناگهان بر سرش فرو ریخت. کشور پهناور ایران میدانگاه تاخت و تاز راهزنان و غارتگران گردید. آبروی دودمان صفوی که با آن همه رنج و اندوه به دست آمده بود یکباره همچون روشنایی اخگری که در آب افکنده شود، نابود شده کشتار، خونریزی، پریشانی، بیچارگی، بدختی، غارت، تاخت و تاز و هزاران بیچارگی در میان ناپذیر جانشین آرامش و آسایش گردید. شراره‌های آتشین مرگ سراسر ایران را فرا گرفت، شهرها به بناد غارت و چپاول رفت، آبادی‌ها ویران شد.

۱. بخش‌های برچسته‌ی این قسمت از کتاب «جنگ‌های هفت صد ساله‌ی ایران و روم» تألیف سرهنگ غلام‌حسین مقتدر اقتباس گردیده است. ن.ل.

لاشهی نیمه جانی از ایران بر زمین بود. لاشخواران از هر سو با منقار و چنگال تیز به امید مردن این بیمار ناتوان با چشم‌های درینده ایستاده بودند.

ولی، به خواست خداوندگار توانا دست فرزند نیرومندی در گوشه‌ای از کشور ایران از پشت این ابرهای تیره نمودار و مرد توانایی برای برگشت دادن شکوه تاریخی کشور ایران از دامنه‌ی کوه‌های شمالی خراسان پدیدار شد. بانگ بر سریازان افسرده و خواب‌آلود زد و خفتگان را از خواب خمودگی بیدار نمود. دشمنان و راهزنان بی‌نام و نشان را به خاک و خون کشید و دست آزمند آنان را کوتاه نمود.

لاشهی این بیمار نیمه جان، جانی گرفت و برخاست. نشانی از بیماری در خود ندید. سرشک شادی از دیدگان خونبار بر گونه‌هایش ریخت. فرزند دلیر خود را در کنارش دید، او را در آغوش گرفت، تاج افتخاری بر سر و تیغ آبداری بر کفش نهاد وی را برای نابود کردن آن لاشخواران دون که به دیدن این فرزند ارجمند دور می‌شدند، فرستاد.

سریازان دلیر ایران به فرماندهی سردار خود آبروی از دست رفته را به دست آوردند و به این هم اکتفا نکرده دست به کشورگشایی گشودند. ایران به سربلندی دوره‌ی «کوروش بزرگ» رسید. ایرانیان افتخار تاریخی خود را تجدید نمودند و شد آن چه خدا می‌خواست.

\*\*\*

در این کتاب شاهکارهای تاریخی و جنگی این مرد بزرگ و کشورگشای تاجخشن را که به گواهی تاریخ پُرکارترین و بی‌باک‌ترین سرداران نامی جهان بوده و ۳۰ سال از عمر خود را در سواری، راه‌پیمایی جنگی، اردوکشی، محاصره‌ی دژهای نظامی و شهرها، جنگ و کشورگشایی به سر برده و در ۱۱ جنگ بزرگ و بیش از ۲۱ جنگ دیگر شرکت داشته و در همه‌ی جنگ‌ها پیروز گردیده و دو تاج به پادشاهان هند و توران بخشیده با یادداشت‌های نوینی از چگونگی شهرستان «کلات» که نخستین جایگاه سپاهیان کشورستان او بوده و از همان جا خورشید بخت بلندش نمودار گردیده گرد آورده، برای دوستان بزرگی و سرافرازی ایران و ایرانیان از خود به یادگار می‌گذارم باشد که هم میهنان گرامی ام را پسند آید.

تهران - ۲۵ مهرماه ۱۳۱۸ خورشیدی

نور الله لا رودی

## بخش نخست

### جنبش افغان

#### شورش افغانی‌های قندهار

در سال ۱۱۲۱ هجری قمری، هنگام پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی افغانی‌های غلزاری<sup>۱</sup> قندهار<sup>۲</sup> از ستمگری‌های گرگین خان گرجی<sup>۳</sup> فرماندار شهر به ستوه آمده به اغوای

۱. غلزاری - نام آبادی کوچکی است در افغانستان جنوبی کنار رودخانه‌ی تارناک از شعبات رود هیلمند و نام تیره‌ی بزرگی از افغانی‌های جنوب آن کشور است که در دشت‌های پیرامون رود هیلمند و رشته‌های دیگر آن پراکنده هستند. چون مرکز افغانی‌های جنوب همان غلزاری است از این رو آن‌ها را «غلزاری» می‌نامند. مورخین این نام را به چندین گونه نوشتند از جمله: غلوهی، غلزاری، گلزاری، قلزاری، غلیجایی، خلجهی، خلچایی دیده شده است.

۲. قندهار - نام یکی از شهرهای جنوبی افغانستان است که در هنگام پادشاهی شاه عباس بزرگ صفوی جزو کشور شاهنشاهی ایران شده. بر سر این شهر چندین سال پادشاهان ایران و هند کشمکش داشتند. شهر قندهار میان رودخانه‌های تارناک و ارگناب ساخته شده و بزرگ‌ترین شهرهای جنوبی افغانستان و مرکز افغانی‌های غلزاری می‌باشد.

۳. نام این مرد «وختنک» بوده و پیش از این که به فرمانداری قندهار گماشته شود در گرجستان سر از فرمان پادشاه ایران برتابه بود و سرانجام گرفتار شده و چون به دین اسلام درآمده بود، شاه سلطان حسین او را بخشیده و شاهنراز خان لقب داد. سرکشی افغانی‌های قندهار شاه سلطان حسین را وادار نمود که مرد سختگیر و سنتگدلی مانند گرگین خان را به فرمانداری آن شهر بفرستد تا هم استان‌های شرقی کشور از تاخت و تاز تیره‌های راهزن افغانی ایمن مانده و هم در برابر نیروی پادشاه هند که در آن هنگام به کابل و افغانستان شمالی فرمانروایی می‌نمود لشکر آماده به جنگی داشته باشد. گرگین خان چنان زهرچشمی به افغانی‌های غلزاری نشان داده بود که هرای خودسری و شورش و تاخت و تاز را مذکور از سرشاران به در کرد ولی این سختگیری‌ها کم کم به ستمگری و دست‌اندازی به جان و مال و ناموس مردم کشید تا این که افغانی‌ها پس از شکایت‌های پی دری به دربار ایران از دستش به تنگ آمده، وی را کشتن. جنبش افغانی‌ها در سده‌ی ۱۱ هجری از همین جا آغاز می‌شود.

میرویس غلزاری<sup>۱</sup> کلانتر شهر بر سر او ریخته وی را کشند. پس از کشته شدن گرگین خان افغانی‌ها همگی نیروی پادگان شهر را از دم شمشیر گذراندیده پرچم مخالفت برا فراشند. شاه سلطان حسین صفری هنگامی از خواب بیدار شد که کار از کار گذشته بود. قندهار سر از فرمان دربار ایران پیچیده، میرویس به فرمانداری شهر رسیده بود.

افغانی‌های غلزاری که چندی در فشار سخت گرگین خان به سر برده بودند نفسی به آسودگی کشیده و با میرویس هم پیمان شدند که تا آخرین قطوه‌ی خونی که در بدن دارند، در راه آزادی خود کوشیده و سر از فرمان او نپیچند. میرویس که چنین روزی را می‌خواست با گفتارهای آتشین خون افغانی‌ها را به جوش آورده و به آن‌ها گفت:

«برادران من استقام الهی نزدیک است، بهادران افغانی نباید زیر بار جور و ستم بروند.»

چون یک سال از این میان گذشت، شاه سلطان حسین پس از این که با فرستادن نمایندگان خود از تسلیم میرویس و فرمانبرداری غلزاری‌ها نامید شد، کیخسرو خان گرجستانی برادرزاده‌ی گرگین خان را با ۳۰۰۰۰ سپاهی، به خونخواهی عمومی و سرکوبی میرویس فرستاد. کیخسرو خان پس از یک سال محاصره‌ی شهر، کاری از پیش نبرد و تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که عبدالله‌خان پسر حیات سلطان ابدالی افغانی را که در خاک هند به سر می‌برد، به فرماندهی افغانی‌های شمالی برگماشته و در این اندیشه بود که به کمک او به شهر تاخته کار میرویس را بسازد. ولی در این گیرودار کسان میرویس او را غافلگیر نموده کشند و از همه‌ی سپاهیانش تنها ۷۰۰ لتن توانستند جان به در برند.

پس از کیخسرو خان شاه سلطان حسین محمد زمان‌خان فرماندار پیشین قندهار را از اصفهان به قندهار فرستاد ولی از دست او هم کاری ساخته نشد و به دست افغانی‌ها دستگیر و

۱. میرویس - این مرد کلانتر قندهار و سردستی افغانی‌های غلزاری بود. گرگین خان فرماندار شهر درباره‌ی او بدگمان شده، وی را دستگیر کرده و همراه گناهکاران سیاسی به اصفهان فرستاد. میرویس یک سال در اصفهان به آزادی به سر برد و سپس با اجازه‌ی دربار ایران به مکه رفت و در آن جا شتمه‌ای از ستمگری‌های دربار ایران درباره‌ی افغانی‌های سُنی قندهار به علماء و بزرگان تمنّی بیان نموده و از آن‌ها نوشته‌ای گرفت که به موجب آن سُنیان می‌توانستند برای رفع جور و ستم از خود با شمشیر دفاع نمایند. با داشتن این گواهینامه میرویس به اصفهان برگشته اجازه‌ی بازگشت به قندهار را گرفت و دربار ایران او را به گرگین خان سپرد. ولی این مرد هنگامه‌جوا در هنگامی که نیروی پادگان شهر در بیرون بودند، به گرگین خان تاخته او را کشت.

کشته شد.

شاه سلطان حسین چون سورشیان را ساخت پابرجا دید ناچار به آن‌ها پیشنهاد صلح نمود.

میرویس پیشنهاد پادشاه ایران را به سه شرط سنگین پذیرفت بدین گونه:

۱- افغانی‌های غلزاری قندهار برای همیشه از پرداخت باج معاف باشند.

۲- نیروی پادگان ایران از قندهار فراخوانده شود.

۳- فرمانداری قندهار برای همیشه با دودمان میرویس باشد.

بدیهی است با این پیشنهادات سخت شهرستان قندهار از کشور ایران مجزا می‌شد، از این‌رو به پیشنهاد میرویس پاسخی داده نشد و بدین گونه هشت سال میرویس فرماندار قندهار بود تا درگذشت.

پس از میرویس میرعبدالله برادرش به جای او نشست و چون سر سازش با دربار ایران را داشت، میر محمود پسر میرویس که جوان خیره سر و بیباکی بود با ۴۰ تن از همدستانش به عمومی خود تاخت آورد او را در خانه‌اش کشت و جانشین پدر شد.

## جنبیش افغانی‌های ابدالی

عبدالله خان سردسته‌ی تیره‌ی ابدالی که پس از کشته شدن گیخسو و خان به شهر مولتان<sup>۱</sup> هند رفت بود، چون چیرگی غلزاری‌های ابدالی در قندهار و افغانستان جنوبی دید، هوای سرکشی و فرماندهی بر سرش افتاده همراه پسرش اسدالله خان ۶۰۰۰ خانوار افغانی‌های ابدالی را از مولتان با خود همدست نموده به هرات<sup>۲</sup> روی آورد. عباسقلی خان شاملو فرماندار هرات همین که از آمدن آن‌ها آگاه شد، عبدالله خان و پسرش را دستگیر نموده به زندان الداخت. چندی از این میان گذشت و سپاهیان عباسقلی خان که چندان دل خوشی از او نداشتند، به شورش برخاسته وی را دستگیر نموده کشند. عبدالله خان و پسرش از این هرج و مرج

۱. مولتان - شهری است در خاک هند و ۱۶۰ کیلومتری شرق دره‌ی غازیخان در سند شمالی کنار رود چناب.

۲. هرات - (هرای) یکی از شهرهای پاستانی افغانستان امروزی که در روزگار پیشین جزو ایران بود. این شهر در ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی مشهد و در کنار رودخانه‌ی هریرود است. در سده‌ی ۱۱ و ۱۲ ه. مرکز مهم اسلحه‌سازی بوده. تیره‌های ابدالی افغان در این شهر و کوهستان‌های پیرامون آن پراکنده هستند. هنگام پادشاهی شاه سلطان حسین این شهرستان جزو ایران بوده است.

استفاده نموده به کمک افغانی‌های ابدالی از زندان گریختند و در کوهستان‌های پیرامون دو شاخ<sup>۱</sup> ناگرانی آغاز نموده. به گردآوردن سپاهی پرداختند. رفته رفته کار عبدالله خان بالا گرفت و به آبادی‌های مرزی خراسان دست اندازی آغاز نموده آماده‌ی حمله به هرات شد. شاه سلطان حسین چون هرات را بی فرماندار دید، جعفرخان استاجلو یکی از افسران خود را از راه مشهد به سرکوبی عبدالله خان و بازگرفتن هرات فرستاد. ولی اسدالله خان پسر عبدالله خان نیروی جعفرخان را درهم شکته خود او را نیز کشت. عبدالله خان پس از این پیروزی و به دست آوردن مهمات جنگی جعفرخان، به شهرستان‌های شمالی افغانستان تاخته، هرات، غوریان و بادغیس را در شمال غرب و فراه را در غرب به دست آورد و خود فرماندار هرات شد. شاه سلطان حسین افسر دیگری به نام فتحعلی خان ترکمان را به جنگ ابدالی‌ها فرستاد. ولی بدینخانه چون نیروی افغانی به راه‌های کوهستانی هرات بهتر و بیشتر از ایرانیان شناسایی داشتند سپاهیان فتحعلی خان را محاصره و تابود نمودند. خود فتحعلی خان نیز با همه‌ی کوششی که برای فرار نمود، دستگیر و کشته شد.

بدین گونه افغانستان شمالی و غربی در دست افغانی‌های ابدالی، قندھار و غزنی (افغانستان جنوبی) در دست غلزاری‌ها افتاد و استان‌های شرقی ایران با دو تیره‌ی خونخوار و چاولگر همسایه شد.

### چیزگی غلزاری‌ها بر ابدالی‌ها

در سال ۱۱۳۲ ه.ق. محمود غلزاری از پیشرفت‌های ابدالی‌ها به هراس افتاده و اسدالله خان ابدالی نیز هم چنان از رقیب خود بیمناک بود. پس، محمود پیش‌دستی نموده به هرات رو آورد. جنگی بی‌اندازه خونین در میان این دو تیره درگرفت. اسدالله خان در گیرودار جنگ کشته شد و سپاهیان او ناچار سر تسلیم پیش آوردن. محمود برای خشنودی شاه سلطان حسین و برای این که میدانی جهت اندیشه‌های دور و دراز خود باز نموده باشد، گزارش کشته شدن اسدالله خان را به دریار ایران فرستاد و خود را از چاکران درگاه شاه سلطان حسین خواند. درباریان نادان شاه را نسبت به محمود خوشبین نموده برای او لقب «حسینقلی خان» (علام شاه سلطان حسین) گرفته با شمشیری مرصع به قندھار فرستادند و به فرمان شاه

<sup>۱</sup>. دو شاخ - نام آبادی کوچکی است در افغانستان غربی و ۶۰ کیلومتری مرز خراسان در جنوب هریرود.

سلطان حسین (۱) محمود فرماندار رسمی قندهار و فرمانفرماي افغانستان جنوبي و غربي شناخته شد. همین بي فکري شاه و درباريان بود که دو دمان صفوی را به خاک تباه و تیره روزی انداخت.

### تاختن محمود به سیستان و کرمان

در سال ۱۱۳۳ هـ.ق. محمود غلزاری از مستی و بیچارگی دربار ایران به خوبی، نایه شد. چون پایتحت را خاموش و پنهان های فراموشی وادر گوش دید، بهلهنه سرکوبی اندیالي ها به سیستان رو آورد و پس از چاول سیستان به سوی کرمان رهسپار شده آن شهر را پس از محاصره هی سختی گرفته غارت نمود.

لطفعلى خان سردار، بیگلریگی فارس که مردی بسیار دلاور و از بهترین افسران ارتش ایران بود، با سربازان پادگان شیراز به جنگ محمود شتافت و او را از شهر کرمان بیرون کرد. محمود به قندهار برگشت و لطفعلی خان پس از گذاشتن نیروی پادگان کوچکی در شهر به شیراز برگشت. اندیشه هی لطفعلی خان این بود که لشکر دیگری فراهم آورده برای باستاندن قندهار و سرکوبی محمود اردوکشی کند و با پشت کار بی مانندی در مدت کمی نیروی خوبی گرد آورد. ولی بدیختانه پس از این که آماده شد سید عبدالله خان عرب فرماندار خائن خوزستان که در آن هنگام در پایتحت بود، به دستیاری چند تن از درباريان خیره سر و بدخواه، شاه را درباره ای سردار رشید بدگمان نمود و شاه او را به پایتحت خواسته، به زندانش انداخت.

از آن سو پس از این که محمود به قندهار برگشت چند تن از افغانی ها را که بدخواه و دشمنش بودند از میان برداشت و همین که شنید چه بر سر لطفعلی خان آمده دوباره اندیشه تاخت و تاز به مغزش راه یافت و نیروی دیگری بیش از سال پیش فراهم آورده تیره های دیگری از هزاره ها و بلوچ ها را با خود همراه نموده به سوی اصفهان پایتحت ایران رو آورد.

### لشکرکشی محمود به اصفهان

در تابستان سال ۱۱۳۴ هـ.ق. محمود با ۲۵۰۰۰ نیروی سوار و پیاده خود از کرمان گذشته به یزد رو آورد. مردم یزد با رو های شهر را مستحکم نموده آماده دفاع گردیدند، ولی

محمد درنگ رواندانه از گرفتن شهر چشم پوشی و به سوی پایتخت پیش روی نمود. در این هنگام ارتش شاه سلطان حسین چنان تبل و بیکاره بار آمده بود که هیچ گونه امیدی به آن نمی رفت که از این میدان کارزار پیروز بیرون آید. دربار ایران چنان آشفته و درهم بود که پس از چند هفته فانگیری و رعل و اسصراب سرانجام تصمیم گرفتند سپاهی فراهم آورده به جنگ محمود بفرستند.<sup>۱</sup> چند تن از علماء و روحانیون را همراه اردو نمودند تا در نزدیکی کرمان (!) ساعت خوبی برای جنگ تعیین نمایند، که شگون داشته باشد ولی، بدینختانه این غیبگری‌ها و ستاره‌شناسی‌ها و رمل‌اندازی‌ها سودمند نیفتاد زیرا در این میان حسین خان زنگنه از گرد راه رسید و گزارش داد که محمود افغان با سپاه خود به ۱۸ کیلومتری پایتخت رسیده است.

نزدیک شدن نایب‌نگام محمود به پایتخت روحیه‌ی نیروی شاه را چنان متزلزل نمود که بند دل‌ها یکباره گسیخت و اردو در پیش روی دودل شد.

سرانجام نیروی شاه سلطان حسین خواهی خواهی به راه افتاد.<sup>۲</sup>

فرماندهی این سپاه با محمد قلی خان وزیر و شماره‌ی سپاهیان او از سواره و پیاده و توپخانه روی هم رفت<sup>۳</sup> ۵۰۰۰۰ تن با ۲۵ عرباده ترب سنگین و سبک بود. از افسران ارشد رستم خان قولر آفاسی و شیخ علی خان فرمانده توپخانه و علیمردان خان فیلی و سید عبدالله خان عرب بودند.

بدین گونه نیروی شاه سلطان حسین به آبادی گلناد آباد<sup>۴</sup> که در ۱۸ کیلومتری شرقی شهر بود، رسید. حال آن که دشمن در همان جا آمده‌ی نبرد بود.

درباره‌ی برخورد دو سپاه، جوقاس هنری انگلیسو می‌نویسد:

آفتاب تازه در افق پدیدار شده بود که دو لشکر با دقتی که از خواص این موقع

۱. فرمانده سپاه با نیروی خود از دروازه‌ی شهر بیرون رفت ولی گروهی از عنما (!) به اردوگاه آمده به وی گوشزد نمودند که حرکت اردو امروز شگونی ندارد. فرمانده سپاهیان چون چنین دید با همه‌ی سپاهیان از همان دروازه که بیرون رفته بود به شهر بازگشته و از دروازه‌ی دیگر بیرون رفت تا بدشگونی از میان برخیزد (روضه‌الصفای ناصری)

۲. فرستاده‌ی شاه اردو را وادز به پیش روی نمود. سواران اصفهانی و تفتیجیان قمشه‌ای و دیگر سپاهیان را به زور تبرزین بر زین شانیدند. (روضه‌الصفای ناصری)  
۳. نام این آبادی را مژخین چندین گونه نوشته‌اند از جمله: چون آباد، قزو آباد، گلون آباد و گلناد آباد دیده شده است.

دهشت‌انگیز است به دیدن یکدیگر ایستاده بودند. سپاه ایران با درخشان ترین زیورهای درباری خود را مزین ساخته از شهر بیرون آمده بود، چنان که گویی به نمایشی یا به جشنی می‌رود نه به میدان جنگ. گرانبهایی و دنگارانگی سلاح و لباس و زیبایی اسباب و زر و جواهری که برخی از زین‌ها را پوشانیده بود و شکوه سراپرده‌های لشکر، همه‌ی این‌ها اردوگاه ایران را مجلل و باشکوه و آراسته جلوه می‌داد. از آن سو گروه کمتری از جنگجویان که خستگی و تابش آفتاب رنگشان را دگرگون و پوستان را سورانده بود، انتظار می‌کشیدند. لباسان را به اندازه‌ای کهنه بود و در این سفر دراز چنان پاره پاره شده بود که به سختی آن‌ها را از سرما محفوظ می‌نمود. زینت اسبابشان تنها از چرم و برنج بود و هیچ چیز درخشان دیگری نداشتند مگر نیزه و شمشیر...<sup>۱</sup>

دشمن به ستون یکم ارتش ایران که فرماندهی آن با رستم خاذ بود، پورش آورد. علیمردان خان فیلی که پهلوی چپ ستون را داشت پس از حمله‌ی سخت سواران افغانی جا تهی کرده از میدان جنگ بیرون شد و سپاهیان او به هر سو پراکنده شدند. عبدالله خان که در این هنگام می‌توانست به کمک باید از پیشوی و همراهی با رستم خاذ خودداری نمود و رستم خان بی‌کمک ماند. در این هنگام افغانی‌ها پورش سخت دیگری از دو پهلو آوردن و سردار خود را کشته دیدند پشت به میدان جنگ نموده با به جا گذاشتن توپخانه گریختند. افغانی‌ها سپاهیان گریزان را دنبال کرده گروه انبوی را کشند. توپخانه‌ی ایران به دست افغانی‌ها افتاد و اردوی به آن بزرگی از هم پاشیده شد. شماره‌ی کشتگان نیروی محمد فلی خان ۱۵۰۰۰ تن بود. این ارتش پراکنده شبانه به سوی پایتخت گریخت و محمود روز دیگر همه‌ی غنایم و توپخانه را برداشته به سوی پایتخت پیش راند.

### محاصره‌ی اصفهان

محمود به نزدیکی پایتخت رسید و در فرج آباد، سه کیلومتری جنوب شهر جایگزین شد، سپس فرمان محاصره‌ی شهر را داد. شاه سلطان حسین دروازه‌ها را بسته و بر باروها پاسدارانی گماشت. این آخرین کاری بود که می‌توانست انجام دهد.

۱. تاریخ ادبیات ایران - جلد ۴ - صفحه ۱۵۳

محمود که به همه‌ی آبادی‌های بیرون شهر دست یافته بود، خواربار بسیاری برای آردو گرد آورده دستور داد آن چه خواربار در آبادی‌های دور و نزدیک به دست آید، آتش بزنند. شب ۲۳ ماه رمضان ۱۱۳۴ ه.ق. شاه سلطان حسین برای این که پایتخت را از محاصره رهانید و از بیرون شهر کمکی بخواهد، تهماسب میرزا ولیعهد و چهارمین فرزند خود را همراه میرزا حسین اشهرادی پیشکار او به سوی کاشان فرستاد. ولی تهماسب میرزا پس از سه ماه دریه‌دری و آوازگی نتوانست کاری از پیش ببرد. همین که محمود از گریختن تهماسب میرزا آگاه شد، راه‌های شمالی و جنوبی و شرقی شهر را از هر سو بریده پاسداران پیشتری در پیرامون شهر پراکنده نمود و بدین گونه از رساندن خواربار و زفت و آمد مردم به شهر جلوگیری شد. ولی برای این که خواربار مردم شهر زودتر به پایان برسد، محمود اجازه داد گروه بسیاری از بزرگان گرسنه و بیچاره که هستی و دارایی‌شان به دست افغانی‌ها سوخته و نابود شده باشند، به شهر بروند.

کاربر محصورین شهر روز به روز سخت‌تر می‌شد و محمود که از بیچارگی و گرسنگی مردم پایتخت آگاه بود، از راه جلفا به شهر یورش برد، دیوار شهر را شبانه سوراخ نمود. ولی استادگی سخت ارمنی‌های جلفا او را پس نشاند و از این یورش سودی نبرد. تا این که چند دست از نیروی او با دادن کشته‌های بسیار از همان راهی که شبانه بازکرده بودند، به جلفا در آمدند و پس از چند خونینه ارمنی‌ها را عقب راندند؛ در رازی شهر را گشودند. نیروی افغان به جلفا ناخته، به خونریزی و غارت و کشتار پرداخت. چند کاخ شاهی که در آن سوی رودخانه بود، با خاک یکسان شد و اصطبیل شاهی به چند افغانی‌ها افتاد. گرسنگی و نایابی سخت در شهر پیدا شد و کار بدانجا کشید که نان در پایتخت یافت نمی‌شد. مردم با گوشت اسب و چاری‌بیان دیگر می‌ساختند. سرانجام گروهی از مردم شهر از گرسنگی مردند و شورش در شهر آغاز شد. شاه سلطان حسین که در تنگنای بیچارگی و نامیدی افتاده سرزنشتی کارها را از دست رفته دید، چون از رسیدن کمک ناامید گردیده و از سویی گرسنگی همه را از پای درآورده بود، ناچار کار را یکرده بود. به یک تنگ تاریخی تن درداد.

### تسلیم پایتخت

با مدد ادار روز آدینه ۱۲ صحراء ۱۱۳۵ ه.ق. شاه تهماسب با محمد قلی خان وزیر و چند

تن از درباریان و ۳۰۰ سوار گارد خود از شهر بیرون شده و به فرخ آباد که اردواگاه محمود بود، رفت. محمود به سردی او را پذیرفت. پس از این که اجازه‌ی ورود به شاه سلطان حسین داده شد، به محمود چنین گفت:

«فرزند اراده‌ی خداوند این است که من بیش از این پادشاه این کشور نباشم. هنگام آن رسیده که تو بر تخت نشینی. من پادشاهی کشور را به تو واگذاشتم. خداوند تو را کامیاب گرداند.»<sup>۱</sup>

سپس با دست‌های خود تاج را بر سر محمود گذاشت.

عصر آن روز ۱۵۰۵ سوار افغانی به فرماندهی امان‌الله خان همراه محمد قلی خان وزیر برای تحویل گرفتن خزانش شاهی و کاخ‌های شاه سلطان حسین به اصفهان رفتند و نیروی پادگان شهر همگی تسلیم شدند. روز چهاردهم ماه پس از آرامش شهر محمود با گروهی از افسران خود به شهر درآمده در کاخ چهل ستون برآورنگ پادشاهی نشست<sup>۲</sup> و دستور داد تا شاه سلطان حسین را در اندرون کاخ زندانی نمایند.

### شاه تهماسب دوم

تهماسب میرزا و نیعهد که پایتخت را از دست رفت و شاه سلطان حسین را تسلیم شده دید در قزوین به نام «شاه تهماسب دوم» بر تخت نشست و حکومت خود سرانهی محمود را به رسمیت شناخت. پس از تاجگذاری اسماعیل یک یکسی از بستگان محمد حسین خان اشتها ردی وزیر خود را به نمایندگی دربار روس و محمد رضا خان عبداللور را به دربار عثمانی

۱. در مارکی بزدنی و ترس شاه سلطان حسین بروفسر اردوارد برآون انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران (صفحه ۹۲-۹۱ جلد ۴) می‌نویسد:

دروزی بر حسب اتفاق با تپانچه یک مرغابی رازخانی گرد. خود شاه به قدری متوجه شده که گریز واقعهٔ مرکتب جنایت گردیده و عباراتی را که معمولاً در ایران هنگام ریختن خون انسان می‌گویند، بر زبان رانده گفت: «قاتلوا و ندم» یعنی به خون آنوده شدم. غالباً فرمان می‌داد که ۲۵۰ قومنان به عنوان کفاره‌ی عملی که در نظرش گذاه عظیم می‌آمد را فقراً بدهند.»

۲. برای این که به خوبی محمود افغان را پیش چشم بیاردم گفته‌ی ادوارد برآون را گواه می‌گیریم: «محمد میانه بالا و خونخوار بود. گردنش به اندازه‌ای کوتاه بود که گوشی سرش از روی دوستش ریخته. چهره‌ای باربک و بینی پهن و ریشی تازک و سرخ رنگ داشت. نگاه و سیماش مانند درنده‌گان خشک و زنده بود چشم‌های نرچ و آبی رنگ خود را مانند کستانی که به اندیشه‌ای فرو رفته باشد همواره سر زمین می‌افکد.»

فرستاده از پطر بزرگ<sup>۱</sup> امپراتور نامی روس و سلطان محمود تختین پادشاه عثمانی برای برانداختن افغانیان از تاج و تخت ایران کمک خواست. در این میان محمود افغان امان‌الله خان افغانی افسر خود را با ۵۵۰۰ عباہی برای دستگیر نمودن شاه تهماسب به قزوین گسل داشت. شاه تهماسب چون چنین هدبه سوی تبریز رفته و آذ شهر را از عثمانی‌ها بازگرفت، به این اندیشه که پس از گردآوردن سپاهیان و رسیدن کمک از عثمانی و روسیه به افغانیان تاخت آورد. امان‌الله خان در راه خود شهرهای کاشان و قم و تهران را گرفته به سوی قزوین رهسپار شد و آن شهر را نیز به آسمانی به چنگ آورد. (سال ۱۱۳۶ ه.ق.)

پس از گرفتن شهر، افغانی‌ها دست به بیدادگری دراز کردند. قزوینیان چون دیدند گستاخی این مردم خیره سر از اندازه گذشته بر سر سپاهیان افغان که در باغ‌های بیرون شهر می‌بودند ریخته بیش از ۲۵۰۰ تن از آنان را کشید و خود امان‌الله خان نیز زخمدار شده

۱. پطر بزرگ - امپراتور نامی که روس‌ها او را «بزرگ» و «پدر میهن» نام نهاده‌اند پسر تزار آنکسیس از خانوادهٔ پادشاهی رومانوف می‌باشد که به سال ۱۶۸۹ میلادی در سن ۱۵ سالگی جانشین پدرشده، ولی چون خردسال بود، خواهر بزرگش شاهزاده خانم صوفی به جای نشست. پطر دوره‌ی کودکی خود را در خدمت نظام به سر برده مانند یک سرباز معلومات لازمی چنگی و نظامی را فرا گرفت و در سپتامبر ۱۶۸۹ در ۱۷ سالگی تاچگذاری نموده دست به اصلاحات کشور خود گشود. پس از دو سفر سوعدمند به کشورهای عینه، آنکسیس، آلمان و فرانسه مردمی کارآزموده و کارهان بار آمده هنرهای بسیاری را برای کشوارش به ارمغان آورد. هنگامی که برای فراغت پیشه‌های گروناگون در هلند به کار مشغول بود جوان در کار خود دلگزیری و هوش سرشار نشان می‌داد که همگان او را «استاد پطر» می‌نامیدند. پس از بازگشت به روسیه به اندیشه‌ی نیرومند نمودن ارتش روسیه دست به کار زد و در مدت کمی نیروی چنگی روسیه در خشکی و دریا از نیرومندترین ارتش‌های اروپا گردید و امپراتوری روسیه در جهان آن روزگاری مقام بلندی شد. در این هنگام شارل دوازدهم پادشاه سوند از پیشرفت‌های روس‌ها در ذیای بالیک ییمناک گردیده با روسیه آمداده چنگ شد.

پس از یک رقصه چنگ‌های بی دریی سراجام در سال ۱۷۵۹ میلادی پطر بزرگ نیروی شارل دا به سختی در هم شکسته بر همه‌ی کشورهای بالیک شرقی دست یافت و نفوذ سوئدی‌ها را در بالیک برانداخت. این نیپر تور در کارهای خود به اندازه‌ای سختگیر بود که فرزندش را برای یک نافرمانی به زندان انداخت و چندان در آن جانگاه داشت تا درگذشت. پسندی اندام پطر به طوری که آنبراهام من نویسد دو مترا در چهار سانتیمتر و سر کاشش مانند وحشیان بوده است.

درباره‌ی او می‌گویند: «نیمی از تنش زور بیرونی نیمی نیروی بیهلوانی را داشته است». پطر بزرگ پس از به دست اوردن بخش بزرگی از سرزمین برویای شرقی و چیرگی بر خاک‌های پیرامون دریای سیاه، بالیک و دریای خزر با برچای گذشتند نام پطرگی از خود و ارتش بسیار نیرومندی برای کشورش در ۳۸ زانویه سال ۱۷۲۵ میلادی (۱۱۴۴ ه.). در سر ۵۳ سالگی به مرضی ذات‌آلریه بدرود زندگی گفت و امپراتوری روسیه به شاهزاده حاتم‌های خانواره‌ی رومانوف رسید.

با قیمتندگی سپاه خود را برداشت<sup>۱</sup>ه در سرمای سخت زمستان بدون خواربار به اصفهان گریخت و در راه آسیب بسیاری به او رسید.

بدین گونه شهرهای قزوین و تهران از دست افغانی‌ها به درآمد و آتش خشمی شدید در دل محمود افروخته شد..

### دست اندازی همسایگان به شهرستان‌های شمالی و غربی ایران

چیزگی افغانی‌ها بر پایتخت و هرج و مرچ کشور ایران همسایگان شمالی و غربی را وارد نمود که از هر سو به کشور تاخت آورده هر یک بخشی را میدان تاخت و تاز خود قرار دهنده. در این هنگام امپراتور روس که از چندی پیش به طمع بلعیدن شهرستان‌های قفقاز و طوالش و گیلان و مازندران چنین پیشامدی را انتظار داشت اردوی بزرگی در شمال دریای خزر گرد آورد.

چون اسماعیل بیگ نماینده شاه تهماسب به پترزبورگ (پایتخت آن روز روسیه) رسید امپراتور روس او را با امیدواری به ایران بازگردانید ولی گذشته از این که هیچ کمکی به شاه تهماسب ننمود در سال ۱۱۳۷ ه.ق. سپاهی به شماره ۲۰۰۰۰ از آستراخان<sup>۲</sup> به داغستان فرستاده شهر دریند<sup>۳</sup> را گرفت. و به این هم اکتفا ننموده دریار روس و عثمانی برای تجزیه و تقسیم ایران به میانجیگری سفیر فرانسه پیمانی در اسلامبول بستند بدین گونه که استان قفقاز شرقی (داغستان و بخش‌های جنوبی آن) با طوالش، اردبیل، گیلان و تنکابن تا نزدیکی خلیج حبیق و گروس و همدان به امپراتوری روس و بخش‌های غربی قفقاز (گرجستان و بخش‌های جنوبی آن) ر همچنین تبریز، رضائیه، کردستان و کرمانشاهان، لرستان و خوزستان تا کنار خلیج فارس به عثمانی واگذار شود. پس به شاه تهماسب صفوی پیغام فرستادند که اگر با این پیمان موافق باشد ارتضی‌های روس و عثمانی در برآنداختن افغانی‌ها از کشور و به دست آوردن تاج و تخت با وی همراهی خواهند نمود و گرنه شاهزاده‌ی دیگری

<sup>۱</sup> آستراخان - با همشرخان؛ و یا «احنجی ترخان»، یا «احنجی ترخان»، بزرگترین بندر بازگاتی دریای خزر است. این شهر در گوشی شمال غربی دریای خزر کنار رودخانه‌ی بزرگ «ولگا» ساخته شده. رود ولگا در نزدیکی این بندر به پیش‌نیز رسته درآمده به دریای خزر می‌ریزد.

<sup>۲</sup> دریند - کرسی تشنی داغستان و بندری است در کناره‌ی غربی دریای خزر و ۲۳۵ کیلومتری شمال غربی پادکوبه.

از خاندان صفوی را به پادشاهی خواهند برداشت. پس از این ابلاغیه ارتش روس شهرستان‌های داغتن، شیروان، طالش، گیلان و تکاب را اشغال نمود. عبداله پاشا سردار عثمانی هم به ایروان تاخت آورده احمد پاشا فرماندار بغداد نیز شهرهای تبریز<sup>۱</sup>، کردستان، کرمانشاهان، لرستان و خوزستان را یکی پس از دیگری گرفت. شاه تهماسب که از جنوب افغانی‌ها، از غرب ارتش عثمانی و از شمال نیروی روس را روی خود دید ناچار از راه طریق به فروین و تهران آمد.

این بود کمکی که شاه تهماسب از همایگان مهربانش انتظار داشت!

### خونریزی‌های محمود افغان و پایان کار او

شورش قزوینیان و کشته شدن سپاهیان افغان و از دست رفتن شهرهای قزوین و تهران محمود را سخت خشمگین و به کشtar مردم اصفهان برانگیخت. نخت ۳۰۰ تن از بزرگان و سران پایتخت را به نام مهمنانی در کاخ پادشاهی گرد آورده و همه را از دم شمشیر گلاراند. سهی ۲۰۰ کودک خردسال آن بیوایان را نیز کشت و به این هم اکتفا ننموده ۳۱ تن از شاهزادگان بی‌گناه دودمان صفوی را با ۳۵۰۰ تن از سربازان گارد شاه سلطان حسین شربت مرگ چشید و پس از این همه کشترهای هولناک تازه به جان مردم بدیخت افتاد. گروه انبوحی از سران و افراد شاه سلطان حسین را که از کار کناره گرفته بودند دستگیر نموده فرمان قتل عام داد. دارایی مردم پایتخت و بازارگانان ایرانی، ارمنی، انگلیسی، هندی و هندی به باد غارت رفت. هر کجا توانگری را یافتد کشته، هستی تو را چپاول نمودند.

این کشtar هولناک تا ۱۵ روز ادامه داشت.

۱. دفاع مردانه تبریزیان هنگام یورش ارتش عثمانی بهترین نمونه از رشادت مردم آذربایجان است که تاریخ ایران هیچ‌گاه این فدایکاری را هم‌ووش شخواهد نمود. مردم تبریز برای این که نیک تیم شهرو را به خود هموز نمایند پس از کشتن ۵۰۰۰ تن از سپاهیان دشمن در برایر عثمانی‌ها شمشیر به دست با اهمیت کسان خود شهر را تخلیه نموده به ازبکیل مهاجرت کردند. سرپری سایکس انگلیسی در کتاب تاریخ ایران می‌نویسد:

اگر مردم اصفهان به انداره‌ی یک دهم تبریزی‌ها فدایکاری و رشادت از خود نشان می‌دادند هرگز پایتخت ایران به دست افغانی‌ها نمی‌افتاده. تیم محمد علی حزین که در آن هنگام سفرنامه‌ی خود را نوشته می‌گوید: «دفاع شجاعانه‌ی دلاوران تبریز در تاریخ بیانی مانند و از هیچ تیره و مردم هیچ شهری دیده نشده است.» همچنین دفاع مردم همدان نیز مطلع گونه که حزین می‌نویسد با مستیانی فدایکاری و جان‌فشاری بوده است.

چون از کار اصفهانیان پرداخت به شهرهای دیگر روی آورد. عراق. گلپایگان خوانسار و کاشان را هر یک پس از دیگری گرفته، گروه بی تماری از مردمانشان را با تبعیت بیدادگری به خاک و خون انداخت. سپس زبردست خان افغانی افر خود را برای گرفتن شیراز فرستاد و او پس از هشت ماه محاصره شهر را گرفته غارت نمود و بیاری از مردم آن جا را کشت.

پس از گرفتن شیراز، محمود به اندیشه‌ی سرکوبی بختیاری‌ها و الوار ۳۰۰۰۰ سپاهی بسیح نموده به کهکیلویه و بختیاری فرستاد ولی این اژدها با داعن کشته‌ی بسیار کاری از پیش نبرده به اصفهان بازگشت.

محمود دوباره دست به خوفزی مردم شهر دراز کرده باز هم چندین از وابستگان دودمان صفوی را از دم شمشیر گذانید. تا این که رفته رفته در اثر این همه خوفزی حائل خراب شد چنان که به همهی نزدیکان و افسرانش بدین شد. چند روزی از کاخ بیرون نیامد و از خوردن غذا خودداری نمود. سرانجام کارش به دیوانگی کشید و افسرانش از روی روگردان گردیدند. عاقبت در ۱۲ ماه شعبان سال ۱۳۷۱ ه.ق. پس از دو سال و نیم حکمرانی در سن ۴۸ سالگی به دست اشرف غلزاری پسرعموی خود کشته شد و اشرف به جای وی

نشست.<sup>۱</sup>

### بر تخت نشستن اشرف - پیمان اشرف با دربار عثمانی

اشرف افغان پس از انجام کار محمود چشم بزرگی در اصفهان برپا داشته دیهیم شاهی را بر سر گذاشت. فرماندهان و افسران افغانی که از محمود روگردان بودند به اشرف گرویدند و اشرف هر یک از آنان را به کاری برگماشت و نیروی پراکنده محمود را دوباره گرد آورد. الیاس فرمائده گارد محمود و امان الله افسر افغانی را که از او چندان خوشدل نبودند با همهی افغانیانی که با آن‌ها همدست بودند کشته، پس به اندیشه‌ی گرفتن شهرهای دیگر ایران افتاد.

۱. درباره‌ی کشته تدن محمود مژخین اختلافات بسیار دارند: سرجان منکم اشرف را کشته‌ی او می‌دانند. شیخ محمد علی حزین می‌نویسد هادرش دستور داد تا از را خفه کند. رضاقلی هدایت و یروفورد اذراود براون بیز معتمدندگه اشرف اورا کشته، پل هرن می‌گوید به خودی خود مرد. سریرسی سایکس می‌نویسد ادعایی ه او را کشته، ولی مادر این جا عقیده‌ی اکبریت را پیروی نمودیم.

در این هنگام استان‌های کرمان و فارس با شهرستان‌های یزد، اصفهان و کاشان در دست افغانی‌ها بود، نیروی عثمانی پس از گرفتن شهرستان‌های غربی به قزوین و تهران را آورد و با نیروی اشرف رویه رو شد.

اشرف برای این که دربار عثمانی را از زیان جنگ و کشتار بیهوده آگاه ساخت با خود هم‌دست نماید نماینده‌ای به اسلامبول فرستاد و چنین پیغام داد که جنگ دو ملت سنتی مذهب با یکدیگر جز تباہ کردن گروهی از همکیشان سودی در بر نخواهد داشت و اکنون که افغانی‌ها بر پیروان تشیع دست یافته‌اند بهتر این است که دربار عثمانی نیز از راه سازش و دوستی با آن‌ها درآید.

پس از فرستادن این نماینده اشرف چهار تن از علمای سنتی را به اردوگاه عثمانی‌ها فرستاده و به آن‌ها نیز یادآوری نمود که با برادران دینی خود جنگ ننموده از خونریزی ناروا دست بردارند. ولی با این که افکار توده‌ی ترک با اشرف همراه بود، چون دربار عثمانی نمی‌توانست و نمی‌خواست تنها به داشتن شهرستان‌های غربی اکتفا نماید و چشم به پایتخت ایران دوخته بود از این رو به پیغام اشرف ارجی نگذاشت و به ارتضی خود که فرماندهی آن را احمد پاشا فرماندار یخداد داشت دستور داد با ۶۰۵۵۵ سپاهی از راه همدان به سوی اصفهان پایتخت ایران پیش روی نماید.

اشرف چون دید با این شیوه نتوانست عثمانی‌ها را خاموش و آرام نماید به آخرین وسیله دست زد و با همه‌ی نیروی خود به جنگ شتابت. نزدیک همدان جنگی سخت درگرفت و احمد پاشا با همه‌ی برتری که به اشرف داشت شکست کمرشکنی یافت و اسیران جنگی بیار به دست اشرف افتاد. ولی اشرف بدون آن که به اسیران عثمانی آسیبی برساند آن‌ها را با همه‌ی غنایم و توپخانه که در این جنگ به دست آورده بود به عثمانی‌ها باز پس داد.

در برآبراین مردانگی، دربار عثمانی نیز با اشرف صلح نمود و پیمانی دوستانه بین اشرف و دربار اسلامبول بسته شد بدین گونه که دربار عثمانی اشرف را به پادشاهی شناخت و اشرف نیز همه‌ی شهرستان‌های غربی کشور را که نیروی عثمانی در دست داشت جزء کشور عثمانی دانست.

گفت و گوی اشرف با دربار عثمانی در همین جایه پایان رسید.

### پیدایش ملک محمود سیستانی

سر محمود سیستانی در سال‌های ۱۱۳۰-۱۱۴۰ ه.ق. هنگام پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی فرماندار گلشن و فردوس (نوون و طبس) می‌بود و خود را از دودمان «صفاری» می‌دانست. چون شاه سلطان حسین از تخت برآفتاد، محمود نیز میدان را برای خود باز دلده سر از فرمان استانداری مشهد پیچید. اسماعیل خان سپهسالار استاندار خراسان نیروی کوچکی به فرماندهی فتحعلی خان فرماندار مشهد برای سرکوبی محمود فرستاد ولی فتحعلی خان در هنگام محاصره فردوس کشته شد و سپاهیانش پراکنده گردیدند. رفته رفته کار محمود بالا گرفت و نیروی بیش از پیش فراهم آورده آماده‌ی حمله به مشهد گردید. پس از کشته شدن فرماندار مشهد، اسماعیل خان سپهسالار افسر دیگری به نام علی قلی خان شاملو فرماندار پیشین مرو را به فرمانداری شهر مشهد گماشت ولی به زودی از این کار پشیمان شد؛ زیرا علی قلی خان زیر باز فرمان او نرفت و پس از این که به فرمانداری مشهد رسید گروهی از ولگردان و اویاشان شهر را به دور خود گرد آورده با خود همدست نمود و اسماعیل خان را دستگیر و به زندان انداخت. پس از چندی همان اویاش بر علی قلی خان شوریده او را کشند و اسماعیل خان دوباره به جای خود نشست ولی شهر به همان آشتگو و پریشانی ماند. اسماعیل خان چاره‌ی کار را در این دانست که محمود را به باری خواسته مردم شهر را سرکوبی نماید و چنین کرد. محمود که چنین چیزی را از خدا می‌خواست با سپاهیانش به مشهد یورش آورد و شهر را به آسانی گرفت. پس از گرفتن شهر نخست اسماعیل خان را از میان برداشت و پس برای گرفتن شهرهای دیگر خراسان به سوی نیشابور پیش روی نمود.

در این هنگام شاه تهماسب صفوی، نخست رضاقلی خان و سپس محمد خان ترکمن را برای سرکوبی محمود فرستاد (که به جای خود گفته خواهد شد).

با پیدایش محمود سیستانی اوضاع کشور بیش از پیش هرج و مرج شد، بدین گونه که شهرستان‌های غربی در دست عثمانی، شهرستان‌های شمالی در دست ارتش روس و شهرهای دیگر مرکزی با استان‌های جنوبی در دست افغانی‌ها ماند. ملک محمود بر شهرستان سیستان و استان خراسان تا نیشابور فرمانروایی می‌نمود. نیروی ناچیز شاه تهماسب در میان راه تهران و بخش‌های شرقی مازندران آواره و سرگردان بود. فتحعلی خان

قاجار نیز شهرستان گرگان و دشت را داشت.

### گشایش قم و تهران به دست اشرف افغان

شاه تهماسب دوم چون از کمک همایگان نامید شد و پس از این که دانست همایگان گرامش (۱) چه اندیشه‌ی شومی درباره‌ی او و کشورش دارند، بیچاره ماند و دستور از هر سو گوناه شد. برای این که آخرین تلاش خود را نموده باشد، از راه او دبیل به طازم و تهران آمد. از تهران احمد خان سخنگوی آقامی افسر خود را به گرگان فرستاد تا از فتحعلی خان سردسته‌ی ایل قاجار کمکی بخواهد. فتحعلی خان که در این هنگام غرماندار استرآباد (گرگان) می‌بود فرستاده‌ی شاه را به گرمی پذیرفته به گرد آوردن سپاهی پرداخت.

از آن سو اشرف افغان برای درهم شکتن نیروی شاه تهماسب با گروهی از سپاهیان افغانی به سوی قم و تهران پیش آمد و شاه تهماسب چون بارای ایستادگی در برابر نیروی او را نداشت به محمد علی خان قوللر آقامی که در قم می‌بود دستور داد تا رسیدن سپاه کمکی گرگان، آن جا را نگاهداری نماید و خود به سوی مازندران شتابت. نیروی افغان سپاهیان محمد علی خان را در قم شکست داده به سوی تهران پس نشاند و محمد علی خان چون تهران را خالی دید ناچار او هم به دنبال شاه تهماسب به مازندران رهسپار گردید و افغانی‌ها قم و تهران را بدین گونه به چنگ آوردند. در این میان فتحعلی خان قاجار با سپاهیان خود از راه دامغان و سمنان به سوی تهران پیش می‌آمد. چون به نزدیکی شهر رسید آگاه شد که شاه تهماسب از راه دماوند-لاریجان به مازندران رفت و نیروی اشرف تهران را گرفته است. فتحعلی خان با نیروی کوچکی که همراه داشت به سوی تهران پیش آمد. بیرون شهر جنگ خونینی میان نیروی او و اشرف درگرفت و فتحعلی خان چون نمی‌توانست در برابر نیروی منظم اشرف ایستادگی نماید با ۱۵۵ سوار شبانه به سوی مازندران شافت.

یوس از این جنگ کوچک تا چندی در سرتاسر کشور آرامش برقرار شد. اشرف به اصفهان بازگشت و شاه تهماسب را به حال پریشان خود گذاشت. نیروی عثمانی هیچ اقدام دیگری ننمود. روس‌ها در شمال خاموش ماندند. ملک محمود در مشهد خود را پادشاه خوانده و سکه به نام خویش زد.

رئی. این آرامش ناگهانی بی جانبو. طبیعت بازی دیگری زیر سرداشت. خداوند دست توانایی را برای رهاییدن ایران از این بدبهختی های روزافزون می فرستاد.

### بسیج نیرو در مازندران و دشت گرگان

هل فتحعلی خان قاجار پس از شکست یافتن از نیروی اشرف، به مازندران رفت و در اشرف (بهشهر) به شاه تهماسب پیوست. شاه پس از این که دانست فتحعلی خان نیز توانسته است کاری از پیش ببرد بسیار اندوهگین شد و خود راساخت در تنگنا دید. ولی فتحعلی خان به شاه پیشنهاد نمود که اگر هزینه‌ی بسیج سپاه را به گردان بگیرد در دشت گرگان می‌تواند نیروی برازنده‌ای فراهم آورد. شاه تهماسب این پیشنهاد را پذیرفت و هر دو به سوی دشت گرگان رهیار گردیدند. فتحعلی خان با پشتکار بی‌مانندی سرdestه‌های ایل قاجار، گرایلی، مدانلو، حاجیلو، فندرسکی، کتول، و ترکمن‌های نکه و یموت را پیش خوانده با پرداخت پول از آن‌ها نیروی سوار و پیاده‌ای به شماره‌ی ۱۸۰۰۰ گرفت.

شاه تهماسب پس از دلچسپی سران ایل‌های مازندران برگشت و فتحعلی خان پس از چند هفت سپاهیان را برداشته به مازندران شافت. روز ۱۴ شوال ۱۳۲۹ ه.ق. شاه تهماسب این ازدوا را در اچهاردۀ کلانه‌دۀ از آبادی‌های هزار جریب مازندران سان دید و بسیار خرسند گردید.

فرماندهی این اردو به خود فتحعلی خان واگذار شد و چند تی از سرdestه‌های قاجار در ارتشی و دربار شاه تهماسب به کار گماشته شدند. پیشکاری و بازرگانی درباره یوسفیک یکی از بستگان نزدیک فتحعلی خان و فرمانداری قوچان نیز به الله‌قلیخان قاجار داده شد. فتحعلی خان گذشته از فرماندهی سپاه به فرمان شاه پیشکار و آجودان او نیز بود و به همه‌ی سران سپاه و درباریان ابلاغ شد که وی را به این سمت بثناشد. پس از آن شاه تهماسب سوارلئی چند به شهرهای دور و نزدیک فرستاده پیغام داد هر یک از فرمانداران و بختداران و دهداران با هر چند سیاهیانی که بتوانند فراهم آورند، به زودی به اردوی بزرگ پیوسته و در

۱. فتحعلی خان به فرمان تاہ سلطان حسین فرماندار گرگان و دست برد که از تاخت و تاز ترکمن‌های یموت و نکه جزوگیری ماید. هنگام پوشش افغانی‌های به اصفهان فتحعلی خان نیز با نیروی کوچکی به کمک شفاته سود و نی پیون دربار ایل شاه را به او بدلیل نموده بودند فتحعلی خان سپاهیان خود را برداشته به گرگان بازگشته برد.

راه خود نیز از هر آبادی که می‌گذرند اینغار<sup>۱</sup> نمایند. بدین گونه شماره‌ی سپاهیان شاه تهماسب به ۲۳۵۰۰ تن رسید. شاه تهماسب محمد علی‌خان قوللر آفاسی را با یک هنگ از سربازان در دامغان گذاشت به سراغ ملک محمود شتافت.

---

۱. اینغار: وزه‌ی ترکی است به معنای حرکت سریع سپاهیان به سوی دشمن، هجوم، یورش

## بخش دوم

### پیدایش نادریاعقاب کلات

نادرقلی از تیره‌ی قرخلوکه یکی از تیره‌های کوچک ایل افشار<sup>۱</sup> است در روز شنبه ۲۸ ماه مهرم سال ۱۱۰۵ ه.ق در دستگرد از آبادی‌های نزدیک ابیورد و شهرستان درگز (شمال خراسان) متولد و به نام پدریز رگش «نادرقلی» نامیده شد.

پدرش امامقلی نام داشت و وی را جز نادرقلی و پسر دیگری به نام ابراهیم فرزندی نیود.

زندگانی این خانواده‌ی کوچک بسیار ساده و مانند خانواده‌های دیگر ایل با گذله‌داری، کشاورزی و هنرهای دستی می‌گذشت. تا این که امامقلی بدروز زندگی گفت و نادر به ۱۸ سالگی رسید.

در این هنگام غارتگران اوزیک و ترکمن به آبادی‌های مرزی ایران و جایگاه ایل افشار تاخت آورده به دستبرد و چپاول پرداختند. گروهی از راههنان و چپاولگران ترکستان پس از غارت دارایی ایل افشار چند تنی از زنان و مردان تیره‌های افشار را اسیر نموده و به مروشاه

<sup>۱</sup> ایل افشار - یکی از قومی‌ترین ایل‌های شمال خراسان است که در تاخت و تاز مغول از خراسان کوچیده به آذربایجان، به‌هاجرت نمودند. ولی شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰-۹۰۶ ه.ق)، برای جلوگیری از تاخت و تاز اوزیکان و غارتگران ترکستان آن‌ها را دوپاره از آذربایجان به شهرستان قوچان کوچ داده در دامنه‌ی جنوبی کوه الله‌اکبر و دهستان میاب و کریکان و همچنین در شمال گردنه‌ی الله‌اکبر تا شهرستان درگز جای داد. امروزه، یکی از گردنه‌های نزدیک کوچکان که سخت‌ترین گذرگاه رشته کوه‌های الله‌اکبر است به نام «هرمز پنهی نادری» نامیده می‌شود. به گواهی تاریخ ایل افشار همینه بهترین جوانان شمشیرزن را داشته و تا اسماعیل نگاهداری پرآشرباترین مرزهای کشور را به این ایل سپرده بود.

جهان پر دند که نادر قلی با برادر و مادرش نیز در میان اسیران بود.  
اسارت خانواده‌ی امام قلی تا چهار سال کشید.<sup>۱</sup>

در سال ۱۱۲۲ ه.ق. نادر قلی پس از این که فرستی به دست آورد با برادر خود از چنگ راهزنان گریخته به ایورد آمد و نزد دهدار آن جا با باعلی بیک کوسه احمدلو به سمت پاکاری<sup>۲</sup> به کار پرداخت و چون جوانی نیرومندو چالاک بود در آغاز کار بسیار دلگرمی نشان داد.

دهدار ایورد بیشتر کارهای را به و واگذار و چندین بار هم وی را برای انجام کارهای دیوانی به مشهد که مرکز استانداری خراسان بود، فرستاد.

نادر همه‌ی مأموریت‌های خود را به خوبی و درستی انجام می‌داد؛ چندان که با باعلی از پشتکار و کفایت او خشنود گردیده دختر بزرگش را به او داد. چون جوانان دیگری از تیره‌های افشار خواستار دختر با باعلی بیگ بودند این اقدام با باعلی، دشمنان چندی برایش تراشید، بدین گونه که سران ایل همواره در صدد بودند وی را از کار انداخته. آسیبی به او و نادر قلی برسانید. چیزی که این آتش را دامن می‌زد، همچشمی جوانان ایل بود زیرا هر یک از آنان خود را برای دختر دهدار برتو از نادر قلی دانسته و این رفتار با باعلی را توهینی درباره‌ی خود می‌دانست.

چندی از این میان گذشت. با باعلی پیوسته در کشمکش با بدخواهان خود بود. دشمنان هر روز فتنه و آشوبی در آبدی‌های دور و نزدیک ایورد برپا ساخته آرامش ایل را بر هم می‌زدند. شکایات پس در پی به استانداری مشهد می‌رسید، ولی ساهمی اینها و فتنه‌انگیزی‌های مکرر بدخواهان، هیچ کس نتوانست آسیبی به دهدار ایورد و دامادش برساند، زیرا نادر قلی نیز هوای خواهان چندی از تیره‌ی قرخلو و کوسه احمدلو داشت که همیشه برای نبرد با دشمنان آماده بودند.

بدین گونه باز هم یک چند گذشت و نادر دارای فرزندی به نام رضاقلی شد. بدختانه مادر این کودک به زودی درگذشت و نادر دختر دیگر با باعلی به نام گوهر شاد را به همسری برگزید.

۱. سرجان مالکم در تاریخ ایران (باب ۱۷ از جلد ۲ صفحه‌ی ۱۷) وقت مادر نادر را در هنگام اسارت می‌نویسد ولی جایی من فویز رکه خود معاصر نادر بوده تا سال ۱۱۵۵ ه.ق او را زنده می‌داند. (به قسمت پرآنکنه‌ی همین کتاب مراجعه شود)

۲. پاکز: کسی که برای محافظت کشت و ذرع دهستان در دهکده‌ها مدت یک سال استخدام شود.

که بعدها از او هم دارای دو پسر به نام نصرالله و امامقلی شد.

### آخاز زندگانی جنگی نادر ۱۱۳۱ - ۱۱۲۷ هق.

هنگامی که راهزنان اوزبک و یموموت برای دستبرد به ابیورد رو آوردند، باباعلی گروهی از بهترین جوانان افشار را به فرماندهی نادر قللی به جنگ آنها فرستاد. جوانان گرد و افشار به دور نادر گرد آمدند با تغنگ، شمشیر، دشنه و نیزه به جنگ شتافتند و با جانفشنای بسیار راهزنان را پس نشانده پراکنده نمودند. راهزنان چون استادگی سخت ایل را دیدند بی آن که بتوانند چیزی به دست آورند، نامید برگشتند.

نخستین پیروزی کوچک و ناچیز نادر تپه‌های دوست و دشمن افشار را به او امیدوار نموده گروهی از دشمنان چشم از کینه درونی پوشیده به او گرویدند. پس از یک سال باز هم راهزنان با نیروی ملح بیشتری به ابیورد یورش آوردند. فرمانده جوان افشار با یارانش از آبادی بیرون شتافت و پس از یک جنگ خونین که یک دسته از بهترین دوستانش را از دست داد نیروی مهاجم را درهم تکته گروهی را نیز اسیر و اسلحه‌ی بسیاری به جنگ آورد. رفته رفته کار نادر بالا گرفت و دسته سوار ملحی فراهم نموده بر غارتگران تاخت آورد.

نادر چندین بار در دشت ترکستان با دشمن رو به رو شد و در بیشتر نبردها کامیاب گردیده گروهی از راهزنان را دستگیر و دست بسته به مشهد فرستاد.

چندین گونه نادر چهار سال در جنگ و سیز با غارتگران موزی به سر بود و در این مدت آوازه‌ی نامش در همه جا پیچیده بود. غارتگران ترکستان با بودن چین جوان نیرومندی هولی یورش به ایل افشار را از سر به در کردند. بیلانی و قشلاق‌نشین ایل از تاخت و ناز راهزنان ایمنی یافت.

### نادر، فرمانده نیروی کلات ۱۱۳۴ - ۱۱۳۶ هق.

عموی نادر که بخثدار کلات بود از پیشرفت‌های برادرزاده‌ی خود بیمذاک شده چند بار به او پیغام داد که به کلات آمده با سواران همراهش به او بپیوندد تا از شاء تهماسب برای او منصبی بگیرد. ولی اندیشه‌ی او این بود که پس از آمدنش وی را دستگیر نموده از میان برداشد.

جون این پیغام‌های بی‌سروته به گوش فرمانده جوان افشار فرو نرفت عمومیش چاره‌ی دیگری اندیشید و خواست با نیرنگ او را به چنگ آورده کارش را بسازد. پس برادرزاده‌ی خود را به نام مهمنانی به کلالت خواست. نادر که از اندیشه‌ی ناپاک عمومیش کم و بیش بتویی برده بود با سواران خود به کلالت رفت و دسته‌ی کوچکی را همراه برداشته به دژ درآمد و بقیه‌ی آن‌ها را در بیرون دژ به کمین گذاشت. همین که نزد عمومیش رسید پیش از این که مجانی به او دهد دستگیرش نموده کشت. سپس به کمک سوارانش که در بیرون دژ کمین نموده بودند بر سر نیروی پادگان دژ تاخته آن‌ها را دستگیر و بر کلالت دست یافت. بدین گونه نادر برای خود شانوده‌ی فرماندهی کوچکی را ریخته سر از فرمان گماشتنگان شاه، تهماسب دوام برنافت.

رفته رفته آوازه‌ی سرکشی نادر در همه‌ی خراسان و ترکستان پیچید. ۴۰۵ خانوار از نیزه‌ی جلایر به فرماندهی سه تن از سردسته‌های خود به نام تهماسب قلی بیک و کل جلایر، محمد علی بیک و ترخان بیک به او گرویدند. دسته‌های دیگری از افشاریان نیز مانند امیرلو و کوتلوزلو به دور او گرد آمده فرمانش را گردان نهادند.

نادر پس از فراهم آوردن نیروی برازنده‌ای کلالت را که برای او پناهگاه خوبی بود مرکز فرماندهی خود ساخته سپس بر همه‌ی آبادی‌های دامنه‌ی شمالی کوه‌های هزار مسجد (کلالت) دست یافت.

### نادر در مشهد ۱۱۳۶ - ۱۱۳۴ هـق.

پس از این که ملک محمود سیستانی بر خراسان دست یافت گروهی از سردسته‌های افشار و گردبه مشهد رفته برای این که گزندی به نادر برسانند به محمود پیوستند. از جمله قلیخان پاپالو و امام قلی امیرلوی افشار بودند. منک محمود برای افزودن نیروی خود و به اغواتی افشاریان تعبانیده‌ای نزد نادر فرستاده وی را به مشهد خواست. نادر شیردل بدون این که بیمی در وی راه یابد با سپاهیانش آهنگ مشهد نمود و به اردوی ملک محمود پیوست. سران ایل افشار که خود را برتر از نادر می‌دانستند ملک محمود را از او نرسانیده و همواره در صدد بودند که علک را به او بیشتر بدبین نموده ناگهان کارش را بازند و از شرش آسوده شوند. ولی جون محمود نادر را افسری رزمجو و با پشتکار دیده گفتار دشمنانش اوجی نهاد. نادر

از بدخواهی و دشمنی قلیخ خان و امام قلی به خوبی آگاه بود و می‌دانست که چه اندیشه‌ی بدی درباره‌ی او دارند ولی هر طور که بود نمی‌گذاشت دشمنان نیش زهرآگین خود را فرو برده و آبی به آتش رشک درونی خود پاشتند. با این همه، فتنه‌انگیزی بدخواهان کار خود را کرد و نادر از محمود رنجشی یافته، اندیشه‌ی بازگشت به کلات نمود. پس بدون این که این راز را باکسی در میان نهد با دشمنانش از در سازش درآمد. تا این که روزی در شکارگاه یامخانه نزدیک مشهد با سواران همراهش نیرنگی به کار برده برس قلیخ خان و امام قلی ناخته آنها را کشت و از همان جا به ایورد بازگشت.

### نخستین نبرد نادر با ملک محمود - ۱۱۳۷ هق.

سرکشی ناگهانی نادر، آن هم با کشتن دو تن از افراد، ملک محمود را از روی سخت اندیشنگ نمود. به ویژه آن که چون می‌دانست راه شهرستان کلات و درگز کوهستانی است، نهست یافتن به چین دشمن پر زوری برای او کاری بسی دشوار است. ملک برای این که همراهان نادر را از دورش پراکنده نموده سپس به آسانی از راه چنگ آورده به گردهای جمشکزک قوچان پیغام فرستاده سفارش نمود که نادر را هرچه زودتر دستگیر نموده به مشهد بفرستند.

ولی از آن جایی که همراهان نادر بیشتر از جوانان گرد و برادران خود آنان بودند و هم از آن رو که خود را مرد میدان نبرد با نادر نمی‌دیدند، زیر بار این فرمان نرفتند ملک محمود سخت خشمگان شده با ۶۰۰۰ سپاهی برای سرکوبی کردها از راه دشت را دکان به قوچان رو آورد. گردها چون از اندیشه‌ی ملک محمود آگاه شدند نماینده‌ای نزد وی فرستاده پوزش خواستند ولی محمود دستور داد بینی فرستاده‌ی آنها را بربیله به قوچان بازگردانند. گردها از این رفتار ملک محمود برآشته چون تاب ایستادگی در برابر او را نداشتند از خانه و زندگی شان دست برداشته به دژهای پیرامون قوچان پناهند و آماده‌ی دفاع گردیدند.

محمود سیستانی به آسانی شهر را به چنگ آورده و بسیاری از گردها را که توانایی گریز نداشتند دستگیر نموده سپس به دژهای بیرون شهر که پناهگاه تیره‌ی زیدانلو و در ۱۲ کیلومتری شهر بود را آورده آن جا را محاصره نمود. نادر چون از اردوکشی ملک محمود به قوچان آگاه شد با نیروی کوچکش به کمک کردها شتافت. نخست در بیرون شهر بر

توبخانه‌ی محمود که از مشهد به قوچان می‌رفت تاخته، گروهی از توپچیان را به دریغ ازدم نیز گذرانید و توبخانه‌ی محمود را به چنگ آورد.

در این هنگام ملک محمود محصورین را بیچاره بموده نزدیک بود که به دژ دست یابد. نادر درنگ روانداشت با چاپک سواران خود به سوی دژ تاخت. آورد، دلاوران اشاره با یک حمله‌ی بسیار سخت قلب نشکر محمود را از هم شکافته، گروهی از بهترین سپاهیان او را به خاک انداختند و شامگاهان به پای دژ رسیدند. گردها چون این مردانگی بی‌ماند را از نادر دیدند شبانه از دژ بیرون تاخته به دشمن بورش آوردند.

ملک محمود که پس از این حمله‌ی بی‌پاکانه نادر دست و پائی خود را گم کرده بود دست از چنگ کشیده به سگرهایی که پیرامون دژ ساخته بود پناه برد.

روز دیگر سیده‌دم نادر به سگرهای دشمن حمله‌ورشد و محمود چون توبخانه‌ی خود را از دست داده بود با همه‌ی نیروی خود به سوی دشت رادکان پس نشست. نادر تا هشت آباد که سامان‌بخش قوچان و مشهد بود او را دنبان نمود، ولی محمود از چنگ خودداری کرده به مشهد رفت. نادر هم با سپاهیانش از گردها جدا شده به سوی ایورد راند.

### گشایش دژ‌های ینگی قلعه و باغواده

نادر پس از این که به ایورد رسید در سرمای سخت زمستان برای سرکوبی تیره‌ی امیرلو که از هوخراهان ملک محمود بوده و در دژ ینگی قلعه نزدیک ایورد خود آرایی نموده بودند رهسپار و آن جا را محاصره نمود.

چون دژ دارای دیواری مستحکم بود نادر فرمان داد تا در پیرامون دیوار دژ خار و خاشاک بسیار گرده آورده و سلی در پشت دیوار بسازند. سپس دستور داد آب رودخانه را بر این سد سوار نمایند. چون آب بالا آمد ناگهان سد را شکافته دیوار دژ را به آب بستند ولی این کار چنان‌سوعدمند نیفتاد و نادر فرمان حمله‌ی همگانی داده پس از چند روز تلاش و زدو خورد آن جا را گرفت و مردم دژ را به آبادی‌های پیرامون ایورد کوچ داده، دژ ینگی قلعه را ویران نمود.

چون از کار دژ ینگی قلعه فارغ شد، برای سرکوبی تیره‌ی کوندوزلوی اشاره که سر از فرمان او پیچیده، در دژ باغواده جایگزین شده بودند، رهسپار گردید و سه ماه دژ را در

محاصره نگاه داشت، در این میان چون قراخان زاغچندی نیز در دژ را غصنه آغاز خودسری نموده بود نادر تهماسب قلی یک جلایر و چراغ یک اشار را به سرکوبی قراخان فرستاد. چون هنوز محصورین از تسلیم دژ با غواصه خودداری می‌نمودند نادر با ساختن تپه‌های خاکی و نقب زدن راهی به زیر دیوار باز کرده سپس دستور داد زیر دیوار بازوت ریخته آتش بزنند. همین که آتش به کپه‌ی بزرگ بازوت رسید ناگهان دیوار از هم پاشید و شکافی در آن پدید آمد. ولی محصورین این شکاف را با زیردستی پر کردند و این شیوه نیز سودمند نیفتاد. نادر برای جلوگیری از هدر رفتن بازوت دستور داد در پیرامون دژ از سنگ و کلترخ و خاک دیواری برآوردند. پس آب رودخانه را برگردانده به دیرار بستند. پس از در ساعت آب دیوار دژ را فراگرفت و در چند جا فرو ریخت. آب با فشار بسیار سیلان وار خانه‌های دژ را فراگرفت و آشوب در میان مردم دژ آنداخت.

بدین گونه نادر دژ را به آسانی به دست آورده برات یک کوتوزوبلو را که سردهسته‌ی آن‌ها بود تبرباران نمود و مردم را کوچانیده به ایبوره بازگشت.

### سرکوبی قراخان زاغچندی تسلیم سعید سلطان نسایی

روزی که نادر به ایبورد رسید قراخان زاغچندی به کمک ترکمن‌های یموت بر نیروی تهماسب قلی یک جلایر تاخت آورده پس از کشتن گروهی از سوارنش چراغ یک اشار را دستگیر و چریک‌های وکیل جلایر را شکست داد. تهماسب قلی یک که به سختی توانسته بود با دسته‌ی کوچکی از همراهانش جان به در برده، سواری را به ایبورد فرستاده چگونگی واقعه را گزارش کرد و کمک خواست.

همین که این گزارش به نادر رسید بدون درنگ سوار شده از نزدیک‌ترین دره‌های بیراهه خود را به چارده رسانید و سواران پراکنده‌ی وکیل جلایر را دوباره گرد آورد.

در این میان یک دسته سوار تاتار از مرو به کمک قراخان آمده شبانه به زاغچند رسیدند. دیده‌یان نادر به گمان این که قراخان از دژ بیرون آمده به نادر گزارش دادند. پسدهم نادر با چابک‌سواران خود شمشیرکش به تاتارها هجوم آورد. در گیرودار جنگ قراخان زاغچندی که از رسیدن کمک آگاه گردیده بود از دژ بیرون تاخته به کمک تاتارها شتافت و نیروی نادر از دو پهلو دچار حملات دشمن شد.

جنگی بی اندازه خونین درگرفت. سربازان فدایکار افشار پاکشانی شگفت‌آوری نموده بالای جان می‌جنگیدند. با این که شماره‌ی سپاهیان قراخان دو برابر بود دلیلان افشار دشمن را درهم شکته اسیران چندی از تاتارها گرفتند. تاتارها پس از این شکت دویاره به دور هم گرد آمدند نماینده‌ای نزد نادر فرستادند و درخواست نمودند که اسرای آنان را در برابر گرفتن چراغ بیک پس بدهد. نادر این پیشنهاد را پذیرفت و تاتارها که زور و بازوی افشاریان را دیده بودند به مرو بازگشتند و قراخان بی‌یاور ماند.

پس از رفتن تاتارها نادر به دژ زاغچند فشار سختی آورد. قراخان از کرده‌ی خود پشمیان شده دژ را تسلیم نمود و نادر نیز از گناهش چشم پوشیده ترکمن‌ها را به دشت‌های پرامون ابیورد کوچ داد.

پس از بازگشت به ابیورد نادر برای سرکوبی سعید سلطان کلانتر درون به سوی «نا» رهسپار گردید. این مرد با گروهی از ترکمن‌های علی‌ایلی، یمورلی، تکه و یموت سر از فرمان نادر پیچیده برای خود دستگاه فرماندهی فراهم آورده بود. نادر به همراهی یک دسته از گردهای قوچان که به فرماندهی محمدحسین یک پرسام یک و کیل جمشکزکی به کمک آمده بودند به سوی نا رهسپار گردید. ولی پیش از آن که به جایگاه سرکشان بر سر خود سعید سلطان با همراهانش به پیشواز شافتہ تسلیم شد و نادر بدون جنگ و سیز آن جارانیز گرفته به ابیورد بازگشت.

در این میان قراخان زاغچندی که همیشه همراه نادر بود در پنهانی با گروهی از یارانش به اندبشه کشتن نادر هم پیمان شد. ولی خوشبختانه یکی از خود آن‌ها نادر را آگاه نموده قراخان رهمه‌ی همراهانش به مرگ کیفر یافتد.

### شکست یافتن رضاقلی‌خان سردار از ملک محمود

هنگامی که نادر سرگرم نبرد با سرکشان مرزی بود شاه تهماسب رضاقلی‌خان سردار را برای سرکوبی ملک محمود به خراسان فرستاد. رضاقلی‌خان چون آوازه‌ی دلاوری نادر را شنیده بود سواری را به ابیورد فرستاد و پیغام داد که تا رسیدن او به سوی قوچان پیش آمده در قوچان به نیروی او بپیوندد. ولی نادر چون به گردها چندان اطمینانی نداشت به تهایی با سوزان افشار به سوی مشهد روی آورده در بیرون شهر آغاز به تاخت و تاز نمود. ملک

محمد برای نبرد با نادر از شهر بیرون شناخته پس از یک جنگ دهشتناک از نادر شکت یافت و یک دسته از بهترین سوارانش را از دست داده از روی ناچاری به شهر پناه برد. نادر پس از این پیروزی دژ حاجی تراب را در ۲۰ کیلومتری مشهد اردوگاه خود ساخته، سوارانی چند در راههای پیرامون شهر برگماشت.

در این میان سردار رضاقلی خان به قرچان رسید. شاهور دی یک شیخواللو با گروهی از گردها که با نادر چندان میانه نداشتند به رضاقلی خان گوشید نمودند که اگر نادر ملک محمد را از میان برداشته، شهر مشهد را به چنگ آورد، گشايش شهر به نام او انجام گرفته، افتخار این پیروزی با نادر خواهد بود.

رضاقلی خان که مردمی خوش باور بود، یکی از خوبشارندان خود را به نام کاظم یک نزد نادر فرستاده پیغام داد که قا رسیدن او، از چنگ با محمد خودداری نماید. نادر دستور او را پیروی نموده در دژ حاجی تراب به انتظار آمدن سردار ماند.

رضاقلی خان با افزودن سپاهیانی از گردهای توچان با نیروی خود، از راه بالای جاده به سوی شهر رو آورد و در خواجه ریبع اردوگاه خود را بربا ساخته، به مردم شهر پیغام داد که از فرمان محمد سر بر تافه و شهر را تسليم کنند.

مردم شهر با سپاهیان ملک محمد که در شهر بودند در آویخته، آنها را دستگیر و زندانی نمودند و چند تن را نزد سردار فرستاده فرمان شاه تهماسب و تسلیم شهر را گردان نهادند.

ملک محمد که از راه جنابد به سوی نیروی سردار پیش می رفت، چون آگاه شد که رضاقلی خان از راه خواجه ریبع به شهر رو آورد و به شتاب بیاری به آن سو شافت و با چندین بوزش بی دربی نیروی او را درهم شکسته. رضاقلی خان را به سوی شهر طوس (۱۸ کیلومتری شمال غرب مشهد) پس نشاند. در این هنگام چند دسته از سپاهیان رضاقلی خان که به فرماندهی کاظم یک و فرماندار اسفراین برای بازستاندن شهر مشهد رفته بودند شهر را از هوای خواهان محمود گرفتند ولی تنها ارک و دروازه‌ی آن در دست مهدی خان از افسران ملک محمد ماند. مهدی خان چون کار را بر خود نگ دید به ارک پناه برد و سواری را نزد ملک محمد فرستاد و گزارش داد که اگر به زودی نرسد ارک نیز تسليم خواهد شد. ملک محمد با شتاب هرچه تمامتر به مشهد رو آورد و از دروازه‌ی ارک که هنوز در دست هواخواهان بود به شهر درآمده نیروی کاظم یک را شکست سختی داد و از شهر بیرون

نمود. بدین گونه ملک محمود دوباره به شهر دست یافت و کسانی را که در تسليم شهر پیشقدم شده بودند به سختی گوشمالی داد.

نادر چون کار سردار را بدان گونه دید بی آن که با وی دیداری کند، با سپاهیانش به سوی ابیورد رفت.

رضاقلی خان نیز چون دیگر نمی توانست کاری از پیش ببرد به سوی قوچان بازگشت تا دوباره نیروی فراهم نموده و با محمود بجنگد. سه ماه از این میان گذشت. رضاقلی خان دوباره با سپاهیانی که گرد آورده بود به مشهد رو آورده ولی ملک محمود دوباره نیروی او را در هم شکست و وی را به سوی قوچان آواره نمود.

شاه تهماسب چون از شکستهای قلی خان آگاه شد او را از کار برانداخته سردار دیگر خود محمدخان ترکمان را با یک دسته از سپاهیان به سوی مشهد فرستاد.

### نبردهای نادر با ملک محمود ۱۱۳۸ هق.

ملک محمود چون نیروی رضاقلی خان را در هم شکست و نادر را هم دور دید ملک اسحاق پرادرزاده‌ی خود را برای گرفتن شهر نیشابور فرستاد. گردهای بیات چون نیروی ملک اسحاق را نزدیک دیدند. از نادر کمک خواستند. نادر با سواران افشار و گردهای کلات و ابیورد به قوچان آمد، گروهی از گردهای میان راه را نیز با خود هم دست نمود و به سوی نیشابور راند. پس از این که به ملک اسحاق رسید سپاهیان او را در نخستین برخورد در هم شکسته، خود او را در باغی محصور نمود. در این میان ملازفیغاگلانی که از مجhedین نامی و در مشهد می بود به نمایندگی ملک محمود سیستانی نزد نادر آمد و در خواست رهایی ملک اسحاق را کرد، ولی گردها از تسليم ملک اسحاق سر باز زدند و ملک محمود ناچار شد با سپاهیانش به نیشابور بیاید. در قدمگاه نیروی ملک محمود با نادر برخورد نمود و جنگ درگرفت.

در این جنگ ابراهیم خان برادر نادر را خمدار شد و گروهی انبه از هر دو سپاه به خاک افتادند. سرانجام ملک محمود پیروز شد و نادر با یک دسته از سوارانش به ابیورد بازگشت. ملک محمود به پیشنهاد مردم شهر فتحعلی خان بیات را به فرمانداری نیشابور گماشته به مشهد بازگشت و تاج کیانی را بر سر خود گذاشته تاجگذاری نمود.

در این میان مردم بوعجم سر از فرمان محمود بر تافته به خودسری برخاستد. ملک محمود ملک اسحاق را برای سرکوبی آن‌ها فرستاد. بوعجمی‌ها چون از آمدن نیروی ملک آگاه شدند از نادر کمک خواستند ولی نارسیدن نادر ملک اسحاق آن‌ها را سرکوبی نموده به مشهد بازگشت. نادر از بوعجم به سوی دشت رادکان سرازیر و به مشهد حملهور شد ملک محمود از شهر بیرون آمده در اشترنی نیروی نادر را برای دزهین بار شکست داد و بیش از ۲۵۰ تن از سواران او را به خاک و خون انداخت. نادر به سختی توانست جانی از میدان به در بردا و با دو تن از سواران همراهش به کلات برگشت. ملک محمود هم پس از این پیروزی به قوچان رواورد.

نادر پس از این که به کلات رسید دوباره با پشتکار بی‌مانندی به گردآوردن سپاهی پرداخت. چون در این هنگام ترکمن‌ها به ایبورد تاخت آورده بودند نادر بادسته‌ی کوچکی از سپاهیان به سرکوبی آن‌ها رفت و در بیرون آبادی، ترکمن‌ها را شکست داده پراکنده نمود. پس از انجام کار ترکمانان، نادر برای نبرد سوم با ملک محمود به قوچان بازگشت ولی ملک محمود گردها را سخت گوشمالی داده به مشهد بازگشته بود.

در این گیرودار سردار محمدخان ترکمان به خراسان رسید. فتحعلی خان بیات فرماندار نیشابور به هواخواهی محمدخان ترکمان سر از فرمان ملک محمود پیچید و ملک برای سرکوبی و به نیشابور رواورد.

فتحعلی خان در نخستین یورش سپاه محمود، دستگیر و کشته شد و ملک محمود ملک اسحاق را به فرمانداری شهر برگماشت، به مشهد بازگشت. بدین گونه اقدامات محمدخان هم بی‌نتیجه ماند.

نادر که به سختی توانسته بود نیرویی برای خود گرد آورد. بدون این که بیمی از ملک محمود در دل راه دهد به مشهد رو آورد. ملک محمود چون از آمدن نادر آگاه شد برای یکره کردن کار این دشمن سرسخت که پس از شکست‌های بی‌دریبی هنوز دست‌بردار نبود به ملک اسحاق پیغام داد که با شتاب بسیار به سوی مشهد رهسپار شود و خود برای نبرد با نادر از شهر بیرون تاخت. پس از رسیدن ملک اسحاق جنگی بی‌اندازه هولناک میان نیروی نادر و ملک محمود درگرفت. دلاوران افشار در این نبرد فداکاری شگفت‌آوری از خود شان دادند. بسیاری از سپاهیان ملک محمود را از دم شمشیر گذرانیده گروهی را نیز اسیر نمودند.

تو پخته‌ای محمود به چنگ نادر افتاد و ملک محمود با ملک اسحاق از میدان چنگ گریخته به شهر پناهنده شدند.

نادر پس از این بیروزی ناگهانی که هرگز امیدوار نبود، به سوی کلات رهسپارشده و ملک محمود چون دید که چیرگی براین مرد هنگامه جو کار آسانی نیست نمایندگانی به ترکستان و قوچان فرستاد ترکمن‌های ناوابیبوره و گردهای قوچان راه دشمنی و سیزه‌جوبی با نادر برانگیخت و به آن‌ها همه گونه وعده و وعد داد.

نادر چون از مرکش گردها و ترکمن‌ها آگاه شد ۱۵۰ کیلومتر راه را در یک شبانه روز پیموده خود را به نسا رسانید. ترکمن‌ها چون مرگ را برابر چشم دیدند از نادر به جان زینهار خواستند و نادر آن‌ها را به خود وام نموده از راه میاب، کویگان، مرو و سرخس در سرماه زمستان به سوی مشهد سرازیر شد.

چون به نزدیکی مشهد رسید دو دسته از سواران شمشیرزن خود را در کتارهای جاده به کمین گذاشتند، خود با یک دسته از چابک‌سواران به سوی شهر پیش رفت. اندیشه‌ی نادر این بود که ملک محمود را به دنبال خود کشانیده، پس از این که او را به کمین‌گاه سواران رسانید، ناگهان بر او تاخته کارش را بازد و لی محمود از نیزه‌گ چنگ نادر آگاه شده پیش نیامد و پس از یک چنگ سخت که گروهی از هر دو سپاه کشته شدند هیچ کاری از پیش نرفت.

چون سرماه هوا بی اندازه بود، ملک محمود دست از چنگ برداشته به شهر بازگشت و نادر برای این که با نداشتن خواربار، سپاهیانش دچار زحمت نشوند از محاصره‌ی شهر چشم پوشیده به سوی سرخس رهسپار شد و همین که شیبد شاه تهماسب نیز به سوی خراسان پیش می‌آید ملاعلی اکبر خراسانی را نزد شاه فرستاد اجازه خواست که با همه‌ی سپاهیانش به ازدواج شاهی پیوندد.

### سرکوبی چیفتایی‌های سرخس و تاتارهای مرو

نادر پس از این که به تجن رسید چون آب رودخانه طغیان نموده بود نتوانست از آن بگذرد. پس تا فرو نشستن طغیان آب برای این که بی‌کار نمانده باشد در زیر باران سخت از میان گل و لای با هزاران رنج و سختی یک شب تا بامدادان سواره راه پیمایی نموده، سپیده دم

به سرخس و دژ مودود قلی سلطان سردسته‌ی تیره‌ی چفتایی‌ها رسید. مودود قلی سلطان چون از رسیدن نادر آگاه شد، پدر پیر خود را با پیشکشی نزد او فرستاده، دژ را تسلیم نمود. پس از آن درزهای کوچک دیگر سرخس یکی پس از دیگری تسلیم شدند ولی سجعلی خان چیغتایی که زیر بار تسلیم دژ خود نرفته بود به دست کسانش که هواخواه نادر بودند دستگیر شد و او را نزد نادر آوردند. با این همه ناکر از گناهش درگذشت و او را با سه هزار خانوار چیغایی به کلاس و ابیورد کوچ داده، خود به سوی ابیورد رهسپار گردید.

هناز سپاهیان نادر خستگی نگرفته بودند که عاشوریک پاپالوی افشار در دژ غورغان از فرمان نادر سریچیده و به کمک جعفرقلی بیک شادلو سردسته‌ی گردهای جمشکرک آشوبی برپا ساخته بود. نادر بدون درنگ به سوی دژ غورغان رهسپار گردید. جعفرقلی بیک چون نادر را نزدیک دید از سرانجام کار و خشم نادر اندیشناک گردیده با کسان خود بیرون آمده تسلیم شد ولی عاشوریک باز هم دست از خیره سری برندشت.

### شکست قركمن‌ها، تسلیم عاشوریک افشار - سرکوبی راهزنان ترکستان

پیش از رسیدن نادر به ترکستان، کاروانی با کالای بسیار از خوارزم به سوق مشهد می‌رفت. گماشتگان منک محمود برای این که کاروان را از دستبرد راهزنان ایمن نمایند از چهچهه همراه کاروان شده، به سوی تجن رهسپار گردیدند. ولی همین نگهبانان در میان راه با بازرگانان گفت‌وگو نموده بر سر آن‌ها تاختند و کالایشان را چپاول نموده چند تنی را نیز کشند. هنگامی که نادر به سرخس آمد شیر غازی خان استاندار خوارزم نماینده‌ای نزد نادر فرستاد و خواهش نمود که کالای بازرگانان را از راهزنان بازگرفته پس بدهند. نادر فرستاده‌ی شیر غازی خان را به مهرانی پذیرفته این کار را به گردان گرفت. خان خوارزم چون این همراهی و مردانگی را از نادر دید ۵۰۰ تن از سپاهیان خود را به کمک فرستاد و هنگامی که نادر به سوی دژ غورغان می‌رفت این سواران به او پیوستند.

در این میان حملی بیک معیرالممالک به نمایندگی شاه تهماسب صفوی نزد نادر آمده پیغام آورده که شاه با آمدن او موافق و مستور داده هرچه زودتر به راه افتاد.

نادر فرستاده‌ی شاه تهماسب را با احترام بسیاری پذیرفته به دلخوشی روانه نمود و به شاه

پیغام داد که به زودی با همه‌ی سپاهیان به سوی قوچان رهسپار خواهد گردید.

پس از رفتن تماينده‌ی شاه تهماسب، نادر برادر خود ابراهيم خان را با يك دسته از سواران برای سرکوبی تبره‌ی علی ايلی که دوباره در دژ «درون» سر به شورش برداشته بودند فرستاد و خود با ديگر سپاهيانش به کار دژ غورغان پرداخت. نخست بد دژ خورسته که جايگاه ترکمن‌ها بود، يورش برداشت. ترکمن‌ها از دژ بیرون تاخته به جنگ پرداختند. تفنگداران نادر با چند شليک پي در پي ترکمن‌ها را از خانه‌ی زين به خاک و خون انداخته، بهترین سوزانشان را از ميان برداشتند و دژ را به چنگ آوردند.

پس از آن نادر به سوي دژ غورغان تاخت آورد و از چهار سو آن را محاصره نمود. عاشورخان بيك از کرده‌ی خود پشيماز و با گروهي از همراهانش نزد نادر آمد و تليم شد. نادر پس از انجام کار آن جا سپاهيان خوارزمی را با همه‌ی کالاي کاروان که از راهزنان بازستانده بود به خوارزم فرستاد و خود از راه چهچهه برای سرکوبی تاتارها به سوي ايورد رهپار گردید. چون به ايورد رسيد تاتارهاي خود سر آن جا را سخت گوشمالی داده با ۳۰۰۰ سرباز سوار و پياده برای پيوستن به اردوی شاهي به سوي قوچان رهپار گردید.

### پيوستن نادر به نيروي شاه تهماسب ۱۱۳۹ - ۱۱۴۸ هـق.

ازدواي شاه تهماسب دوم چون به حسين آباد رسيد نجفقلی يك شادلو سرديشه‌ی کردهای جمشكزى نزد شاه آمده پيشنهاد نمود که باددن ۱۰۰۰۰ تومان پول برای هزينه‌ی اردو، آنها را از دادن سرياز معاف دارند. ولی شاه تهماسب که به سپاهی بيش از پول نيازمند بود اين پيشنهاد گردها را نپذيرفت و از آنها سرياز خواست. گردها نيز ناچار اين فرمان را گردن نهادند ولی فتحعلی خان قاجار سپهسالار ازتش که با گردها هبيچ ميانه نداشت شاه را درباره‌ی آنها بدبين نموده آنان را از هواخواهان منک محمود شناساند. شاه تهماسب به اغواي فتحعلی خان دستور داد که گردها بيش از اردو به مشهد يورش برند ولى گردها زير بار نرفتند. شاه خشمگين شد و فرمان كشن نجفقلی يك را داد. در اين ميان نادر به «مياب» نزديك قوچان رسيد. گردها چون خود را بیچاره و شاه را خشمگين ديدند ناچار به نادر پشاوهله شاندند. نادر از آنها دلچسيبي نموده از شاه خواهش گرد که گناه گردها را ببخشد. شاه تهماسب نخست زير بار نرفت ولی نادر به وي گوشزد گرد که برای از ميان برداشتني ملك محمود در چنین موقع سختي گردها کمک‌های شایاني به شاه خواهند گرد و نباید آنها را

رنجانیه، بدین گونه نادر، شاه را راضی نمود که با گردها از در سازش درآید و شاه تهماسب نیز خواهش نادر را پذیرفت، سپس نادر برای این که گردها را بیشتر با خود همراه نماید دختر سام بیک قوچانی را برای خود نامزد نمود و چون حستعلی یک معیرالممالک او را از نفوذ فتحعلی خان قاجار ترسانیده بود نادر به کردها گوشزد کرد که این فتنه را فتحعلی خان برپا ساخته و به این شیوه گردها را از فتحعلی خان قاجار سخت رنجانیده به خود جلب کرد.

در این هنگام نماینده ملستان محمد پادشاه عثمانی در رسید و پیشنهاد کرد که «اگر شهرستان عماق غربی ایران با تأیید شاه تهماسب به عثمانی واگذار شود دربار اسلامبولی نیز شاه تهماسب را به پادشاهی ایران خواهد شناخت»، شاه تهماسب پس از این که با سردارانش مشاوره کرد این پیشنهاد را پذیرفت و نماینده‌ای برای بستن پیمان به اسلامبول گشیان داشت و نیز به او دستور داد که هرچه می‌تواند به کلی و تائی پیش برود تا سرنوشت خراسان معلوم شود.

### سردار نادرقلی افشار فرمانده سپاه

پس از این که نادر به اردوی شاهی پیوست، شاه او را به مهربانی پذیرفت، فرعانده‌ی توپخانه‌ی اوتش را به وی داد. ولی فتحعلی خان سپهسالار که در کلمه خود اندیشه‌های خامی می‌بروزانید از این کار چندان خشنود نشد، به ویژه چون دیده بود که شاه به خواهش نادر گردها را بخشیده، پنداشت که شاه برای او رقیبی تراشیده، پس آتش رشکی در دلش افروخته شد و کیمه سختی از شاه و نادر در دل گرفت.

روز ۲۲ محرم سال ۱۱۳۹ ه.ق. ارتش شاه تهماسب از قوچان به سوی مشهد به راه افتاد و پس از ده روز راه پیمایی از راه کوه سنگین (کوه سنگی) و نزدیکی دروازه‌ی ارگ به سوی خواجه ریع می‌رفت.

ملک محمود با توپخانه‌ی خود ستون‌های پیاده‌ی نیروی شاه را زیر آتش گرفت و شاه نهماسب نادر را پیش فرمستاد، نادر پس از چند یورش پی دربی نیروی محمود را به سوی شهر راند و ارتش شاهی پس از رسیدن به خواجه ریع اردوگاه خود را برپا ساخت.

نادر هر روز با دلاوران افشار به شهر یورش برده پس از کشتن گروهی از سپاهیان ملک محمود و رساندن آسیب به دشمن به اردوگاه بر می‌گشت و مقصودش این بود که قرای ملک

را رفته رفته تحلیل برده؛ روحیه‌ی سپاهیان او را خراب کند. بدین گونه چند روزی گذشت و جنگ قطعی آغاز نشد.

در این هنگام فتحعلی خان سپهالار از شاه اجازه خواست که به گرگان رفته بس از فراهم آوردن نیروی دیگری بازگردد و او به این بهانه می‌خواست شانه از زیر بار جنگ خالی کرده بی کار خود برود شاه از این خواهش نایه‌هنگام سخت در شکفت ماند. فتحعلی خان چندان پاکشانی نمود که شاه خشمگین شد و نادر را پیش خواند و به او دستور داد که هرچه زودتر کار سپهالار را بسازد. ولی نادر به شاه گوشزد کرد که پس از کشتن او، ایل قاجار به شورش برخاسته و ممکن است هنگام جنگ تولید رحمتی نمایند و گفت که بهتر است او را دستگیر و در کلاس زندانی نمایند. شاه این پیشنهاد را پذیرفت ولی چنان از سپهالار رنجیده بود که در پنهانی به چند تن از نزدیکان خود دستور کشتن فتحعلی خان را داد.

روز ۱۴ ماه صفر به دستور نادر فتحعلی خان را دستگیر و در چادرش در بند نمودند. همین روز گماشتگان شاه به کمک مهدی نام قاجار در چادر ریخت او را کشند و سرش را برای شاه بردند.

پس از کشته شدن سپهالار، برای این که آشوبی برخیزد، بدون درنگ همه‌ی بستگان و افسران قاجار را که از جمله یوسف بیک، رحیم خان گراییلی، شرف‌الدین بیک، نیازقلی بیک و قاسم آقا قاجار بودند دستگیر و زندانی نمودند. سپس شاه تماسپ سپهالاری ارتش را به نادر داد و او را به لقب «تماسپ قلی خان» سرافراز نمود.

### گشايش مشهد

همین که محمود سیستانی از کشته شدن فتحعلی خان آگاه شد، تویخانه‌ی خود را از شهر بیرون آورده به سوی اردوگاه شاهی رواند. نادر که چنین چیزی را از خدا می‌خواست مشتابان به جنگ او شتافت و پس از یک نبرد سخت نیروی محمود شکست یافته گروهی از خویشاوندان ملک و ابراهیم خان فرمانده توپخانه‌ی او کشته شدند و محمود دوباره به شهر بازگشت. روز ۲۳ ماه نادر فرمان حمله داد و پس از یک شبانه روز نبرد کاری از پیش نرفت. روز ۱۴ نادر دویاره با توپ‌هایی که از قوچان رسیده بود حمله کرد و دیوار شهر را از بمدادان تا شامگاهان به باد شلیک گرفت. بدین گونه شهر دو ماه در محاصره ماند و کاری

ساخته نشد. در این میان پیر محمد نامی که فرماندهی یک دسته از سپاهیان محمود را داشت چون دید که ملک نمی‌تواند کاری از پیش ببرد در پنهانی علی خان نام سرباز را نزد نادر فرستاده پیغام داد که اگر از دروازه‌ی میر علی آمویه به شهر حمله نماید چون پاسداری آن دروازه با او می‌باشد دروازه را باز خواهد کرد. شب ۱۶ ماه نادر با ۱۲۰۰۰ تفنگدار پیاده از خواجه ریبع به سوی همان دروازه حمله‌ور و سربازان ملک را که در بیرون شهر به پاسداری گماشته بودند به سوی دروازه پس نشاند. دلاوران افشار در تاریکی شب به دنبال فرمانده خود پیش می‌رفتند. همین که به دروازه‌ی شهر رسیدند به فرمان پیر محمد دروازه باز شد. جنگ بسیار سختی درگرفت. سربازان ملک محمود که از چگونگی گشودن دروازه بی‌خبر بودند. پیش آمد، با شادت می‌جنگیدند و بازار گلوهی سربازان نادر بر سر آنان می‌ریخت. به زودی شکست در میان مدافعين شهر افتاد و پیادگان نادر به شهر حمله‌ور شده تا حرم مطهر حضرت رضا(ع) پیشوی نمودند. گرچه هنوز همه‌ی شهر به دست نادر نیافتاده بود زلی چون مرکز نیروی ملک نامعلوم بود، نادر تا بامدادان با جنگ و سیز گذرانید و متظر روز ماند. سپیده‌دم ملک محمود از دو پهلو به نیروی نادر یورش آورد و لی سواره نظام نادر که تازه به شهر رسیده بود شمشیرکش بر سر سپاهیان ملک ریخته دمار از روزگارشان برکشیدند و آن‌ها را تا ارک پس نشاندند. روز ۱۷ ماه همه‌ی شهر از دشمن پاک شد و ملک محمود که به ارک شهر پناه برده بود پس از یک ایستادگی بسیار دلیرانه تسليم و دستگیر و زندانی شد.

از شر پیروز نادر به شهر درآمد و مردم با فریادهای شورانگیز شادباش گفتند. نادر به پیروی سوگندی که یاد نموده بود فرمان داد تا گند حضرت رضا(ع) را بازد آرایش داده و منار دیگری مانند منار پیشین در صحن بسازند.

سپس خانواده‌ی خود را از ابیورده مشهد آورد و چندین دسته از سپاهیان سوار و پیاده را برای جلوگیری از تاخت و تار راهنمای و سرکشان توزان در ابیورده و کلات به پادگان گذاشت.

پیر محمد به پاداش خدمتی که انجام داده بود به فرمانداری تربت‌جام سرافراز و روانه شد.

## کشمکش نادر با شاه تهماسب سرکوبی گردنشان گُرد و تاتار - پایان کار ملک محمود و بستگان

نادر چون از سرکوبی سپاهیان ملک محمود فارغ شد، نماینده‌ای برای عقد دختر سامیک به قوچان فرستاد. شاه تهماسب که خود خواهان دختر بود از پیش به برادر دختر و گردهای قرچان دستور داده بود که از دادن دختر به نادر خودداری نمایند. به همین سبب چون نماینده‌ی نادر به قوچان رسید گردها او را بیرون کرده به مشهد بازگردانیدند.

نادر از این رفتار ناگهانی گردها سخت خشمگین شده برای سرکوبی آن‌ها همراه شاه تهماسب به سوی قوچان رهسپار شد. چون به ۱۸ کیلومتری شهر رسید محمدحسین بیک برادر دختر نزد نادر آمده فرمان شاه را به او نشان داد. نادر پس از این که داشت علت نافرمانی گردها چه بوده بدون این که این راز را با کسی در میان نهاد و یا به شاه چیزی بگوید به چاره جویی پرداخت. همان شب شاه تهماسب پنهانی از آردوگاه جدا شد و به قوچان رفت. همین که نادر از رفتن شاه آگاه شده ب خشم آمده قوچان را محاصره کرد. هنگام محاصره یک دسته از گردها که طرفدار شاه تهماسب بودند از شهر بیرون تاخته به جنگ پرداختند. نادر در یک حمله ستون آن‌ها را درهم شکسته به مشهد بازگشت. کم کم پرده از روی کار برداشته شد. شاه دست از محاصره‌ی شهر برداشته به مشهد بازگشت. کم کم پرده از روی کار برداشته شد. شاه تهماسب به اغوای شاهور دی یک شیخوانلو و گروهی از درباریان خود، آشکارا به دشمنی و سبیز با نادر پرداخت. بخشنامه‌هایی به نام فرماندواران گرایانی، گرگان، مازندران و همچین به ملک محمود و ملک اسحاق که همیشه با نادر بودند نوشته او را متهم به خیانت و نافرمانی نمود. ملک محمود فرمان رایه نادر نشان داد و نادر از دور وی شاه خشنمانک گردیده دویاره به قوچان رو آورد. شاه تهماسب با نیرویی که فراهم آورده بود به جنگ نادر شتافت.

نزدیک قوچان در لشکر به هم بخوردند و جنگی خونین درگرفت. جعفر قلی ییگ شادلو سردمته‌ی گردها که فرمانده‌ی نیروی شاه تهماسب را داشت به تیر تنگ کشته شد. گروه بسیاری از گردها به خاک و خود افتاده چندین دسته نیز اسیر و دستگیر شدند. روز دیگر گردهای قراچوزلو که جنگجوترین تیره‌های گرد هستند به کمک شاه تهماسب آمده شکست یافتدند. نادر در سرمای سخت زمستان شهر را از هر سو محاصره کرد و شاه تهماسب چون می‌دانست از هیچ جا کمکی به او نخواهد رسید و در شهر به حال محاصره باقی خواهد

ماند اندیشید که به نادر پیشنهاد صلح نماید. و نی نادر بدون این که به شاه اعتمانی گند به مشهد بازگشت. پس از چند روز شاه تهماسب نیز از کار خود پشمیان شده به مشهد آمد.

این سبک سری شاه جز این که خود او را سرافکنده و رسوایکنده، هیچ سود دیگری نداشت و بازگشت او به مشهد مارها ننگین تر از رفتار ناهنجارش بود.

در این گیروندار گردهای درگز به فرماندهی شکریگ سر به شورش برداشته و تاتارهای مرو نیز به اغراض پنهانی ملک محمود سرکشی آغاز نمودند. نادر؛ ابراهیم خان برادرش را به سرکوبی گردهای درگز فرستاد. ابراهیم خان پس از این که به ایبوره رسید گوشمالی سختی به گردها داده آنها را سرکوبی کرد. ولی در پایان کار ترکمن‌های یمورلی و عنی اینی همراه محمد حسین خان زعفرانلو و شاهور دیخان شیخوانلو به کمک گردها شافت، اردوانی ابراهیم خان را در تنگه‌ی ایبورد به محاصره انداخت.

نادر چون از محصور شدن برادرش آگاه شد به همراهی شاه تهماسب از راه قوچان به ایبورد رسپار گردید. در راه گزارش رسید که دسته‌ی بزرگی از گردها به سوی قوچان رسپارند. نادر بدون درنگ شاه تهماسب را گذاشته و بر گردها ناخت آورده بنه و همه‌ی بارخانه‌ی آنان را به چنگ آورد. سپس به ایبورد رو آورده محاصره کنندگان ابراهیم خان را ماند گرگی که در گله‌ی گوسفندی افتاد، از هم پراکند. گردها از پیدایش ناگهانی نادر چنان دست و پای خود را گم کردند که دست از محاصره برداشته به سوی قوچان فرار کردند و نادر یک دسته از سواران افسار را به دنبال آنها فرستاده دستور داد تا می‌توانند گردها را دنبال کنند. سواران نادر مانند تیرشهاب در بی گردها روان شدند و سر راه بر آنها گرفتند و یکی از سر دسته‌های آنان به نام سلیمان یک شیخوانلو را دستگیر کرده به اردوگاه فرستادند. نادر فرمان داد تا هر دو چشم او را در آورند. گردهای قوچان هم چون تاب ایستادگی با سواران افسار را نداشتند همگی قلیم گردیدند و نادر پیروزمندانه به مشهد بازگشت.

پس از این که به مشهد رسید، ابراهیم خان را برای سرکوبی تاتارها به مرو فرستاد. ابراهیم خان چون نزدیک مرو رسید، سد آب شهر را شکست و تاتارها را به بی آبی دچار نمود و آنها نیز چون خود را در تنگنا دیدند، دژ را تسلیم و فرمان سردار را گردند نهادند.

در این هنگام گردهای قوچان باز هم سر به شورش برداشته بودند. نادر به همراهی شاه تهماسب به قوچان نشکر کشید. نزدیک شهر شاه تهماسب از نادر جدا شده برای آسایش

چند روزه به نیشابور رفت و نادر به کار گردها پرداخت. پس از محاصره شهر دسته بزرگی از گردهای قراچورلو و شادلو به کمک مخصوصین شناقتند. همین که گردها از رسیدن کمک آگاه شدند از شهر بیرون تاخته، به نیروی نادر حمله کردند. سپاهیان نادر با چندین یورش بی باکانه بیاری از گردها را کشته و زخمی و اسیر کردند. گردها از کردهی خود سخت پشممان و پریشان شده، چون خود را مرد میدان نادر ندیدند سر تسلیم پیش آوردند. نادر اسیران گرد را آزاد نموده سردمتهای آنها را به ارتش خود داخل کرد و برای دیدن شاه به نیشابور رفته از آن جای به مشهد بازگشت.

پس از آن همه خوتویزی و کشترهای بیهوده گردها دختر سام یک را با شکوه بی مانندی به مشهد آورد و با این پیوند دست یگانگی با نادر دادند.

چون در این میان تاتارهای مرو به اغوای منک محمود دوباره سر از فرمان نادر بر تاخته بودند، نادر پس از این که دانست ملک محمود خیانت آغاز نموده محمدخان چوله را به خون خواهی کشانش به دست محمود کشته شده بودند، به کشن محمود و ملک اسحاق وادر کرد. ملک محمد علی برادر کوچک منک محمود را نیز به بهرامعلی خان بیات تسلیم کردند و او به خون خواهی برادرش فتحعلی خان بیات که به دست محمود کشته شده بود، ملک محمد علی را کشت.

## قسیم حسین سلطان قاینی سرکوبی مردم سنگان - رهایی نادر از یک مرگ دهشتناک

پس از کشته شدن محمود سیستانی حسین سلطان قاینی، از استگان ملک محمود گماشتهی نادر را از شهر بیرون کرده، از شهر قاین (۳۵ کیلومتری جوب مشهد) به کمک ملک کلبعلی پسر ملک محمود و ملک لطفعلی برادرزاده دیگر شر به شورش برداشت. نادر نخست یک دسته از سپاهیان را به سرکوبی حسین سلطان فرستاد ولی آنها نتوانستند کاری از پیش ببرند. نادر چون چنین دید روز ۷ ذیحجه سال ۱۱۳۹ ه.ق. همراه شاه تهماسب با ۸۰٪ سپاهی به سرکوبی حسین سلطان به سوی قاین رهسپار شد. همین که نزدیک قاین رسید کلبعلی و لطفعلی به سوی اصفهان گریختند و حسین سلطان به دژ قاین پناه برد. ولی چون دید پاری ایستادگی با نیروی نادر را ندارد تسلیم شد و نادر از گناه او

گذشت.

پس از آن نادر به سوی دژ سنگان رو آورد و در راه به سبب نبودن آب سخت در فشار ماند. توبخانه در ریگزارهای جاده فرز رفت و پس از رنج‌های بیاری توانستند توپ‌ها را بیرون بکشند.

روز دوم ماه صفر ۱۱۴۰ ه.ق. نادر به دژ بهداوین رسید. افغانی‌های آن جا سرتلیم پیش آوردهند و سردمته‌ی آن‌ها از نادر اجازه خواست که به نیازآباد رفته و افغانی‌های آن جا را نیز با خود آورده تسليم کند. نادر چند تر از افغانی‌ها را به گروگان نگاه داشت و او را به نیازآباد فرستاد ولی چند روز از این میان گذشت و کسی پیدا نشد. نادر پس از این که داشت این پیشنهاد تیرنگی پیش نبرده افغانی‌هایی را که به گروگان نگاه داشته بود، از دم شمشیر گذرا نیز در این میان، کلانتر دژ سنگان از دادن خواربار به نیروی نادر خودداری و خودسری آغاز کرد و از افغانی‌های ابدالی با خروز، کوسوه و خوریان کمک خواسته بود.

نادر توبخانه را به سنگان فرستاده و خود از بالای جاده‌ی خوف به سوی دژ سنگان رسپار شد و روز ۱۴ صفر آن جا را محاصره کرد. توبخانه‌ی نادر به سختی توب‌ها را به بلندی‌های پیرامون دژ کشانیده شلیک آغاز کرد. نادر برای سرکشی به توب‌ها به بالای یکی از تپه‌ها رفت و نزدیک یکی از توب‌ها ایستاده به توبچیان دستور می‌داد. توبچیان پس در پی توب را پر کرده با هر گلوله قسمی از دیوار دژ را خراب می‌کردند. نادر که در جلوی توب مسلل سرخ شد، ولی توبچیان با همان حرارت تیواندازی می‌کردند. نادر که در جلوی توب سرگرم تماسای ویرانی دیوار و خانه‌های دژ بود ناگهان از جلوی توب رد شد و پنج شش گامی دور شد و به پشت توب رفت. در این هنگام توب با صدای مهیبی منفجر شد و سعید سلطان ذرُونی توبچی و چند تن از سربازان را سورانید؛ ولی کوچک‌ترین گزندی به نادر نرسید.

آن روز و روز دیگر دژ سنگان در زیر آتش توبخانه بود. تا این که دیوار بزرگ دژ از هم فرو ریخت. همین که سپاهیان خواستند به دژ بورش ببرند کلانتر دژ کسی را فرستاده از نادر زینهار خواست و خواربار سپاهیان را به گردن گرفت. نادر از حمله به دژ خودداری و متضطر رسانیدن خواربار شد. ولی کلانتر خیره سر، باز هم زیر بار نرفته به کمک همدستانش در پر ابر نادر ایستادگی می‌کرد. نادر از این رفتار محصورین چنان خشمگین شد که فرمان بورش

همگانی داده و پس از گرفتن دژ دستور داد همه‌ی محاصرین را با کلاتر شان از دم تبعیج بگذرانند.

پس از سرکوبی سنجانی‌ها گزارش رسید که ۸۰۰۰ تن از سپاهیان افغان به کمک سنجانیان آمدنداند. نادر با این که روحیه‌ی سربازان خود را خوب نمی‌دید ناچار به جلوی دشمن رفت، ولی از پیش‌دستی خودداری کرد و برای این که دشمن را به میدان جنگ بکشاند با ۵۰۰ تن از سوارانش به تاخت و تاز و مانورهای سواره پرداخت. افغانی‌ها کم به میدان جنگ آمدند و آغازگر جنگ شدند. نادر از روی متیای زیردهستی به بهترین دسته‌های سوار آن‌ها حمله‌ور شد. جنگی هولناک درگرفت و نادر با آخرین قوای خود به افغانی‌ها یورش آورد. سرانجام افغانی‌ها پس از دادن کشته و زخمی و اسیرانی چند، پشت به میدان جنگ کرده به سوی هرات فرار کردند. نادر چون سپاهیان خود را خسته و کوفته دید، از دنبال کردن آن‌ها چشم پوشیده به سوی مشهد ره پار گردید و گوشمالی قطعی آن‌ها را برای روز دیگری گذاشت.

### دومین کشمکش نادر با شاه تهماسب

نادر چون به مشهد رسید، برای یکسره کردن کار اخغانی‌های ابدالی هرات آماده‌ی جنگ شد. ولی شاه تهماسب چنین عقیده داشت که نخست باید کار اشرف را ساخت. سپس افغانی‌های هرات را از میان برداشت. نادر که چشمی دوربین ترا از شاه داشت به او یادآوری کرد که گذاشتن چنین دشمن نیرومند و آماده به جنگی مانند ابدالی‌ها در نزدیکی مشهد کاری است بس خطربناک زیرا همین که اُردو به سوی غرب ره پار شود افغانی‌های ابدالی به خراسان تاخت آورده بدین گونه نیروی ایران در میان افغانی‌های غلرایی از غرب و ابدالی از شرق محاصره شده و تار و مار خواهد گردید. سرانجام پس از مشاوره‌های بسیار چنین اندیشیدند که نادر از مشهد به سوی هرات ره پار گردد و شاه به نیشابور رفته پس از فراهم آوردن نیروی دیگری به کمک او برود. بدین گونه نادر از راه خوف و با خرز به سوی هرات پیش راند.

چون اُردو به راه افتاد دشمنان درباری نادر، شاه تهماسب را به دشمنی با او برانگیختند. شاه تهماسب که هرگز از خودش رأی و اندیشه‌ای نداشت به نادر پیغام فرستاد که سرکوبی اخغانی‌های ابدالی بایستی بدون امیدواری به کمکی انجام گیرد و جز این هیچ چاره‌ای نیست.

پس از این پیغام خود شاه به سوی سبزوار رهیار شد.  
دریاریان چون شاه را جنان که باید به نادر بدین کردند دست به آزار هواخواهان نادر دراز کردند. از جمله هواخواهان نادر تیره‌ی بغايري بودند که در دز کنه سنگان میان سبزوار و نیشابور جایگزین و با گله‌داری و کشاورزی به سر می‌بردند. همین که نادر به سوی هرات به راه افتاد دشمنان به قته‌انگيزی پرداخته، گروهی از سبزواری‌ها را برانگیختند که بر سر بغايري‌ها تاخت آوردند چند تنی از آن بیچارگان را کشته و اسیر کرده و همه‌ی دارایی‌شان را چپاول کنند. بغايري‌ها چون بی‌مهری شاه و خصم دریاریان را دریاره‌ی خود دیدند در برابر نیروی شاه که به سرکوبی کامل آن‌ها آمده بود ایستادگی کرده آماده‌ی نبرد شدند و داستان را به نادر گزارش دادند. نادر چون از رفتار شاه و دریاریانش آگاه شد از پیش روی به هرات خودداری کرد و به مشهد بازگشت. در این میان گزارش رسید که موسی دانکی ابدالی با یک دسته از غارتگران افغان به پارچمند و قاین تاخت آورد و به غارت آبادی‌ها پرداخته است. نادر سواری را تزد شاه فرستاد و علت آزار بغايري‌ها را پرسید و برای نابود کردن افغانی‌ها نیروی شاه را به کمک خواست. شاه تهماسب به بهانه‌ی این که در راه خواربار برای ارتش یافت نمی‌شد، از آمدن به سبزوار خودداری کرد و پاسخ زنده‌ای برای نادر فرستاد. دریاریان خیره‌سر نیز پیشتر آب را گل آلود کردند و بخشانه‌هایی به نام فرمانداران خراسان نوشته و نادر را خودصر و خیانتکار قلمداد کردند. نادر از رفتار و کردار شاه و دریاریانش به خشم آمد و محمد حبیب یک را به قوچان فرستاد تا از کمک رسانیدن به شاه و شاهور دیخان که همراه شاه بود حلوگیری کند و به شاه نیز پیغام داد که از آزار مردم بیچاره و دیختن خون بی‌گناهان دست بردارد و آبروی دودمان صفوی را بیش از این بر باد ندهد. چون به این یادداشت نادر پاسخی داده نشده سوی کنه سنگان که اردوانگاه شاه بود، لشکرکشی کرد. هنگامی به آن جا رسید که اردوی شاه دست به عاجزکشی و آزار مردم بدیخت دراز کرده بودند. نادر چون دید شاه از تسلیم در خودداری می‌کند، آن جراحته توب پست. گلوله‌های توب مانند تگرگ بر دز فرود آمد و آسیب بسیاری به اردوی شاه رسانید. سپاهیان شاه چون خود را زیر باران گلوله دیدند، از دز بیرون آمده به تیراندازی پرداختند و نادر بدون درنگ فیلان حمله‌ی همگانی را داد.

با نحسین یورش سواران، شکت در میان سپاهیان شاه افتاد و خود شاه چون در تنگنا

افتداده بود، در گیرودار جنگ از سپاهیان جدا شده به اردوگاه نادر آمد و از رفتار گذشته شرمته ماند. ولی در پنهانی محمد علیخان را به نام پیشکاری خود به غرب فرستاد. شاهور دیخان که آتش این فتنه را برآفروخته بود با گروهی از درباریان و شورشیان گریخت و نادر دستور داد آن‌ها را دنبال کرده و دستگیرشان کنند. سپس شاه را همراه چراغ یک افشار به مشهد روانه کرد.

در این میان گزارش رسید که موسی دانکی ابدالی به بیارجمند و قاین تاخته و به هرات بازگشته است. نادر در راه خود میرزا مهدی کلاتر در قیض آباد را که از دادن خواربار به سپاهیان خودداری می‌کرد سخت گوشمالی داد و به مشهد بازگشت.

### شکست یافتن ابراهیم خان از گُردها - شورش ترکمن‌های تکه - آشوب گرگان و سرکوبی شورشیان

هنگامی که نادر به مشهد رسید ترکمن‌های تکه و یمورلو و سارلو آغاز به شورش کردند. نادر از راه کلات و ابیورد برای سرکوبی ترکمن‌ها پیش راند و ابراهیم خان را به همراحتی رحیم خان گرایلی برای سرکوبی گُردها که در آبادی کرمه خان نیروی بزرگی فراهم آورده بودند، روانه کرد.

ابراهیم خان پس از برخورد با گُردها شکست سختی به آن‌ها رسانید، ولی نیروی پراکنده‌ی دشمن دوباره به دور هم گرد آمدند و با یک حمله‌ی ناگهانی سپاه ابراهیم خان را درهم شکته پیش از ۱۵۰۰ تن از سربازان او را کشته.

پس از این شکست کمرشکن ابراهیم خان به دژ یوزباشی یتاه برد و بیشتر سپاهیانش پراکنده شدند.

رحیم خان گرایلی نیز چون دشمن را چیره دید، از ابراهیم خان جدا شد و بی کار خود رفت.

ابراهیم خان پس از چهار روز شبانه از دژ یوزباشی گریخت و با دستی کوچکی از سپاهیانش به دژ راز که دورتر از دشمن بود پناهنده شد.

نادر که در این هنگام ترکمن‌های دشمن را سخت گوشمالی داده و تاکنار دریای خزر پیش رفته بود چون از شکست برادرش آگاه شد در سرمایی یخچان زستان که برف راه‌ها را بند

آورده بود، به کمک پیادگان برف‌ها را پاک کرد و به کرمه خان رسید و ابراهیم خان با محمد حسین جمشکزی از دژ راز بیرون آمد و به اردوبی نادر پیوست.  
پس از بازجویی‌های لازم نادر چون دانست شکست آن‌ها به سبب ستم فرماندهان بوده سخت برآشت و فرمان داد تا ابراهیم خان و محمد حسین خان را به زندان انداختند.  
پس برگردانهای تاخت آورده و انبوهی از آنان را کشت و گروهی را نیز دستگیر کرد. گرداها چون کار را بدین گونه دیدند سر تسلیم پیش آوردند. نادر فرمان داد تا همه‌ی آن خیره‌سران را به مشهد کوچ دادند که ریشه‌ی آن مردم هنگامه جو از آن سامان کنده شود. پس از کوچ دادن گرداها نادر به مشهد ره‌پارشد و در راه ابراهیم خان و محمد حسین خان را از بند آزاد کرد.  
چون به مشهد رسید رحیم خان گرایلی را خواست و رئیز را به فرماندهی نیروی پادگان دشت گرگان سرافراز و روانه‌ی آن سامان کرد.

محمد علیخان قوللر آقاسی پیشکار شاه تهماسب پس از این که به بسطام رسید ذوالفقارخان پرعم خود را به فرمانداری مازندران برگماشت و خود به گرگان روی آورد.  
چون مردم گرگان از او خوب پذیرایی نمی‌کردند. الله قلیخان قاجار را به فرمانداری گرگان گذاشتند خود به سوی مازندران رفت. در این میان رحیم خان گرایلی گماشته‌ی نادر نیز به گرگان رسید و نیز چون الله قلیخان با دسته‌ی بزرگی از قاجاریان آمده‌ی جنگ با او شده بود، او نیز داشتان را به مشهد گزارش کرد و دستور خواست.

گرگانیان که از الله قلیخان چندان دلخوش نبودند آغاز شورش و خودسری کرده سر از فرمانش پیچیدند. الله قلیخان. ذوالفقارخان فرماندار مازندران را به کمک خواست. ذوالفقارخان پس از این که به گرگان رسید نخست خود الله قلیخان را که مانند سنگی در راهش می‌دید دستگیر کرد و کشت سپس شورش آن جا را خوابانید و خود بر گرگان و مازندران دست یافت.

در این هنگام نادر نیز به گرگان نزدیک می‌شد. چون به بسطام رسید ذوالفقارخان بیمناک شد و از گرگان به مازندران گریخت. نادر برای سرکوبی ترکمن‌های پمودت یک شه ۱۲۵ کیلومتر راه پیمایی کرد و به کثا رود آترک رسید و ناگهان بر سر ترکمن‌هاریخت و بیاری از آنان را زدم شمشیر گذراند. در این هنگام شاه تهماسب نیز به بهشهر رسید و نادر برای دستگیر کردن گماشته‌گان شاه که چنین غوغایی بر پا ساخته بودند به سوی بابل و آمل رو

آورد. محمد علیخان پیشکار شاه تهماسب که از بیم نادر به آمل پناه برده بود چون راه گریز را از هر سو بسته دید ناچار به خود نادر پناه آورد و لی ذوقفارخان که هوای دیگری در سر داشت به سوی لاریجان فرار کرد. نادر برای دستگیر کردن او فرمانی به نام بختداران و دهداران آبادی‌های میان راه فرستاد که هر جا او را یافتد زنده یا مرده به ازدواگاه بفرستند. ذوقفارخان که هیچ راه گریزی نداشت با سپاهیانش به بابل روآورد و در تختیں برخورد با سپاهیان نادر دستگیر و کشته شد.

بدین گونه شهرستان گرگان و دشت و مازندران هم آرامش یافت و گماشگان خودسر شاه تهماسب در پیش چشم او به دست نادر سرکوبی شدند. آن‌گاه محمد زمان خان شاملو را به پاسداری واه سمنان و حسین قلی خان زنگنه را به همراهی او غورلوخان برای نگاهداری مرر مازندران و گیلان فرستاد و به فرماندهی نیروی روس که گیلان را اشغال کرده بود دستور داد که هرجه زودتر آن جا را تخلیه کند.

پس از انجام این کارها نادر توپخانه را از راه اسفراین و قرچان روانه کرد و خود از جاجرم و نیشابور به مشهد رو آورد.

چند روز پس از ورود نادر به مشهد، شاه تهماسب نیز از مازندران و رحیم خان گرایلی از گرگان هر یک با سپاهیان خود به مشهد رسیدند.

در نوروز سال ۱۱۴۱-۱۱۴۰ ه.ق. ارتش نادر در مشهد آماده حمله به هرات گردید.

## بخش سوم

### جنگ‌های نادر با افغانیان

#### پیشروی به سوی هرات

هنگامی که نادر در مشهد آمده‌ی جنگ می‌شد نیروی افغانی‌های ابدالی به دو ستون بزرگ درآمده و نزدیک مرز شرقی خراسان بودند، ستون یکم به شماره‌ی ۱۵۰۰۰ سوار و پیاده به فرماندهی اللهیارخان ابدالی در دژ کافرقلعه (۱۰ کیلومتری مرز خراسان - ۱۲۵ کیلومتری غرب هرات - ۵ کیلومتری زاویه‌ی رودخانه‌ی تجن) بود. ستون دوم به فرماندهی سردار ذوالفقار خان و سردار عبدالفتی علیکوزانی به شماره‌ی ۱۲۰۰۰ تن در فراه (۲۲ کیلومتری جنوب هرات - ۱۲۰ کیلومتری شرقی خراسان) جای داشتند.

از کافرقلعه (آردوگاه ستون یکم) تا فراه (آردوگاه ستون دوم) یک میدان ۲۸۵ کیلومتری میان این دو ستون بود و نیروی ایران از شمال به سوی هر دو ستون پیشروی می‌کرد. بدین گونه نیروی ایران و افغان روی خطی عمودی جای داشتند که در بالا ایرانیان، در مرکز ستون یکم و در جنوب و پایین خط، ستون دوم افغان قرار داشت.

در بهار سال ۱۱۴۱ ه.ق. نیروی نادر قلعه افشار سپهالار ارتش ایران با ۲۵۰۰۰ سوار و پیاده از تربست‌جام به ذوالفقار رسید و سپس پیشروی به سوی کافرقلعه را آغاز کرد. سواران ایران از پیش با داشتن ارتباط به سوی جنوب به راه افتادند و بدین گونه نیروی نادر به هوین رسید.

نادر برای به دست آوردن اطلاعات از دشمن جاسوس‌هایی از پیش فرستاد و خود یک هفته در آن‌جا ماند ولی نیروی سوار را به فرماندهی حاجی خان یک افشار برای اکتشاف

روانه کرد. حاجی خان بیک پس از دو روز را پیمایی در کنار رو و دخانه‌ی تجن با پیشتابان و دیده‌بانان دشمن برخورد کرد و پس از آنکه زد و خورده آن‌ها را به سوی دژ کافر قلعه عقب راند و گزارش این برخورده را برای فرماندهی سپاه فرستاد. به حاجی خان بیک دستور داده شد که بدون درنگ به سوی دژ و از درگاه دشمن پیشروی کند و خود نادر نیز با نیروی پیاده از دنبال سواره نظام پیش راند.

### جنگ کافر قلعه و کوسویه پیروزی‌های پی در پی سرکوبی ابدالی‌ها

سواره نظام ایران چون به نزدیکی دژ کافر قلعه رسید، نخست پا کوسویه را پس از یک رشتۀ زد و خورد با گشتهای دشمن، به چنگ آورد. پس ازه دست آوردن پل که برای ارتش نادر بی‌اندازه اهمیت داشت نادر نیز به آن جا رسید و بدون درنگ به آرایش چنگی پرداخت. پیادگان افغانی در آغاز جنگ با شمشیر به پهلوی راست ستون نادر حمله کردند و توپخانه‌ی ایران ستون پیاده‌ی آن‌ها را زیر آتش گرفت ولی پس از این که دشمن پا بیادگان از دو درآویخت از شلیک خودداری کرد.

حمله‌ی بی‌باقانه‌ی افغانی‌ها در پهلوی راست ستون پیاده‌ی ایران بسیار شدید شد و چیزی نمانده بود که با شکست آن‌ها چنگ به پایان برسد، ولی ناگهان نادر با یک دسته سوار شمشیرکش به کمک پیاده‌های خود آمد و به دشمن حمله‌ی سختی کرد. سواره ایران افغانی‌ها را مانند برگ درختان بر زمین ریخته و در زیر سه آسب‌های خود آن‌ها را نرم می‌کردند ولی پیاده‌های افغان با سماجت مشغول چنگ و یداد بودند.

در این حمله پای راست نادر زخم نیزه‌ای برداشت ولی وی همچنان سوار بود و جنگ می‌کرد.

پس از نیم ساعت نبرد بسیار خونین و جانبازی فدایکارانه‌ی سواره ایران، ستون حمله‌ی افغانی‌ها در هم شکست و پس نشد.

در این چنگ آسیب بزرگی به پیادگان ایران رسید و انبوهی از آنان به دست دشمن کشته شدند.

افغانی‌ها تا دژ کافر قلعه پس کشیدند و در تاریکی شب از کنار رو و دخانه به سوی کوسویه و هرات رانده دز کافر قلعه را تحلیه کردند. روز دیگر سواره نظام ایران پس از گرفتن دژ کافر

قلعه به سوی جنوب رهسپار و جاده‌ی فراه - کوسویه را اشغال کرد.  
شامگاهان از حاجی خان بیک گزارش رسید که کلیه‌ی نیروی عبدالغنی خان و ذوالقدر  
خان از جنوب به سوی کوسویه پیش می‌آید. نادر نیز برای این که از پیوستن ستوزها به  
یکدیگر جلوگیری کند و آن‌ها را یک به یک از میان بردارد فرمان حمله به اردوگاه کوسویه را  
داد.

توبخانه هر دو سپاه به تیراندازی و شلیک اردوگاه‌های یکدیگر پرداخته و خود نادر با  
سوارش یورش بسیار سختی به دشمن آورد. نیروی الهیارخان پس از دادن کشته و زخمی  
بی‌شماری پشت به میدان جنگ کرد و شتابان به سوی هرات گریخت.  
در این جنگ‌ها ستون الهیارخان چنان شکستی خورده بود که بدوز کمک دیگر  
نمی‌توانست کمر راست کند. پس برای این که سپهالار ایران را تا رسیدن ستون دوم معطل  
کرده باشد نماینده‌ای نزد نادر فرستاد و پیشنهاد صلح کرد.

نادر نماینده‌ی آن‌ها را پذیرفت و به اردوی خسته و کوفته‌ی خود فرمان آسایش داد.  
در همان هنگامی که گفت و گوی صلح آغاز شده بود و سپاهیان ایران زین از اسب‌ها  
برگرفته بودند ناگهان از پشت اردوگاه ایران سواران افغان با شمشیرهای آخونه هجوم آوردن  
و جنگ دهشت‌ناکی درگرفت. در گیرودار جنگ نیروی ایران به دستور نادر با شیورهای  
شادمانی هوراکشان به سوی سواران مهاجم تاخت اورده‌ند و دسته‌ی بزرگی از سواران افغان  
را که دست و پای خود را گم کرده بودند، به خاک و خون انداختند.

این شیوه‌ی جنگی نادر بیار سودمند بود زیرا فریادهای جنگجویان بیمی در سواران  
افغانی افکنده و نمی‌دانستند علت شادی دشمن چیست. پس سواران مهاجم افغان با حالت  
پراکنده به سوی دروازه‌ی هرات گریختند و چون در این هنگام ستون دوم افغانی‌ها نیز به  
سواره نظام ایران برخورده و صدای شلیک و تفیگشان از دور به گوش می‌رسید نادر از دنبال  
کردن دشمن خودداری کرد و یک دسته کمکی برای حاجی خان بیک فرستاد.

ستون دوم نیروی افغان پس از این که به سواران ایران برخورد کرده، بی‌درنگ حمله کرد.  
حاجی خار بیک همه‌ی حملات دشمن را دفع کرد ولی همین که خواست به دشمن  
یورش برد؛ ناگهان باد گرد آلود سختی وزید و میدان جنگ را گرد و غبار تیرهای فراگرفت.  
این باد تا دو روز به همان سختی می‌وزید و هیچ یک از دو لشکر نتوانست از جای خود

بجنده،

## گشایش هرات

در این میان الهیارخان با عبدالغئی خان علیکوزانی و چند تن از سردهسته‌های افغانی در هری چشمی بیرون دروازه‌ی هرات به اردرگاه نادر آمد، از پهالار ایران درخواست گردند که بیمان صلح بته شود. نادر پیشنهاد آن‌ها را به شرط تسلیم توپخانه پذیرفت. چون این هیأت بازگشتند فرستاده‌ای از نزد ذوالفارخان رسید و برای الهیارخان پیغام آورد که از تسلیم خودداری کند و به زودی کمک خواهد سید. الهیارخان دوباره از کرده‌ی خود پشیمان شد و از تسلیم توپخانه سر باز زد.

نیروی ذوالفارخان نیمه شب از بیراهه به سوی دروازه‌ی جنوبی شهر پیش آمد و از پشت آبادی شکیان گذشت و به نیروی الهیارخان پیوست.

بامدادان نیروی افغان با اسلحه‌ی سرد به اردوی ایران حمله کرد. نادر برای این که آخرین مقاومت دشمن را به آسانی درهم بشکند به نیروی سوار که در راه فراه بود، دستور پیشروی به سوی شهر را داد و سپس به کمک دسته‌های کوچک سوار و آتش توپخانه همگی سپاهیان دشمن را به میدان جنگ کشانید. ستون پیاده از پیش و سوار از پهلوی راست به افغانی‌ها حمله‌ور شد و چهار یورش پی درپی دشمن را که با متنهای رشادت به عمل آمده بود خشی کرد. سپس با یک حمله‌ی همگانی افغانی‌ها را به سوی دروازه‌ی هرات پس نشاند.

بیرون دروازه باز هم سواران افغان چند بار به دسته‌های پیاده ایران یورش آورده‌ند ولی بدون این که از این کار سودی ببرند به شهر پناهنده شدند.

همان روز توپخانه‌ی نادر به سختی شهر را زیر آتش گرفت و آسیب بسیاری به خانه‌ها و ساختمان‌های شهر رسانید. مردم شهر بی اندازه سراسیمه و پریشان شده به الهیارخان فشار آورده‌ند که شهر را تسلیم کند و بیهوده عذری از مردم بی‌گناه را به کشتن ندهد. الهیارخان نیز نماینده‌ای نزد نادر فرستاده و نامه‌ای به این عنوان نوشته:

«تیره‌های افغانی غلزاری و ابدالی هر دو از رعایای کشور شاهنشاهی ایران بوده و هستند. غلزاری‌های نابکار آغاز خیانت نموده نخست به شهر قندهار و سپس به اصفهان چیره شدند و لی تیره ابدالی به هر اخواهی کثور شاهنشاهی با غلزاری‌ها همواره در جنگ و سریز بوده و

می‌باشد. اینک از پهلاار توانای ایران در خواست می‌نماییم گناهان گذشته‌ی ما را بخنیده و خیره‌سران غلزاری را که خیانت و ناسپاسی نموده‌اند به پاداش رفتار ناهنجارشان برسانند.» تیره‌ی ابدالی همیشه حلقه‌ی بندگی آن سردار شجاع را در گوش نموده و برای جانفشانی در راه پیشرفت نیروی پیروز ایران آماده خواهد بود.<sup>۱</sup>

پس از این پیغام ۳۰ تن از بزرگان شهر با پیشکش‌هایی چند به اردوگاه ایران آمدند. نادر چند تن از سرداران افغانی را در ارتش خود پذیرفت و با وجود مخالفت شاه تهماسب دوباره سردار الکهیارخان را به فرمانداری هرات برگماشت و فراه را نیز به او می‌برد. گشايش هرات به بهای جان ۳۵۰۰ سرباز فداکار ایرانی انعام پذیرفت و اردوی ایران پس از دو ماه راه پیمایی و جنگ به مشهد بازگشت.

پس از این که نادر به مشهد رسید برادرش ابراهیم خان را به فرمانفرمایی خراسان گذاشت و خود به جنگ اشرف افغان شتافت.

### نخستین نبرد خونین نادر با اشرف افغان در مهماندost سمنان

اشرف افغان که از پیشرفت‌های نادر و بزرگ شدن ارتش او خیره شده بود سیدال افغانی سردار خود را با سواره نظام افغان از راه جنگی خوار و قشلاق به سوی سمنان و دامغان از پیش فرستاد و خود نیز به دنبال ری با نیزی پیاده روان گردید. سواره نظام افغانی به سوی مشهد پیش روی کردند و سرانجام روز سوم ع ۱۱۴۲ هـ.ق. با اردوی نادر در مهماندost (نژدیکی سمنان) برخورد کردند. شماره‌ی سپاهیان ایران از سوار و پیاده ۳۰۰۰ و نیروی دشمن نیز به همین اندازه بود. بامدادان روز شنبه ۶ ماه ارتش ایران در سه ستون به شرح زیر آرایش جنگی یافت:

ستون پنجم: در پهلوی راست جبهه به فرماندهی گرجی خان.

ستون دوم: در مرکز به فرماندهی حاجی خان بیک.

ستون سوم: در پهلوی چپ به فرماندهی صردار علیخان ابدالی.

خود نادر فرماندهی توپخانه و سواران را داشت.

به سپاهیان ایران دستور داده شد بدون اجازه‌ی فرماندهی ارتش از حای خود نجنيده و

جنگ را آغاز نکند.

بعد از ظهر روز ۶ ماه نیروی افغان حمله کرد.

سواره نظام دشمن به ستون پیاده‌ی ایران که در مرکز بود تاخت آورده سرگرم جنگ و کشتار بودند. به فرمان نادر نیروی سوار ایران نیز از جای کنده با سواران دشمن درآویختند. نخستین حمله‌ی دشمن بدین گونه دفع شد.

در پورش دوم افغانی‌ها به سه ستون درآمده حمله‌ی بیار سختی کردند و این جنگ نا ۱۰ دقیقه ادامه داشت. کشتار بسیار خوبیست درگرفت. در دره‌ی تجر کشتگان بسیاری روی هم توده شده و سواران هر دو لشکر بیداد می‌کردند. منظره‌ی میدان جنگ بسیار دهشتناک و مرگبار بود. برخورد اسلحه‌ی جنگجویان و شیوه‌ی اسباب به هم درآمیخته رستاخیزی برپا کرده بود. بیشتر سواره نظام افغانی که بهترین جنگجویان اشرف بودند در این حمله‌ی وحشیانه به خاک افتادند ولئن باز هم نتیجه معلوم نبود.

اشرف برای آخرین بار با همه‌ی نیروی سوار و پیاده‌ی خود حمله‌ی دهشتناک تری کرد.

توبخانه‌ی ایران به سختی ستون‌های مهاجم را زیر باران گلوله گرفت. با این همه افغانی‌ها پیش می‌آمدند. گویی از هرگ پروا نداوند.

▪ نادر چون دشمن را تا این اندازه گستاخ دید فرمان داد شیور حمله‌ی سواره نظام را بنوازند و سواران ایران به شتاب رو به دشمن آورده از پهلوی راست دشمن و بالای دره‌ی تجر حمله‌ی هولناکی کردند. نیروی پیاده نیز در این هنگام از مرکز پورش سختی آورده بود و دشمن بدین گونه محاصره می‌شد.

توبخانه‌ی ایران از بالای تپه‌های میدان جنگ دشمن را زیر باران گلوله گرفت ولی توبخانه‌ی افغانی‌ها که پس از حمله‌ی سواران ایران آسیب بزرگی دیده بود خاموش بود.

نیروی ایران از هر سو به دشمن فشار آورد و خود نادر به درون آبادی مهماندوست درآمده به کمک چهار توب سبک دیوار آن را خراب کرد تا پیادگان از راه آبادی پشت دشمن را بگیرند.

افغانی‌ها در پشت آبادی و کنار دیوار به دور پرچمدار خود گرد آمده هنوز می‌جنگیدند. اشرف که از بالای تپه‌های غربی میدان جنگ را تماشا می‌کرد چون کار سپاهیانش را سخت دید توبخانه و اردوگاه خرد را گذاشته پس نشست. نیروی افغان تا شامگاهان در جنگ

و گریز بود و چون هوا تاریک شد جنگ به پایان رسید. کشته‌های هر دو سپاه بسیار بود چنان‌که گاهی چندین تن از پیاده و سوارزروی هم ریخته شده بودند. بیش از نیمی از جوانان افغانی که بهترین سربازان سوار و پیاده‌ی او بودند با گروهی از افسرانش در این جنگ کشته شدند.

سرجام اشرف به سختی توانست ۱۵۰۰۰ تن از سپاهیان پراکنده و پریشان خود را گرد آورده به سی تهران فرار کند. این تنها کاری بود که می‌توانست پس از آن شکست نگین انجم دهد.

این پیروزی گرچه برای نادر گران تمام شد ولی هم روحیه‌ی افغان‌ها را خراب کرد و هم ارشاد را به پیروزی قطعی امیدوار کرد. گذشته از این نادر با به دست آوردن توپخانه‌ی اشرف رشته‌ی امید از هم گیخت.

### دومین فبرد نادر با اشرف در سرداره‌ی خوار

شکست ناگهانی اشرف در مهماندوست برای افغانی‌ها آبرویی بر جای نگذاشت. روحیه‌ی دشمن متزلزل شد و مردم ایران آشکارا به دشمنی با آن‌ها برخاسته. پس از این پیروزی درخشان نادر سوارانی چند به شهرستان‌های شمالی گشیل داشت و از برادران و بهادران ایرانی خود برای ریشه‌کن کردن قطعی افغانی‌ها کمک خواست. به نیروی پادگان شهر ساری در مازندران دستور داده شد که از راه دره‌ی فیروزکوه به سوی جاده‌ی تهران - مشهد پیشروی کنند. جنگجویان ایرانی چون خبر پیروزی سردار رشد خود را شنیدند از پیروزی و برنا به اردوی نادر رو آورد و زیر پرچم با افتخار او درآمدند. پس نادر چند تنی دیگر از سواران را به شهرستان‌های شمال غرب و مرکز و جنوب کشور فرستاد و با دادن مرددهی پیروزی خود همه‌ی تردد را به آتیه‌ی درخشان‌تری امیدوار کرد.

از یک سو اشرف نگون‌بخت پس از شکست مهماندوست به سوی تهران رو آورد و آبادی‌های میان راه را زبران و گروهی از برزگران بیچاره و بسیگنه را از خشم کشت. اسلام‌خان افغانی فرمانده‌ی تهران چون از شکست اشرف آگاه شد با ۸۰۰۰ نیروی پادگان شهر و ۹ عزیزه توب بک که داشت به سوی خوار پیشروی و به کمک اشرف شافت.

بدین گونه دوباره نیروی اشرف به شماره‌ی ۱۸۰۰۰ تن در سرداره‌ی خوار آرايش جنگی

گرفت و منتظر رسیدن نادر شد، سردره‌ی خواز که در تاریخ ایران باستان آن را «دریند خزر» یا «دوروازه‌ی شرق و غرب آسیا» می‌نامیده‌اند دره‌ی تنگی است پرپیچ و خم که از شمال و جنوب به کوه‌های بلند پیوسته. کف دره هرچه به شرق می‌رود شب آن بیشتر است و در جنوب آن از راه کویر جاده‌ی بیابانی دیگری این دره را دور زده به دهنه‌ی غربی می‌رسد که تنها از این راه می‌توان به دهنه‌ی غربی راه یافت.

اشرف برای این که بهتر بتواند با نیروی کم خود ارتش نادر را خسته و سپس نابرد کند این تنگ را برای جنگ برگزیده و چون نیروی نادر نمی‌توانست با سازمان ستونی از دره پگشود ناگزیر بود با اشرف دست به گریبان شود.

روز دوشنبه <sup>۹</sup> اردیوی ایران به دامغان رسید و سپس به سوی سمنان رهسپار شد و پس از <sup>۶</sup> روز راه پیمایی به دشت خوار رسید. در این جا نیروی مازندران نیز به اردیوی بزرگ پیوست.

روز <sup>۱۹</sup> ماه نادر پس از این که از اردوگاه افغانی‌ها به خوبی آگاه شد بهترین شیوه‌های جنگی خوبی را به کار برد بدین گونه که چون دانست هجوم با همه‌ی سپاهیان از راه دره جزدادن کشته‌ی بسیار سودی دربر نخواهد داشت از این رو به ستون سوار دستور داد که از راه کویر کوه‌های جنوبی دره و کوه‌نمک را دور زده به سوی دلان غربی دره پیشروی کند <sup>۱۰۵</sup> تن از سواران رانیز از تپه‌های شمالی پیش فرستاد که از دماوند - جاجرم و سرخه حصار گذشته با گردآوردن سواران بومی از آبادی‌های میان راه به سوی تهران پیشروی کنند.

این دو ستون روز <sup>۲۰</sup> ماه از نیرو جدا شده پیشروی کردند.

ستون بزرگ نیز با <sup>۱۴۰۰</sup> پیاده در <sup>۴</sup> ستون به دره روانده و نیمه‌شب به دهنه‌ی دره رسید. پس از این که نیروی ایران تزدیک دهنده‌ی دره رسید ناگهان چندین دسته از افغانی‌ها که به خوبی تپه‌ها و دره‌های آن جا را می‌شناختند به سوی ستون‌های پیاده هجوم آورده و در این هجوم تابه‌هنجام آسیب بزرگی به پیادگان ایران رسانیدند. جنگ در تاریکی شب درگرفت. سپاهیان نادر بزی این که از دادن کشت جلوگیری شود روی جاده به هم فشرده شدند، بدون این که بتوانند دشمن را بیتند و از خود دفاع کنند، به همین سبب پریشان شده در هم ریختند. کار پیادگار ایران در این هنجام بسیار سخت شد و دشمن از این شبیخون کار را بر سپاهیان نادر چنان تنگ گرفته بود که اگر شاهکاری از فرمانده نیروی ایران بروز نموده بود

بیمه آن می‌رفت که ایرانی‌ها تار و مار شوند.

در این گیروادار که امیدی برای سپاهیان نادر نمانده بود و همه دست و پاپاشان را گم کرده بودند نادر به همراهی جلال خان ایدالی و ۲۰۵ تن از سربازان بر جسته‌ی خود از روی بریلگی جاده و پشت توده‌ی انبو کشتنگان دور زده به دنباله‌ی ستون حمله‌ی افغانی‌ها فشار آورد. افغانی‌ها به گمان این که نیروی بزرگی از پشت به آنها حمله‌ور شده و محاصره خواهند شد با شتاب دست از جنگ کشیده به سوی دره پس رفتند و ستون‌های پیاده از دستبرد دشمن ایمن ماند.

جنگ شبانه با همین شاهکار بی‌باکانه نادر به پایان رسید و دشمن از دره به درون سنگرهای خود رفت.

شماره‌ی زخمی و کشتنگان پیاده نظام ایران بسیار سنگین بود. با مدادان روز ۲۱ آوری ایران برای نخستین بار به دشمن یورش آورد. سنگرهای دشمن بسیار مستحکم و تیراندازی تفنگداران افغان سربازان پیاده را مانند برگ درختان بر زمین می‌انداخت.

سرانجام نادر برای بکسره کردن کار جنگ با همه‌ی سربازانش در سه ستون به پهلوی راست و چپ و مرکز نیروی اشرف فشار آورد. سربازان ایرانی به سنگرهای دشمن ریختند و جنگ خونینی درگرفت. با این فدایکاری بی‌مانند و یورش دهشتگان هر سه ستون دشمن بکباره لکست یافت و اشرف برای این که محاصره نشود پس از دادن کشته‌ی بی‌شمار با دسته‌ی کوچکی از افغانی‌ها به درون تنگه پس نشست و افغانی‌ها نیز با جنگ و گریز خود را به درون دره کشانیده به سوی تهران گردیدند.

ارتش ایران دسته‌های پراکنده‌ی دشمن را که در کوه‌های پیرامون دره آواره و سرگردان بودند دنبال و دسته‌ی بزرگی را دستگیر کرد.

نیروی حاجی خان بیک پس از رسیدن به دهنه‌ی غربی دره آبادی نیوانکی (ایوانکی) را اشغال و همه‌ی بنه و خواربار افغانی‌ها را به چنگ آورد.

با مدادان روز ۲۲ ماه نیروی پیاده‌ی ایران نیز به ایوانکی رسید.

اشرف افغان پس از این که به تهران رسید گروهی از سوان و بزرگان شهر را کشته به سوی قم فرار کرد.

روز ۲۵ ماه نیروی نادر با سه ستون به سوی تهران رهسپار و شب ۲۶ ماه به شهر خرآمد.

## آخرین جنگهای نادر با اشرف افغان در زرقان و پل فسا - نابود شدن نیروی افغان

### پایان کار اشرف

اشرف پس از شکست مورچه خورت مانند گراز تیر خود را به اصفهان رسانید و لخست شاه سلطان حسین بیچاره را در کاخ خود کشت. آن گاه بیش از ۳۰۰۰ تن از مردم شهر را نیز از دم شمشیر گذشتند و بازماندگان دودمان صفوی را از زن و مرد با نقدیه و جواهر خزینه‌ی پادشاهی برداشته به سوی شیراز گردید.

نادر پس از ۴۵ روز توقف در شهر و بهبودی حالت سپاهیان که بی‌اندازه خسته و کوفته بودند روز ۲۷ آبان ۱۱۴۲ در سرمای سخت زمستان برای یکسره کردن کار اشرف از راه ابرقو و مشهد مادر سلیمان به آباده رسیده از آن‌جا نیز به سوی مرودشت و دشت زرگان<sup>۱</sup> که از دوگاه اشرف بود رهسپار گردید.

بعد از ظهر روز ۱۵ ماه پس از ۷ روز زامبیایی به دشت زرگان رسیده بیش از این که بتواند آرایش جنگی به خود گیرد افغانی‌ها حمله کردند. پیاده نظام دشمن ستون بزرگ نیروی نادر را از هم شکافته به مرکز سپاه رسید و جنگی بسیار سخت درگرفت.

نادر از گستاخی افغانیان سخت خشمگین شد و فرمان داد توپخانه، ستون مهاجم را باشدت هرچه تمام‌تر تیرباران کند و در همین گیرودار سواره نظام نیز از راه دامنه‌ی کوه به میدان جنگ ناخته با سواران افغانی درآویختند. ناگهان سواران نادر با یک حمله‌ی بی‌باکانه دشمن را پس نشانده به پهلوی راست ستون پیاده‌ی افغان حمله کردند. سیدال که در این جنگ نیز فرهانله‌ی سواره نظام را داشت چند بار حمله‌های پی در پی کرد اشرف نیز کوشش می‌کرد ستون مرکزی را شکافته خود را به پشت نیروی ایران برساند.

ولئی سواران ایران پس از این که ستون پیاده‌ی اشرف را پس نشاند شکافی در میان

۱. زرقان آبادی بزرگی است در ۲۲ کیلومتری شمال شیراز و کنار جنده‌ی شوسه‌ی مرودشت به شیراز که امروزه دارای ۹۰۰۰ خانوار است - فرست شیرازی در کتاب آثار عجم ماحصلان آن را به تهراسب نسبت می‌دهد. این آبادی در دامنه‌ی جنوبی کوه سنگلاخی است و بنایه گفتگی فرست در بالای کوه میدانی بزرگ است که خرابه‌های جند بازو در آن دیده می‌شود. زرقان معرب زرگان است.

ستون باز کرده پشت سر نیروی افغان را گرفتند و هنگ‌های پیاده نیز به پیروی پیشرفت‌های سواره نظام هجوم همگانی برده به جنگ پرداختند.

هوا رفته رفته تاریک می‌شد، نزدیک شامگاه شکست در میان نیروی افغان افتاده گروهی از سپاهیانش بی آن که از فرماندهانشان اطاعت کنند پابه فرار گذاشتند. هنگ‌های پیاده نیز با بر جای گذاشتن بکشته‌های انبوهی با جنگ و گیریز پس کشیدند و ایرانیان آن‌ها را دنبال کرده دست‌بردار نبودند.

اشرف پس از این که کاملاً نامیدند با سواران گارد خود به سوی شیراز گریخت و سواران نادر او را تا ۱۲ کیلومتری شهر دنبال کردند.

در این جنگ بیش از ۵۵۰۰ تن از افغانی‌ها کشته یا زخمی و یا اسیر شدند. روز دیگر میدال به نمایندگی اشرف به اردوگاه ایران آمد و از سپهالار ایران زینهار خواتم ولی چون پیشنهادهای نادر بسیار سنگین بود افغانی‌ها روز دوازدهم ماه از شهر شیراز بیرون رفته به سوی فسا گریختند.

سواره نظام ایران دشمن را تا نزدیکی پل فسادنیال کرد ولی چون بی اندازه خسته بودند از جنگ خودداری و به همین اندازه که تا سیدن نادر از گریختن دشمن جلوگیری به عمل آید، اکتفا کردنند.

نادر به زودی در زید و به سواران گارد فرمان حمله داد. نیروی افغان بیش از ۵۰۰۰ تن نبود. اشرف در پهلوی راست و سیدال در پهلوی چپ آماده‌ی دفاع ایستادند اشرف از سپهالار ایران در خواست صلح کرد ولی نادر خواهش او را به سختی رد کرده و گفت: خود اشرف باید نزد من آمده تسلیم شود.

چون اشرف از تسلیم خودداری کرد فرمان حمله داده شد.

باران سختی می‌بارید. سواران گارد نادر هوراکشان حمله کردن. افغانی‌ها به اندازه‌ی پنج دقیقه هم نتوانستند ایستادگی کنند. شکست در افغان‌ها افتاده همگی به سوی پل پس نشستند. اشرف پیش از همه به گدار زده از رو دخانه گذشت ولی سپاهیان بدین خوش بازن و بجهه و پیر مردان افغانی که همراه اردو کوچ می‌کردند زیر دست و پای انسان سواران گارد افتاده کشته می‌شدند.

به سبب تنگی پل گروهی از افغانی‌ها سر پل به هم فشار آورده و بیشتر معطل می‌شدند

چند دسته از سوار و پیاده در سرمای یخچان خود را به آب انداخته به امید این که جانی به در برند از همه چیز خود گذشت و گروهی که شنا نمی‌دانستند غرق شدند. امواج آب بسیاری از زن و مرد و بار و بنه‌ی آن‌ها را در خود فروبرده و به بدپختیشان خاتمه داد.

سواران گارد به پل هجوم آورده آخرین سریاز افغانی را کشتن و آن چه از اسلحه و بار و بنه داشتند به چنگ آن‌ها افتاد. از این پنج هزار تن افغانی تنها سیدال راشرف خیره سر که باعث ریختن خون آن بینایان شده بود با ۲۵۰ سوار توانستند جان به در برند و یگانه امیدواری آن‌ها هم به سرعت تاخت اسبانشان بود. چون اشرف فرار کرد، نادر فرمان‌های سختی به شهرهای میان راه فرستاد و به مردم کرمان. بلوچستان و سیستان دستور فرستاد که هر جا اشرف را دیدند زنده یا مرده به پایتحت بفرستند.

اشرف پس از اینکه به لار رسید مردم آن جا بر افغانیانی که در آبادی بودند شوریده آن‌ها را کشتن و اشرف را به خود راه ندادند او نیز ناچار راه خود را در پیش گرفت و به سوی بلوچستان رفت.

نادر به پادشاه هند نیز پیغامی فرستاد که افغانیان را به خاک خود راه نداده در براند احتضان آنان به ایرانیان کمک کند.

سردار ایران پس از این پیروزی نمایان با ارتش نیرومند خود به شیراز برگشت و مردم شهر به پیشوایش شتافتند.<sup>۱</sup>

از آن سو اشرف که از هر سو بیچاره و درهانده شده بود خواست خود را از راه بلوچستان و سیستان به قندهار رسانیده شاید دوباره دست و پایی کند. ولی یکی از افغانی‌های قندهار به نام ابراهیم<sup>۲</sup> او را در بیابان‌های نزدیک از زرده (در بلوچستان شرقی) با دو تن از همراهانش به

۱. گویند نادر پس از این که به شیراز درآمد روزی به زیارت آرامگاه شادروان حافظ شیرازی رفت و از دیلوان او فانی گرفت که این بیست آمد:

عراق و فارس گرفتی به تعریخ خود حافظ      یاکه نوبت بعداد و وقت تبریز است  
رضا قلی خان هدایت در روضة الصفا غزل دیگری و انششت و آن این است:

سرد که از همی دلبران ستانی باج      چراکه بر سر خوبان عالمی چون تاج  
ز جشم مست تو پر فته جمله ترکستان      به چین ژلف تو هاچین و هند داده خراج

گورهی نیز نوشته‌اند که تخت غزل بالایی و سپس غزل دوم آمده است.

۲. رضا قلی خان هدایت در روضة الصفا این مرد را فرستاده‌ی حسین برادر محمود می‌دانند. سرجان مالکم

چنگ آورد و کشت و سرش را با دستاری که دانه‌ی الماسی بزرگ داشت به اصفهان برداشت. بدین گونه سپهالار ایران ریشه‌ی افغانی‌ها را از کشور برانداخته می‌بین گرامی ما را از آن روزگار تیره رهابید.

\*\*\*

پس از چند روز نادر از شیراز به سوی کهکیلویه و شوستر و خرمآباد رهپارشد. خوزستان، لرستان و بختیاری هر یک پس از دیگری به چنگ نادر افتاد. شاه تهماسب دوم که از پیش‌رفتهای نادر بی‌اندازه خشنود شده بود تاج مرصعی با خلعت گرانبها و فرمان فرمانفرمایی استان خراسان، گرگان، مازندران، سیستان، کرمان، بلوچستان برای سپهالار ایران فرستاد و به افسران ارتش که همراه نادر بودند نیز هر یک به فراخور حال خلعت‌هایی داد.

سپس شاه تهماسب یکی از خواهران خود به نام رضیه خانم شاهزاده خانم صفوی را به عقد نادر درآورد و خواهر دیگرش به نام قاطمه سلطان ییگم را به پسر بزرگ نادر رشاقلی که از افسران ارتش بود داد.

پس از انجام عروسی نادر چون هنوز دشمن بزرگی مانند عثمانی را که به خاک می‌بین دست‌اندازی کرده بودند، در پیش داشت به بسیج ارتش نیرومندتری پرداخت. برای این کار به همه‌ی استانداران و فرمانداران کشور دستور داد که هر یک سربازانی بسیج نموده به پایتخت بفرستد.

در این هنگام روس‌ها همه‌ی شهرستان‌های شمائلی را تخلیه کردند و پی کار خود رفتند. نادر برای یکره کردن کار عثمانی‌ها خود را آماده می‌کرد.

## بخش چهارم

### جنگ‌های نادر با عثمانی

#### بازستاندن شهرستان‌های غربی و فقفار

##### نبرد نهاوند

نیروی عثمانی با این که سرکوبی افغانی‌ها را دیده بود هوز دست از شهرستان‌های غربی ایران برنداشته و به تعاونده‌ی نظامی ایران که برای گفت‌وگوی صلح به اسلامبول رفته بود، پاسخ درستی نمودادند. چون نادر دید به خوشی نمی‌توان آن‌ها را از کشور بیرون کرد پس از این که امید هر گونه صلح و سازش از میان رفت تها چاره‌ی کار را در به کار بردن شمشیر دید و با این که سپاهیانش به خوبی خستگی نگرفته بودند به بسیج ارتش پرداخت.

او اخر ماه شعبان سال ۱۱۴۲ نادر با ۲۵۰۰۰ نیروی سوار و پیاده و توپخانه به همدان رو آورده به سپاهیان پادگان تهران نیز دستور داده شد که از راه قزوین - آوه به جنوب غربی آذربایجان رسپار گرددند.

حسین قلی خان زنگنه نیز که با ۵۰۰۰ سوار در شرق ملایر و نزدیکی گلپایگان بود به دستور نادر روز به نهاوند به راه افتاد. پنج بهادران از لرهاي سوار از بیراهه و کوهستان‌های شمالی زاگرس به سوی میدان جنگ (نهاوند) پیشروی را آغاز کردند.

در این هنگام ارتش یکم عثمانی با ۱۵۰۰۰ سپاهی به فرماندهی عثمان نعوم پاشا (نعمیم پاش) در دشت جنوب شرقی نهاوند آرایش جنگی یافتد بود. روز چهارم رمضان نیروی ایران برای برداشتن رمیم و پس از این که آرایش جنگی به خود

گرفت هر دو سپاه با تیراندازی توپخانه و شلیک تفنگ آغاز به جنگ کردند. حمله‌های پیوری سواران حسین قلی خان زنگنه و بهادران لرستان که از جنوب به دشمن پورش آورده بودند پس از چندین زد و خورد کوتاه دفع شد و کاری از پیش نرفت ولی حسین قلی خان باز هم از کار نمی‌نشست.

نیروی پاده‌ی هردو لشکر به جنگ و خونریزی هولناکی پرداخته بودند. ناگهان حسین قلی خار در کشمکش جنگ با سواران نیزه‌دار خود حمله‌ی بسیار دلیرانه‌ای به دشمن نموده هنگ یکم ارتش عثمانی را که کمی دور مانده بود از میان برداشت. با این شاهکار اردوگاه شرقی عثمانی به دست ایرانیان افتاد ولی سربازان دشمن هنوز مردانه پاشاری می‌کردند. جنگ به همان شدت پیش ادامه داشت.

تا این که سردار عثمانی تاب ایستادگی نیاورده کار را ساخت و خود را در تنگنای محاصره دید. سردار عثمانی نه می‌خواست نیک شکست را بر خود هموار کند و نه می‌توانست با نیروی کوچکش به جنگ ادامه دهد. سرانجام با از دست دادن نیمی از سربازانش به سوی توپیسراکان پس کشید تا شاید با نیروی تیمورپاشا و یا سلیمان پاشا که هر یک با ۱۰۰۰۰ سپاهی در دنبال او بودند به هم پیوسته بتوانند کاری از پیش ببرند.

حسین قلی خان زنگنه دست از سردار عثمانی برنداشته و همه جا در پی ارتش شکست یافته‌ی عثمانی بود. بدین گونه عثمان پاشا تا کرمانشاهان پس نشست.

### نبرد توپیسراکان

در این هنگام نیروی تیمورپاشا و سلیمان پاشا که روی هم رفته ۱۹۰۰۰ تن بودند در نزدیکی توپیسراکان به هم پیوسته به کمک عثمان پاشا می‌آمدند ولی اندکی دیر رسیده بودند. نادر با نیروی خود به جنگ این دو سردار تازه‌نفس شتافت. این شیوه‌ی نادر در دور کردن ارتش‌های دشمن از هم بسیار پنده‌یده بود زیرا بزرگترین آسیبی که به ارتش عثمانی رسید در اثر همین سیاست بود. بیرون آبادی توپیسراکان در میان دره جنگ درگرفت. تیمورپاشا که خود به میدان جنگ آمده بود. به دست یکی از سربازان پاده‌ی ایران زخمی شد. سلیمان پاشا فرماتدهی لشکر او را نیز به عهده گرفت و به جنگ پرداخت.

این جنگ تا شامگاهان دنباله داشت ولی هنوز نتیجه نامعلوم بود.

گرچه تاریکی شب جنگ را به پایان رسانید ولی سه هنگ (۳۰۰۰ تن) از بهترین سربازان عثمانی بیش از دیگران ایستادگی کرده در تاریکی هم دست از جنگ نکشیدند و این پافشاری به جایی رسید که آخرین سربازشان به دست سواران ایران کشته شد. پس از این شکست نیروی عثمانی به سوی همدان ره‌پارگردیده رو به جنوب سرازیر شد.

شماره‌ی کشتگان عثمانی‌ها در این جنگ روی هم رفته ۷۰۰۰ تن و از ایرانی‌ها چندان بود.

سپاهیان ایران پشت سر دشمن به سوی همدان پیشروی کردند و پس از رسیدن به شهر بخشی از توبخانه‌ی دشمن را که توانسته بودند با خود ببرند به چنگ آورند. پنج هزار تن از اسرای ایرانی نیز که در همدان بودند آزاد شدند.

### رافدن دشمن تا بیرون مرز کشور

عثمان پاشا پس از این که به کرمانشاهان رسید از بغداد کمک خواست. پس از رسیدن نیروی کمکی به سواران حسین قلی خان زنگنه که تا نزدیک شهر او را دنبال کرده بودند بورس آورد. حسین قلی خان که گمان نمی‌برد به دشمن کمکی رسیده باشد با عثمان پاشا به جنگ پرداخت ولی پس از آن که دانست مطلب از چه قرار است و نمی‌تواند بادشمن برد کند چگونگی واقعه را به فرماندهی سپاه گزارش کرد و خود تاریکی رسیدن کمک آهته پس نشست و به سوی گنگاور (۹۵ کیلومتری شرقی کرمانشاهان و ۸۰ کیلومتری غربی همدان) ره‌پارشید.

عثمان پاشا دست از او برنداشته همه جاوی را دنبال کرد تا به گنگاور رسید. همین که گزارش حسین قلی خان به نادر رسید بدون درنگ در شب ۱۴ ماه رمضان سال ۱۱۴۶ با ۳۵۰۰ سوار گارد و شتاب هرچه قمامتر به کمک حسین قلی خان شتافت و ظهر روز چهاردهم به گنگاور رسید.

در این هنگام دشمن نزدیک بود که نیروی حسین قلی خان را محاصره و نابود کرد. جنگ تازه آغاز شده بود که نادر با چاپک سواران خود رسید. این کمک به هنگام نادر جان ۵۰۰۰ سوار ایران را از مرگ حتمی رهایی داد. کار برگشت، دشمن که به محاصره پرداخته بود کمک پس نشست. با یک حمله‌ی ناگهانی نادر کار یکسره شد و عثمان پاشا از همان راهی که آمده

بود با تاب برگشت.

سپاهیان ایران او را دنبال کرده پس از گرفتن کرمانشاهان باز هم دست از آنها برنداشته تا قصر شیرین و رو دخانه‌ی دیاله پیش رفته ولی به فرمان نادر از رو دخانه پیش تر نرفتند. پس از راندن عثمان پاشا نادر به همدان بازگشت و نیروی سلیمان پاشا را که در کردستان شرقی پراکنده بود دنبال کرد. سردار عثمانی چون می‌دانست با چه کسی سروکار دارد بدون این که به جنگ پردازد بهتر این دانست که مانند عثمان پاشا از مرز کشور ببرون رود. نیروی ایران همه جا در بیرون از روان بود تا از رو دخانه‌ی دیاله گذشت.

بدین گونه نادر شهرستان‌های: نهاوند، تویسرکان، ملایر، همدان، کرمانشاهان و سنجاق را از ارتقی عثمانی بازگرفته و مرز ایران را به سامان پیشین خود رسانید. ولی هنوز کارش ناتمام بود. زیرا آذربایجان در دست دشمن بود. پس آماده‌ی اردوکشی به آذربایجان شد.

### شکست نیروی عثمانی در آذربایجان غربی

#### بازستاندن تبریز و اردبیل

چون سردار ایران از کار همدان و کردستان آسوده شد با گذاشتن پادگان در شهرهای کرمانشاهان و همدان و دژهای نظامی مرزی به سوی شمال رهپار شد تا استان بزرگ آذربایجان را نیز از دشمن بازستاند.

روز ۱۷ محرم ۱۱۴۳ ارتقی بزرگ نادر به شماره‌ی ۱۰۰۰۰۰ تن دوی جاده‌ی میاندوآب (جنوب شرقی دریاچه‌ی ارومیه) به نیروی نیمورپاشا و علیرضا پاشا سرداران عثمانی حمله نمود.

در نخستین روز نبرد پیروزی با عثمانی‌ها بود.

روز دوم نیز ارتقی ایران تا اندازه‌ای از خود سستی نشان داد و دشمن به کامیابی‌های کوچکی رسید. ولی روز سوم ارتقی عثمانی شکست بزرگی یافته به سوی غرب پس نشست و ایرانی‌ها آن را تا اشنو و نزدیکی‌های شهر ارومیه دنبال کردند. در مرز ایران نادر اردوی خود رانگاه داشت و از پیشوی در خاک عثمانی خودداری کرد.

روز ۲۷ محرم نادر تبریز را از عثمانی‌ها بازگرفت و پس از چند روز اردبیل و شهرهای دیگر آذربایجان از دشمن پاک شد و عثمانی‌ها به سوی ارزروم پس نشستند.

نادر همین که خواست به سری ففاز پیش روی کند، از خراسان گزارشی رسید که او را از این اندیشه بازداشت. بدین گونه که افغانی‌های ابدالی پس از درهم شکست نیروی ابراهیم خان برادر نادر شهر مشهد را محاصره کردند.

سپهالار ایران دست از نیروی عثمانی برداشت و رضاقلی خان شاملو را برای بستن پیمان متارکه‌ی جنگ با اسامبول فرستاد. سپس یستون بیک افشار را به استانداری تبریز گماشت و خود پاشتاب هرچه تمام‌تر روی به خراسان آورد.

### سرکوبی ابدالی‌ها

پس از این که نادر اللهیارخان ابدالی را به فرماندهی هرات و فراه برگماشت ذوالفقارخان که از این کار چندان خشنود نبود به فراه رفت و افغانی‌های آن جا را با خود همدست کرده و در هنگامی که نادر در همدان بود بر سر اللهیارخان تاخت آورد. اللهیارخان یک چند ایستادگی کرد ولی چون هوانخواهان ذوالفقارخان بسیار بودند ناچار شهر را رها کرده به مشهد آمد و به ابراهیم خان پناهنده شد.

ذوالفقارخان خیره سربه این اندازه گستاخی نیز اکتفا ننموده با نیروی خود به مشهد روی آورد و پس از این که نیروی پادگان مشهد را در بیرون شهر درهم شکست روز ۱۳ محرم ۱۱۴۳ مشهد را محاصره کرد.

نادر پس از این که به مشهد رسید ذوالفقارخان تاب ایستادگی با او را در خود ندیده به هرات گریخت.

در این هنگام حین غلزاری برادر محمود افغان نیز از نزدیکی فراه سر بلند کرده گروهی از غلزاری‌ها را به دور خود گرد آورد و پس از دست یافتن به فراه شورش آغاز کرد.

نادر برای این که راه گریز افغانی‌ها را از هر سو بگیرد نیروی خود را در افغانستان شمالی و غربی و جنوبی پراکنده ساخت و این کار تا چهار ماه او را به خود سرگرم کرد. پس از این که راه گریز افغانی‌ها از هر سو بوده شد نادر به سوی هرات رو آورد. مردم شهر چون او را نزدیک دیدند از کار خود سخت پشیمان شده ذوالفقارخان را از میان برداشتند نادر پس از گرفتن شهر گروهی از سرdestه‌های شورشیان را کشت و دویاره اللهیارخان ابدالی را به فرماندهی هرات برگماشت.

همین که نادر به خراسان بازگشت خود اللهیارخان نیز سر از فرمان او بر تاخته شورش آغاز کرد. ارتش نادر دوباره به هرات ناخته و با این که افغانی‌ها سخت استادگی می‌کردند. شهر را گرفته اللهیارخان را دستگیر و به هندوستان تبعید کرد.

ابراهیم خان نیز نیروی حسین غلزاری را در فراه شکت داده او را به کوهستان‌های مرزی هند آوازه ساخت. بدین گونه افغانستان شمالی و غربی که بزرگ‌ترین مرکز سرکشان افغانی بود آرامش پافت و نادر به مشهد بازگشت.

## جنگ شاه تهماسب دوم با عثمانی‌ها و شکست یافتن او پیمان ننگین

پیشرفت‌های نادر در چندین جنگ شاه تهماسب خودخواه را گستاخ کرده برای خودنمایی به یک بک سری تاریخی و ادارش کرد. بدین گونه که چون نادر را دور دید نشکری به شماره‌ی ۱۸۵۰۰ تن بسیج کرده بی آن که بهره‌ای از اطلاعات نظامی و جنگی و فرماندهی ارتش داشته باشد در ماه ج ۱۱۴۴ از اصفهان به همدان و تبریز رفت.

عقیده‌ی شاه تهماسب این بود که نادر دیگر در استان‌های غربی ایران کاری نداشته و نباید مداخله کند. پس با این اندیشه و برای این که سردار خود را بک کرده باشد دست بیستون یک فرمانده نیروی پادگان تبریز و استاندار آن استان را لذکار کوتاه کرده و خود از رودارس گذشت، ایروان را محاصره کرد. بدینخانه پس از ۱۸ روز چون خواریار اردو به پایان رسیده بود دوباره به آذربایجان برگشت و به سلطانی (۱۳۵ کیلومتری غربی قزوین) رسید. در این هنگام احمدپاشا سردار عثمانی از راه خانقین قصر شیرین و کرمانشاهان پیش آمد و به سوی همدان رهسپار بود.

ارتش شاه تهماسب به فرماندهی خود شاه و سرداری محمدخان بلوج به جنگ او شافت و در نزدیکی آبادی گوریجان (۲۰ کیلومتری شمال شرقی همدان) با احمدپاشا برخورد کرده با ادان ۵۰۰۰ کشته و زخمی و از دست دادن توبخانه خود به اصفهان بازگشت.

نیروی احمدپاشا تا ابهر (۷۰ کیلومتری غرب قزوین) پیشروی کرد. در این میان از شمال غربی آذربایجان نیروی دیگری به فرماندهی علی پاشا حکیم او غلو فرماندار شهر وان (ارمنستان) از راه ایروان به سوی آذربایجان سرازیر و شهرهای تبریز و مراغه را گرفت.

بدین گونه استان پهناور آذربایجان و شهرستان‌های کردستان، همدان، گروس و خم دوباره به دست عثمانی‌ها افتاد و رنج‌های نادر به هدر رفت.

دریار اسلامبول چون از مداخله‌ی نادر اندیشناک بود با شتاب بیاری به شاه تهماسب برای بستن پیمان صلح فشار آورد و شاه تهماسب نادان نیز همه‌ی پیشنهادات عثمانی‌ها را پذیرفته در ۱۲ ربیع‌الثانی سال ۱۱۴۴ هـ، نماینده‌ی او در بغداد پیمان ننگینی را امضا کرد که به موجب آن همه‌ی خاک شمالی رود ارس با بخشی از شهرستان کرمانشاهان به دربار عثمانی واگذار می‌شد.

شگفت آن که در این پیمان سراسر ننگ از بازداون اسرای ایرانی که به دست ارتش عثمانی اسیر شده بودند (در جنگ گوریجان) هیچ سخنی در میان نبود.

بدتر از همه نماینده‌ی شاه تهماسب پیمان دیگری را در وشت با روس‌ها امضا کرد که به موجب آن شهرستان یاکو (بادکوب) و سالیان با داغستان به امپراتوری روس واگذار می‌شد. این بود شاهکار شاه تهماسب دوم صفوی...

## مداخله‌ی نادر و برافتادن شاه تهماسب دوم صفوی از تخت - پادشاهی عباس سوم

چون نادر از پیمان‌های ننگین شاه تهماسب آگاه شد سخت خشمگین گردیده فرمانی به نام همه‌ی ایرانیان به استان‌های کشور شاهنشاهی فرستاد و دستور داد که هیچ یک از ایرانیان نباشد زیر بار چنین پیمان ننگینی بروند. سپس یادداشت سخنی به دریار اسلامبول فرستاد و در آن گوشزد کرد که پیمان شاه تهماسب هیچ گونه ارزش سیاسی نداشته و نیروی عثمانی باید همه‌ی شهرهای متصرفی را بدون هیچ گونه گفت و گو پس دهد و گرنه آماده‌ی جنگ باشد.

پس از آن ابراهیم خان را در خراسان گذاشت و خود با ۶۰۰۰۰ سپاهی از راه گرگان به سوی تهران رسپار شد و به شاه تهماسب پیغام داد که با نیروی پادگان اصفهان به سوی قم و تهران عازم گردد ولی شاه تهماسب از این کار خودداری و به بیانه‌هایی چند به دستور نادر وقوعی نگذشت.

نادر چون به گرگان رسید آگاه شد که روس‌ها گیلان و طوالش را تخلیه کرده و رفته‌اند.

پس از سرکوبی ترکمن‌های یموت با همه‌ی نیروی خود به سوی پاپتخت کشور به راه افتاد. چون به اصفهان رسید اردوی خود را در بیرون شهر نگاه داشته و شاه تهماسب را به نام سان‌پاہ به اردوگاه دعوت کرد و همگی افسران ارتش را نیز پیش خوانده در پیش روی همه از شاه تهماسب بازخواست کرد که چرا به میهن خود خیانت کرده پیمان‌های نگین بغداد و رشت را امضا کرده است.

همچنین به همه‌ی افسران و سپاهیان گوشزد کرد که در پیمان بغداد نامی از افسران و سربازان ایرانی که در دست دشمن اسیر شده‌اند، برده نشده و این برای یک پادشاهی بزرگ‌ترین نگ است که برادران ملی و هم‌میهانش را به دست دشمن دهد که هر رفتار ناشایستی با آن‌ها داشته باشد.

پرخاش نادر خون همه‌ی افسران را به جوش آورده همگی به هوای خواهی او شاه را سرزنش کردند و کنکاشی میان آن‌ها درگرفت. سرانجام افسران ارتش ایران در برآنداختن شاه تهماسب از تاج و تخت هم رأی شده و شاه چون هیچ چاره‌ی دیگری نداشت از پادشاهی مستعفی و صورت مجلس تنظیمو را امضا کرد.

با این که افسران ارتش همگی خود نادر را به پادشاهی برگزیده بودند با این همه نادر پیشنهاد آنان را نپذیرفته و شاهزاده عباس میرزا فرزند ۸ ماهه‌ی تهماسب را به نام شاه هبّاس سوّم صفوی به پادشاهی برداشت و در ۱۴۵۱ ع ۱۱۴۵ تهماسب مخلوع را با خانواده‌اش همراه ۵۰۰۰ سپاهی از اصفهان به مشهد فرستاد و پادشاه تازه را نیز به قزوین فرستاد که در آن جاتا رسیدن به سن بلوغ بعائد.

با عزل شاه تهماسب از پادشاهی، زمام امور کشور به دست نادر افتاد و به نام نیابت سلطنت به کار پرداخت.

## دوره‌ی دوم فردهای نادر با عثمانی پیشروی در خاک دشمن

در زمستان سال ۱۴۴۱ هـ. نادر با نیروی بزرگ خود که دارای ۵۵۰۰۰ سوار و پیاده و توپخانه بود از راه کرمانشاهان به خانقین رسید. ارتش ایران در راه خود پیشنازان ارتش عثمانی را پس نشانده و در خانقین پس از دو حمله‌ی پی دریی نیروی دشمن را از مرز ایران

پیروز کردند.

نیروی احمدپاشا پس از این که به خاک بین النهرین غربی رسید به دو ستون درآمده ستون یکم به سوی شمال و شهر کرکوک رو آورد و ستون دوم که خود احمدپاشا فرماندهی آن را داشت رو به بغداد رهسپار شد.

ارتش ایران نیز به پیروی سازمان جنگی دشمن در دو ستون عثمانی‌ها را دنبال کرد. ستون یکم ارتش عثمانی در جنگ داش کویری شکست سختی یافت و به کنار رودخانه‌ی دجله رانده شد. ستون دوم ارتش ایران پس از گرفتن شهر کرکوک برای کمک به ستون یکم به سوی بغداد شتافت و به نادر پیوست. احمدپاشا چون با از دست دادن نیمی از سپاهیانش نمی‌توانست در برابر نادر استادگی کند ناچار به شهر بغداد پناه برد و در رازه‌های شهر را به روی قادر بست.

محاصره‌ی شهر بزرگ بغداد که بزرگ‌ترین مرکز و تکیه‌گاه ارتش عثمانی در غرب بود غوغایی در اسلامبول بریا کرد و نادر برای این که پیشتر در بار عثمانی را پریشان کند شیخ عبدالباقی سرده‌ی تازیان نیری بنتی لام و شیخ عبدالرحمن مشعع فرماندار خوزستان را برای گرفتن شهر بصره به جنوب فرستاد.

در این هنگام دولت عثمانی با کوشش بسیاری به گردآوردن سپاهی پرداخته بود. احمدپاشا گزارش محاصره‌ی بغداد را به اسلامبول فرستاده و در گزارش خود بادآوری کرد که اگر به زودی نیرویی به کمک نیاید او نیز ناچار تسلیم خواهد شد.

### محاصره‌ی بغداد و بصره

#### نبرد سامر و دیاله

واخر زمستان سال ۱۱۴۴ هـ. توپخانه‌ی ایران پس از یک تیراندازی و شلیک سخت نخستین سنگر پیروزی شهر بغداد را از احمدپاشا گرفته از دومن سنگر نیز گذشته به خندق پر از آب کنار شهر رسید. ارتش ایران در پیرامون شهر پراکنده شده و نیمی از سپاهیان با انداختن پنی روی رودخانه از کناره‌ی راست دجله به استحکامات غربی شهر حمله‌ور شده. ولی با بودن خندق ژرف پر آب که دور شهر را فرا گرفته بود پیش روی ایرانیان به پایان رسید.

احمد پاشا چون شهر را در محاصره‌ی سخت دید به سپاه‌الار ایران پیغام داد که شهر را تسیم خواهد کرد ولی اندیشه‌ی او این بود که چندی نادر را سرگرم گفت و گو کند تا کمکی برسد.

در این هنگام نیروی بزرگ عثمانی به شماره‌ی ۱۰۰۰۰۰ تن که فرماندهی آن را توپال عشان پاشا وزیر جنگ پیشین عثمانی داشت به سوی بغداد رهپار بود. نادر چون چنین دید ۱۲۵۵۵ تن از سربازان پیاده‌ی خود را با بخشی از توبخانه به محاصره‌ی بغداد گماشت و خود در روز یکشنبه ششم ماه صفر ۱۱۴۵ با ۵۰۰۰۰ سرباز به سوی دشمن شافت.

گرچه نادر پس از این که دانست نیروی دشمن دوربرابر او است خواست از جنگ خودداری و بمانورهای نظامی به سوی کرمانشاه پس کشیده با فراهم آوردن نیروی بزرگ‌تری به جنگ پردازد ولی چون دیگر وقت گذشته بود دل به دریا زده پس از دو روز راه پیمایی بی در پی ۱۱۵ کیلومتر راه پیموده به نزدیکی سامرہ رسید که در آن جا سردار عثمانی با دسترسی داشتن به آب در کناره‌ی چپ رودخانه‌ی دجله اشکرآرایی کرده بود.

همین که نیروی نادر از گرد راه رسید پیش از این که بتواند خستگی بگیرد ستون‌های عثمانی پاشا حمله کرد.

جنگی بی اندازه دهشتناک و خونین درگرفت.

در این جنگ ارتش ایران به ویژه سواره‌نظام چون دسترسی به آب نداشتند در گرمای سوزان بیابان بین النهرین خود و اسبابشان از تشنگی می‌سوختند. با کندن چاه‌های ژرف هم که کار بسیار دشواری بود نادر نتوانست به ارتش خود آب برساند. خستگی، تشنگی، گرمای سوزان آفتبار و ارتش بی شمار دشمن کار را برابر ایرانیان سخت کرد. اسباب سواره‌نظام ایران یکی پس از دیگری بر زمین افتاده و بدین گونه بهترین نیروی نادر از جنگ باز می‌ماند. با این همه و با وجود همه‌ی این مشکلات سپاهیان دلیر ایران هنوز پافشاری کرده و بالای جان می‌جنگیدند.

در گیروزدار جنگ پیشامد ناگوار دیگری روی داد. هنگامی که سواران گارد با آخرین نیروی مردانه‌ی خود به دشمن حمله کرده و جنگ باشدت ادامه داشت خود نادر نیز پهلو به پهلوی سوارانش می‌جنگید.

ناگهان اسب نادر به یک تیر دشمن از پا درآمد و بر زمین افتاد و خود نادر قیز زخم

برداشت.

پرچمدار ارتش ایران به گمان این که سردارشان کشته شده است پشت به میدان نبرد نموده فرار کرد و سپاهیان چون پرچمدار خود را در حال گریز دیدند دست از جنگ کشیده پس نشستند.

زخم نادر چنان کاری نبود ولی چون پایش زیر تنی اسب مانده کوفته شده بود در دنای بود، چنان که سردار ایران نتوانست از جای برخیزد.

در این میان یکی از دلاوران گارد که فرمانده خود را بدان گونه دید از اسب بر زمین جست و با یک زبردستی بی‌مانند نادر را بر اسب خود سوار کرده از میدان جنگ به در بردا. سپاهیان ایران چون سردارشان را زنده و سوار بر اسب دیدند شادمان شده برگشته و دویاره پا دستمن درآویختند.

ارتش ایران سروسامانی گرفت و نادر نتوانست نیروی پراکنده‌ی خود را گردآورده با یک سازمان درست پس نشیند. در این هنگام احمد پاشا نیز از بغداد بیرون شتافته به نیروی محاصره کننده‌ی شهر تاخت آورد و آن‌ها را به سوی شمال راند.

نیروی پراکنده‌ی ایران در نزدیکی رودخانه‌ی دیاله گرد آمد. عثمان پاشا که در پی نادر بود حمله‌ی دیگری آورد و در کنار رودخانه دویاره جنگ درگرفت. ولی پس از چند ساعت زدو خود ایرانیان نتوانست استادگی کند و به سوی کره‌شاهان پس نشتد.

بدین گونه عثمان پاشا پس از هشت ماه بین النهرین شرقی را از ارتش ایران بیازگرفت و برای نخستین بار نادر را که در چندین جنگ پی دربی نیروهای عثمانی را در هم شکسته و آسیب بزرگی رسانیده بود، در سامره و دیاله شکست داد.

در این جنگ‌ها بیش از ۲۰۰۰۰ تن از سپاهیان نادر به دست عثمانی‌ها کشته و زخمی و اسیر گردیدند.

نیرویی که برای محاصره‌ی بصره رفته بود پس از محاصره‌ی شهر چون از شکست ارتش ایران آگاه شد پراکنده شد.

پس از این شکست همه نامید بودند. دشمن می‌پندشت که نادر به هر پیشنهاد سنگینی سر تلیم فرود خواهد آورد ولی تنها کسی که امیدوار به پیروزی قطعی خود بود نادر بود.

## یک نمونه از نبوغ جنگی و پشتکار نادر

سپهسالار ایران آماده‌ی جنگ می‌شود

شکت ناگهانی نادر از ارتش عثمانی گروهی از دشمنان او و هوانخواهان تهماسب میرزا را گستاخ کرد.

برخی از بزرگان کشوری چون آب را گل آنود دیدند مردم را درباره‌ی نادر بدین گرده و خودسری آغاز نمودند.

آن همه پیرزی‌های درخشان و جنگ‌های نمایان سپهسالار ایران فراموش شد. کشور رو به هرج و مرج می‌رفت؛ بدخواهان به سرکشی برخاستند. گروهی از تیره‌بخشان زیان به بدگویی سردار رشید خود دراز کردند. ولی، با همه‌ی این مشکلات که هر یک به تنها یک بر دل‌ترین مردان را نامید می‌کرد توانست نژاده‌ی نادر را تغییر داده وی را از پای درآورد. زیرا این بزرگ مرد تاریخ به همه‌ی این ناملایمات به نظر وی خندنگاه می‌کرد. گویی در فرهنگ زندگانی و سرنوشت او واژه‌ی نرمیدی و ترس وجود ندارد.

نادر برای خوابانیدن شورش احتمالی پایتخت و جلوگیری از نفوذ بدخواهان هنگامی که به همدان رسید تخت تهماسب قلی خان جلایر افسر دلیر و باوفای خود را به فرمانداری نظامی اصفهان برگماشته وی را با ۱۵۰۰۰ سپاهی و چند هنگ از نیروی ذخیره به پایتخت فرستاد. سپس به بیکنash خان فرمانده نیروهای شمالی خود که در شهرستان‌های مازندران و گیلان بود دستور داد با همه‌ی سپاهیانش به ایهرو و قزوین آمده بخش‌های شمالی کشور را از حمله‌ی ناگهانی دشمن ایمن ندارد. آن گاه یکایک افسران و سپاهیان خود را که در جنگ‌های فریقین و دیاله شکست یافته بودند نوازش کرده به هر یک به فراخور حالتان العام داد. افسران سواره و پیاده و توپخانه را با بخشش‌های شایسته سرافراز و همگی را ماند پدری مهریان نواخت و به یک آینده‌ی درخشان و انتقام خوبین خوشدل و تشویق کرد.

سربازان ایران چون این نوازش پدرانه‌ی سردار بزرگ خود را دیدند بیش از پیش مهراو را در دل گرفته و آماده شدند که آخرین قطره‌ی خوشناسان را در راه پیشرفت کار فرمانده ارجمندشان در میدان جنگ بینزند.

این است یک نمونه از نبوغ جنگی و فرماندهی و پشتکار نادر.

پس از آن سپهسالار ایران سوارانه چند به خرسان، کرمان، فارس، گرگان، مازندران و

آذربایجان فرستاده از همه‌ی بهادران و جنگجویان کشور کمک خواست و به هم میهانش گوشزد کرد که باید آخرین نیروی خود را در راه سربلندی و دفاع کشور فدا کرده نگذارند ریچهای پنج ساله به هدر رود.

گماشتگان نظامی در همه‌ی کشور به گرد آوردن سپاهی پرداختند.

هناز سه ماه نگذشته بود که نیروی بزرگی بیش از ساز پیش از سربازان دلیر ایران در زیر پرچم سردار نامی خود گرد آمده و آماده‌ی نبرد بودند.

سپه‌الار ایران سپاهیان جنگجوی خود را در همدان ساز دیده با گفتارهای آتشین خویش خون آنان را برای گرفتن انتقام از دشمن به جوش آورد و در اوخر ماه ۲ سال ۱۱۴۵ از رو دخانه‌ی دیاله گذشته در خاک عثمانی پیشروی آغاز کرد.

### سومین نبرد نادر با عثمانی پیشروی ارتش ایران در خاک عثمانی

نیروی ایران با رازنی سپاهیان عثمانی که تا خانقین و مرز ایران پراکنده بودند شتابان به سوی کرکوک که مرکز ارتش عثمانی بود رهپار و پس از گذشتن از رو دخانه‌ی دیاله دژ جمشاد را گرفت.

روز ۲۳ میان راه را به سوی رشته کوه‌های حمرین و کرکوک راند. روز ۲۴ به دژ لیلان ۱۸ کیلومتری کرکوک رسیده بدون درنگ به نیروی پادگان آن جا یورش بردا. در این هنگام به نیروی امیر خان پیک که در مرز ایران (خانقین) بود، دستور داده شد که به بغداد حمله کند. ارتش دشمنی که در میان جاده‌ی کرکوک به سورقاش<sup>۱</sup> بود از حمله ناگهانی نادر هراسان و آماده‌ی جنگ شد. به ستون سوم که با خواربار ارتش در نزدیکی کرمانشاهان بود فرمان داده شد که به دژ جمشاد آمده متظر دستور بماند. با این سازمان نیروی نادر در شمال خواربار در مرکز، ستون سوم در جنوب بودند. هدف ستون بزرگ ارتش ایران نیروی عثمانی پاشا و هدف ستون دوم شهر بغداد بود.

<sup>۱</sup> نام این آبادی را سورقاش، صورداش، سورقاش، صورطاش نوشته‌اند.

## نبرد سورتاش - کشته شدن سردار عثمانی و پیروزی ارتش ایران

ستون بزرگ ارتش عثمانی به شماره‌ی ۸۰۰۰۰ سپاهی به فرماندهی توبال عثمان پاشا و میش پاشا در آبادی آق دریند به هم پیوسته به سوی قراتپه پیش آمد. ارتش ایران در نزدیکی سورتاش با این ستون برخورد کرد. نخستین یورش دشمن با یک ایستادگی دلیرانه‌ی پیاده نظام ایران دفع شد حمله‌ی دوم با تعرض ایرانیان آغاز شد.

دو ستون از ارتش ایران به پهلوی راست و مرکز اودوگاه دشمن یورش برد. ستون راست تاب ایستادگی نیاورده پس کشید. نیروی مرکزی دشمن نیز پس از یک رشته زد و خورد تن به تن با دادن کشته‌ی بیار به سوی رودخانه گریخت ولی در کنار رودخانه دوباره با ستون راست به هم پیوسته و چون شب در رسیله بود جنگ به پایان رسید.

روز دوم تنها سواره نظام ایران چند بار به دشمن تاخت آورد ولی روی هم رفته کاری از پیش نرفت.

روز سوم از سپیده‌دم جنگ در گرفت. توپخانه‌ی دو سپاه تا ظهر میدان جنگ را گلوله‌باران کرد.

نزدیک ظهر ستون بکم نیروی ایران با یک فشار نابه‌هنگام ستون پیاده‌ی دشمن. در هم شکست و نزدیک بود که شکت قطعی پادگان جنگ را یکسره کند و عثمانی‌ها پیروز شوند ولی نادر با رساندن کمک به‌هنگام از پیشروی دشمن جلوگیری و ستون پراکنده را دوباره آماده‌ی جنگ کرد.

بعداز ظهر یورش همگانی ارتش ایران آغاز شد. عثمانی‌ها پافشاری شگفت‌آوری می‌کردند و کشتار هولانگیزی همه‌ی میدان جنگ را فراگرفته بود. ده ساعت تمام جنگ و کشتار ادامه داشت.

نزدیک غروب آفتاب هنگامی که جنگ تن به تن در گرفته بود یکی از سواران گارد نادر به نام الهیار گرایلی به عثمان پاشا برخورد کرد او را با نیزه از روی زین ریوده بر زمین زد و بدون درنگ سرنش را از تن جدا کرده بر نیزه زد و هوراکشان نزد سپهالار ایران برد.

ارتش عثمانی چون سردار خود را کشته دید دست از جنگ کشیده عویاره به سوی رودخانه پراکنده شد. جنگ سورتاش با پیروزی ایرانیان به پایان رسید. (ماه ج ۱ سال ۱۱۴۵).

در این هنگام ستون اعزامی به بغداد نیز شهر را محاصره کرد و استحکامات شرقی را زیر

آتش توپخانه‌ی خود گرفت.

در نبرد سورناش از نیروی عثمانی بیش از ۱۰۰۰۰ تن کشته و زخمی و ۳۰۰۰۰ تن اسیر شدند. ارتش ایران پس از این پیروزی باز هم از کار نشسته دشمن را دنبال کرد و توپخانه‌ی ممیش پاشا را با خزانه‌ی ارتش به چنگ آورد.

نادر به پاس احترام سردار عثمانی فرمان داد تا تنفس را پیدا کرده به سرش چسبانیدند. جنازه‌ی عثمان پاشا به عبدالکریم افندی دادرس لشکر عثمانی داده شد و پس از چند روز آن را با شکوه و احترام بسیاری به بغداد برده در گورستان ابوحنیفه به خاک سپردند.

## تاخت و تاز ارتش ایران در بین النهرين شرقی - محاصره‌ی بغداد - پیمان مبارکه‌ی چنگ

در این هنگام از تبریز گزارش رسید که تیمور پاشا ملی سردار عثمانی شهر را تخلیه کرده به وان برگشته است نادر برای یکسره کردن کار سرداران عثمانی که با نیروهایی کم و بیش در کنار دریاچه‌ی وان پراکنده بودند رهپار و نخست یک لشکر به کمک محاصره‌کنندگان بغداد فرستاد و خود روبرو به شمال رفت. ارتش ایران از راه روان‌دوز واشنویه به ساووجبلاغ رسیده به سوی تبریز راند. نیروهای کوچک و بزرگ عثمانی چون نادر را نزدیک دیدند دژها و اردوگاه‌های خود را رها کرده از خاک ایران بیرون رفته‌اند. نادر پس از بیرون کردن همه‌ی سپاهیان دشمن در دژهای غربی آذربایجان نیروهایی را در پادگان گذاشته خود را ۳۰۰۰۰ سپاهی به سوی بغداد شتافت.

شهرهای سلیمانیه کرکوک موصل و کردستان عثمانی به چنگ ایرانیان افتاد. روز ۲۰ ج ۱۱۴۵ سال نادر به بغداد رسید و فرمان یورش همگانی داد یک هفت‌ه حملات بی‌دریبو ایرانیان دنباله داشت و دشمن نتوانست استحکامات شرقی شهر را نگاهداری کند و همه را تخلیه کرد. با این همه ارتش ایران کاری از پیش نبرد.

روز سوم ماه ربیع‌الثانی در تپه‌ی مراد چهارم درگرفت. پس از یک سنه کشتار خونین تا سه روز ایرانیان آرام ماندند. باز هم دو سه روز گذشت.

۴ روز نهم ماه دوباره ایرانیان به تپه‌ی مراد چهارم یورش برداشتند و پس از یک زد و خورد

سخت استحکامات تپه را به چنگ آوردند. سرداران عثمانی که با نیروهای کوچکی در غرب دریاچه وان پراکنده بودند برای این که دوباره نادر را به شمال کشانیده بغداد را از حملات او برهاند به درهای نظامی مرزی آذربایجان غربی فشار آوردند. دژ ماکو و اشتوبه هر یک پس از دیگری محاصره شد ولی عثمانی‌ها در همه جا از نیروهای پادگان دژها شکست یافتند. چون گزارش پیشرفت دشمن به نادر رسید روز ۱۵ آج از محاصره بخلاف دست برداشته رو به شمال رفت تا آخرین نیروی عثمانی را درهم شکند. در این اردوکشی نادر شهرهای اربیل و موصل را که دوباره به چنگ عثمانی‌ها افتاده بود بازستاند و نیروهای کوچک دشمن را بیچاره و پراکنده کرد.

در کشمکش این اردوکشی از ایران گزارش رسید که محمدخان بلوج فرماندار که کیلویه سر به شورش برداشته است و هم در این هنگام احمدپاشا که سخت بیچاره شده بود به نادر پیشنهاد صلح کرد.

روز ششم ماه ربیع ۱۱۴۵ پیمان متارکه‌ای میان فرماندهی ارتش ایران و احمدپاشا بسته شد. مرز ایران مانند پیش از کوههای آراوات تا خلیج فارس شناخته شد. اسیران جنگی هر دو کشور که در نبردهای فریقین و دیاله و سورتاش گرفتار شده بودند به نمایندگی عبدالله افندی دندرس لشکری نیروی پادگان بغداد ردوبدل شدند شهرهای بین آنها رین شرقی و شمالی دوباره به عثمانی‌ها بازداده شد.

بدین گونه سومین چنگ نادر با عثمانی‌ها به پایان رسید.

سپهسالار ایران پس از زیارت عتبات با ۳۰۰۰ سپاهی از راه لرستان از رشته کوههای زاگرس گذشته رو به جنوب سرازیر شد.

## سرکوبی محمدخان بلوج

این مرد از بهترین افران شاه تهماسب به شمار می‌رفت که هنگام پادشاهی او فرمانداری که کیلویه را داشت. پس از این که نادر از عثمان پاشا شکست یافت یکی از کانی که سربه شورش برداشت محمدخان بلوج بود. هنگامی که نادر آماده‌ی حمله به عثمان پاشا می‌شد، محمدخان بلوج وقت راغبیت دانسته گروهی از هواخوانان شاه تهماسب را دارش کردند که لشکری گرد آورده به اصفهان بتازد، با این اندیشه که تهماسب میرزا را از مشهد

آورده برتخت نشاند. محمدخان گروهی از بختیاری‌ها، قشقایی‌ها داشتی‌ها و تیره‌های تازی فارس را به دور خود گرد آورده سپاهی به شماره‌ی ۳۰۰۰۰ فراهم و آهنگ اصفهان کرد. سردار جلایر چون چنین دید چندین گزارش پی دری برای نادر فرستاده و گوشزد کرد که پایتخت در خطر است و اگر کمکی نرسد بیم آن می‌رود که محمدخان بلوچ شهر را گرفته باعث ذممت شود.

نادر پس از این که به شوستر رسید مردم آن شهر را که به هواخواهی محمدخان بلوچ برخاسته بودند گوشمالی سخت داده از آن جانیروی خود را به دو ستون درآورد: ستون یکم را یک روز زودتر از خود از پیش فرستاد و خود از پی آن روان شد. همین که ستون یکم به نزدیکی اردوگاه سورشیان رسید محمدخان حمله‌ی سختی کرد و چیزی نماند بود که جنگ با پیروزی او خاتمه پابد و لئن ناگهان نادر از گرد راه رسید و بدون درنگ فرمان حمله داد.

نیروی محمدخان بلوچ که هرگز منتظر رسیدن نادر نبود با نخستین حمله‌ی سواره نظام در هم شکست و خود محمدخان با ۲۵۰۰ تن از سوارائش به سوی لاو گریخت تا به کمک بخیار آن جا که یکی از بستگان نزدیکش بود به گرد آوردن نیرویی از دشتستان پرداخته دویاره به جنگ نادر بیاید. ولئن سردهسته‌ی تازیان جزیره‌ی کیش<sup>۱</sup> وی را دستگیر و نزد نادر فرستاد و به فرمان نادر چشم‌های او را در آوردن.

از نوشه‌های بیشتر موژخین چنین برمی‌آید که در ارتش ایران کمتر افری به دلاوری و جنگجویی این مرد بود پس از پایان کار محمدخان نادر در ماه ذیقعده به اصفهان رسید. در اصفهان نمایندگان عثمانی و امپراتوری روس به پیشگاه سپاهالار ایران آمدند: عبدالکریم افندی نماینده‌ی عثمانی عبدالله پاشا سردار عثمانی را به نمایندگی نظامی به نادر معززی کرد؛ ولئن چون عبدالله پاشا برای تسلیم خاک قفقاز دو سال مهلت خواسته بود نادر از این بهانه جویی عثمانی‌ها خشمناک شد و فرمان بسیج ارتش را داد.

در ذیحجه‌ی سال ۱۱۴۶ شاهزاده س. د. گولیتین نماینده‌ی روس نیز به اصفهان رسید. نادر از گفته‌ی او چنین دانست که امپراتوری روس در قفقاز هیچ گونه کمکی به عثمانی نخواهد کرد. بلکه با نفوذ عثمانی در قفقاز مخالف است. پس نادر نماینده‌ی روس را با خود

<sup>۱</sup>. حزین می‌نویسد: «همان شب که چشم محمدخان را بعد از آوردن در زندان با خنجر خود را بکشد».

همراه برداشته در ۱۲ محرم سال ۱۱۴۷ از اصفهان بیرون آمد و از راه همدان، سنج، شاهین‌دژ و هراغه به تبریز و سپس به اردبیل رفت و با گذاشتن بخشی از سپاهیان خود در اردبیل از دشت مقان<sup>۱</sup> و رود ارس گذشته به داغستان رو آورد.

### سرکوبی مردم داغستان

نیروی ایران از رودکورا گذشته در جلگه‌های نزدیک آق سو<sup>۲</sup> با سرخای خان لزگی (لگزی) فرمانده سرکشان داغستان جنگیده نیروی اوراد ره شکسته پراکنده کرد و شهر کوچک شماخا به دست نادر افتاد.

سپاهیان پراکنده‌ی سرخای خان از کنار دریای خزر به سوی شمال رفته در راه خود با دست‌های دیگری از کوهستانیان داغستان به هم پیوستند. همچنین در میان راه چندین تن از افسران عثمانی نیز به اردوانی سرخای پیوسته و شماره‌ی سپاهیان او به ۲۰۰۰۰ تن رسید. این نیرو با به دست آوردن خواربار بسیاری که کلیه‌ی مردم آن سامان پرایشان فرستاده بودند برای بار دوم آماده‌ی جنگ شدند.

نادر تهماسب قلی خان جلایر را به سرکوبی سرخای فرستاد و سردار جلایر پس از یک

۱. دشت مقان - مقان دشتی است وسیع دارای ۵۰ فرسنگ طول و همین مقدار نیز عرض. مساله‌ای که بارندگی خوب باشد همی دشت سبز و خرم و گل و گیاه است. در همیور سالی عده‌ی آهوران در این دشت جز موجد آهو کسی نداند. دشت مقان قابل دقت و اهمیت شایان است زیرا شایسته‌ی همه قسم آبادی است. ز بلدووارکه می‌توان هرگز مغایق ناید اگر به سمت جنوب نگاه کنیم کوه ماؤلان از چندین منزل مانند یک دوری چلو نمایان است که مثل الماس نلأُلز دارد. اگر به طرف شمال نظر اندازیم سلسله‌ی جبال شیروان از چهار منزلی بیدا است. اگر از مشرق به غرب توجه شود جز دشت پهادون مقان چیزی نمی‌بینیم. چنان‌چه ز غرب ملاحظه‌ی طرف مشرق کنیم تا کنار دریای خزر صاف و هموار است. خلاصه محلی است قابل همه گونه زراعت و فلاحت در صورتی که آب داشته باشد در دشت مقان جر رو دخاقه‌ی بالهاری یک قطره آب به هم نمی‌رسد. در معان اگر زمستان برف و باران نیازد و خشکسالی شود بیشتر از نصف مواشی ایلات از گرستگی ناف شده هردم به فقر و فاقه مبتلا می‌شوند. اغلب شاهسوزها در فصل زمستان با گروست اهوا وندگانی می‌کنند و شکار آهو را در این دشت حد و حصری نیست. رود ارس از بالای دشت گذشته در دهکده‌ی حاجی بابالو او خاک ایران خارج و در آبادی جواد به رود کورا می‌ریزد.

۲. آق سو - قصبه‌ای است در سه فرسنگی شیروان که در دامنه‌ی گردنه واقع شده و جای بسیار کثیفی نست و هیچ چیز ندارد مگر انار کوچک که خوبی خور کنی است. (سفرنامه‌ی شادروان حبیب‌الله لارودی)

(سفرنامه‌ی ح. لارودی)

نبرد دلیرانه بسیاری از سپاهیان سرخای را به خاک و خون افکنده نیروی او را در هم شکست. پس از این شکست نیروی سرخای دیگر ایستادگی نتوانسته در کوهستان آوازه شد ولی نادر در بازگشت راه آنان را گرفته گروه بی شماری را از دم شمشیر گذراند. با این شمه مردم داغستان تسلیم نمی‌شدند و هنوز دسته‌های کوچکی در کوه‌ها پراکنده بودند که باز و بنه‌ی ارتش ایران هیچ گاه از دستبردشان ایمن نبود.

در این میان خاص پولاد پسر شامخال خان داغستانی که دژ مخاج قلعه را داشت با چند تن از بزرگان و شاهزادگان گرجستان که با عثمانی‌ها میانه‌ی خوبی نداشتند با دسته‌های کوچک خود داوطلبانه به ارتش نادر پیوستند تا زیر پرچم ایران با عثمانی‌ها نبرد کنند. نادر نیز آن‌ها را با مهرانی پذیرفت و هر یک از دسته‌های آنان را در یکی از هنگ‌های سوار و پیاده داخل کرد.

### نبردهای نادر با عثمانی در قفقاز محاصره‌ی دژ‌های بزرگ گنجه، تفليس، ایروان و قارص

ارتش ایران در روز ۳۰ ج ۲ سال ۱۱۴۷ ه. نزدیک آبادی کلیساکندي کنار رو دخانه‌ی کورا رسیده پس از اندختن پای روی رو دخانه از آن گذشت و تاروز چهارم رجب به دشت گنجه<sup>۱</sup> رسید. از روز پانزدهم ماه سپاهیان ایران از شمال به دژ‌های گنجه و از جنوب به ایروان

<sup>۱</sup> گنجه - شهری است بزرگ که در جلگه‌ی سیار و سیعی واقع است. از وسط شهر رو دخانه‌ی بزرگی جاری است، هوایش معتدل و همه جا باغات میوه و اشجار مشهور خصوصاً انگور به حدّ وفور است. اطراف شهر همه دهات حاصلخیز است و به واسطه‌ی انتہار جاریه از کوهسارهای اطراف انواع زراعات در سراسر دسته‌های معجور شهر معمول است. در وسط شهر میدانی است بس بزرگ که اطرافش تماماً درخت چinar کائنه شده و در آخر میدان سمت جنوب شاه عباس کیر مسجدی بنا نموده که فعلاً با کمال عظمت و تکون سر به آسمان بریانست و موحّب الفخار شیعیان است. این مسجد دارای دو منار بیرون است و در یکی از منارها بعثت آتشی تعبیه شده که هنگام ظهر مردم ساعت‌های خود را با آن کوک می‌کنند. و نیز منبری در مسجد است که قدرت تجلی از زمان را شاهدی است معتبر و سوره‌ی «بس» را در وسط گنبد مسجد طوری در یک مضر نویساند که دور گنبد بو کم و زیاد بر تده و دیگر جای بقیه باقی نمانده است. مردم گنجه حوش خلق و زیبا عورت هستند و لهمه شیرین دارند که در جین گفتار حلوات خاصی دارد و صاحبان ذوق سلیم را واله و میدا من نمایند. در یک فرنگی شهر مقبره‌ی خواجه نظام‌الدین نظامی است که در حقیقت ناظم سخن سوابی است. به عزم زیارت به آنجا رفت. خیلی مخوبه بود. فاتحه خوانده مراجعت کردم و تیز خصی به یادگار نوشت. (سرگذشت ح. لارودی.)

یورش بود. علی پاشا فرمانده نیروی پادگان گنجه به شهر پناهند و به دفاع پرداخت و نیروی ایران نیز شهر را از هر سو محاصره کرد.

پس از چندی نادر برای این که عبدالله پاشا را بیچاره کند، امیرخان سردار را به محاصره‌ی گنجه گماشت و خود با شتاب بسیاری به شهر تفلیس رواند و آن شهر را که بزرگترین تکیه‌گاه ارتش عثمانی و مرکز خواربار و توپخانه‌ی دشمن بود محاصره کرد. در این هنگام ستون بزرگ ارتش عثمانی در آریاچای گرد آمده بود. نادر صفوی خان بغایبی افسر خود را به محاصره‌ی تفلیس گماشته روز به جنوب رهسپار شد و نزدیک دژ کمری نیروی عثمانی را با یک حمله‌ی بزرگ و ناگهانی درهم شکنده عبدالله پاشا را به سوی ایروان پس نشاند و پس از آن به گمان این که عبدالله پاشا را به دژ قارص رفته به آن سو شافت وی پس از این که دانست در قارص تنها تیمور پاشا و مخلص پاشا با نیروی کوچکی هستند محاصره‌ی شهر را به یکی از فرانش واگذار و خود به سوی ایروان تاخت.

ارتش بزرگ عثمانی در این هنگام روزه ایروان می‌رفت و عبدالله پاشا برای حسین پاشا فرمانده نیروی پادگان ایروان پیغام فرستاد که تا رسیدن او در برابر محاصره کنندگان شهر ایستادگی کند.

ستون کوچکی که ایروان را در محاصره داشت به فرمان نادر تنها چند هنگ را به محاصره‌ی شهر و داشته و برای پیوستن به ارتش بزرگ از ایروان به سوی آخی کنندی پیش رفت، این ستون در روز ۲۵ محرم سال ۱۴۴۸ با نیروی بزرگ عبدالله پاشا که به ایروان می‌آمد برخورد کرد، روز ۲۶ ماه عبدالله پاشا همین که خواست به آن حمله‌رثود ناگهان ستون بزرگ ارتش از شمال در رسید. سواران گارد نادری یورش‌های پی درپی آوردند و عبدالله پاشا ناگزیر شد از حمله به ستون کوچک جنوبی خودداری و برای یک جنگ بزرگ آماده شود.

کمک نادر به ستون کوچک ایروان بسیار بهجا و به هنگام بود زیرا اگر یک روز دیرتر می‌رسید بدون هیچ گفت و گو این ستون به دست ارتش بزرگ عبدالله پاشا نابود می‌شد.

بدین گونه کار به دلخواه نادر انجام گرفت و ستون ایروان به اردوی بزرگ پیوست.

## جنگ آخی کندی - بزرگترین پیروزی ارتش ایران در جنگ‌های قفقاز - پایان جنگ

روز یکشنبه ۲۶ ماه محرم سال ۱۱۴۸ ه.ق. ارتش ایران در نزدیکی آبادی آخی کندی میان راه ایروان به قارص و تفلیس حمله‌ی بسیار سختی به نیروی بزرگ عبدالله پاشا کرد و با این حمله‌ی خود نیروی دشمن را پس نشاند. اردوی ایران پی دربی حمله می‌کرد و عثمانی‌ها نیز سخت ایستادگی کرده دست از جنگ نمی‌کشیدند. در گیرودار جنگ ناگهان خود عبدالله پاشا با دو هنگ از سوارش به میدان جنگ تاخته فرمان حمله‌ی همگانی داد. نیروهای عثمانی یک باره هجوم آوردند ولی این هجوم دفع شد و کاری از پیش نرفت. در این میان برای عبدالله پاشا از غرب کمکی رسید ولی ایرانیان با چندین حمله‌ی دلیرانه از پیوستن این دو نیرو به یکدیگر جلوگیری کردند.

سواران فراچه‌دانگی ایران در جنوب میدان جنگ بر عثمانی‌ها تاخت آورده کشtar هوئاکی آغاز کردند و این حمله‌ی فداکارانه‌ی آن‌ها چنان سهمناک بود که دشمن ایستادگی نتوانست. کشtarی خونین‌تر از همه‌ی جنگ‌ها درگرفت. سواران ایران بیداد می‌کردند. عبدالله پاشا چنان پریشان شده بود که دست و پای خود را گم کرده نمی‌دانست چه کند. توپخانه‌ی عثمانی به دست ارتش ایران افتاد و بیش از ۱۵۰۰۰ تن از سربازان دشمن در میدان جنگ کشته شدند. چندین هزار سرباز پیاده دستگیر شدند و سرانجام از دوگاه عبدالله پاشا نیز به دست ایرانی‌ها افتاد.

در گیرودار جنگ یکی از سواران ایران به نام رستم قراچورلو به عبدالله پاشا برخورد و او را زنده دستگیر کرد و هنگامی که به سوی اردوی ایران می‌آورد گروهی از مپاهیان ایران برای ریودن این شکار چوب بر پاشا تاخت آوردن و پاشا در هنگام کشمکش سواران بر زمین افتاده سرش به سنگی خورد. رستم چون دید نزدیک است شکارش از دست برود خود را از روی زین به روی عبدالله پاشا انداخته سرش را از تن جدا کرد و به تاخت نزد نادر آورد. پس از کشته شدن سردار عثمانی شکت قطعی در میان دشمن افتاد. جنگ به پایان رسید و همگی تسلیم شدند. ولی با این که بزرگترین نیروی عثمانی نابود شده بود هنوز شهرهای تفلیس، گنجمه، قارص و ایروان از تسلیم خودداری می‌کردند.

نادر به فرماندهان نیروی هر چهار شهر پیغام داد که اگر از تسلیم سر باز زند توپخانه‌ی

ایران شهرها را با خاک یکسان خواهد کرد و پس از گشایش شهر به هیچ یک از اهالی ترحم نخواهد کرد.

علی پاشا فرمانده نیروی پادگان شهر گنجه روز ۱۶ ماه صفر و اصحاب پاشا فرمانده نیروی نفليسی روز ۲۲ ع ۱ با دادن همه‌ی مهمات جنگی و تربیخانه‌ی خود تسليم شدند ولی دژهای ایروان و قارص از تسليم خودداری کردند.

حسین پاشا برای تسليم ایروان از نادر ۴۰ روز مهلت خواست ولی نادر این مهلت را بهانه جویی داشته فرمان داد شهر را به توب بستند. پس از ایروان قارص نیز گلوله باران شد. سرانجام هیچ یک از این دو شهر نتوانستند استادگی کنند و روز ۱۵ ج ۱ تیمور پاشا و روز ۲۲ ج ۱ حسین پاشا شهرهای قارص و ایروان را تسليم کردند.

بدین گونه سرتاسر خاک قفقاز به دست نادر افتاد و دشمن در همه جا شکست یافت. در این جنگ‌ها بزرگ‌ترین نیروی شرقی عثمانی و بهترین سربازان و افسرانش نابود گردیدند.

پیمان «تفليس» جنگ‌های قفقاز را به پایان رسانید. به موجب این پیمان دولت عثمانی سرتاسر خاک قفقاز و آذربایجان را به ایران بازداده ارتش خود را خلع سلاح می‌کرد. نیروی ایران پس از پیمان تفليس از بغداد فراخوانده شد.

مرز غربی ایران از سرزمین گرجستان و کنار دریای سیاه آغاز و به کوه‌های آرارات رسیده و از آن جا به کوه‌های کردستان و زاگرس و خلیج فارس می‌رسید.

نادر ۳۰۰۰۰ تن از اسیران عثمانی را نوازش نموده آزاد کرد و ۶۰۰۰ خانوار از گرجی‌ها را نیز از تفليس به شمال خراسان کوچ داد.

پس از شش سال جنگ و خوتیریزی ارتش نیرومند نادر بر ارتش عثمانی چیره شد و تاریخ ایران نام این فرزند دلیر با خطی زرین و برجه در صفحات خود ثبت گردد.

پیمان تفليس همان اندازه که برای دربار عثمانی سنگین و زیان‌آور بود برای ایران سودمند افتاد زیرا پس از آن همه لشکرکشی‌های بو درپی و هزینه‌ی هنگفتی که به خزانه‌ی کشور تحمل شد لازم بود یک پیروزی نمایان این کشمکش‌ها را به پایان برساند و سپاهیان عذری ختگی بگیرند. ولی پیش از این کار نادر به کار داغستانیان پرداخت.

## سرکوبی داغستانیان

روز تبّه نوزدهم ح ۱۱۴۸ هـ در سرمای سخت زمستان که برف بسیاری پازیده بود از دوی ایران از تفلیس به سوی شرق قفقاز به راه افتاد و از راه آلتی آقاح به سوی داغستان رهپار گردید. تیره‌های جار و تله که در میان راه پراکنده بودند چون ارتش ایران را نزدیک دیدند از پیش سپاهیان گریخته در کوهستان‌های پربرف آواره شدند. نادر فرمان داد تا تفنگداران دسته دسته به دنبال آن‌ها در کوه‌ها پراکنده شوند و از هر سو راه گریز آن خیره‌سراز را بریده کارشان را بسازند. سپاهیان ایران از چهار سو پیشروی آغاز و با این سازمان به سوی مرکز آذربایجان تاخته چندین دسته از سرکشان را محاصره و دستگیر و تیرباران کردند. ولی سرخای راوسی و ایلدار که بزرگ‌ترین سردهسته‌های یاغیان بودند با گروهی از همراهانشان توائیستند جان به در برند.

روز پنجم ماه ربیع دسته‌های تفنگدار پس از یک راهپیمایی جنگی پانزده روزه در شمال دربند به اردبیل بزرگ پیوستند. در این هنگام گزارش رسید که سرخای در گموخ دوباره لشکری فراهم آورده آمده‌ی جنگ است. نادر بدون درنگ سرخای را دنبال کرد و در آبادی دوزاک (۱۸ کیلومتری گموخ) به سرخای رسید.

سرخای در بلندی‌های کوه سنگر گرفته بود. سپاهیان ایران در پیرامون کوه پراکنده و هر یک از راهی بالا رفتد. سرخای چون خود را در محاصره دید از راه شمالی و گردنه‌ی کوه پس نشست ولی در راه به سپاهیان ایران برخورد و با دادن کشته و اسیر بسیاری توائیست با هزاران شخص از میان فرار کند و خود را از محاصره برهاند و چون هوا تاریک شده بود سپاهیان ایران توائیستند او را دنبال کنند.

در این گیرودار ایلدار لزگی با سپاهیانش به کمک سرخای آمد، ولی چون سپاهیان ایران را نیروی خودی پنداشته و در تاریکی توائیست آن‌ها را بشناسد یک سر به سوی جایگاه ایرانیان پیش آمد. همین که نزدیک رسید تفنگداران ایران که آمده‌ی تیراندازی بودند ناگهان ار پشت سنجلاخ‌ها شلیک کرده بسیاری از سربازان او را بر زمین انداختند و ایندار سخت پریشان شده با تتاب پا به فرار گذاشت.

پس از این شکست‌های پی‌درپی سرکشان داغستان را نیرو و توانی نماند و بزرگ‌ترین سپاهیان آن‌ها نابود شدند.

سرخای باخانواده‌ی خود به سوی کوهستان‌های شمالی آواز و چرک گرینخت.  
 کوهستان‌یان لرگی چون خود را بیچاره و بی‌سرپرست دیدند شمشیرها را به گردن  
 انداخته با پیشکش‌هایی چند به اردوگاه ایران آمدند زینهار خواتند و سپهسالار ایران نیز از  
 گناهشان در گذشته اوسمی را که تسلیم شده بود بخشدید.  
 بدین گونه ۶ اغسطس نیز آرامش یافت و نادر فرمانداری شیروان را به خاص پولادخان داده  
 خود با ارتش بزرگش و یک دسته از شاهزادگان گرجستان از رود کورا گذشته رو به جنوب  
 سرازیر شد.

## بخش پنجم

### تاجگذاری نادر

#### سفر جنگی قندهار

#### جنگوهی معان تاجگذاری نادر

۱۴۸ هـ ق چون ارتش ایران به دشت معان رسید نادر فرمانی به نام همه‌ی سران و بزرگان لشکری و کشوری و روحانیون ایران غربتاده آن‌ها را از همه‌ی استان‌های کشور و شهرهای دور و نزدیک به دشت معان خواست. اردوی بزرگ ایران در نزدیکی پل جواد چادر زد و برای مهمانانی که در راه بودند دوازده هزار چادر و خانه‌های چوبی ساخته و آماده کردند.

به زودی دشت پهناور معان را صد هزار تن از سربازان، افسران، روحانیون، فرمانداران، استانداران و کارکنان کشوری فراگرفتند.

هر یک از مهمانان را در آسایشگاه‌های خود جای دادند و از همه پذیرایی شایسته کردند. هنگامی که بزرگان کشوری و لشکری برای شادبافت نزد سپهسالار خود آمدند نادر آن‌ها را با خوشروی پذیرفته سپس رو به همه کرد و چنین گفت:

«تاکنون من آن چه لازمه‌ی کوشش و جانفشانی بود به جای آوردم.»

«دشمنان ایران مانند افغان، روس و عثمانی والزمیهن یرون گردم.»

«اکنون می‌خواهم به خراسان بازگشته استراحت کنم.»

«تهماسب سیرزا و پسرمش عباس میرزا هر دوزنده هستند.»

و شما هر یک از آن دو یا هر کسی را می خواهید به پادشاهی بردارید.»

بزرگان ایران به پاس رنج هایی که سردارشان در این هشت سال کشیده بود خود او را به پادشاهی برگزیده و در پاسخ او گفتند:

«هیچ کس برآز نده ترا از تو برای تاج و تخت ایران نیست.»

نادر نایک ماه از پذیرفتن تاج و تخت خودداری کرد و اجازه داد تا به دلخواه خود هر که را می خواهند به پادشاهی بردارند. سرانجام چون مردم را پا بر جا دید به چند شرط تاج و تخت را پذیرفت و به بزرگان کشور گفت که چون اختلافات بزرگ مذهبی میان دو کشور اسلامی ایران و عثمانی سایه افکنده از این رو ایرانیان باید دست از آن بردارند و نیز گوشزد کرد که در بیان عثمانی را وادار خواهد کرد مذهب جعفری را به نام رکن پنجم اسلام پذیرد و رکنی برای پیروان این مذهب در مکه تعیین نماید.

سپس درباره ای اوقاف از روحانیون پرسش هایی کرد و چون دانست که مبلغ هنگفتی از درآمد اوقاف در سال به هدر می رود فرمان داد تا همه‌ی درآمد اوقاف را از روحانیون گرفته برای هزینه‌ی ارتش به وزارت جنگ کشور تسلیم نمایند.

نمایندگان کشور نیز همه‌ی پیشنهادهای نادر را پذیرفتد و صورت مجلسی نوشه همگی مهر و امضا نمودند سپس نادر پیشنهادهای زیر را به دربار عثمانی فرستاد:

- ۱- ایرانیان از مذهب تشیع دست برداشته پیرو مذهب جعفری می شوند و دولت عثمانی باید این مذهب را به رسمیت بشناسد.

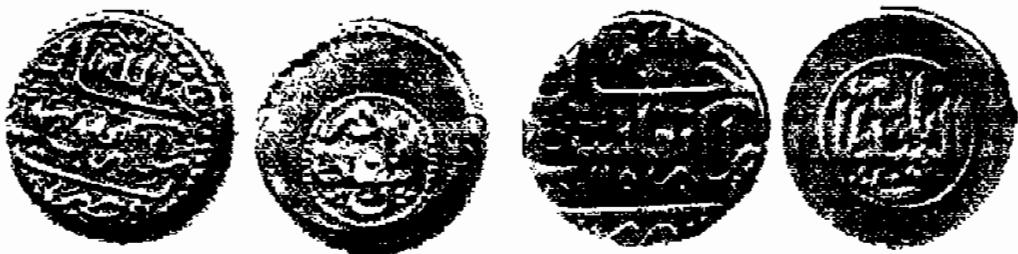
۲- پیروان مذهب جعفری رکنی جداگانه در مکه داشته باشند.

- ۳- همه ساله از جانب کشور شاهنشاهی ایران مانند مصر و شام یک تن امیر حاج برای سرپرستی حجاج ایرانی تعیین و به مکه برود.

۴- اسیران جنگی هر دو کشور بدون دریافت خون‌بها آزاد شوند.

- ۵- برای رسیدن به کارهای اتباع دو کشور نمایندگانی در پایتخت های ایران و عثمانی فرستاده شوند.

روز پنجشنبه ۲۶ شوال سال ۱۱۴۸ ه.ق. دو ساعت و بیست دقیقه بعد از ظهر نادر به نام (نادرشاه الشار) بر تخت مرصعی نشست و سپاهیان ایران با فریادهای شورانگیز همگانی تاجگذاری بیسوای بزرگ خود را شادباش گفتند.



در این جشن تاریخی علی پاشا سردار عثمانی و آبراهام خلیفه‌ی بزرگ از منی‌ها نیز شرکت داشتند.

همان روز سکه به نام نادرشاه افتخار ژدند.<sup>۱</sup>

پس از تاجگذاری، نادرشاه ابراهیم خان برادر خود را با لقب ظهیرالدوله سرافراز و به فرمان نمره‌مانی استانهای بزرگ آذربایجان و قفقاز برگماشت و مرکز او را شهر تبریز قرار داد. سپس فرزند بزرگ خود رضاقلی میرزا الفشار را به فرماندهی نیروی شرق به مشهد فرستاد و سردار تهماسب قلی خان جلابر را پیشکار شاهزاده کرد.

فرمانداری شهر هرات و فراه را به باباخان چاپوشلو داده و میرزا محمد تقی شیرازی را با فرمان استانداری فارس به جنوب فرستاد. پس عبدالباقی خان زنگنه را به نمایندگی دربار عثمانی برگزیده با عیرزا ابوالقاسم کاشانی و ملاً علی اکبر ملا‌باشی<sup>۲</sup> و یک زنجیر پیل به نام پیشکش برای سلطان محمود نحسین پادشاه عثمانی به اسلامبول فرستاد و به عبدالباقی خان دستور داد که درباره‌ی پیشنهادهای پنجگانه با دربار عثمانی گفت و گو کند آن گاه نمایندگی دیگری هم به دربار روسیه فرستاد که پیام تاجگذاری نورا بر ساند.

جشن‌های دشت مغان روز ۲۹ شوال (پنج روز پس از تاجگذاری) به پایان رسید و مردم

۱. تاریخ الخبر فیما وقوع را که سان تاجگذاری نادرشاه افتخار است میرزا قوام الدین محمد قزوینی پیشنهاد نموده بود. (ازین مکمل با وجود جست و جوی پیمار به دست تیامد. ل)

۲. همان ملاً علی اکبر خراسانی که برای پیوستن نادر به اردوی شاه تهماسب دوم صفوی به نمایندگی رفت بود.

پراکنده شدند.

نادرشاه با شکوه بی مائند از راه قزوین - تهران - قم به اصفهان رهپار گردید.

### سرکوبی علیمرادخان بختیاری

هنگامی که ارتش ایران سرگرم جنگ با عبدالله پاشا و محاصره‌ی درهای نظامی فرقه‌ی زبرد بود علیمرادخان نامی از سران بختیاری گروهی از کوهستانیان آن سامان را به دور خود گرد آورده سر از فرمان نادر پیچید و به غارت آبادی‌ها و آزار مردمان پرداخت.

فرماندهی ارتش دو تن از افسران افشار به نام نجفقلی خان و سلطانعلی بیک ابیوردی را به همراه فرماندار شهر شوشتار و بخشدار کهکیلویه به سرکوبی علیمرادخان فرستاد و آن‌ها نیروی علیمرادخان را در دامنه‌ی کوه سالم درهم شکستند ولی علیمرادخان با همراهانش به بالای کوه سالم که پناهگاه خوبی بود رفته از تسليم خودداری کرد.

نجفقلی بیک و سلطانعلی بیک سپاهیان را در زیر کوه گذاشته خود با چندین دسته از پیادگان برای دستگیری علیمرادخان از کوه بالا رفتند. علیمرادخان آن‌ها را در گردنه‌ی سختی به چنگ آورده با غلتاندن تخته سنگ‌ها بیشتر پیادگان مهاجم را نابود کرد. نجفقلی بیک و سلطانعلی بیک نیز هر دو گرفتار و کشته شدند.

فرماندار شوشتار که با سپاهیانش در دامنه‌ی کوه بود بدون این که بتواند به سرکشان دست یابد به شوستر باز گشته آن چه گذشته بود گذشتند و نیروی علیمرادخان نیز پس از بازگشت اردو با ۵۰۰ سپاهی به راهزنی و غارت آبادی‌ها پرداخت.

روز هشتم ۱۱۴۹ نادرشاه از اصفهان به سوی بختیاری رهپار شد. یک هنگ از سپاهیان نیز از راه همدان و کوهستان فیلی رو به بختیاری پیش روی کردند تا راه گریز علیمرادخان را از غرب بگیرند و نیروی پادگان شوستر نیز رو به شمال برای گرفتن راههای گریز پیش آمدند.

علیمرادخان پس از زد و خوردهای کوچک با جلوهای از رودخانه‌ی بیروک گذشته و پل رودخانه را در پشت سر خود خراب کرد ولی به زودی پل دیگری به جای آن روی رودخانه انداخته شد و لشکریان از آب گذشتند. سپاهیان نادرشاه در سرتاسر خاک بختیاری دست دسته پراکنده و همه جا در پی علیمرادخان و همدستانش بودند. دسته‌های

سرکشان و همراهان علیمرادخان هر یک پس از دیگری دستگیر و به کیفر خود رسیدند. خود علیمرادخان نیز با چند تن از همراهانش به کوهکورکش پناهنده شد و سرانجام هنگامی که همدستانش برای به دست آوردن آب از پناهگاهشان بیرون آمدند دستگیر شده و جایگاه علیمرادخان را نشان دادند.

علیمرادخان با راهنمایی همدستانش به زودی دستگیر شد و نادرشاه فرمان داد تا دستها و پاها وی را بریدند و سپس چشم‌هایش را نیز در آوردند. همدستان دیگر علیمراد چون این کیفر سخت را دیدند همگی سرتسلیم پیش آورده بخشیده شدند.

نادرشاه پس از آرامش دادن به کرهستان بخیاری و سرکوبی همگی خود سران آن سامان روز نهم ج ۱۱۴۹ سال از یک ماه به اصفهان بازگشت.

### بازستاندن جزایر بحرین از تازیان<sup>۱</sup>

هنگام تاخت و تاز افغانها در خاک ایران نازیان هوله که در کتارهای خلیج فارس پراکنده بودند از هرج و مرج کشود استفاده کرده به جزایر بحرین که مرکز بزرگ مربواید خلیج فارس است دست یافتد.

هر پس از تاجگذاری، هنگامی که محمد تقی خان شیرازی به استانداری فارس نامزد و رهسپار شیراز می‌شد، نادرشاه به او مستور داد که با نیروی خود به بحرین رفته همگی جزایر آن جا را که در دست شیخ جبار هوله بود بازگیرد.

در ماه ربیع ۱۱۴۹ هنگامی که نادرشاه به سوی قندهار رهسپار بود بیگلریگی فارس با سپاهیانش در کشتی‌ها نشته به سوی بحرین راند ولی نازیان هوله جزایر را بدون جنگ و خوفزی تسلیم نمودند.

پس از بازستاندن جزایر بحرین بیگلریگی برای این که زهر چشمی به امام مقتنشان داده باشد دوباره به کشتی نشته به سوی مسقط رفت ولی امام مسقط چون تاب ایستادگی با او را در خود نمی‌شید فرمان سردار را گردان نهاده و مسقط باج پرداز ایران شد.

بدین گونه جزایر بحرین دوباره به کشور شاهنشاهی ایران پیوست و خلیج قارس نیز

<sup>۱</sup>. تاریخ ایران - تأثیف علی اصغر شمیر.

آرامشی یافت.

### په سوی قندهار

نادرشاه برای سرکوبی تیره‌های بلوج که از چندی پیش در بلوچستان به تاخت و تاز و غارت آبادی‌ها پرداخته بودند پیر محمدخان بیگلربیگی پیشین هرات و اسلش خان بیگلربیگی پیشین تفلیس را با تپیخانه و سپاهیان از پیش به سوی بلوچستان فرستاده و خود روز هفدهم ماه رب جب سال ۱۱۴۹ با نیروی بزرگش از راه ابرقو کرمان به سیستان روی آورد. روز دوم شوال نادرشاه خیمه و خرگاه پادشاهی را به اماموری بیک قرخلوی اشار پیشکار ثریبار سپرده و گروهی از تفنگداران ویژه‌ی خود را در سیستان گذاشت و از راه دلخک و دلارام به سوی قندهار پیش راند.

روز هیجدهم ماه به دژگوشک رسید و چون افغانی‌های پادگان دژ برای رساب ایران ایستادگی می‌کردند توپخانه‌ی ایران توپ‌های باروکوب را به بلندی‌های پیرامون دژ کشیده آن جا را به بادشیک گرفت. دژداران سخت هراسناک شده دژ را تسلیم و خود از عرگ رهایی یافتد.

سپس نادرشاه کلعلی خان افشار فرزند باباعلی بیک کوسه احمدلر را به سوی هزارجات و زمین‌داور فرستاد و گروهی از لشکریان را نیز با توپخانه برای گرفتن دژ بست گشیل داشت. روز بیست و یکم شوال ارتش ایران از آب هیرمند گذشته به قندهار رو آورد.

حسین خان هوتكی فرماندار قندهار چون ارتش ایران را نزدیک دید خواربار بسیاری از آبادی‌های پیرامون قندهار گرد آورده به شهر برد و آن چه مانده بود در آتش سوزانید که به دست نادرشاه نیفتاد.

نادرشاه از کوشک نخود به سوی شاه مسعود راند و از آن جا بارکشی ارتش را برای آوردن خواربار به هزارجات فرستاد. پس از این که ارتش ایران به کنار رودخانه ارگنداپ رسید حسین خان نیمه شب با اندیشه‌ی شیخون زدن به اودوبه سواران خود از رودخانه گذشته به ردوگاه ایران تاخت آورد. نیروی ایران که همه‌ی شب هوشیار به سرمهی برد با سواران مهاجم درآویخت و افغانی‌ها با دادن چندین کشته و زخمی کاری از پیش نبرده به شهر بازگشتد. روز دیگر ارتش ایران در نزدیکی کوکران (۲۰ کیلومتری قندهار) از رودخانه‌ی ارگنداپ

گذشته به دیوار شرقی شهر رسید و بدون درنگ توپخانه‌ی ایران‌شهر را به باد آتش گرفت.

## محاصره‌ی قندهار

روز پنجشنبه نوزدهم ذیقده ۱۱۴۹ نادرشاه فتحعلی خان افشار فرمانده بارکشی ارتش را با یک هنگ سوار برای فراهم آوردن خواربار به بخش‌های شمالی فرستاد و هنگامی که فتحعلی خان با خواربار پسپاری به سوی اردبیل گشت دیده بانان افغانی آگاه شده چگونگی را به فرمانده خود گزارش دادند.

سیدال افغانی سردار پیشین اشرف که در این هنگام از افران حسین خان هوتكی بود با چهار هنگ از افغانیان در کمین فتحعلی خان نشته بود که بر او بتازد و خواربار را به دست آورد، ولی در این میان یکی از غلزاری‌های شهر به نام رسول از نزد حسین خان گریخته به اردوی ایران آمد و نادرشاه را از اندیشه‌ی سیدال که تازه از شهر پیرون آمده بود آگاه کرد. نادرشاه یک دسته از بهترین سوارانش را به کمک فتحعلی خان فرستاد و این سپاهیان از دنبال افغانی‌ها به راه افتاده راه ارتباط آن‌ها را با شهر بریدند و پس بر آن‌ها تاخته شکت سنگینی به سیدال واود آوردند.

ولی سیدال به هر وسیله که بود با یک دسته از سوارانش جان به در برده به کوه‌های شمالی شهر پناهنده شد. سپس نادرشاه رسول افغانی را نواخت و انعامی شایته به اورداد. اردوگاه ایران در آبادی سرخه شیر بریا شد و چون نادرشاه پیش‌بینی کرده بود که حسین هوتكی با داشتن خواربار فراوان به این زودی‌ها شهر را تسليم نخواهد کرد فرمان ساختمان شهری را خاد.

به زودی شهر زیبایی که دارای بازارها، خیابانها، آسایشگاه‌ها، مساجد، گرمابه‌ها و خانه‌های فراوان بود در سرخه شیر ساخته شد و آن جا را نادرآباد نهادند.

در این میان اشرف سلطان نامی سردسته‌ی تیره‌ی توپخانی قندهار از شهر گریخته به اردوی ایران پناهنده شد و نادرشاه او را گرامی داشت.

نادرشاه برای این که افغانی‌ها را از شهر پیرون کشیده کارشان را بسازد فرمان داد تا سپاهیان از نزدیک شهر دور شوند. افغانی‌ها چون اردوی ایران را دور دیدند رفته رفته گستاخ شده به کنار رودخانه‌ی ارگنداب برای دستبرد آمدند. با این شیوه سریازان ایران چند

بار بر سر افغانی‌ها ریخته بسیاری از آنان را کشته و دستگیر کردند. فرمانده نیروی پادگان شهر چون از اندیشه‌ی نادرشاه آگاه شد دیگر سپاهیان خود را از شهر بیرون نفرستاد و تنها به دفاع از شهر اکتفا کرد.

چون این نیرنگ‌ها نتیجه‌ی قطعی نداد نادرشاه فرمان داد تا در پیرامون شهر باروهای پاسداری بسیاری برپا ساخته و در همه‌ی آن‌ها تفنگداران را به پاسداری بگذارند. با این ترتیب شهر از چهار سو زیر بازجویی سپاهیان یاران واقع و نگین‌وار محاصره گردید.

روز سیم محرم ۱۱۵۰ از دزبست گزارش رسید که پس از تیراندازی توپخانه افغانی‌ها توانستند ایستادگی کنند و دزرا تسلیم کردند. نادرشاه یکی از افسران خود را به آن جا فرستاد و نیروی اعزامی به دز نامبرده اسیران افغانی را پیش انداده به اردوگاه آوردند. سپس یک هنگ از سربازان پیاده با توپخانه‌ی کوچکی به شهر صفا فرستاده شد و این سپاهیان پس از یک روز تیراندازی توپخانه دز را گرفتند.

آخر ماه محرم اماموردی یک افشار حرم پادشاهی را از سیستان به فراه آورده سپس به نادرآباد رسانید. در این هنگام گزارش رسید که سیدال با همدستی محمد غلزاری دوباره سپاهیانی به دور خود گرد آورده است، نادرشاه اماموردی یک افشار را با اعدای از سواران به سرکوبی آنان فرستاد. اماموردی یک با سپاهیانش به جایگاه سیدال تاخت آورده پس از چندین یورش دلیرانه نیروی او را در هم شکست و خود سیدال را با محمد همدشت گرفتار کرده، دست و کت بسته به پیشگاه نادرشاه فرستاد.

شاه فرمان داد تا چشم‌های سیدال را در آوردنده ولی محمد و دیگر سران غلزاری را که گرفتار شده بودند بخثیده از گناهانشان چشم پوشید.

بدین گونه سیدال که یکی از بهترین همدستان حسین خان هوتكی بود از دست رفت و به همین سبب آسیب بزرگی به حسین و هواخواهانش رسید ولی چون خواربار بی‌اندازه در ایارهای شهر گرد آورده و شهر را غلبه ناپذیر می‌دانست باز هم دست از خیره‌سری برنداشت.

## سرکوبی یاغیان بلوچستان

پس از این که پیرمحمدخان و اسلمش خان به بلوچستان رسیدند با گردنشان بلوچ

در آویخته و سرگرم سرکوبی آنان شدند.

روز نهم ذیحجه سال ۱۱۴۹ نادرشاه محمدعلی بیک افسر خود را با نیروی دیگری برای کمک به آنان فرستاد.

بلوچ‌ها چون از آمدن سپاهیان کمکی آگاه گردیدند در راه کمین کرده و پس از برخورد با سپاهیان ایران شکست یافته با دادن  $۵:۸$  تن کشته پراکنده گردیدند. نیروی اعزامی پس از این کار برای سرکوبی تیره‌ی بلوچ‌های شیرخان به آبادی خاکی رو آوردند و سپیده دم بر آن‌ها تاخته شیرخان و همدستانش را غافلگیر و از دم شمشیر گذرانیدند.

روز سوم ماه محرم ۱۱۵۰ امیر محبت خان و امیازخان سرداران بلوج به پیشگاه نادرشاه آمدند و روی امیر محبت خان را دوباره به استانداری بلوچستان سرافراز و فرمانداری شوراییک را نیز به یکی از بزرگان بلوج به نام محراب سلطان بخثید.

از آن سو پیرمحمدخان چون دید نادرشاه محبت خان را بروی برتری داده به استانداری بلوچستان گماشته است، آتش رشکی در داش افروخته شد و از رفتار نادرشاه سخت خشمگین شد.

بدون درنگ به بیانه‌های چندی سپاهیان را همراه خود برداشته از اسلمش خان جدا شدو از پیراهه راه بیابان در پیش گرفت. سربازان بیچاره به پیروری فرمانده خود در گرمای سوزان آفتاب پیش می‌رفتند بی آن که بدانند به کجا خواهند رفت. پیشتر سپاهیان در این راه پیمانی از تشكی و گرسنگی جان دادند و بدین گونه پیرمحمد خیره سرآتش خشم خود را با فداکردن یک مشت سربازان دلیر و جنگجو فرونشانده به اندیشه‌ی خود از نادرشاه انتقام گرفت.

پس از این که گزارش این رفتار ناهنجار به نادرشاه رسید فتحعلی خان افشار و محمدعلی بیک فرخلورا با هنگی از سپاهیان برای دستگیری پیرمحمدخان خودسر فرستاد. فرستادگان نادرشاه پس از چندی سرگردانی و راه‌پیمانی‌های دشوار در بیابان‌های سوزان بلوچستان پیرمحمد نایکار را دستگیر کرده و کشته و سرش را نزد نادرشاه آوردند. آتش خشم نادرشاه هنگامی فرونشست که چشمش په سر بریله‌ی پیرمحمد افتاد.

### گشایش قندهار

محاصره‌ی قندهار پازده ماه طول کشید. اوت شاه ایران از بیکاری خسته می‌شد. نادرشاه از

خیوه‌سربی مخصوصین به تنگ آمده روز نهم شوال ۱۱۴۹ فرمان حمله به شهر را داد. پیاده نظام ایران به باروهای بیرون شهر که روی تپه‌ها ساخته شده بود یورش برد. باروی چهل زینه که در بالای کوه‌های شمالی شهر بود با چهارده باروی دیگر هر یک پس از دیگری از افغانی‌ها گرفته شد و ۳۰۰ تن از سربازان افغانی که در آن‌ها به پاسداری گماشته بودند زنده دستگیر شدند. سپس توبخانه‌ی سنگین را با کوشش و جانفشاری بومندی بر فراز کوه‌ها کشیدند. این کار یکی از دشوارترین عملیات توبخانه‌ی ایران بود و برای نمایاندن سختی آن همین پس که گفته شود از این کوه‌ها پیادگان به سختی می‌توانستند بالا بروند چه رسیده کشیدن توپ‌های باروکوب.

پس از این که توپ‌ها را بالا برند از باروهای شمالی دژ دهله را که بسیار مستحکم و بزرگ‌ترین دژهای نظامی قندهار بود به باد شلیک گرفتند. خمپاره‌ها و گلوله‌های سنگین که هر یک از ۲۵ تا ۲۵ کیلوگرم سنگینی داشتند مانند تگرگ بر دیوارهای دژ فرود آمد. با این شلیک دیوار بزرگ دژ که سنگ آجین بود فرو ریخت و آسیب بزرگی به دژ رسید.

روز پنج شنبه ۲۲ ذیقده پیادگان بختیاری با اجازه‌ی فرماندهی سپاه سپیده‌دم به دژ دهله بروزش بردنده ولی علاوه بر این که ۲۰۰ کشته و زخمی دادند، کاری هم از بیش نبردند. آخر همین ماه پیادگان بختیاری در سنگلاخ‌ها و پناهگاه‌های پیرامون دژ به کمین نشسته و آماده‌ی حمله‌ی دوم شدند. روز دوم ذیحجه هنگام ظهر بختیاری‌ها با یک حمله‌ی بسیار دلیرانه هوراکشان از هرسوبه دژ حمله ورود پس از یک کشتار هولناک آن جارا با دژ چهار برج از چنگ افغانیان در آوردند. افغانی‌ها چون کار را بر خود تنگ دیدند با همه‌ی نیروی خود سه بار به بختیاری‌ها حمله کردند ولی در این میان تفنگداران دیگر دسته دسته به کمک رسیده همه‌ی حملات آنان را دفع و گروهی را نیز به خاک آنداختند.

حسین هوتكی چون خود را در تنگان دید با زنان و کسان خوبیش به دژ کیتول پناه برد ولی توبخانه‌ی ایران آن جارا هم سخت به باد شلیک گرفت. روز دیگر حسین خواهی بزرگ خود را برابا گروهی از سران افغان به پیشگاه نادرشاه فرستاده و در خواست بخایش کرد و چون نادرشاه فرستادگان او را پذیرفه بود دروازه‌های شهر به روی ارتش ایران باز شد و روز چهارم خود حسین هوتكی با فرزندان و خانواده‌ی محمد افغان و همگی سران غلزاری در بیرون دروازه‌ی باباولی به پابوسی نادرشاه آمد.

نادرشاه نیز از کشتن حسین و همراهانش چشم پوشید و ذوالفقارخان ابدالی را که در بند حسین بود آزاد ساخته سپس همگی دودمان حسین، محمود، ذوالفقارخان و برادرش احمدخان ابدالی را به مازندران تبعید کرد.

بدین گونه شهر قندهار پس از سیزده ماه و پنج روز محاصره به دست نادرشاه افتاد و پس از کوچ دادن مردم شهر به نادرآباد نادرشاه فرمان داد تا شهر را با خاک یکسان کنند.

اشرف سلطان سردهنه تیره‌ی توخی که به نادرشاه پناهنده شده بود به سرپرستی توخی‌ها سرافراز و بخشی از زمین‌های پیرامون شهر به او واگذار شد. سپس برای هر یک از دژهای گرشک، زمین داور و بست فرماندارانی فرستاده شد. گروهی از جوانان غلزاری که برای کارهای اوتمن برازنده بودند به ارتضی نادری پیوستند و به همه‌ی آن‌ها اسلحه و اسب داده شد.

مژده‌ی گشایش قندهار را برای ابراهیم خان ظهیرالدوله فرماننفرمای آذربایجان نوشته و صفویاریک اشاره را برای وساندن نامه به تبریز فرستادند.

## بخش ششم

### لشکرکشی نادرشاه به هندوستان

#### اعلان جنگ

نامه ناخت و تاز افغانی‌های غلزاری قندهار به استان‌های کرمان، بلوچستان و سیستان و همچنین ابدالی‌های شمال افغانستان به استان خراسان، چنان آسیبی به مردم خاور کشور شاهنشاهی ایران رسانیده بود که نادرشاه ناگزیر شد ریشه‌ی آنها را از بین کنده و به این کشمکش‌های پی در پی مرزی سرانجامی بدهد.

چون کشور پهناور هند برای غارتگران افغان بهترین پناهگاه بود از این رو گروه بسیاری از آذان به خاک هند رفت و با آندیشه‌ی دور شدن نادرشاه به سر می‌بردند تا دوباره دست و پائی نموده به غارت و چاپول آبادی‌ها پرداخته آرامش آن سرزمین را برهم زنند.

پس از تاجگذاری، نادرشاه یکی از افسران خود به نام علیمردان خان را به نمایندگی نزد محمدشاه گورکانی پادشاه هند فرستاده و پیغام داد که به نمایندگان نظامی و مرزداران هند دستور داده شود افغانی‌های فرازی را دستگیر و به نمایندگان کشور شاهنشاهی تسليم نمایند.

پس از بازگشت علیمردان خان با این که دربار هند پاسخ مساعدی داده بود برای تسليم افغانی‌ها هیچ گونه اقدامی نشد و این کار همچنان معوق ماند.

نادرشاه برای دومین بار محمد علی خان قریلر آقاسی را به دربار هند فرستاد که در تلیم افغانی‌ها اقدام مؤثری معمول دارند.

چون باز هم گماشگان و درباریان محمدشاه از تسليم افغانی‌ها خودداری می‌کردند

نادرشاه برای بار سوم سردار محمد خان ترکمان را به نماینده‌گی نزد محمد شاه فرستاد و یادآوری کرد که تایک همکاری دوستانه در میان نباشد این کشمکش‌های مرزی هیچ‌گاه به پایان نرسیده و همراهه بخش‌های مرزی دو کشور دستخوش تاخت و تاز غارتگران افغانی خواهد بود.

بدبختانه گذشته از این که دربار هند به این نماینده پاسخی نداد فرستاده‌ی نادرشاه در دهی کشته شد.

شاهنشاه ایران همین که از این گستاخی دربار هند آگاه شد بی‌اندازه به خشم آمده یادداشت زیرین را برای پادشاه هند فرستاد:

«به واسطه‌ی عدم انتظامات یکی از سفرای من بر خلاف قوانین دنیا و به ویژه قوانین مقدسی اسلام در پایتخت کشور شما کشته شد. از این رو برای جبران لطمہ‌ی بزرگی که به حیثیت ماوارد آمده است ورفع مسائل دیگر باید قسمت شرقی افغانستان را به طور گروگان با پنج میلیون تومان به عنوان خسارت جمع آوری و تمرکز ازتش در شرق ایران و خوبیهای نماینده‌ی ما بدون هیچ‌گونه گفت‌وگو به نماینده‌گان کشور شاهنشاهی ایران تسلیم دارید»<sup>۱</sup>.

چون به این یادداشت نیز پاسخی داده نشد نادرشاه در بهار سال ۱۱۵۱ هـ.ق. به پادشاه هند اعلان جنگ داد.

دربار هند بی‌آن که به این قسمت اعتایی کرده و یا برای ترمیم خطاهای گذشته اقدامی کند به پشتگرمی این که عبور نادرشاه از موانع طبیعی افغانستان شرقی و خاک هند غیرممکن است همچنان خاموش ماند و نادرشاه به سیچ نیرو پرداخت.

**بسیج ارتش ایران - گرد آوردن خواربار - سازمان لشکری ارتش نادرشاه**  
 پیش از هر کار نادرشاه به گرد آوردن خواربار پرداخت. آثارهای نادرآباد را پر از گندم و علفوفه کرد و آن چه خواربار در پیرامون قندهار به دست آمده بود، در آثارهای بزرگ جمع آوری کرد. پس از آن فرمان داد تا چار پایان بسیاری از شهرستانهای دور و نزدیک به دست آورده و به بارکشی ارتش تسلیم کنند.

چون از این دو کار فارغ شد، به فراهم آوردن سپاهی و افزودن جنگجویان خود کمر

<sup>۱</sup>. تاریخ نظامی ایران - تألیف جمیل قوزانلو

همت بست و نیروی زبرین را در قندهار بسیج کرد:

۶۰۰۰۰	۱ - سرباز تفنگدار پیاده (پیاده نظام)
۳۱۵۰۰	۲ - سرباز سوار با نیزه و شمشیر (سواره نظام)
۵۵۰۰	۳ - سواران گارد شاهی
۵۰۰۰	۴ - توپخانه
۲۰۰۰	۵ - بارکشی - بهداری

جمع ۱۰۳۰۰۰ تن

۱ - پیاده نظام - این سپاهیان را به ۶۰ هنگ (هر هنگ ۱۰۰۰ تن) در آورده و هر یک از هنگ‌ها را «شهر خود» می‌نامیدند.<sup>۱</sup> فرمانده هر شهر خود ۱۰ تن افسر زیردست داشت که هر یک از این افسران نیز به ۱۰ گروهبان ریاست داشته و هر یک از گروهبانان نیز ۱۰ سرباز را اداره می‌کردند.

پیاده نظام ارشاد نادر شاه بیشتر از سربازان کارآزموده و ورزیده بودند و آنان را چنان پار آورده بودند که در سرتاسر آسیا مانند نداشتند. انصباط و فرمابندهای سربازان نادر شاه یکی از بهترین نمونه‌های کاردانی و نبیغ فرمانده آنان بود و چنان چه خواهیم دید در تمام دوره‌ی زمامداری او کوچک‌ترین لغزشی از آن‌ها دیده نشد. تنها در یک مورد یک دسته‌ی کوچک از سپاهیان خودسرانه اقدامی کردند که به جای خود (اردوکشی به خاک توران) گفته خواهد شد.

اسلحه‌ی پیاده نظام تفنگ‌های سرپر بود و برای جنگ‌های تن به تن شمشیر و خنجر و نیزه و کمان با خود داشتند.

۲ - سواره نظام - سازمان سواره نظام ارشاد نادر شاه بدین گونه بود:  
الف - ۴۰۰۰ سوار به فرماندهی سرتیپ حاجی حان یک که پیش‌ازی و اکتشاف سواره با این دسته بود.

۱. یک چنین سازمانی در اوت‌شاهنشاهان پارس بیش از اردوکشی اسکندر به ایران وجود داشت و پارسی‌ها فرمانده آن را «هزار پشا» می‌گفتند. به گفته‌ی دیوکور موذخ، اسکندر نیز آن را از اوت‌شاه ایران اقتباس و در اوت‌شیر خود معمول کرد. یونانی‌ها فرمانده چنین واحدی را «خیلی آرخ» (یعنی رئیس هزار نفر) می‌نامیدند.

- ب - ۱۰۰۰ سوار افشار به فرماندهی سرهنگ جوانقلی خان افشار.
- پ - ۶۰۰۰ سوار ذخیره به فرماندهی سرهنگ حینعلی خان.
- ت - ۲۰۰۰ سوار به فرماندهی ایل یگی افشار.
- ث - ۵۰۰۰ سوار افغانی به فرماندهی سرتیپ صفی خان.
- ج - ۶۰۰۰ سوار به فرماندهی مردار افشار که از این سواران ۱۰۰۰ تن اوزبک - ۱۰۰۰ تن گرجی - ۲۰۰۰ تن ترکمن و ۲۰۰۰ تن قزلباش ها بودند.

۳- گارد شاهی - این دسته از بهترین جنگجویان برچین موشدن و سازمان آنها بدین گونه بود:

الف - شمخالچی	۱۰۰۰ سوار
ب - چاووش	۱۰۰۰ سوار
پ - نقیب	۱۰۰۰ سوار
ت - جلودار	۲۰۰۰ سوار

گرچه فرماندهی سواران گارد شاهی با سردار قاسم خان اعتمادالدوله بود ولی هنگام جنگ و حملات ناگهانی خود نادرشاه به آنها فرمان می داد و این سواران همیشه با فریاد «پیروزی با شاهنشاه است» بر دشمنان تاخت می آوردند.

گذشته از این سپاهیان ۱۲۰۰۰ تن نیروی سوار و پیاده شاهزاده رضاقلی میرزا نیز در راه هند به ارتش ایران پیوستند که به جای خود گفته خواهد شد.

۴- توپخانه - بارکشی - بهداری - شماره‌ی توپ‌های سنگین و سبک ارتش شاهنشاهی روی هم رفته ۱۰۰ عرباده بود، این توپ‌ها باروتی سربر و از مس و مفرغ ساخته شده بود. پس از گرفتن کابل ۴۰ عرباده دیگر توپ‌های سبک و سنگین به توپخانه افزوده شد و شماره‌ی آنها به ۱۴۵ رسید.

در بارگشی ارتش ۱۲۰۰۰ اسب - ۱۵۰۰ شتر بود و گذشته از این‌ها گروهی از اردو مازارچیان نیز همراه ازدواج بودند که کارشان گرفتن خواربار و قرداشی گذاردن آن برای میاهیان می بود.

چند دسته از سربازان با وسائل لازمه همراه اردو حرکت می کردند و کارشان زخم‌بندی و مذوای سربازانی بود که در جنگ‌ها زخمی و یا در راه بیمار می شدند.

## راه‌ها

نادرشاه برای رسیدن به پایتخت هند دو راه در پیش داشت:

۱- راه کوهستانی قندهار به دزه‌ی غازی خان از کوهستان‌های شمال بلوجستان.

۲- راه غزنی- کابل- جلال‌آباد- خیر و پیشاور از شرق افغانستان.

۱- راه قندهار به دزه‌ی غازی خان- این راه گرچه برای رسیدن به پایتخت هند نزدیک‌تر بود ولی گذشته از این گردندهای سخت کوهستانی و گذرگاه‌های تنگ آن برای گذشتن سپاه شایسته نبود بازندگی بیشتر راه را خراب کرده و چون خواربار نیز در این راه یافت نمود شاپهان دچار گرسنگی و سختی می‌شدند و پس از گذشتن از رود سند<sup>۱</sup> زمین‌های سست مردانه ایستان پنجاب و خرابی جاده‌ی مولتان و کویر بیکار از پیشروی از ترش جلوگیری می‌کرد. گذشته از این‌ها چون شهرستان کابل در آن هنگام جزو هندوستان بود از این رو گذشتن و گذشتن این شهرستان کوهستانی که همواره پر از مردانه هنگامه جو و چاولگر بود در پشت سر ازدو کار خوبی نبود. زیرا افغانی‌ها می‌توانستند با دسته‌های کوچکی راه پیوستگی از ترش ایران را با کشور شاهنشاهی بسته و از رسانیدن خواربار جلوگیری کنند.

۲- راه غزنی- کابل- جلال‌آباد- خیر و پیشاور- این راه به دریند سختی به نام خیر و پس به رود پهناور سند می‌رسید و نادرشاه ناگزیر بود از ترش خود را از هر دوی آن‌ها بگذراند. چون بیشتر جاده از دشت‌های هموارتری می‌گذشت. روی هم رفته این راه برای

۱- سند- رودخانه‌ی بزرگی است در هندوستان غربی و شمال غربی که درازای آن ۲۳۰۰ کیلومتر می‌باشد. این رود از کوه‌های شهستان ناگاری در تبت سرچشمه گرفته پس از سیراب نمودن بخش بزرگی از استان کشمر به سوی مرز افغانستان سرگیر و در آت نک<sup>۱۲</sup> کینومری شمال شرقی پیشاور رودخانه‌ی کابل که از افغانستان می‌آید در آن ریخته به سوی جنوب می‌رود. در راه پیشاور به دهلی (پایتخت هند) پنج رودخانه‌ی دیگر نیز از دمنه‌ی کوه‌های هیمالیا سرچشمه گرفته پس از بریدن جاده در زمین‌های غربی شهر لاهور به این رود می‌ریزند و استان بزرگی که این پنج رودخانه از آن می‌گذرد به نام پنجاب (پنج آب) نامیده می‌شود.

روودخانه‌های پنجگانه‌ی نامبرده از این قرارند: جلام، جتاب، واوی، ستلج، یار. چون رود سند در راه با خود گل و لای بیاری می‌آورد از این رو برای کشادورزی استان پنجاب و سند بیار سودمند است. این رود بزرگ در نزدیکی شاه بندو (جنوب حیدرآباد) به دریای عمان می‌ریزد و (زمین‌هایی که در پیرامون آن است سیار حاصلخیز و به ویژه محصول برنج فراوان دارد.

گذشتند اردو و کشیدن توپخانه بر از نده تر از راه دره‌ی غازی خان بود. بخش‌های کوهستانی و دره‌های سخت و گردنه‌های دشوار آن از راه دره‌ی غازی خان کمتر و خواربار بیشتری در راه از به دست می‌آمد و نیز چراگاه‌های بسیاری داشت که تایک اندازه به مصرف علوغه‌ی چارپایان کمک می‌کرد.

گذشته از این‌ها اردوی شاهزاده رضا قلی میرزا از همین راه می‌باشد به ارتش بزرگ پیوسته شود.

نادرشاه پس از رایزنی با سرداران و فرماندهان ارتش خود راه دوم را پسندیده و پیش از این که اردو به راه بیفتند همگی را در دشت بیرون نادرآباد سان دیده و به آن‌ها چنین فرمود:

«سربازان من»

«دشواری‌های گذشته از دربند‌های سخت و رشته‌کوه‌های بلند و روودخانه‌های بزرگ در راه ما بسیار است و ما باید با ارتش پادشاه هندوستان چنگیده، بخت خودمان را در چنین جنگ بزرگی آزمایش کنیم.»

«پیروزی و کامیابی ما توده‌ی ایران را سربند نموده و شکت ما آن‌ها را به یچارگی خواهد انداخت. در این جنگ بزرگ نه تنها ما بلکه همه‌ی توده از گنجینه‌های هنگفت هندوستان بهره‌مند خواهند شد. برویم که خدا با ما است.»<sup>۱</sup>

روز سوم ماه صفر ۱۱۵۱ نادرشاه با ارتش بزرگ خود به سوی غزنین به راه افتاد همراه موكب همایونش گروهی از شاهزادگان و سرداران ایران با ایرگال خان فرمانفرماي گرجستان و شاهزادگان کاخت و کارتالین بودند.

### در راه غزنین پیشروی در خاک افغانستان

اردوی ایران از نادرآباد تا غزنین ۳۸۰ کیلومتر راه در پیش داشت. چون از این جا ارتش ایران به خاک کشور بیگانه پا می‌نماد از این رو نادرشاه پیش‌بینی کرد که بایستی خواربار فراوانی همراه اردو تماید تا چنان چه در خاک دشمن خواربار به اندازه یافت نشود پیشروی سپاه به تأخیر نیفتند.

ارتش ایران در سه ستون بزرگ به راه انتداد و همراه هر ستونی خواربار و علیق<sup>۱</sup> فراوانی باز کردند.

در ستون یکم سواره نظام با چهار توب سبک - ستون دوم پیاده نظام و ستون سوم خود نادرشاه با ستاد ارتش و همراهان خود بود.

برای پوشش اردو و اکتشافات راهپیمایی و حلوگیری از هر پیشامد ناگهانی در جلوی ستون پیاده ۶۰۰۰ سواران سردار افشار با دو عزاده توب سبک از هیرمندآباد پیشروی کرده و این ستون دستور داشت که از راه غزنیز به گردنه‌ی شیردهان برسد.

سرتیپ حاجی خان بیک با ۴۵۰۰ سواران خود می‌باشد از جنوب نادرآباد در کنار رودخانه‌ی تارناه پیشروی کرده در ۱۲ کیلومتری گردنه‌ی شیردهان به نیروی سردار افشار پیوند دارد.

بدین گونه بدون هیچ پیشامدی پیشازان اردوی ایران به نزدیکی شهر غزنیں رسیدند. از گزارش فرمانده پیشازان چنین بر می‌آمد که دسته‌های کوچکی از دشمن در نزدیکی شهر دیده شده‌اند. پس از رسیدن این گزارش نادرشاه دسته‌های سواره نظامی را که همراه خود داشت به کمک سردار افشار فرماد تا اگر دشمن ناگهان پیدا شود سوار به اندازه در دسترس داشته باشد.

تا قوهای اعماق در ۱۲ کیلومتری غزنیں است هیچ پیشامدی روی نداد و نادرشاه با افغانی‌ها میان راه به خوشی و مهربانی رفتار می‌کرد.

### تسليم شهر غزنیں

روز ۲۲ ماه صفر ۱۱۵۱ هـ.ق. هنگهای سوار از جنوب و غرب به شهر غزنیں یورش برده‌اند. از این یورش ناگهانی مردم شهر سخت ترسیده و با این که شهر دارای دژهای نظامی و استحکامات خوبی بود موسی خاز فرماندار شهر از آن جا گریخت و دفاع شهر را به مردم واگذار کرد.

۶۰ تن از سواران و پادگان افغانی که در بیرون شهر بودند با سواران ایران شروع به جنگیدن کردند ولی پیشروی تند سواره نظام ایران آن‌ها را پس نشانده و کوچکترین کاری از

۱. علیق: واژه‌ای عربی است به معنی خوراکی ستوران از کاه، یونجه، علف و ...

پیش نبردند. سواران ایران تا پای دیوار شهر رسیدند و در این هنگام مردم شهر که چاره‌ای جز تسلیم نداشتند با پرچم‌های کوچک دسته دسته از دروازه بیرون آمده تسلیم شدند. نزدیک ظهر سواران ایران به شهر درآمدند و تفنگداران افغانی را که به شهر پناهنده شده بودند دستگیر و خلع سلاح کردند، پنج عزاده توب سنگین که در شهر بود به دست سپاهیان ایران افتاد.

شامگاهان همان روز نادرشاه با ستاد ارتشی و همراهان خود به شهر درآمد. روز دیگر به همه مردم شهر آگهی داده شد که اگر با سپاهیان ایران همکاری کنند به هیچ یک از آنان گزندی نخواهد رسید ولی جنان چه کوچک‌ترین سریچی و نافرمانی دلده شود شهر با خاک یکسان خواهد شد.

### در راه کابل

از غزنین به کابل ۱۳۵ کیلومتر، پس از آنچه کار غزنین پیشتر ایران به سوی غزنی در راه افتادند و چون همگی اردو به راه افتاد نادرشاه پادگانی در شهر گذاشته به سوی کابل رهسپار گردید. ستون پیشتر از دره‌های شرقی غزنی و آلوهک نزدیک گردنه‌ی شیردهان<sup>۱</sup> به دسته‌های کوچکی از افغانی‌ها برخوردند و پس از آنکه زد و خورد دشمن به سوی گردنه پس نشست. دشمن همه راه‌های گردنه را با دسته‌هایی چند از تفنگداران پیاده‌ی خود بند آورده بود و چون از دو پهلوی گردنه راهی برای پیشروی سواره نظام نبود از این رو نیروی سوار در ۶ کیلومتری گردنه گرد آمده و به کمک چهار هنماهی چند تن از مردمان آن ساعان ۱۰۰۰ سرباز پیاده با<sup>۲</sup> عزاده توب سبک برای اکتشاف راه‌های دیگر فرستاده شد و هنگ‌های سوار به دنبال آنان به سوی گردنه پیشروی کردند.

همین که ستون پیاده ایران به گردنه رسید دشمن شروع به تیراندازی کرد. سنگرهای دشمن از دور به خوبی دیده می‌شد، پناهگاه‌های آن‌ها بسیار خوب و تیراندازی شان می‌توانست آسیب بسیاری به نیروی ایران برساند، آتش چهار عزاده توب‌های سبک ایران

<sup>۱</sup>. گردنه‌ی شیردهان - این گردنه در ۶۵ کیلومتری شمال غزنی و ۷۵ کیلومتری جنوب کابل در دهستان نوغلار عیان راه کابل است.

چندان سودی نداشت.

در این گیرودار چند دسته از تمنگداران پیاده‌ی ایران تپه‌های نزدیک گردنه را دور زده با افغانی‌ها و هندیان رویه‌رو شدند و دشمن به سوی آن‌ها تیراندازی می‌کرد. این دسته به راهنمایی افغانی‌های آن سامان از بیراهه به سوی دشمن پیش رفتند و ناگهان از پهلوی آنان سر درآورده بودند. هنگام ظهر دشمن گردنه و تپه‌های نزدیک آن را خالی کرده به سوی کابل پس نشست و بدی گونه گردنه‌ی شیردهان آزاد شد.

ستون‌های ارتش یکی پس از دیگری از گردنه گذشت و دیگر مانع برای پیشروی نبود.  
دسته‌های سربازانی که از شیردهان رانده شده بودند به سوی کابل گریخته و به ناصرخان فرمانده نیروی کابل و پیشاور پیشروی سپاه ایران را گذرانش دادند. از دربار هند به ناصرخان دستور داده شده بود که از هر راهی که شده از پیشروی سپاه مهاجم جلوگیری کند تا نیروی کمکی فرستاده شود ولی ناصرخان چون نادرشاه را نزدیک دید و کمکی هم ترسیده بود سپاهیان پادگان کابل را به پرسش شریه‌خان سپرده خود به سوی پیشاور رسپار شد.

شریه‌خان به کمک رحیم خان افغانی با گروهی از علماء توائجران شهر مردم را به جنگ با نادرشاه برانگیختند و دو روزه ۲۰۰۰۰ سرباز داوطلب گرد آوردند.

نیروی ایران همچنان پیش می‌رفت تا به ۱۲ کیلومتری شهر رسید ۲۰۰۰ تن سپاهیانی که در بیرون شهر به جلوگیری ارتش ایران آمده بودند شکت یافته به سوی شهر رانده شدند و ایرانیان باز هم ۶ کیلومتر پیشروی کرده از دوگاه خود را در ۶ کیلومتری شهر بربنا داشتند.

همین که از دوگاه بربنا شد گفت و گو از تسلیم شهر به میان آمد و گروهی از افغانی‌ها می‌گفتند که مردم شهر با پرچم‌های سفید به زودی بیرون آمده شهر را تسلیم خواهند کرد ولی چون یک روز گذشت و کسی پیدا نشد پیشنازیان ایران به شهر رو آوردند و پس از این که نزدیک دیوار شهر رسیدند نیروی پادگان شهر به سوی آن‌ها تیراندازی کرد.

### گشایش کابل

شهر کابل را از سه پهلو کوه‌های خشک دربر گرفته و تنها راهی که برای اردوکشی دارد همان گذرگاه رودخانه است. رودخانه‌ی کابل رود از این راه داخل شهر شده سپس به سوی شرق می‌رود و از گوشی جنوب شرقی تا جنوب غربی شهر دیواری با باروهای چندی

ساخته شده بود که از کوه‌های شرقی به رودخانه پیوسته سپس به سوی شرق می‌رود و از گوشی جنوب شرقی تا جنوب غربی شهر دیواری با باروهای چندی ساخته شده بود که از کوه‌های شرقی به رودخانه پیوسته سپس از کناره‌ی دیگر رودخانه به کوه‌های غربی می‌پیوست. هنگام حمله‌ی ارتش ایران شهر کابل را هم رفته دژ نظامی و باروهای درستی نداشت. دیوار شهر در چند جا فرو ریخته و می‌بایست نوسازی و دستکاری می‌شد.

شرۆه خان همین که رسیدن اردوی نادرشاه را نزدیک دید با شتاب بسیار باروها و دیوار شهر را از نو ساخته برخی از جاهای دیوار را که ریختگی و خرابی داشت درست کرد و چون دیوار شهر چندان دراز نبود این کار به زودی به پایان رسید.

شب ۳ ع ۱ گروهان‌های پیاده به سوی شهر یورش برده و آبادی اولنگ را که در دهنه‌ی دالان کابل رود بود گرفتند و توپخانه نیز دیوار شهر را به سختی نزیر باران گلوله گرفت.

فردای آن روز نزدیک ظهر گروهی از تفنگداران دشمن از سنگرهای پهنه‌های شهر بیرون شده به جنگ پرداختند ولی کاری از پیش نبردنده و دوباره به جای خود رانده شدند.

شامگاهان به فرمان نادرشاه هنگ‌های پیاده کردهای هرسین و لرهای بروجرد به سوی دژ عقایین که بزرگ‌ترین و محکم‌ترین دژهای نظامی شهر بود پیشروی کردند و به سربازان دشمن چنان نشار سختی آوردند که سنگرهای پناهگاه‌های شبان را گذاشته به سوی دژ پس نشستند و سربازان مهاجم به باروهای غربی دست یافتند. شب به آرامی گذشت. بامدادان روز دیگر جنگ خونینی در نزدیکی دژ عقایین در گرفت و چون ایرانیان شبانه توپ‌های باروکوب خود را به نزدیکی دژ آورده و آماده کرده بودند در این هنگام توپخانه دژ را ساخت به باد شلیک گرفت و آسیب بزرگی به دیوار دژ رسید. کم کم راه پیشروی پیاده‌نظام ایران باز شد و چند گروهان از هنگ‌های پیماری، لرگی و ترکمن داوطلبانه به دژ هجوم بردند و به این ترتیب دشمن را به زور پس نشاندند. سپس به دنبال آن‌ها بهترین سربازان پیاده‌ی هنگ‌های لرستان دوان شمشیرکش به درون دژ رسیدند و سرتاسر دژ را از دشمن پاک کردند ولی چون شب رسیده بود، بیش از این توانستند پیشروی کنند.

در همین روز در نزدیکی تپه‌های جنوبی و شرقی شهر نیز جنگ آغاز شد و هنگ‌های پیاده در همه جا به پیشرفت‌های شایانی دست یافتند.

آن شب تا بامدادان هر دو سپاه آماده‌ی جنگ و هوشیار به سر بردنده و در برخی از جاهای نیز

زد و خوردهای کوچکی شده بود. سپاهیان ایران شبانه توبهای خود را به بلندی‌های دژ عقایین کشیدند و با مددان تیراندازی به سوی شهر آغاز شد. توپخانه بیشتر از خانه‌ها و ارگ شهر را زیر آتش گرفت و این تیراندازی تا چهار روز ادامه داشت در بخش‌های دیگر نیز سپاهیان ایران چند یورش پی در پی انجام دادند ولی روی هم رفته کاری از پیش نبردند.

روز ششم ماه محاصره قطعی آغاز شد و سپاهیان از هر سو به شهر حمله ور شدند ولی باز هم نتوانستند کار را یکسره کنند زیرا پادگان شهر در همه جا به خوبی و رشادت دفاع می‌کرد.

شب هفتم ماه باز هم ایرانیان به دشمن هجوم برده برقی از سنگرهای گرفتند. روز هشتم به فرمان نادرشاه یورش بزرگ ایرانیان آغاز شد و این یورش چنان سخت بود که شریعت‌خان استادگی توانسته با گروهی از سوارانش از دروازه‌ی شمال شهر بیرون شافت.

روز ۱۶ ع ۱ مردم کابل چون کار را سخت دیدند گروهی از سران و پسرگان شهر را به پیشگاه نادرشاه فرستادند و زینهار خواستند. نیروی ایران به شهر درآمد و خزانه‌ی شهر را با ۴۰ عرباده توب و مهمات جنگی که در ارک شهر بود با ۱۵۰ زنجیر پیلهای بارکش و جنگی و خواریار بسیار به چنگ آورد.

چندین دسته از افغانی‌ها را به کار بیگاری لشکری و ساختن راه‌ها و پل‌ها گماشتند و گروهی از بهترین جنگجویان آن‌ها را داخل ارتش کردند.

چون اردوی شاهزاده رضا قلی میرزا که می‌باشد در راه کابل به ارتش نادرشاه پیوسته سود هنوز نرسیده بود از این رو نادرشاه در آبادی هندک تزدیک شهر که دارای آب و هوای خوب و برای اردوگاه نیز بسیار برازنده‌گی داشت چندی اردو را آسایش داد تا برخی از کارهای خود را انجام داده و برای پیشروی آماده شوند.

### تسلیم جلال‌آباد

از کابل به جلال‌آباد ۱۱۵ کیلومتر.

نادرشاه پس از آرامش دادن به کابل یادداشت سخت دیگری به پادشاه هند نوشته به همراه دو تن از سران افغانی کابل و ۱۵ سواربه قام ایلچی به دربار هند فرستاد. ولی این فرستادگان

چون به جلال آباد رسیدند فرماندار شهر آن‌ها را از رفتن به پایتخت هند بازداشت و برای ترسانیدن فرستادگان افغانی به آها یادآوری نمود که رسیدن این یادداشت به پایتخت هند محمدشاه را خشمگین کرده و گذشته از این که خود آنان به خشم او دچار خواهند شد گروهی از افغانیان نیز در این آتش خواهند سوخت.

نمایندگان افغانی برای این که به دست نادرشاه نیفتند به پیشواز رفتند ولی سوارانی که همراه نمایندگان بودند از دستور فرماندار شهر سریع‌چی کردند و گوش به فرمان او ندادند. تا این که میرعباس افغانی که یکی از خیره‌سران و هنگامه‌جویان جلال آباد بود با همدستی افغانی‌ها سواران را دستگیر و آن‌ها را زیر زیز کردند.

چون گزارش این پیشامد ناگوار به اردیوی ایران رسید نادرشاه بی‌اندازه خشمند شد و گروهی از افسران از شاه درخواست کردند که اجازه داده شود مردم جلال آباد را از خرد و کلان از شمشیر گذرانده شهر را با خاک یکان کنند و آن‌ها در این کار چندان پافشاری کردند که نادرشاه ۹۰۰۰ سوار و ۳۰۰۰ پیاده برای سرکوبی مردم جلال آباد و دستگیر کردن میرعباس فرستاد.

همین که نیروی اعزامی به تزدیکی جلال آباد رسید میرعباس با همدستان خود و گروهی از توانگران شهر گریخت و به کوه‌های بیرون جلال آباد پناه بردا.

نیروی ایران روز ۳۷ شهر را گرفت و یک دسته از سواران میرعباس را دنبال کرده اورا با چند تن از همراهانش کشته خانواده‌اش را اسیر کردند.

پس از کشته شدن میرعباس سواران کینه‌جوي نادرشاه خانه‌ی فرماندار و همراهان او را که خالی مانده بود با خاک یکسان کردند.

در این میان نمایندگانی از دهلى آمده به نام پادشاه هند عنت اردوکشی به خاک هند را از نادرشاه پرسیدند. نادرشاه بالغه‌ند تلخی به نمایندگان محمدشاه فرمود: «پاسخ محمدشاه را خود در پایتخت هند به او خواهم داد.» و آن‌ها را به دهلى بازگردانید که چگونگی واقعه را به محمدشاه اطلاع دهند.

**جنگ‌ها و کامیابی‌های شاهزاده رضا قلی میرزا افشار در خاک توران و شمال افغانستان**

شاهزاده رضا قلی میرزا هنگامی که نادرشاه به کار قندهار پرداخته بود برای سرکوبی

سرکشان تواند به آن سرزمین لشکر کشید و سپس در شمال افغانستان به کشورستانی پرداخت. اندکی پیش از لشکرکشی نادرشاه به قندهار و هم در هنگام محاصره‌ی آن شهر از غرب دشت ترکستان ایلبارس خان فرمانفرمای خوارزم به ابیورده، مرو، تجن تا شهرستان سرخس تاخته چپاول و غارتگری آغاز کرد و گروهی از مردم این آبادی‌ها را از دم شمشیر گذارید. شاهزاده رضا قلی میرزا به فرمان شاه از مشهد با ۱۵ هنگ سوار و پیاده به سوی دشت رو آورده و نیروی ایلبارس خان را درهم شکسته شهر بلخ<sup>۱</sup> و شهرستان خوندوز<sup>۲</sup> و بدخشنان<sup>۳</sup> را گرفت. سپس چون دستور دیگری از نادرشاه تداشت برای این که سپاهیان خود را بی‌کار نگذارد از رود آمودریا (جیحون) گذشته از راه نخشب به سوی بخارا پیش راند. ابوالفیض خان فرمانفرمای بخارا به کمک نیروی ایلبارس خان خوارزمی با سپاهی که سه برابر ازدواج شاهزاده بود به جنگ وی شتافت. در این جنگ نیروی شاهزاده پیش از اندازه‌ی توانایی خود فدایکاری و رشادت نشان دادند و پس از یک کشتار سوی هولناک که هرگز نام جنگ را

<sup>۱</sup>. بلخ (باخته). یکی از نامی ترین شهرهای ایران باستان است. این شهر در مرز شمالی افغانستان گذشته و شمال غربی مزار شریف است. چنان‌چه از تاریخ برمنی آید ساخته‌اند را به له‌اسب نسبت می‌دهند و نیز می‌نویسند کی مردم خستین پادشاه آریایی آن را ساخته سپس تمور من به پایانش رسانیده است. رود آمودریا از ۷۰ کیلومتری قسمان آن می‌گذرد و گاهی نیز این رود را رود بلخ مایمده‌اند گروهی از مردمخین تاریخ بسیار این شهر را از ۱۱۵۳ تا ۱۱۸۴<sup>۱</sup> پیش از میلاد می‌دانند و گویند هنگامی که بیوک‌دنصر (بزرگترین پادشاه از جهان‌بین دستی شاهان بابل) به کشورستانی پرداخته و شهر بیت المقدس (اورشلیم) را ویران می‌کرد این شهر را ساخته‌اند. (۳۱۰۰ سال پیش) و نیز گویند شتازقتت یعنی نامی ایران باستان از این شهر مردم را به سریش اورمزد پاک خوانده و در همان حا آین خود را پخت نموده است. (داستان‌های ایران قدیم - نگارش شادوران حسن پیرنیا - مشیرالدوله)، این گفته‌ها را پدایش چند تخته سنگی که به خط میخی شتۀ شده و از خرابه‌های این شهر به دست آمده گواهی می‌دهد. در این شهر ویرانه‌ی آتشکده‌ی بیمار بزرگی است که به نام آتشکده‌ی نوبهار نامیده می‌شده و آن هم بهترین گواه پیروان این عقیله است. پیش از هجوم مغول این شهر چندان آماده شده که می‌نویسند ۱۲۵۰ مسجد و گرمابه داشته و بزرگ‌ترین مسجد‌های آن مسجد جامع بوده که نیروی مغول آن را اخاک پکان نموده در ۶۱۶-۶۴۶ هـ. هنگامی که چنگیز خان با پیاده خود به بلخ را آورد فرماندهان شهر و گروهی از پیروگان و دانشمندان بلخ به پیشوای ری آمدند و تی چنگیز فرمان داد تا همه‌ی آن ها را از شهر بیرون آورده دسته میان سپاهیان تقیم کنند سپس دستور داد همکی را از دم تمثیر بگذرانند. تمورلنك گوردکانی در سال ۷۷۱ هـ. در این شهر بر تخت پادشاهی نشست و تاجگذاری کرد. (ل)

<sup>۲</sup>. خوندوز - شهرستان کوچکی است در شمال افغانستان و شرق بلخ و مزار شریف. کرسی نشین آن به همین نام در کنار رودخانه‌ی آق مرایم است.

<sup>۳</sup>. بدخشنان شهرستانی است در شمال شرقی افغانستان و شرق خوندوز که از شمال به رود آمودریا و از شرق به کوههای هندوکش پیوسته است.

نمی‌توان به آن داد دشمن در کرشی<sup>۱</sup> شکست یافت و سپاهیان شاهزاده پیروز شدند. در این جنگ یک دسته از بهترین افسران و سربازان شاهزاده کشته شدند و آسیب بزرگی به سپاهیان او رسید. خان بخارا پس از این شکست عجیب که هرگز نصیر آن را هم نمی‌کرد نامه‌ای به نادرشاه نوشت و خود را از چاکران و دست‌نشانده‌ی شاهنشاه ایران خواند. نادرشاه پس از دریافت این نامه به فرزندش فرمان بازگشت داد و برای خود شاهزاده و اغلب افسرانش خلعت‌های شایسته فرستاد.

رضا قلی میرزا نیز برای پیروی فرمان شاهنشاه از راه بلخ و بامیان به سوی کابل و جلال‌آباد سرازیر شد و علت دیر کردن او همین بود.

روز ۱۱ شعبان ۱۱۵۱ نیروی شاهزاده در بهار سفلی (نزدیک آبادی تمکله ۳۶ کیلومتری غربی جلال‌آباد) به ارتش نادرشاه پیوست. روز دیگر نادرشاه اردوی شاهزاده را سان دید و لی چه اردوبی:

سپاهیان شاهزاده بی‌اندازه پریشان و اسلحه‌ی آنها فرسوده و بیاری نیز تن‌پوش و پاپوش درستی نداشتند. ساز و برگ سواران کهنه و پاره و بیش از یک سوئم آنان اسب نداشتند. پریشانی سربازانی که در راه پیشرفت کار و پیروزی قطعی فرمانده خود آن همه فداکاری کرده بودند نادرشاه را سخت افراده کرد و فرمان داد تا به هر یک از آنان دو اسب یکی، برای سواری و دیگری برای یدک کشیدن با ساز و برگ نو و تفنگ‌های تازه بدهنند. چون این سربازان باوفا در جنگ‌های توران و شمال افغانستان بی‌اندازه رشدات از خود نشان داده بودند نادرشاه آنها را نوازش فرموده و هر یک را به قراخور حال با دادن پاداش شایسته سرافراز و دلخوبی نمود.

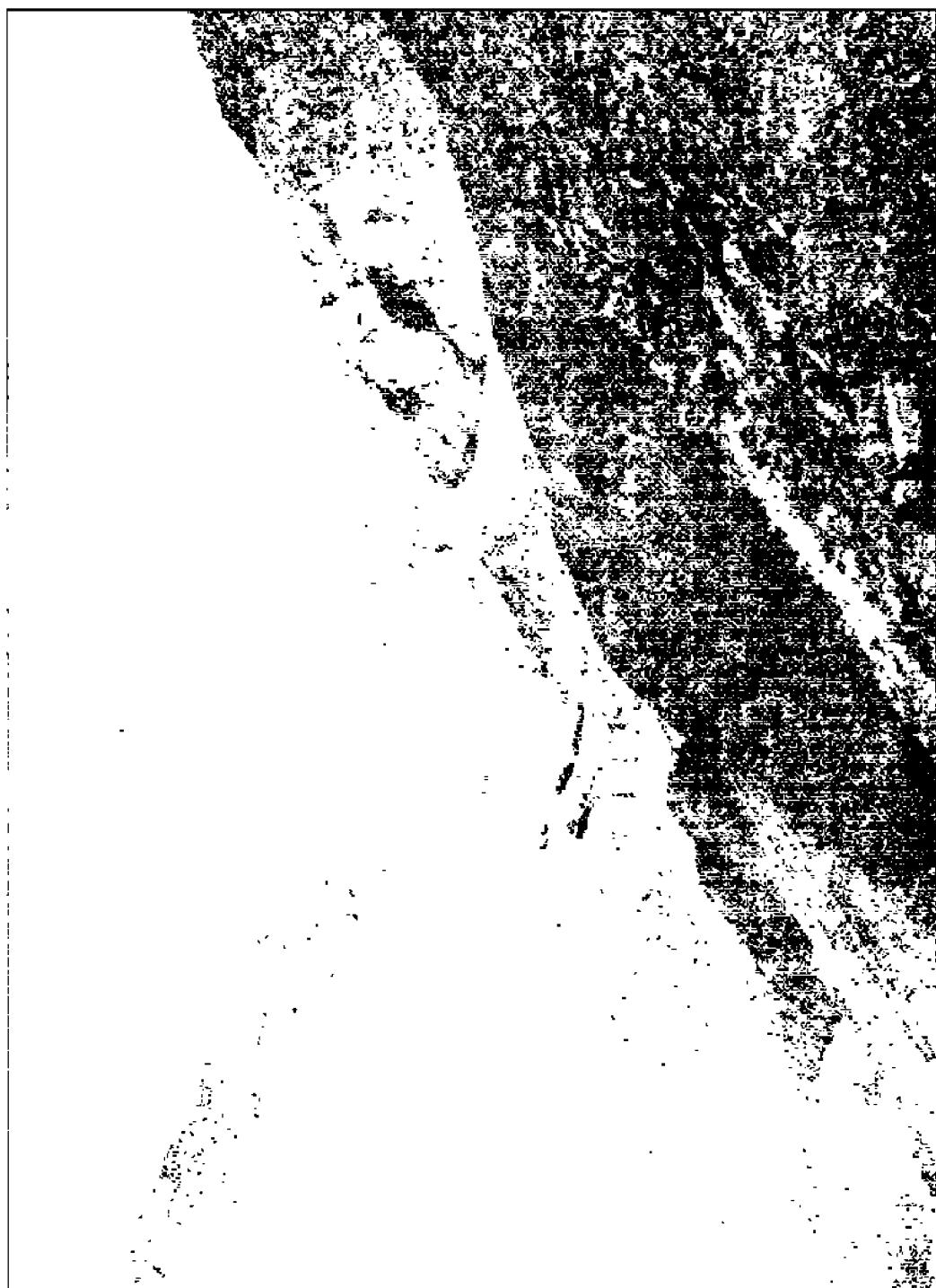
میس فرزند ارجمندش را بوسیله‌ی دست خود تاج العالی نشانی بر سر او گذاشت و او را به سه‌الاری ایران برگماشته به اصفهان فرستاد و فرماندهی نیروی او را به سرتیپ حسین قلی خان داد.

### به سوی تنگ خیبر

از جلال‌آباد تا تنگ خیبر ۶۴ کیلومتر.

پس از رفتن شاهزاده رضا قلی میرزا نادرشاه درنگ نکرده فرمان پیشوی به سوی

<sup>۱</sup>. کرشی (قوشی) تهر کچکی است در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی بخارا و ۵۰ کیلومتری راه سمرقند.



تئگ خیر

نقل از جغرافیای مفصل ایران (جلد دوم سیاسی)

تنگ خیبر را داد، سرتیپ حاجی خان بیک افسار با ۲۰۰۰ سواران پیشناز برای اکتشاف به سوی باریکاب از پیش روان شد. متوف دوم سواره نظام در ۳ کیلومتری دنبال پیشنازان به راه افتاد و یک روز پس از رفتن این ستون ستاب ارتش و ستون پیاده نیز به راه افتاد. روز ۱۶ شعبان ستون سواره نظام آبادی دکا را بدون جنگ گرفت و فردای آن روز همه‌ی اردو به آن جا رسید و دو روز به سپاهیان آسایش داده شد. ولی سرتیپ حاجی خان بیک به سوی تنگ خیبر رهسپار و روز ۱۹ ماه به نادرشاه گزارش داد که دشمن همه‌ی راه‌های تنگ را بتدا آورده و سربازان بسیاری هم خرد تنگ خیبر را نگاهبانی می‌کنند.

ناصرخان فرمانده اردوی دشمن با نیروی بزرگش در جمروود راه‌های جنوبی را پاسداری می‌کرده و بدین گونه راه پیش روی ارتش ایران از هر سو بسته شده بود.

نادرشاه در دکا بازجویی‌هایی از چگونگی تنگ خیبر نموده و دانست که هرچه راه به تنگ نزدیک‌تر می‌شود باریک‌تر و سخت‌تر است.

تها راهی که می‌ماند راه سنگلاخی به نام راه سه‌چوبیه بود و چون این راه بی اندازه سخت و سنگلاخ‌های بی‌شماری داشت و گذشته از این به دره‌ها و کوهستان‌های دور دست دنباله‌ی کوه‌های سلیمان و سفیدکوه می‌بیوست از این رودشمن آن را باز و آزاد گذاشته پاسدارانی در آن جا نگذاشته بود.

پس از این بازجویی‌ها اردو به سوی تنگ خیبر پیش رفت و همین که به نزدیکی تنگ رسید نادرشاه دستور داد تا راه را پاک کرده برای بورش آماده کنند و چنین وانمود کرد که از همین راه به تنگ خیبر بورش خواهد برد. فرمانده نیروی پادگان تنگ خیبر نیز چون چنین دید برشماره‌ی سربازان پادگان آن جا افزوده آماده‌ی جنگ شد.

### شاهکار جنگی نادرشاه - محاصره‌ی دشمن - آزاد شدن تنگ خیبر

شامگاهان روز ۲۱ شعبان سال ۱۱۵۱ هـ.ق. نادرشاه ۱۵ هنگ از بهترین سواران خود را برگزیده بهترین اسب‌های کوهپیمای ارتش را به آنها داد و خود نیز سوار شده به راهنمایی چند تن از افغانی‌های آن سامان از راه سه‌چوبه و بالای تنگ خیبر با شتاب روانه شد. خود شاه در پیشاپیش لشکر و چابک سوارانش به دنبال او در تاریکی شب راه‌های سنگلاخ سه چوبه را می‌پیمودند. همه‌ی شب واه رفته بی آن که بیانایند با از اسب پیاده شوند. دلاوران

ایران کوههای بلند و درزهای سخت را پشت سر گذاشته همچنان می‌تاختند. سپیدهدم پس از اندکی درنگ تا همین اندازه که خستگی سواران رفع شود دوباره باشتاب پیش روی آغاز شد. نزدیک ظهر نادرشاه با سوارانش در جاده‌ی پیشاور سر در آورد و ۸۶ کیلومتر راه دشوار کوهستانی سه چوبه را با هزاران رنج و سختی و بی خوابی پیمود که تاکنون هیچ یک از سرداران جهان چنین راه‌پیمایی دشواری را آن هم در تاریکی شب تحدوه‌اند.

بدین گونه تنگ خیر در پشت سرمانده و دشمن محاصره می‌شد.

ناصرخان که هرگز چنین گمانی لمی برد همین که از این شاهکار نادرشاه آگاه شد چنان هراسناک شد که نتوانست به پاسداران تنگ خیر دستور پرس نشستن بدهد و خود با سپاهیانی که در جمرود بودند باشتاب بسیار به سوی جنوب و سندوانده آن چه بار و بته و خواوبیار داشت بر جای گذاشت و جان به در بردا.

در این هنگام نادرشاه نیز بی‌درنگ گروهی از سواران خود را از راه جاده به سوی تنگ خیر فرستاد و بدین گونه راه گریز بر مدافعين تنگ خیر بسته شد و چون سرتیپ حاجی خان بیک با سوارانش دستور داشت که نزدیک ظهر به تنگ یورش آورده سپاهیانی که تنگ را پاسداری می‌کردند در میان سترن سوار نادرشاه و نیروی سرتیپ حاجی خان بیک منگهوار افتاده همگی نابود شدند. سپس آن چه خواربار و بته و چارپایان بارکش و اسلحه از دشمن به دست آمده بود، میان سپاهیان ایران تقسیم شد.

### گشایش پیشاور

ناصرخان از راه جنوب و پایین جاده به پیشاور رسید و ایل‌های هندی نزدیک شهر کمک خواست که با همراهی آنها در برابر ارتش نادرشاه چند تا ایستادگی کند تا نیروی کمکی از پایتخت برسد. از آن سو نیروی نادرشاه چهار روزه از تنگ خیر گذشت و در نمازگاه اردو زد.

چون گروهی از افغانی‌ها که در ارتش هند بودند، پس از گریختن ناصرخان به کوهستان‌های آن سامان پناه برده بودند نادرشاه چند تن از افران خود را نزد آنها فرستاد نمایندگان نادرشاه به سپاهیان افغانی پیشنهاد تلیم کردند. افغانی‌ها که از رسیدن کمک ناامید شده بودند این پیشنهاد را پذیرفتند و دسته‌های سعادالله‌خان با ملا محمدخان به ارتش ایران

پیوستند. چون حقوق ماهیانه‌ی آن‌ها چندی پس افتاده بود نادرشاه دستور داد به آن‌ها پول و ساز و برگ نوبده‌ند. تیره‌های دیگر افغانی هم چون چنین دیدند تسليم شدند و به ازتش نادرشاه پیوستند.

روز ۲۷ شعبان نادرشاه به همراهی دسته‌ی بزرگی از سپاهیان سواره نظام خود با مشتاب به سوی پیشاور تاخت و دو روز دیگر به ۲ کیلومتری شهر رسید. در این راه پیمایی دو روزه بسیاری از سواران و توپخانه توانستند با شاه همراهی نمایند و در راه ماندند. نیروی سواره نظام در ۱۲ ستون از بالا و پایین جاوه به شهر رو آورد و خود نادرشاه نیز از جاوه پیش روی نمود. گرچه نیروی ناصرخان در نخستین پیروزی اندکی ایستادگی نمود ولی در پیروزی دوم سنگرهای خود را گذاشت به سوی شهر گریختند. ناصرخان با گروهی از افسرانش دستگیر شد و نادرشاه به شهر هجوم بردا. همین که نزدیک شهر رسید گروهی از بزرگان پیشاور به پیشوازش شناختند و دروازه‌های شهر به روی نیروی ایران باز شد. نادرشاه پیروزی کنندگان را با مهریانی پذیرفت و چون پیش از تسليم شهر به مردم آن جا پیغام داده بود که به هیچ یک از آذان و دارایی شان آسیبی نخواهد رسید از این رو بر سر پیمان شاهانه‌ی خود مانده به شهر و شهریان گزندی نرسانید.

ناصرخان چندی زندانی بود ولی شاهنشاه ایران او را بخثیده و در ثمار درباریان و همراهان خود در آورد و نواخت.

اردوی ایران چهار روزه به پیشاور رسید و چند روزی آسایش همگانی داده شد.

### پیام کشته شدن ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر نادرشاه

جانگد از ترین پیامی که در پیشاور به نادرشاه رسید کشته شدن ابراهیم خان ظهیرالدوله برادرش، فرمانفرماي آذربایجان بود. بدین گونه که مردم دریند و لزگی‌های جار هنگامی که دیدند اردکشی نادرشاه به قتل‌هار به درازا کشیده سرکشی و خودسری آغاز کردند. ابراهیم خان از تبریز به سرکوبی آن‌ها رفت و سورشیان را پراکنده کرد ولی هنگامی که یک دسته از سواران نزگی را دنبال می‌کرد گلوله‌ی تفنگی او را از پا درآورد و به همین زخم کاری درگذشت.

از دست رفتن برادر ارجمندی مانند ابراهیم خان که بهترین پشتگرمی نادرشاه بود او را

بی اندازه اندوه‌گین کرد و به یاد برادر در اردو سوگواری برپا ساخت. پس از ذو روز سردار ارسلان خان قرخلوی افشار را به جای برادرش فرستاد و خود با دلی خونین به سوی لاہور رهیار گردید.

### یک شاهکار دیگر - گذشتگی ایران از رود سند

اگر به نقشه‌ی هندوستان نگاه کنیم دیده می‌شود که در شمال غربی آن کشور و از مرز افغانستان تا پایتخت هند پنج شاخه از رودخانه‌هایی که به سند می‌رسند جاذب را بریده و رو به جنوب سرازیر می‌شوند. برای پیمودن راه پیشاور به پایتخت هند ناچار باید از همی این رودخانه‌ها گذشت و چون هنگام لشکرکشی نادرشاه به هیچ یک از آن‌ها پلی بسته نشده بود از این رو گذراندن ارتش بزرگی به شماره‌ی ۱۲۰۰۰۰ از این رودخانه‌ها کار دشواری بود همین رودخانه‌ها بودند که مانند دیواری آهین کشود هند را از دست اندازی بیگانگان و تاخت و تاز جهانگیران آسیا همواره ایمن می‌داشتند.

بس چیزی که بیش از همه نادرشاه را به فکر وامی داشت گذشتگی از آب پیشاور سند بود. این رودخانه و پنج رودخانه‌ی دیگر مانند سنگی در پیش پای نادرشاه افتاده و او را از پیشروی تند به سوی پایتخت هند بازمی‌داشت.

رشته‌ی بزرگ رودخانه‌ی سند در گذرگاه‌های خود در بیشتر جاها از ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ متر پهنا داشت و در بخشی جا از ۱۰۰۰ متر کمتر نبود. تنها در نزدیکی کابل دره پهنازی رودخانه به ۴۵۰ متر می‌رسید و این یگانه نقطه‌ای بود که نادرشاه می‌توانست برای گذراندن ارتش بزرگ خود مورد استفاده قرار دهد.

همین که نادرشاه به کنار رودخانه رسید به بررسی کناره‌ها و گذارهای آن پرداخت. آن سوی رود سند دژات نک روی بلندی‌های سنگلاخی ساخته شده بود که چهار برج در چهار گوشه‌ی آن پر از تفنگداران هندی راه شوسه را دیده بانی می‌کرد. نادرشاه پیش از پل‌سازی کسی را به دژات نک نزد فرمانده نیروی پادگان دژ فرستاد و پیغام داد که اگر تسلیم شود به او و سپاهیان هند هیچ گونه آسیبی نخواهد رسید و گرنه همان کاری که با نیروهای پادگان شهرهای دیگر شده با آن‌ها نیز خواهد شد.

فرمانده دژ بی درنگ از دژ بیرون شتافته به پیشگاه نادرشاه آمد و گذشتگی از تسلیم دژ همه

گونه همراهی و راهنمایی برای گذشتن از رود سند را به گردن گرفت.

پس از رسیدگی به همه‌ی گذرگاه‌های رودخانه نادرشاه کابل دره را که تنگ‌ترین گذرگاه بود برای پل‌سازی برگزید و چون پل‌سازی با چوب کار دشواری بود و چوب هم در آن فزدیکی‌ها به دست نمی‌آمد از این رو فرمان داد تا آن چه از کرجی‌های کرچک و بزرگ که مردم سکناره‌ی سند آن را جیزرسی می‌نامیدند به دست آید گرفته در کابل دره گرد آورند. چون جیزرسی‌ها را آوردند دستور داد تا آن‌ها را پهلو به پهلو به هم بسته رویشان را پوشانند و بدین گونه پلی بسازند. ولی هنگام کار دیدند در اردو رسماز به اندازه‌ی کافی یافت نمی‌شود و چیز دیگری هم که بتوان به جای رسماز به کار برد به دست نمی‌آید.

همه از چاره‌جوبی بازماندند و ناچار دست از کار کشیدند. تنها کاری که می‌توانستند انجام دهند این بود که سپاهیان را دسته دسته با گرجی‌ها به آن سوی رودخانه ببرده پیاده کنند سپس برگشته دسته‌های دیگری را سوار کنند و بدین گونه همه‌ی اردو را در آن سوی رود پیاده کنند. ولی این کار دست کم تا یک ماه طول می‌کشد.

سرانجام نادرشاه این گره را گشود و به کمک هوش خداداد خود چاره‌ی این کار را هم کرد.

<sup>۱</sup> نادرشاه دستور داد تا یال و دم اسب‌هارا پریده با آن رسماز یافند و چنین کردند.

روز دیگر از یال و دم پریده شده‌ی اسب‌ها رسماز بسیاری به هم بافعه آماده کردند که از رسمازهای دیگر بازها سخت‌تر و بهتر بود. آن گاه مزدوران و کارگران جیزرسی‌ها را به هم بسته تا روز دیگر پنهانی به درازای ۴۵۰ متر بازین کرجی‌ها ساختند و دسته‌های ۲۰۰۰ تی از پل گذشته آن سوی رود پیاده شدند.

<sup>۲</sup> روز چهارم همگی سپاه از رودخانه گذشته بودند.

#### ۲. جنگ‌های نادرشاه - تألیف ژنرال کلمنشیف

۳. اگر دریار هند در آن سوی رود سند نیروی کوچکی گرد آورده از پیاده شدن سپاهیان نادرشاه جنگ‌بیرونی می‌کرد ته تنها نادرشاه هیچ گاه نمی‌توانست از رودخانه بگذرد بلکه بدین گونه می‌توانست آسیب بزدگی به ارتش ایران وزد آورند. ولی دریار هند دیر به این اندیشه افتاد و نادرشاه توانت به آزادی با همه‌ی سپاهیانش از رود سند گلشته و به سوی لاہور پیش رود. روزی هم رفته می‌توان گفت یکی از لغزش‌های بزرگ فرماندهان نیروی هند که سرانجام به شکست نگین گرتال کشید همین مهلانگاری بود. (ل)

## در راه لاهور

چون ارتش ایران از رود سند گذشت در دو ستون که هر یک از آن‌ها را یک هنگ سوار از پهلو پاسداری می‌کرد در روز ۱ رمضان به سوی لاهور پیشروی آغاز کرد. پیشایش از دو سرتیپ حاجی خان بیک با سواران خود به اکشاف راه پرداخت و او از شاه دستور داشت که نتیجه‌ی مشاهدات و اکشافات خود را بانمایاندن جایگاه دشمن زود به زود گزارش دهد. در نخین روز، راه‌پیمایی بیش از ۱۲ کیلومتر نبود و پس از رسیدن به گیرک در همان جا از دو زدنده، ولی نیروی پیشاز تا شامگاهان راه‌پیمایی کرده شب را در بیابان به سر بردا. چون در آن روز از حاجی خان بیک گزارشی نرسیده بود از دو در گیرک ماند. تا روز چهارم روی هم رفته ۳۰ کیلومتر پیشروی شد و روز پنجم از سرتیپ حاجی خان بیک گزارشی رسید و دانسته شد که جاده‌های راست پنجاب برای گذشتن از دو آزاد و ایمن بوده و از دشمن هیچ نشانی نیست ولی گروهی از هندیان در دزکاخه سر (کوگات) دیده شده‌اند که شماره‌ی آنان را به طور قطع نمی‌توان دانست.

نادرشاه پس از رسیدن این گزارش نیروی خود را به سه ستون درآورده و سواره‌نظام را از پیش فرستاد و با سواران چندی سواره‌نظام و پیاده‌نظام را به هم پیوستگی داد که در راه‌پیمایی با هم ارتباط داشته باشد.

بدین گونه ارتش ایران ۲۵۲ کیلومتر راه آث تک تا رودخانه‌ی جلام<sup>۱</sup> را پیموده و روز ۱۸ رمضان سواره‌نظام ایران به دهکده‌ی کهور کنار رودخانه‌ی جلام رسید.

## گذشتن از رود جلام

هنگامی که ارتش ایران در راه لاهور بود ذکر باخان استاندار لاهور ۵۵۰۰ سرباز در شهر گذاشته قلندرخان افسر هندی را با گروهی از سپاهیار به یمین آباد و کنار رودخانه‌ی چناب فرستاد و خود با ۱۰۰۰۰ سرباز به سوی رودخانه‌ی جلام برای جلوگیری از پیشروی ارتش ایران آمد. همین که اردوی نادرشاه به کنار رودخانه رسید ذکر باخان گزارش زیر را به دریار هند فرستاد:

«نادرشاه افشار با سپاه بزرگ خود به این جا رسیده در کار گذشتن از رودخانه‌های پنجاب

۱. نام این رودخانه در تاریخ هند (نگارش ث. ف. دولافوز) جهلم (helum) نوشته شده.

می باشد. همه‌ی زمین‌دارهای میان راه به او پیوسته‌اند. من با نیروی کمی که دارم آماده‌ی جنگم. شما باید در فرستادن کمک بسیار شتاب کنید و گرنه چاره از دست می روید.<sup>۱</sup>

نیروی پادگان دژ کاخ‌سر، گدار بزرگ رودخانه را دیده بانی می کرد و چون این دژ در کنار رودخانه بود بدین دادن کشته‌های فراوان گذشت سپاه ایران از گدار بزرگ انجام نمی گرفت. روز ۱۸ رمضان ارتقی ایران در کناره‌ی راست رودخانه‌ی جلام برای نبرد آماده شد. ستونی به درازای ۶ کیلومتر مرکب از سوار و پیاده در کنار رودخانه جای گرفت و توپخانه رو به سوی دژ آماده‌ی تیراندازی بود. گدارهای رودخانه همه در دست نیروی ذکری‌باخان و دسته‌های سوار و پیاده‌ی هندی آن‌ها را نگاهبانی می کرد.

نردیک شامگاه نادرشاه برای گمراه کردن دشمن به توپخانه فرمان داد به سوی دژ تیراندازی کند.

همین که هوا تاریک شد خود نادرشاه با سواران گارد شاهی به بالای رودخانه رواورد و در ۱۲ کیلومتری کاخ‌سر، گداری یافته با همه‌ی سواران به آب زده پس از گذشت از رودخانه با شتاب به سوی دژ بورش برد. پس از یک ساعت تیراندازی و زد و خورد دژ را گرفت و یک هنگ سوار به فرماندهی سرتیپ حسین قلی خان از راه بالای دژ برای پیشروی به سوی لاھور و اکتشاف فرستاد. پنج ساعت پس از رفتن حسین قلی خان گزارش زیر به نادرشاه رسید.

۵:۰۰ سوار دشمن که فرمانداران پنجاب آماده نموده و به شهر لاھور فرستاده بودند پس از آن که شنیدند نیروی ایران از رودخانه‌ی جلام گذشت از بالای جاده پیش می آیند. بی‌گمان اندیشه‌ی دشمن این است که راه ارتباط اردو را از پشت سر قطع نماید.<sup>۲</sup>

همین که این گزارش رسید خود نادرشاه با سواران گارد شاهی با ستایب رو به دشمن آورد. هنگامی رسید که سرتیپ حسین قلی خان با دشمن تاخت آورد و در همین حمله نیروی هندیان را شکست سختی داده پراکنده کرد. سواران گارد باز هم دست از آنان بونداشته در پی دشمن روان شدند

۱. تاریخ نظامی بران - تأثیف جمیل قوزانلو.

۲. نام بن رودخانه را جهناپ نیز نوشته‌اند (میرزا مهدی خان). خود هندی‌های بوسی و سیک‌ها آن را جهناپ می نامند. چنان تصحیح شده‌ی جهناپ است همچنان که رودخانه‌ی متلچ را صدیع نیز نوشته‌اند.

از و گروه انبوی را از دم شمشیر گذرانیدند.

بدین گونه از رسیدن نیروی کمکی به ذکری اخان چلوگیری شد. سپس نادرشاه با سواران گارد به کاخه سر برگشت و گروهی از سربازان را در آن جا به پادگان گذاشتند. نزدیک خلیل به سوی رودخانه‌ی چناب رسپار گردید. در این هنگام سپاهیان ایران دسته دسته از گدار بزرگ رودخانه‌ی جلام می‌گذشتند و در کنار آب از دشمن هیچ نشانی نبود.

### گذشتن از رودخانه‌ی چناب

از رودخانه‌ی جلام ناچنان ۶ کیلومتر.

هعین که همگی ارتش ایران از رودخانه‌ی جلام گذشت سرتیپ حاجی خان بیک با سوارش برای اکتشاف به سوی رودخانه‌ی چناب رسپار گردید. پس از رسیدن به کنار رودخانه به بررسی گدارها و گذرگاه‌های رودخانه پرداخت ولی چون گدارها از کناره‌ی چپ در دست دشمن بود نتوانست از آب بگذرد.

توبخانه‌ی دشمن در دو جانزدیک بزرگ‌ترین گدارهای رودخانه آماده‌ی جنگ شده بود. خود نادرشاه پیله دم با دسته‌ی کوچکی از سواران گارد شاهی به آب زده به کناره‌ی چپ رودخانه رسید و فرمان داد تا شبانه توپ‌ها را رو به روی توبخانه‌ی هند آماده کند سپس نادرشاه به سوی دشمن رو آورد و توبخانه نیز تیراندازی آغاز کرد.

نادرشاه که به کمک جاسوسانش از میزان نیروی دشمن آگاه بود و می‌دانست که در رودخانه شماره‌ی سپاهیان هند چندان نیست از این رو ۲۰۰۰ سوار را از رودخانه گذراند و آن‌ها را به فرماندهی سردار امیرخان افغانی<sup>۱</sup> برای تبره با قلندرخان فرستاد. سردار امیرخان با گروهی از دسته‌های خود و سه هنگ از سواران ایرانی شبانه به یمین آباد پورش برد. حمله‌ی سردار امیرخان چنان به چالاکی انجام گرفت که قلندرخان مجال گریز نیافته در گیرودار جنگ کشته شد و سپاهیان او به سری و زیرآباد گریختند.

<sup>۱</sup>. سردار امیرخان بکی از افسران خوب و کارآزموده‌ی ناصرخان (فرماندار کابل) بود. پس از تسلیم ناصرخان او نیز به ارتش ایران پیوسته و به سرپرستی گروهی از همراهان خود گمایته شد. چنان‌چه می‌بینیم نادرشاه<sup>۲</sup> هنگ از سواران خود را به فرمان او گذاشت و وی در تختیین آزمایش کار نمایانی کرد.

بدین گونه آبادی یعنی آباد و گدارهای رودخانه آزاد شد و سواره نظام ایران به آن جا رسیده اردوگاه را بربار کرد. سپس سرتیپ حاجی خان یک و سردار امیرخان برای اکتشاف به سوی رودخانه‌ی راوی پیش زاندند.

شامگاهان گزارش‌هایی از نیروی پشتاز رسید و از این گزارش چنین برمی‌آمد که دشمن نیروی بزرگی در همین نزدیکی‌ها گرد آورده است ولی جاسوس‌های ستاد ارتش این گزارشات را تأیید می‌نمودند و به همین جهت نادرشاه تا چندی نمی‌دانست چه باید کرد. پس یک هنگ سوار به کمک پشتازان فرستاد و پیغام داد تا هرچه زودتر از چگونگی نیروی دشمن بازجویی کرده گزارش دهنند.

پس از رسیدن هنگ کمکی سرتیپ حاجی خان بیک خودش سوار شده به سوی رودخانه‌ی راوی و همار گردید و به بررسی راه‌های کنار رودخانه پرداخته سپس گزارش ذیر را برای فرماندهی ارتش فرستاد:

«تا رودخانه‌ی راوی و فتم به کسی برخوردم. زمین‌های کنار رودخانه مردابی است و گذشتن سپاهیان از آن دشوار خواهد بود. امشب یک دسته از سواران را برای بازجویی بیشتر به آن سوی رودخانه خواهم فرستاد و فردا چگونگی گزارش خواهد شد.»

با مدادان روز دیگر گزارش دیگری بدین گونه از سرتیپ حاجی خان یک رسید: «ذکر یاخان با ۲۰۰۰ سپاهی گدارهای رودخانه را گرفته. نزدیک گدارها پناهگاه‌های کوچکی برای توپخانه ساخته و توپ‌هارا در آنها جای داده است. اردوگاه خود ذکر یاخان در دشت میان رودخانه و شهر است.»<sup>۱</sup>

چون این گزارش‌ها خبر تازه‌ای از نیروی بزرگ هنل نمی‌داد از این رو نادرشاه نمی‌دانست در لاهور با چه نیرویی برخورد خواهد کرد و چون می‌پنداشت که ذکر یاخان با داشتن گدارهای بزرگ رودخانه می‌تواند از بالا دست گدارها گذشته پشت سپاه را بگیرد این بود که درنگ نموده به سوی رودخانه رهسپار و اردو به دنبال او به راه افتاد.

پس از پیمودن ۱۵۰ کیلومتر راه یعنی آباد تا رودخانه‌ی راوی نادرشاه با همه‌ی سپاهیانش به کنار رودخانه رسید.

## گذشتن از رودخانه‌ی راوی

ارتش ایران در کناره‌ی راست رودخانه‌ی راوی به نمایش‌های نظامی پرداخت و نادرشاه برای گمراه نمودن دشمن چنین وانمود که می‌خواهد از راه گدار بزرگ و رودخانه به سوی شهر یورش برد. به فرمانده توپخانه دستور داده شد که توپ‌ها را در کنار رودخانه و رویه‌روی دشمن جای دهد. سواران و پیادگان به چپ و راست می‌رفتند و تا شامگاهان ارتش ایران به مانورهای نظامی و تیراندازی بیهوده و سرگرم نمودن دشمن پرداخته بود.

در این میان نادرشاه چند دسته از زبانه‌ی سواران گارد را با خود پرداخته و گروهی را نیز به بالای رودخانه فرستاد تا گداری پیدا کرده اگر ممکن باشد پلی به روی رودخانه انداخته شود. چون شب در رسید نادرشاه نیز دنیاگیر سواران رفت و در جایی که برای پل‌سازی پیش‌بینی شده بود به ساختن پل پرداختند.

تردیدک سپیده‌دم پل به پایان رسید و نادرشاه با سوارانش از آن گذشته به سوی اردوگاه دشمن رو آورد. دنیال او سرتیپ حاجی خان بیک با سوارانش از پل گذشته به سوی شهر پیشروی کرد و پس از آن تفنگداران پیاده نیز دسته دسته از پل گذشتند.

سپاهیان هندی که در کنار رودخانه بودند با جنگ و گرویز پی نشستند و پیاده نظام ایران دو عزاده توپ با ۲۵۰ تن اسیر از آنان گرفت. سواره نظام نیز با یورش‌های پی در پی و تاخت و تاز خود کناره‌های رودخانه را از دشمن پاک می‌کرد و نمی‌گذاشت دسته‌های پیاده دشمن به هم بپیوندند.

دو هنگ از پیادگان لاہور که می‌خواستند به کمک سپاهیان کنار رودخانه برسند. به سوی شهر رانده شدند و پیادگان دشمن پس از دو ساعت نبرد تسلیم گردیدند.

ت روز دیگر ارتش ایران با همه‌ی بنه و مهمات از رودخانه گذشته بود. روز ۱۶ ماه شوال ۱۱۵۱ پیشروی به سوی شهر آغاز شد و سواران ایران با غلهای شمالی شهر را اشغال کردند.

نادرشاه در باع شعله‌ی ماه جایگزین و دستور داد سپاهیان از پیشروی به شهر خودداری نمایند ولی به سواره نظام فرمان داد به سوی جنوب غربی و جنوب شرقی شهر پیش رفته همه‌ی جاده‌ها را اشغال و راه ارتباط شهر با پایتخت را بگیرند.

همیز روز شهر لاہور از شمال غرب و غرب و جنوب محاصره شد و جاده‌ی بزرگ

شرقی که به سوی پایتخت می‌رفت به دست سواره نظام ایران افتاد. پنج هنگ به سواران جنوب شهر کمک داده شد که هنگام هجوم به شهر، نیرومند باشند. بدین گونه شهر محاصره شد و ارتش ایران متظر فرمان شاهنشاه خود ماند.

## تسالیم لاہور

لاہور یکی از بهترین شهرهای هندوستان است. آب و هوای آذ بسیار خوب و در پیرامون شهر باغها و سبزه‌زارها و مرغزارهای بسیاری است. رودخانه‌ی راوی از ۵ کیلومتری غرب شهر می‌گذرد. هنگام لشکرکشی نادرشاه دور این شهر دبواری آجری به درازای ۱۵ کیلومتر کتیده شده و در هر چند متری دیوار بارویی ساخته شده بود که در هنگام یورش دشمن سربازان تفنگدار در آن به پاسداری از شهر می‌پرداختند. بخش غربی دیوار همه‌ی گدارها و گذرگاه‌های رودخانه را ببدوبانی می‌کرد. دشت‌های بیرون شهر با داشتن مرغزارهای پهناور چراگاه گوسفندهای بسیاری بود و مردم شهر بیشتر به نگاهداری دام‌های خانگی می‌پرداختند. هنرهای دستی در این شهر بسیار و گذشته از آن محصول گندم، برنج، نیل و میوه‌جات فراوانی داشت.

گرچه شاهنشاه ایران می‌خواست در پیرامون شهر چند روزی اردو را آسایش دهد ولی پیش از گرفتن شهر این کار را رواندانست. از یک سو نیز گرفتن شهر تا اندازه‌ای دشوار بود زیرا شهر لاہور با داشتن دیوار بزرگ و مستحکم خود و باروهای بی‌شمار می‌توانست مدت‌ها استادگی کند.

شاهنشاه ایران در اندیشه‌ی چاره‌ی دیگری بود تا شاید بتواند شهر را بدون جنگ و خونریزی به دست آورد.

از آن سو ذکریا خان چون شهر را در محاصره و کار را سخت دید نماینده‌ای به پیشگاه نادرشاه فرستاده و درخواست مهلت کرد. ولی نادرشاه بدون این که به نماینده‌ی او پاسخی بدهد او را به شهر بازگردانید.

پس از رفتن نماینده‌ی ذکریا خان خود نادرشاه در کنار شهر به بررسی پرداخت و چند جایگاه مناسب برای توپخانه یافته دستور داد توپ‌ها را به تپه‌ی بلندی که نزدیک دیوار شدالی شهر بود ببرند.

توبخانه‌ی ایران فرمان شاهنشاه را پیروی و پس از آماده شدن توب‌ها آغاز شلیک نمود و گنده‌های سنگی توبخانه شهر را زیر باران آتش گرفت.

فرداي آن روز نادرشاه به مردم شهر پیغام داد چنان چه تا ۲۴ ساعت ديگر شهر تسليم نشود با خاک يكسان خواهد گردید. مردم شهر که از چگونگی لشکرکشی نادرشاه تا لاهور به خوبی آگاه بودند و می‌دانستند شهرهای ديگر میان راه چسان گرفته شده از این پیغام سخت بيمناک گردیدند ولی گروهي از افسران ارتق هند آن‌ها را به رسيدن نيروي کمکی از دهنلي اميدوار کرده و بدین گونه می‌خواستند مردم را به پايداري و ايستادگي در برابر نيروي ایران برانگيزند.

آن روز گذشت و مردم به گفتار يهوده افسران ارجعي نگذاشتند به ذکري ياخان پيشنهاد نمودند که شهر را تسليم و گروهي از مردم يچاره را از مرگ برهاورد. ذکري ياخان پس از مشاوره با افسرانش تا ظهر مهلت خواست و چون می‌دانست که ايستادگي در برابر سپاه نيرومند ایران سودي ندارد نزديك ظهر به مردم شهر آگهی داد که ناگزير است شهر را تسليم نماید.

به زودی دروازه‌های شهر به روی ارتش ایران باز شد و خود ذکري ياخان به همراهی گروهي از بزرگان شهر در پای شعله‌ی ماه به پيشگاه نادرشاه آمده کلید شهر را تقدیم کرد.

پس ۱۰ هنگ از نيروي پياده ارتش ایران از دروازه‌ی شمال غربی و ۵ هنگ سوار از دروازه‌ی جنوب شرقی به شهر آمدند و نيروي پادگان شهر همگی تسليم گردیدند. ق شامگاهان سرتاسر شهر به دست نيروي ایران افتاده بود.

روز دیگر (= ۲ شوال) شاهنشاه ایران با همه‌ی بزرگان شهر و ذکري ياخان و شاهزادگان و ستاد ارتش خود به شهر درآمد. مردم شهر به پيشواز شتافته خوشامد گفتند و ۵۰۰۰۰۰ ریال به نام پيشکش با ۶۵ زنجير پيل تقدیم نمودند.

سردار فخر الملائين استاددار کشمیر که پس از شورش مردم آن استان به لاهور آمده بود به پيشگاه نادرشاه آمده اظهار بندگی نمود. شاهنشاه ایران دوباره او را به فرمانفرمايي کشمیر گماشتند و به مردم آن جا پیغام داد که اگر از فرمادن وی سرپيچي نمایند به سخت ترين پاداش خواهند رسید و سپاه چپاولگری به سركوبی آن‌ها فرستاده خواهد شد.

پس ناصرخان فرماندار پيشين كابل و پيشاور را برای نگاهداري راه پشت ارتش ایران با گروهي از سپاهيان به آت تک فرستاد. ذکري ياخان نيز دوباره به فرمانفرمايي شهرستان لاهور

گماشته شد و چون شاهنشاه از رفتار او خشنود گردیده بود یک اسب سواری خوب بازین و برگ زرین نشان به او پختشد.

### از لاهور تا کرنال<sup>۱</sup> - ۴۰۰ کیلومتر راه‌پیمایی

نیروی ایران چند روز در لاهور به آسایش پرداخت و نادرشاه در این مدت به کمک جاسوسانش توانست اطلاعات خوبی از دشمن به دست آورد.

از گفته‌ی جاسوسان چنین برمی‌آمد که شماره‌ی سپاهیان دشمن از دویست تا دویست و پنجاه هزار می‌باشد و محمدشاه توپخانه‌ی بسیار بزرگی با پل‌های جنگی آماده نموده است. این گفت و گو کم کم در میان سپاهیان ایران پیچیده بیمی در دل‌ها انداخت. نادرشاه همین که اردو را اندیشناک دید همگی سران سپاه و افسران نیروی خود را در میدان بزرگ ارک لاهور گرد آورده با گفتارهای آتشین خون جنگجویان را به جوش آورده چنین فرمود:

«سپاهیان جنگجوی من!»

«تاکتون در همه‌ی جنگ‌ها پیروز بوده‌ایم. به یاری خداوند توانان در این میدان بزرگ نیز که از همه‌ی جنگ‌ها مهیب‌تر و خوبین‌تر خواهد بود باید کاماب شویم و وزور بازوی مردانه‌ی خود را به جهانیان نشان دهیم.»

گفتار نادرشاه در میان فریادهای شورانگیز افران و سپاهیان به پایان رسید و روز ۲۶ شوال اردو از لاهور به سوی کرنال به راه افتاد.

پس از چهار روز راه‌پیمایی از تشن ایران به آبادی سرهنگ کنار رودخانه‌ی ستلخ رسید. برای فرونشتن طغیان آب رودخانه اردو ناگزیر شد چهار روز در کنار رودخانه بماند. هگامی که چند دسته از سپاهیان خواستند از آب رودخانه بگذرند بسیاری از باروئنه‌ی آن‌ها را امواج آب با خود بردو آسیب بسیاری به خواربار ایران رسید.

در این میان گروهی از هندی‌ها از شمال رودخانه با پهلوی چپ اردو به جنگ پرداختند و لئی نادرشاه همگی سواران را برای نابود کردن آن‌ها به کمک فرستاد و دشمن تاب ایستادگی

۱. کرنال - آبدی بزرگی است در ۱۲۵ کیلومتری شمال دهلی - دهکده‌ی کوچک شاه فیروز در ۱۰ کیلومتری کرنال است که بزرگ ترین جنگ نادرشاه با محمدشاه گورکانی در آن جا درگرفت و از آن تاریخ نام کرنال بر زبان‌ها افتاد. در بازگشت از هند به فرمان نادرشاه در میدان جنگ شاه فیروز شهر کوچکی به نام «فتح آباد» به پادگان این جنگ بزرگ و تاریخی ساخته تد.

نیاورده پس نشست.

سرتیپ حاجی خان یک تا شامگاهان دشمن را سوزگرم کرد تا این که هفت هنگ از پادهنهظام ایران توانست از آب بگذرد. تا روز ۹ ذیقعده همگی سپاهیان ایران از آب گذشته بودند.

روز ۲ دیگر سرستون‌های ارتش ایران به انباله رسید و سواره نظام تاشب راه‌یمایی کرد و به تنه‌سوز رسیدند.

از این جا راه پایتخت هند دو رشته شده یکی از راه عظیم آباد به دشت کرناال می‌رفت و دیگری از راه انباله به دشت می‌پیوست. به دستور نادرشاه سواره نظام ایران به دو ستون درآمده از هر دو راه پیشروی آغاز کردند و سواران بسیاری برای اکتشاف در دشت‌های دوردست پراکنده گردیدند. بار و باره و خواربار ارتش در انباله گذاشته شد و فرماندهی نیروی انباله و بنه‌ی ارتش به فتحعلی خان افشار واگذار شد. با این سازمان ازدواج ایران مبکبار پیش می‌رفت.

### گرفتن دژ قوری و عظیم آباد

نودیک ظهر روز ۱۵ ذیقعده سواران اکتشافی ایران پنج تن از سربازان هندی را دستگیر کرده نزد نادرشاه آوردند. از گفته‌ی سربازان هندی چنین برمی‌آمد که نیروی بزرگی در عظیم آباد جای دارد. پس خود نادرشاه با گارد شاهی برای اکتشاف به سوی عظیم آباد رهیار گردید و شامگاهان با ستون دوم سوار و گارد همایونی به آن جا رسید. پس از بازجویی‌های سودمند داشته شد که نیروی پادگان عظیم آباد بیش از ده هنگ نیست ولی به زودی کمکی از کرناال خواهد رسید و ازدواج پادگان دژ به امید رسیدن کمک به سر من برداش پس از آن گزارش دیگری رسید که نیروی پادگان دژ بی اندازه پریشان برسه و چنان چه به آن‌ها حمله شود استادگی نخواهد کرد.

ولی از گزارش ستون یکم نیروی سوار که به دشت کرناال رسیده بود چنین برمی‌آمد که ۱۰ هنگ از سواران دشمن از پیشروی آن‌ها جلوگیری کرده و گویا اندیشه‌ی نبرد هم دارد. پس نادرشاه بدون درنگ به کار دژ پرداخت تا پس از گرفتن آن به کمک ستون یکم برود که مبادا دشمن آسیبی به آن برساند.

در این هنگام به نیروی بزرگ که در آباله بود دستور پیش روی به سوی دشت کرناال داده شد.

نادرشاه با تپیخانه‌ی کوچکی دز توری را به باد شلیک گرفت و پس از دو ساعت تیر اندازی نیروی پادگان دز از شلیک سخت تپیخانه سخت بیمانک شده تفنگ‌ها را انداخته گردان به خانه‌های بربازان عظیم آباد پناه برداشتند.

مردم آبادی نیز برای این که دچار خشم ارتش ایران نشوند همه‌ی سپاهیان را گرفته تسلیم نمودند و دروازه‌ی دز به روی نادرشاه باز شد. به فرمان نادر اسلحه‌ی همگی سپاهیان را از آنان گرفته و خود سربازان را اسیروا بدون این که آسیبی به آن‌ها برسانند به آباله فرستادند. سپس یکی از سواران هندی را به کرناال فرستادند تا محمدشاه را از تسیم دز آگاه سازد.

### نخستین برخورد سواره نظام ایران با سواران هند

از دست رفتن دز توری و عظیم آباد ارتش هند را بآندازه به هراس انداخت زیرا کمی پیش از تسیم دز فرماندهی ارتش هند می‌خواست دو هنگ پیاده‌ی دیگر با هشت عزاده توپ به نیروی پادگان آن جا افزوده و بدین گونه دز را از حمله‌ی سپاه ایران اجتن کند. نقشه‌ی محمدشاه این بود که نیروی نادرشاه را در عظیم آباد معطل نموده سپس به ستون یکم ارتش ایران فشار آورده و پس از این که آن را از میان برداشت به ستون دوم و سوم بپردازد. ولی بدختانه هنوز این سپاهیان از قرارگاه ارتش هند به راه نیفتاده بودند که سوار هندی پیام تسلیم دز را به اردوی هند رسانید.

روز ۱۲ ذیقعده نزدیک ظهر نادرشاه به ستون دوم ارتش خود که در جنوب شرقی عظیم آباد بود پیوسته و بعد از ظهر به سری میدان جنگ پیش روی آغاز نمود.

نادرشاه به نیروی سوار دستور داد که با یک هنگ پیاده و ۱۵ عزاده توپ تا بامدادان راه پیمایی نموده پیش از سپیده دم در تاریکی شب به سواران هند که در شمال شاه فیروز بودند ناگهان حمله برند. ولی چون راهنمایان راه را گم کرده بودند ستون سوار همچنان در راه ماند تا روز شد و هنوز ۶ کیلومتر تا جایگاه سواران دشمن مانده بود. نزدیک ظهر این ستون به سواران هندی بورش برد ولی هندی‌ها با افزودن دسته‌های پیش چنگ خود ایستادگی سختی نمودند و چنگ تن به تن خونینی میان آنان درگرفت. هندی‌ها در این چنگ

بسیار فذآکاری نمودند وئی چون سواره نظام ایران بر دشمن برتری داشتند بیش از یک ساعت توانستند استادگی نماینده و پس از آن پا به فرار نهادند. سواران ایران که پس از راهپیمایی شبانه و بی خوابی بسیار خسته بودند یارای دنبال کردن دشمن را نداشتند. از دشمن گروه انبوهی در میدان جنگ کشته شدند و ۱۵ تن از آنان را زنده دستگیر نمودند. سواران دشمن تا قرازگاه خود پس نشستند و اسیران جنگی را برای بازجویی به ستاد ارتش گلیل داشتند.

پس از این شکست کوچک محمدشاه برای جلوگیری از یورش‌های گستاخانه‌ی سواره نظام ایران چاره‌ی دیگری اندیشید و همگی افسران خود را پیش خوانده با آنان به رایزنی پرداخت. در این جلسه نظام‌الملک کفیل فرماندهی ارتش چنین پیشنهاد نمود که نیروی هد پیشستی در جنگ را به دشمن واگذار نماید. گرچه پادشاه این پیشنهاد را پذیرفت وئی سران لشکر با او سخت مخالفت نموده محمدشاه را وادار نمودند که در جنگ پیشستی نموده از کرنال به سوی شاه فیروز پیش روی نماید. شاه چون همگی افسران را در این تصمیم پا بر جا دید تا چار فرمان پیش روی داد و ارتش هند از کرنال به سوی شاه فیروز به راه افتاد. شامگاهان نیروی هند در ۱۸ کیلومتری رودخانه‌ی شاه فیروز اردو زد و چون ۴۰۰۰۰ سپاهیانی که از دهلی می‌آمدند هنوز نرسیده بودند محمدشاه تا آمدن آنها به جنگ پیشستی ننمود.

نیروی هند در انتظار رسیدن سپاه کمکی به آرایش جنگی و ساختن سنگرو استحکامات دیگر پرداخت.

ارتش ایران هنوز در راه بود.

### رسیدن ارتش ایران به میدان جنگ

نادرشاه در سه راهی نار همگی نیروی خود را گرد آورده و می‌خواست نیروی سوار را با یک گردش دورانی از راه‌های شرقی کرنال به پشت نیروی دشمن رسانده راه پایتخت را بگیرد سپس از جنوب و شمال به نیروی هند فشار آورده کارش را بسازد، ولی این نقشه عملی نشد. زیرا سواره نظام ایران همین که خواست این نقشه را عملی نماید در راه خود به یک دسته‌ی بزرگ از سپاهیان دشمن برخورد و چون آشنازی به راهها نداشتند با جنگ و

گرینز پس نشستد. در برگشت این متون به نیروهای سعادت خان برهان‌الملک برخورده بس از یک ربع زد و خورد آن‌ها را پس زدند و بسیاری از بازوی سعادت خان را به چنگ آورده بس نشستند و توانستند پیشروی نمایند. نادر شاه ناگزیر شد از اندیشه‌ی محاصره‌ی دشمن درگذرد و با همه‌ی سپاهیان به سوی عیدان جنگ و نیروی بزرگ هند رو آورد. نیروی ایران چون به کنار رودخانه رسید پیش تو زرفت و در همانجا که برازنه برای ازدواگه بود ماند.

شبانگاه در میان لشکریان ایران هیاهویی پیچیده بود که دشمن به خرطوم پیلهای جنگی شمشیرهایی بته است و با این آرایش هولناک حمله خواهد نموده و بیژه آن که می‌گفتند این پیلهای سهم‌آک هر جانداری را در راه خود بینند پایمال و نایبود نموده گذشته از این‌ها اسب‌ها از دیدن هیولا لای آنان رمیده فرار می‌کنند. ولی برای سردار بی‌مانندی همچون نادر شاه اشاره‌ای نیروی دهشت‌ناک دشمن فیز مانند تشگ خیر-آب سند و دیوار لاهور ناچیز بود.

نادر شاه دریافته بود که آرایش پیلهای جنگی دشمن دوباره بیمی در دل سپاهیانش افکنده و به قیژه سواره نظام سخت اندیشناک گردیده است. از این روشانه همگی افسران را پیش خواند و به آن‌ها فرمود:

برای نایبود کردن متون پیلهای جنگی محمدشاه چاره‌ی خوبی اندیشیده‌ام. به همه‌ی سپاهیان گوشزد نماید هیچ بیمی به دل راه ندهش به زودی در پایتخت هند خواهیم بود.

همان شب پیغام نادر شاه در میان اردو پخش شد و نی هیچ کس نمی‌دانست نادر شاه چگونه با این نیروی وحشت‌آور دست به گریان خواهد شد.

خاموشی مرگباری میدان جنگ را فراگرفته بود. تسب با بیم و امید سپری شد.

سی‌یاده‌دم نیروی دو ارتش به آرایش جنگی پرداختند.

## نیروی جنگی دو ارتش

### ارتش هند

ارتش هند دارای نیروهای ذیرین بود:

نیروهای سواره و پیاده و توپخانه	۲۵۰۰۰۰ سرباز
توپ‌های سنگین و سبک	۵۰۰ عزّاده
ستون‌های پیل‌های جنگی	۲۰۰ زنجیر

## ارتش ایران

ارتش ایران دارای نیروهای زیرین بود:

نیروی سواره و پیاده و توپخانه	۹۰۰۰۰ سرباز
توپ‌های سنگین و سبک	۱۵۰ عزّاده

ستون شترهای آتشبار در برابر پیل‌های جنگی

## آرایش جنگی دو ارتش

## ارتش هند

آرایش جنگی ارتش هند در چهار ستون بدین گونه بود:

ستون ۱ - ۲۰۰۰ پیل جنگی که به خرطومشان شمشیرهای برنده بته شده بود.

فرماندهی این ستون را سردار نظرخان افسر هندی داشت.

ستون ۲ - ۳۰۰۰ نیروی سواره و پیاده و توپخانه سنگین. فرماندهی این ستون را خان دوران سپهالار ارتش هند داشت. در پهلوی رانست این ستون از افسران نامی هند مظفرخان، علی حمیدخان، میرقلی خان، شهدادخان خان زمانخان و در پهلوی چپ فخرالدین خان، عظیم‌الله خان، جانی خان و سید نیازخان جای داشتند. پوشش این ستون در دو پهلوی چپ و راست با هنگ کیرپارام و دسته‌های جات و سند بود. بهترین جنگجویان ارتش هند در این ستون جای داشتند.

ستون ۳ - ۴۰۰۰ نیروی سواره و پیاده به فرماندهی سعادت خان برhanالملک فرمانفرمای اوده و لکناهور سردار بزرگ هند.

ستون ۴ - ستون بزرگ نیروی ذخیره‌ی ارتش هند که بارگاه محمدشاه‌گورکانی و چادرهای نظام‌الملک کفیل فرماندهی ارتش هند و سعدالله‌خان وزیر در این ستون بود.

در جلوی سراپرده‌ی شاهی چندین عزّاده توپ‌های سنگین و سبک جای داده شده بود که آمده‌ی تیراندازی جودند. پشت سراپرده‌ی شاهی نیز هنگ‌های سریلندخان، محمدخان بن

گوش و پس از آن‌ها در ۱۵۰ متری پشت ستون یکم هنگ‌های آمول و کوتیو بودند.  
در دنبال همه‌ی اردو دسته‌های بهروزخان، اسحاق‌خان، اصلاح علی‌خان و سپس سربازان  
تیره‌ی آموزآرایش یافته بودند.<sup>۱</sup>

این نیروی بزرگ بیش از ۵۰ هکتار (۵۰۰۰۰ متر مربع) زمین‌های دشت کرنال را فرا  
گرفته بود.

### ارتش ایران

آرایش جنگی ارتش ایران در چهار ستون و بدین گونه بود:  
ستون ۱- سواران سنگین اسلحه با توپخانه‌ی سنگین، در جلوی آن‌ها زنبورکچی‌ها.  
پرچم بزرگ ارتش ایران در مرکز این ستون جای داشت.  
ستون ۲- ستون شترهای آتشبار (این ستون در پشت سواره‌نظام ستون یک پنهان گردیده  
بود).

ستون ۳- پیاده‌ی سنگین اسلحه و در دو پهلوی آن‌ها سواران بختیاری و گرجی.  
ستون ۴- سواران گارد شاهی و کوهستانی‌های کلات و گردها.  
در پیش‌اپیش ستون ۱ یک دسته از بهترین و باهوش‌ترین سواران را به دیده‌بانی گماشته  
بودند و این سواران دستور داشتند آن چه از دشمن می‌بینند بدون درنگ به نادرشاه خبر  
دهند.

فرماندهی ستون ۱ و ستون شترهای آتشبار با خود نادرشاه - ستون سوم با شاهزاده  
نصرالله میرزا و ستون چهارم با سرتیپ حاجی خان یک افسار بود.  
شاهنشاه ایران خود جامه‌ی رزم در بر کرده تر زینی در دست و در پهلوی چپ ستون ۱  
پیش‌اپیش ارتش خود آماده‌ی جنگ بود.

### آغاز جنگ - مانورهای سواره نظام ایران

روز ۱۶ ذی‌قعده سال ۱۱۵۱ هـ.ق. ارتش‌های ایران و هند بدان گونه که گفته شد در میدان  
جنگ آرایش یافتند. پاترده عراده توپ‌های سنگین که از شب پیش در میدان جای داده شده

<sup>۱</sup>. تاریخ نادرشاه - تألیف جیمس غریزر انگلیسی.

بود آماده‌ی تیراندازی به سنگرهای دشمن بود، برای پیش‌ستی به جنگ نادرشاه هیچ گونه  
دستوری نداد و فرمود:

تا از اندیشه‌ی دشمن آگاه نشویم هیچ گونه اقدامی نخواهیم نمود.  
پس در نخستین دوره‌ی جنگ پیش‌ستی به دشمن واگذار شد.  
بعد از ظهر سواره‌نظام هند از پهلوی راست ستون ۱ آغاز جنگ نمودند. توپخانه‌ی آن‌ها  
به سوی دیده‌بانان ایران که در میدان جنگ پراکنده بودند شلیک کرد و چون رفته رفته آتش  
توپخانه‌ی آن‌ها به لشکرگاه ایران نیز رسید توپخانه‌ی ایران نیز پاسخ داد.  
سواره‌نظام دشمن ناگهان به جنبش درآمد و جنگ سختی درگرفت ولی نیروی بزرگ هند  
هترز بر جای بود.

نادرشاه برای درهم شکستن سواره‌نظام دشمن شیوه‌ی دیگری به کار برد؛ بدین گونه که  
در چند جای میدان دسته‌های سواره‌نظام را در کمین گذاشت. سپس ۵۰۰ تن از پیادگان  
تفنگدار را به سوی نیروی خان دوران و ۵۵۰ تن را به سوی ستون سعادت‌خان گسیل داشت  
و بدین گونه دشمن ناگزیر شد به جنگ پردازد.  
این پیادگان با مانورهای خته‌کننده به آزار دشمن پرداختند و دسته‌های سواره‌نظام  
دشمن را پیش کشیدند.

سواره‌نظام دشمن به پیادگان ناچیز ایران هجوم آوردند و هنگامی که نزدیک رسیدند  
ناگهان دسته‌های سواره‌نظام ایران که در کمین بودند بر سر سواران دشمن ریختند و آن‌ها را  
مانند گندم در رو می‌کردند.

خود نادرشاه نیز با ۱۵۰۰ سوار افسار به هر سو می‌تاخت و فرمان می‌داد. سواران ایران  
شمیرگش و با شیپور فریادکنان و هوراکشان از هر سو به سواران هندی تاخت آوردند. هر  
دسته از آن‌که خسته می‌شدند بدون درنگ دسته‌ی تازه نفسی جایشان را می‌گرفت و آنان  
نیز به پشتگرمی فرمانده بزرگ و توانایی خود یورش‌های سخت به دشمن برده با شمشیرهای  
آخته سواران دشمن را مانند برگ درختان بر زمین می‌ریختند.

این شیوه بسیار سودمند افتاد ذیرا پس از چنین چشم‌زنی هند روچه‌ی خود را  
از دست داد.

ساعت ۲ بعد از ظهر هندی‌ها با دادن کشته‌ی فراوان پشت به میدان جنگ کرده با به فرار



حمله‌ی نادر شاه به هندوستان (اثر استاد هرمند آقای رسام اوزنگی)

نهادند ولی سواران ایران باز هم دست از آن‌ها برنداشته دنبالشان کردند و هنگام گریز نیز چندین هزار از آنان را به خاک و خون انداختند.

از افسران بزرگ هند شیر جنگخان و چند تن از خویشاوندان او دستگیر شدند. مرادخان افسر دیگر هندی رخنم کاری برداشت. مظفرخان افسر نامی خان دوران و فرمانده هنگ یکم با گروهی از افسران زیر دستش کشته شد. چندین تن از افسران هندی رخمدار شده به اردوگاه خود گریختند و آن‌ها بیکی که نتوانند فرار کنند، نیمه جان در میدان جنگ افتادند.

سواران ایران دشمن را تا نزدیک سنگرهای خودشان دنبال کردند ولی چون هوا تاریک شده بود نادرشاه به آن‌ها فرمان بازگشت داد. در این هنگام پهلوی راست ستون‌های دشمن به خودی خود از هم پاشیده می‌شد و چون بیشتر فراریان به آن سو روی آورده بودند ستون یکم مانند نیم دایره‌ای که گودی آن به سوی خودشان بود از هم باز شد.

گروهی از سواران هند در تاریکی شب با به فرار نهاده از میدان جنگ گریختند و آشوبی در میان سپاهیان هند افتاد. در این هنگام خود محمد شاه برای خوابانیدن شورش و جلوگیری از فشاری که به پشت اردو می‌رسید. به میدان جنگ آمد و به سختی توانست ستون یکم را دوباره آرایش داده از پراکنده شدن سپاهیان جلوگیری کند.

اگر شب نرسیده بود پهلوی راست ستون یکم از هم پاشیده می‌شد و رشته‌ی انتظامات ارتش هند از هم گمیخته در همین روز کار جنگ یکسره می‌شد زیرا نادرشاه با همه‌ی سپاهیان آماده‌ی حمله بود و توپخانه نیز به سختی تیراندازی می‌کرد.

هر روز تاریک شد. میدان جنگ دوباره در تاریکی دهشتناکی فرو رفت.

یک ساعت از شب گذشته محمد شاه پس از بازرسی ستون‌های چادر خود برگشت. گروهی از سربازان هندی که در پشت اردوگاه پریشان و پراکنده بودند به سوی دهلى گریختند.

بمه شب پاسداران و دیده‌بانان هر دو سپاه چند تیر تفنگ خانی کردند و تا باعده‌دان همگی در بیداری به سر برندند.

نخستین دوره‌ی نبرد با پیروزی ایرانیان و شکست نیروی محمد شاه به پایان رسید و ای هنوز نتیجه‌ی قطعی ناصولوم بود.

## جنگ دوم - حمله‌ی بزرگ ارتش هند

روز ۱۵ ذیقده بزرگترین حمله‌ی ارتش هند آغاز شد. قاتل‌دیکی ظهر سواران دو سپاه در دو پهلو و توبخانه در مرکز به جنگ پرداخته بودند. ولی ناگهان ستون پیلهای جنگی ارتش هند داخل میدان جنگ شده به آرامی پیش آمد. در دنبال ستون پیلهای جنگی پیاده نظام با تفنگ‌های کوتاه و خنجر به فرماندهی خان دوران و پس از آن‌ها نیز سواران معاونت خان به جنبش در آمدند.

خود محمدشاه با نیروی ذخیره در جایگاه نخستین میان سنگرهای مانده برای جنگ و دفاع آماده بود.

توبخانه‌ی ایران به سوی ستون پیلهای پادگان هندی تیراندازی می‌کرد ولی چون از تیراندازی توبخانه نتیجه‌ای گرفته نمی‌شد به دستور نادرشاه خاشاک تنورهایی را که در پست شترهای آتشبار جای داده بودند یکباره آتش زدند و آن‌ها را در پیشایش ستون یکم به سوی پیلهای راندند.

آتش رفته رفته تنورها را چنان گرم کرد که پشت شترها را به سوزش درآورد و یکباره همگی از جای کنده فریاد کنان به جست و خیز درآمدند و شتریان آن‌ها را به سوی پیلهای راندند. در این هنگام توبخانه‌ی ایران نیز ستون پیلهای را ساخت زیر باران گلوله گرفته بود. پیلهای جنگی دشمن از عیلان شترهای آتش‌خشنان بی‌اندازه ترسیده همگی به دور هم گرد آمدند و در همین هنگام بود که توبخانه مرکز آن‌ها را به باد شلیک گرفته بود.

ناگهان پیلهای سراسیمه برگشته به سوی سپاه هند پایه فرار نهادند و خود را به ستون خان دوران زدند.

در همین گیرودار شیبور هجوم همگانی ارتش ایران نواخته شد و ایرانیان در بحبوحه‌ی این پریشانی و پراکندگی به دشمن سخت یورش بردند. پادگان از مرکز و سواران از دو پهلو به سپاهیان هند تاخت آوردند. کشtar هولناکی درگرفت. سواره نظام ایران بیداد می‌کرد.

یک ساعت جنگ به همین سختی دوام داشت و در همه جا جنگ تن به تن بود. در این هنگام محمدشاه پیاده نظام سنگین اسلحه را از میدان جنگ پس کشید و ستون نازه نفری به جای آن‌ها فرستاد. جنگ نا شامگاهان دنباله داشت و در سرتاسر جبهه پیروزی و پیشروی با ایرانیان بود.

در کشمکش جنگ یکی از پر ان خان دوران و مظفرخان برادرش کشته شدند و پسر دیگر شو به نام عاشورخان زنده دستگیر شد و خود خان دوران نیز زخم بزرگی برداشت. پس از زخمی شدن خان در زان ستون او از میدان جنگ بیرون شد ولی محمد شاه دوباره پیاده نظام سنگین اسلحه را به جای ستون خان دوران فرستاد و فرهانده‌ی این ستون را نیز به سعادت خان برهان‌الملک داد. دوباره جنگ به همان شدت آغاز شد.

پس از این که نیروی تازه نفسی به کمک هندی‌ها آمد برتری جنگ با دشمن شد و سواران ایران که چهار ساعت پی دری بی جنگیدند خسته و کوفته شده بودند چندان که بدون رساندن کمک کارشان سخت بود و نمی‌توانست پیشرفت شایانی داشته باشند. در این هنگام نادرشاه فرمان داد تا ستون نصرالله‌میرزا به کمک بیاید ولی همین که این ستون پیش آمد به نیروی دشمن نیز کمک دیگری رسید و نصرالله میرزا با ستون سعادت خان رویه رو شد. نادرشاه چون چنین دید ناگزیر شد آخرين ستون ذخیره و سواران گارد شاهی را پیش بخواهد.

همین که سواران گارد شاهی به میدان جنگ رسیدند همه جا برتری با ارتش ایران شد و ارتش هند تا سنگرهای خودشان پس نشستند. در این هنگام ارتش ایران بزرگ‌ترین ضربت کاری خود را به دشمن وارد آورد و کار هندیان را یکسره کرد. سعادت خان فرمانده نیروهای پیاده و سواره‌ی هند در این حمله با تشارمحمدخان برادرزاده‌اش دستگیر شد.

گرفتاری سعادت خان بدین گونه بود که در گیرودار جنگ پیل سواری او زخمی در ذیر شکم برداشت. یکی از چابک‌سواران گارد شاهی به چالاکی فیلان سعادت خان را بانوک نیزه از پشت گردان پیل به زیر انداخته و خود بر روی زین بلند شده به گردن پیل جست و در یک چشم بر هم زدن پیل را به سوی نیروی ایران راند.

همه‌ی زین بیشامدها چنان به چالاکی انجام گرفت که تا سپاهیان دشمن آگاه شدند سردارشان دستگیر شده بود و سعادت خان که در هودج پیل بود بدین گونه اسیر شد. پس از گرفتار شدن سعادت خان سپاهیان هند از جنگ روگردان شده به دفاع پرداختند و چون شب در رسیده بود ارتش ایران نیز دست از جنگ برداشت. بخش بزرگی از توپخانه‌ی هند در میدان جنگ هاند و به چنگ سپاهیان ایران افتاد.

در این جنگ از ارتش هند ۳۰۰۰۰ تن کشته و چندین هزار زخمی و اسیر شدند.  
از افسران نامی ارتش هند واصل خان فرمانده گارد شاهی محمدشاه و شاهداد خان  
(شهداد خان افغانی) یادگار خان، میرحسن خان گوکد، اشرف خان، اعتبار خان، عاقل یک خان و  
علی احمد خان با ۱۰۰۰ تن از سران لشکر کشته شدند.

شماره‌ی کشتگان ایران روی هم رفته بیش از ۲۰۰۰ تن نبود.

این است زور بازوی مردانه‌ی ارتش ایران که نادرشاه فرموده بود:

چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار چنین نماید، شمشیر خروزان آثار

### پس از جنگ

شبانگاه محمدشاه نظام‌الملک، سرپلندخان و قمرالدین خان وزیر و دیگر افسران ارتش را  
پیش خواند و با آن‌ها به واپسی و چاره‌جربی پرداخت. این جلسه تائیمه شب در سراپرده‌ی  
محمدشاه برقرار بود ولی سرانجام هیچ نتیجه‌ای گرفته نشد.

پس از گفت‌وگوی بسیار بدان گونه که نظام‌الملک از پیش گفته بود تصمیم گرفتند برای  
بار سوم پیشستی را به ارتش ایران واگذار و خود به حال دفاع در سنگرهایشان بمانند.  
چنان ترس ویمی سپاهیان هند را فراگرفته بود که هیچ یک از سرپاسازان امیدی به جان  
خود نداشتند. گروهی از آن‌ها در تاریکی شب از اردو بیرون رفته به سوی دهلي گریختند.  
فرمانده و سرپرست و بازخواست کننده‌ی درستی نداشتند.

شیمه‌ی شب افسران ارتش هند از سراپرده‌ی شاهی بیرون آمدند به چادرهای خود رفتند.  
روز ۱۶ ذیقعده چون بسیاری از سپاهیان هند گریخته بودند ستون‌های ارتش هند خالی و  
در همین هنگام ایرانیان آماده‌ی حمله بودند.

سرداران هند سپاهیان خود را به هم نزدیک کرده در پیرامون سراپرده‌ی شاهی گرد آمدند.  
تا ظهر آن روز ارتش هند خود را آماده‌ی دفاع کرد ولی از ارتش ایران هیچ گونه اقدامی  
نشد.

در این میان گزارش رسید که خان دوران با همان زخمی که در جنگ برداشته بود  
درگذشته است. پس از این که خبر مرگ سپهسالار هند در اردوی ایران پیچید فرماندهان  
ارتش از نادرشاه درخواست اجازه‌ی حمله به سنگرهای محمدشاه را نمودند ولی شاهنشاه

ایران پذیرفته به آن‌ها فرمود:

به زودی خود محمدشاه سرتیم پیش خواهد آورد.

ارتش ایران تا ظهر آن روز آماده به جنگ در آسایش به سر برد. بعد از ظهر نادرشاه برای این که از تصمیم محمدشاه آگاه شود به آرایش جنگی پرداخت. محمدشاه که به خوبی می‌دانست این بار شکست بسیار نگیری خواهد یافت از این رو چند تن از افسران را با پرچم‌های سفید به اردوی ایران فرستاد و خواستار متارکه‌ی جنگ شد. نادرشاه نمایندگان محمدشاه را پذیرفته پیشنهاد او را قبول کرد.

### پیمان متارکه‌ی جنگ

روز ۱۷ ذی‌قعده نظام‌الملک و عظیم‌الدوله وزیران هند به دستور محمدشاه برای بستن پیمان متارکه‌ی جنگ به اردوی ایران آمدند و ۶ ساعت در آن جا بودند ولی نتوانستند نتیجه بخیزند زیرا پیشنهادات نادرشاه بسیار سنگین بود. روز دیگر با اجازه‌ی محمدشاه نمایندگان هند همه‌ی پیشنهادات نادرشاه را پذیرفتند و پیمان متارکه بسته شد.

پیشنهادات نادرشاه دارای پنج بند بود بدین گونه:

- ۱- پادشاه هند باید به اردوگاه ایران آمده پیمان‌نامه‌ی متارکه‌ی جنگ را شخصاً امضا نماید.
- ۲- پس از امضای پیمان‌نامه سربازان هند خلع سلاح شوند و بی کار خود بروند.
- ۳- توپخانه و مهمات جنگی ارتش هند به ارتش ایران تسلیم شود.
- ۴- چون ارتش ایران در راه پیمایی‌ها خسته شده باید به پایتخت هند رفته چندی آسایش نماید.
- ۵- گفت و گوی صلح پس از امضای پیمان‌نامه در شهر دهلی پایتخت هند آغاز و انجام داده شود.

### علل پیروزی ارتش ایران

روی هم رفته علل پیروزی ارتش ایران را می‌توان چند چیز دانست:

- ۱- روحیه‌ی بسیار خوب سربازان.
- ۲- اطمینان کامل سربازان به فرمانده خود.
- ۳- زیردستی نادرشاه در فرماندهی.
- ۴- کمک به هنگام متون‌های ارتش.
- ۵- برتری سولره نظام ایران.
- ۶- خونردم و ابتکار جنگی نادرشاه.

ولی بیشترین چیزی که در جنگ‌های کرنال ارتش ایران را به پیروزی قطعی رسانید هماناً بی‌باکی خود نادرشاه بود زیرا شاهنشاه ایران در پیشایش سپاه پهلو به پهلوی سربازان و سواران خود مانند یک سرباز جنگ می‌کرد.<sup>۱</sup>

### محمدشاه در پیشگاه نادرشاه

روز نوزدهم ذیقعده پادشاه هند به عظیم‌الملک دستور داد سربازان هند را خلع سلاح نموده اسلحه‌ی آذن را در یک جا گرد آورند و به تمایندگان ارتش ایران تسلیم نمایند. سپس خود محمدشاه در تخت روان‌شاهی که چتری زرین بالای سر داشت نشسته به سوی اردوی ایران رهسپار گردید.

همراهان محمدشاه گازی‌الدین خان و عظیم‌الله خان (پسر وزیر جنگ) با چند خواجه و دویست سوارگارد شاهی او بودند. همین که به اردوگاه ایران رسیدند محمدشاه با همراهانش پیاده شده رو به سراپرده‌ی نادرشاه رفت. در میان راه تهماسب قلی خان و کیل جلابر سردار ایران با گروهی از سواران به پیشواز محمدشاه آمد. سپس شاهزاده نصرالله میرزا با یک

۱. چون اندیشه‌ی گزافگوی نداریم پادشاهی موقنیه که چنان چه برای خود نادرشاه پیشاملی می‌نمود دشمن یک تن از سپاهیان او را نمی‌گذاشت زنده از خاک هند پا به بیرون گذاشت. گماشتن گان نادرشاه مانند نصرخان و ناصرخان که هنده بودند به زور و از ترس چنان خود یشت سپاه او را نگاهداری می‌نمودند ولی پس از مرگ وی بی‌هیچ گفت‌وگویه سپاهیان ایران کوچک‌ترین دنورزی روانداشته و همه را از دم شمشیر می‌گذرانیدند. گذشته از زین‌ها نادرشاه به خوبی می‌دانست که پا ارتقی به اندازه‌ی دو سرایر بیم نیروی خود می‌جنگد. پس در این هنگام زندگی یا مرگ نادرشاه زندگی یا مرگ ارتش ایران بود. اگر پگوییم که نصرالله میرزا می‌توانست به جای نادرشاه به جنگ پردازد درست نیست زیرا چنان چه خواهد آمد پس از کشته شدن این مرد تابعه هیچ یک از فرزندانش نتوانسته جای او را بگیرند. پس اگر بگوییم «هیچ یک از سرداران و پادشاهان جنگجویی جهان در چنین هنگامی سخت این اندازه از خود بی‌باکی نشان نداده‌اند»، جبزی به گزارف و خودستایی نگفته‌ایم (ل).

عده از سواران گارد شاهی رسیده پیاده شد و به شاه خوشامد گفت.  
محمدشاه نصرالله میرزا در آغوش گرفته پس با او به راه افتاد تا به قرارگاه توپخانه‌ی  
اردو رسیدن.

ارتیش ایران همه جا احترام گذاشت و شادباش گفت. در قرارگاه توپخانه از نوکران و  
همراهان محمدشاه جلوگیری شد. جنگجویان ایران همگی خاموش بودند و محمدشاه را  
می‌نگریستند.

همین که محمدشاه به سراپرده‌ی شاهنشاه ایران رسید نادرشاه برخاسته چند گامی آمد.  
دو پادشاه یکدیگر را دوستانه در آغوش گرفتند و نادرشاه مهمان گرامی خود را روی متندي  
کار خود نشانده پس از تعارفات معموله چنین فرمود:  
«شگفت است که شما این همه در کار خود بی قید و بی اعتنا باشید. بارها به شما نامه  
نوشتم، نهایته فرستادم، اظهار دوستی کردم، وزیران شما روا نداشتند پاسخ کافی برای من  
بفرستید».

«به واسطه‌ی عدم انتظامات، یکی از نمایندگان من، برخلاف همه‌ی قوانین در کشور شما  
کشته شد، سهل است، هنگامی که داخل کشور شما شدم، گویا اعتنایی به کار خود نداشته‌ید که  
اقلاً بفرستید بپرسید من کیستم، و مردم چیست؟ هنگامی که به لاهور رسیدم، یک تن از  
جانب شما پیامی و سلامی نیاورد و گذشته از این پاسخ پیام و سلام مراسم ندادید. پس از این  
که گماشتگان شما از خواب غفلت و نادانی بیدار شدند و همه‌ی راه‌های چاره و اصلاح  
سدود شد، با کمال بی‌نظمی پیش آمدند که جلوی ارتیش مرا بگیرند و همه خود را نزدیک  
دام آورهند. این قدر عقل و احتیاط نداشتند که اقلاً برخی را بر جای بگذارند، تا اگر پیشامدی  
رخ نماید، بتوانند کاری بکنند و امور را اصلاح نمایند. گذشته از این که با کمال بی‌عقلی در  
میان سنگرهای خود گرد آمدند، تصور نمی‌کنید که اگر دشمن از شما نیرومندتر باشد، شما  
نمی‌توانید بدون آب و خوار و بار در آنجا به سر برید و اگر ناتوان تر از شما باشد، غیر لازم  
بلکه ناشایسته بود، که خود را محصور نمایید.» اگر به دشمن اعتنایی نداشتند و او را  
بی‌ملحوظه می‌پنداشته بود، نمی‌بایستی خود را به خطر اندازید. یک سردار کارآزموده و کاردان  
را می‌فرستاد بد که در مدت کمی او را بیچاره و نابود نماید. ولی اگر از تحریمه و رفتاره به قاعده  
نیز نمی‌ترسیدند به طریق اولی نمی‌بایستی پس از این که او را بدین گونه به جنگ واداشتند،

همه چیز خود را یکباره به مهلهکه بیندازید.» او انگهی سی از این که خود را بدین گونه گرفتار کردید و تکلیف صلح کردم شما به نصوات کودکانه و عزم جاهلانه چنان مغور بودید که گوش به هیچ نوع مذاکره ندادید و صلاح کار خود را ندانستید، تا این که سرانجام به یاری خداوند هر دو جهان و به زور شمشیر جنگجویان پیروز ایران دیدید چه روی دادانیا کان شما کشور را خوب نگاهداری می‌کردند، ولی در دوره‌ی شما حرب شد و ما را وادر نمودید که متحمل ریان‌های جنگ و اردوکشی بشویم. اما، چون ناکنون از دودمان تمور تبت به کشور شاهنشاهی و توده‌ی ایران آزار و زیانی فرسیده، من پادشاهی هندوستان را از شما خواهیم گرفت و لی چون بی‌قیدی و خودخواهی شما مرا وادر کرده که راه دوازی را پیموده هرینه‌ی گزاف بنمایم و ارتش مأهوم به واسطه‌ی راه‌پیمایی بسیار خته و از خواربار و ملزومات دست تگ هستند، باید به پایتخت هند بیایم و در آن جا چند روزی بمانم، تا ارتش نیز خستگی بگیرد و خارات جنگ که با نظام‌المنک قرار داده شده تسليم شود. یعنی از آن شما را به حال خود خواهیم گذاشت تا به کار خویش بپردازید.<sup>۱</sup>

\*\*\*

عصر روز ۲۵ ذی‌قعده محمدشاه به اردوگاه خود برگشت. شب به همه‌ی اردو آگهی داده شد که با ارتش ایران صلح شده و همگی سپاهیان به جز موادان گارد شاهی پس کار خود خواهند رفت.

شب به آرامی گذشت و لی ارتش ایران هوشیار به سر می‌برد. آن شب در اردوگاه ایران جشن باشکوهی به افتخار این پیروزی نمایان برپا شد و تا نیمه‌ی شب ادامه داشت.

فردای آن روز افسران هندی با تصمیم محمدشاه و پیشنهادات نادرشاه مخالفت آغاز نمودند و به همین سبب ارتش ایران ناگزیر شد همه‌ی روز را آماده به جنگ باشد. برای ترسانیدن هندی‌ها دستور داده شد که ستون‌های ارتش با سازمان جنگی خود اندکی پیشروی نمایند. محمدشاه چون از سریچه افسران خود آگاه شد آن‌ها را پیش خوانده گفت: «اختیار کار از دست من بیرون رفته و ناگزیرم یکی از این سه کار را انجام دهم؛ با با همین نیرویی که دارم جنگ کنم و در نتیجه به کلی نابود شویم.

۱. تاریخ نظامی ایران - تألیف جمیل قزوینی

یا همه‌ی پیشنهادات دستمن را پذیرم،  
یا زهر خورده کار را یکسره کنم.»

سراججام چنین رأی داده شد که یک دسته از نمایندگان ارتش را به پیشگاه نادرشاه فرستاده درخواست نمایند که چون آمدن ارتش ایران به دهلی موجب بروز اغتشاش و هرج و مرج خواهد شد از این رو در همین جا پیمان نامه‌ی صلح را مضا نمایند و غرامت جنگ نیز پس از یک ماه در لاهور تسلیم خواهد شد.

با مددان روز دیگر نظام‌الملک و عظیم‌الله‌خان به اردوی ایران آمدند و پیام محمدشاه را رساییدند. ولی نادرشاه در پاسخ آن‌ها فرمود:

«چنان چه مایل به صلح باشد باید شرایط پیشنهادی ما را بدون هیچ‌گونه گفت و گو پذیرید.» سه ساعت از شب رفته نمایندگان به اردوی هند برگشته پاسخ نادرشاه را ابلاغ نمودند. محمدشاه سه ساعت پیش از ظهر روز دیگر دوباره به اردوگاه ایران آمد و همه‌ی پیشنهادات را پذیرفته به اردوگاه خود برگشت. ارتش ایران توپخانه‌ی محمدشاه و دارایی او و افسران و سردارانش را تحويل گرفت. همگی بیان‌های جنگی با ۲۰۰ عزاده توب دیگر تسلیم ارتش ایران گردید. ستاد ارتش هند منحل و جزو ارتش ایران شد. عذایم جنگی و خزانه‌ی ارتش را به کابل گشی داشت. به همه‌ی سپاهیان ایران به اندازه‌ی حقوق سه ماه انعام داده شد.

### در راه دهلی

نیروی پادگان دزشاه جهان‌آباد در ۶ کیلومتری شمال دهلی هنوز از تسلیم خودداری می‌کرد. روز ۲۶ ماه پس از این که گزارش سریچی دزداران به نادرشاه رسید فرمان داد سردار تهماسب قلی خان جلایر با ۴۵۵ سرباز برای سرکشان آن‌جا رهسپار شود. سردار جلایر پس از این که به آن‌جا رسید گزارشی از میزان نیروی دز برای نادرشاه فرستاد و دستور خواست. روز یکم ماه ذیحجه دو ساعت پیش از آفتاب نادرشاه با ۲۰ هنگ سوار و پیاده به سوی پاپتخت رهسپار گردید. پس از نادرشاه محمدشاه و پس سربلندخان، نظام‌الملک، فخوالدین خان در سه کیلومتری اردوی نادرشاه به راه افتادند و برای جلوگیری از به هم پیوستن هر یک از این دسته‌ها، سواران ایران از هر سو آن‌ها را فراگرفته بودند.

روز ۴ ذیحجه سردار جلایر دزشاه جهاد آباد را گرفت و گشایش دژ را گزارش داد.  
محمدشاه در ۱۸ کیلومتری دهنه با اجازه‌ی نادرشاه با گروهی از سران و وزیران و  
درباریان خود همراه سردار جلایر به پایتخت رفت تا شهر را برای پذیرایی مهمان فاتح و  
گرام خود آماده و آرایش کند.

روز هفتم ماه نادرشاه با ستاد ارتش و سپاه سوار خود به باغ شلیمار رسید.  
چون تنبله شده بود که هنوز دو هنگ از سپاهیان هند با ۲۵ عرباده توپ در پایتخت  
هستند از این رو نادرشاه به محمدشاه پیغام فوری فرستاد که پیش از ورود او به شهر توپ‌ها  
را تسلیم و سربازان را خلع سلاح کنند و چنین کردند.

### ورود موکب همایونی به دهلی

روز آدینه نهم ذیحجه ۱۱۵۱ ه.ق. موکب همایون نادرشاه با شکوه و بدبهی بیاری به  
هرآهی ۲۰ هنگ سواره نظام و ۱۰ هنگ پیاده نظام به شهر دهلی پایتخت هندوستان درآمد.  
شاهنشاه کامکار ایران سوار بر اسب سپید زیبایی از بهترین نژاد اسب‌های ایران بوده و پیش از  
این سپاه می‌راند.

دبیال او شاهزاده نصرالله میرزا و سپس شاهزادگان و فرماندهان بزرگ ارتش شاهنشاهی  
هر یک با آرایش گوناگون تیره‌ی خود و نیاس‌های رنگارنگ سوار بر ایان کوپیکر با  
چهره‌های مردانه بر پشت زین جای داشتند. سپس سواره نظام با سازمان زیر:

دسته‌های موزیک و شیپورچیان سواره نظام

سردار قاسم خان اعتمادالدوله فرمانده هنگ‌های سواره‌ی گاردشاھی.

در فرش ارتش شاهنشاهی که در افسر شمشیرکش در دو پهلوی او بودند.

دسته‌های سواره‌ی گاردشاھی در دو ستون.

سواران سرتیپ حاجی خان یک.

سواران سردار افسار.

سواران سرهنگ جوانقلی خان

سواران نیزه‌دار.

ستون هنگ‌های پیاده.

در بی شاهنشاه با فَرَّ و جاه ایران روان بودند.

پرچم نماینده‌ی هر یک از هنگ‌های سواره و پیاده در پهلوی راست دسته‌ها در اهتزاز بود که نام و نشان هنگ‌ها بر آن‌ها نوشته شده بود.

بدین گونه موکب شاهنشاه ایران به دروازه‌ی غربی شهر (که تنها برای گذشتن پادشاهان باز و بسته می‌شد) رسید. چند تیر توب شلیک کردند. خیابان‌های شهر از دروازه‌ی شاهی تا ارک همه با قاتلی‌های گرانبهای شال‌های کشمیری آراسته شده بود. مردم شهر هنله کنان ورود موکب همایون و ارتش پیروز ایران را شادباش می‌گفتند. بدین گونه، موکب همایون از خیابان‌های شهر گذشته به سوی ارک رفت.

بیرون دروازه‌ی ارک محمدشاه با گروهی از بزوگان لشکر و کثور به پیشواز آمد و به نام مردم شهر شادباش گفت. شاهنشاه ایران در کاخ ارک پیاده شده و از پذیرایی مردم خشنود گردید. سپس فرمانی به نام همه‌ی فرماندهان ارتش و سپاهان ایران فرستاد که با مردم شهر به خوبی رفتار نمایند. پادشاه سریچی از این فرمان بیار سخت بود.

ارتش ایران آزادانه و بدون اسلحه در شهر به گردش پرداختند. در سراسر شهر آرامش حکم‌فرما بود و مردم شهر با مهمنانان رشید خود به خوبی و خوش و فتار می‌کردند. ولی روز سوم این آرامش به هم خورد.

### شورش در پایتخت هند

سید نیازخان و علی محمدخان<sup>۱</sup> از سران هندی که از تسليم محمدشاه و ورود ارتش ایران به پایتخت هند چندان دلخوست نبودند چند تن از علمای هند را به دور خود گرد آورده و در شهر جنسات پنهانی برپا ساختند و با گفتارهای بی اساس گروهی از مردم نادان شهر را به شورش واداشتند.

رور دهم ماه نزدیک شامگاهان شورشیان به دستیاری سربازان هندی بر سر سربازان ایرانی که برای خرید غله و خواربار به شهر آمده بودند ریخته چند تنی را کشتن سپس بر سر فیلخانه ریخته فیلبانان را از دم تیغ گذرانیدند و فیل‌هارا به چنگ آورده همین که نادرشاه از این شورش آگاه شد نیروی سواره را برای سرکوبی آذان فرستاد و چون شب بود هندی‌ها

<sup>۱</sup>. ترول کیمیش اف تاهموارخان توثیق.

بسیاری از سربازان ایران را کشند. نادرشاه دستور داده بود که هر طور شده تا پامدادان شهر را آرامش دهند. سپیده دم خود نادرشاه سوار شده به سوی میدان چاندیچوک که مرکز شورشیان بود رفت. در میان راه کشته‌های بسیاری از سربازان ایرانی افتاده بود<sup>۱</sup> با همه‌ی اینها نادرشاه دستور داد با مردم به مهربانی رفتار کرده و به آن‌ها یک که با شورشیان همدست نیستند کاری نداشته باشند و تا لازم نشود دست به شمشیر نبرند ولی بدبحثانه پیشامدی روی داد که نادرشاه را وادار به خونریزی کرد.

دانستان این که مردم شهر دست از خیره سری برنداشت بگستاخی خود افزودند ر به سوی سربازان ایرانی تیراندازی آغاز نهادند.

نادرشاه پس از پراکنده کردن مردم میدان به سوی مسجد روشن‌الدوله که نزدیک دادگاه کوفرال بود رفت.

شورشیان هندی و افغانی از بالای بام‌های خانه‌های روبه‌زی مسجد تیری به سوی نادرشاه انداختند و گلوله‌ی تفنگ به افسری که در پهلوی نادرشاه استاده بود خوردیده او را بر زمین انداخت. نادرشاه از این گستاخی چنان خشمگین شد که فرمان کشان همگانی داد. خونریزی سواران ایران از بازار صرافان آغاز و تا عبده‌گاه قدیم درگرفت.

ساعت یک بعد از ظهر نظام‌الملک و قمر‌الدین خان وزیر نزد محمد‌شاه آمده او را وادار کردن که از نادرشاه در خواست بخوش نماید. پادشاه هند به مسجد روشن‌الدوله رفته و از شاهنشاه ایران خواهش کرد که به سپاهیان ایران فرمان بازگشت داده شود. نادرشاه تیز خواهش محمد‌شاه را پذیرفته دستور داد دهل‌های بازگشت را به صدا درآورند و کشان به پایان رسید.<sup>۲</sup>

سوان شورشیان (سید نیازخان و علی محمدخان) دستگیر و به مرگ کیفر یافتد. شهر دوباره آرام شد.

شماره‌ی کشتگان هندی روی هم رفته ۵۰۰۰ تن بود.<sup>۳</sup>

روز آدیمه ۱۶ ماه محرم ۱۱۵۲ هـ. ق نادرشاه یادداشتی برای محمد‌شاه فرستاده و آگهی داد

۱. تصریه‌ی کشتگان ایرانی را از ۳۰۰۰ تا ۷۵۰۰ سرباز و ۱۰۰ تن از افسران بوشته‌اند.

۲. کشان از ساعت ۹ پايدار تا ۲ بعد از ظهر ادامه داشت.

۳. این به گفته‌ی میرزا مهدی خان استرآبادی است ولی سرجان مالکم از گفته‌ی سورخین ۸۰۰۰ تن و جیمس غوریر در کتاب خود ۱۲۰۰۰ تن نوشته که اخراق است. (ل)

که روز ۲۱ ماه بایستی پیمان صلح را در ساعت یازده در باغ شلیمار امضا نماید و در همین روز به فرمان همایونی کشور شاهنشاهی ایران تا ۳ سال از پرداخت مالبات معاف گردید.

### پیمان شلیمار

روز بیست و یکم ماه پیش از سرزدن آفتاب به فرمان نادرشاه همه‌ی بزرگان کشوری و لشکری ایران و هند به کاخ محمدشاه آمده در آن جا ۴۲ دست خلعتی که نادرشاه برای بزرگان فرستاده بود بر تن نمودند. ساعت ۱۰ محمدشاه با همه‌ی وزیران تا کاخ شلیمار (پیاده) آمدند. ساعت یازده و نیم پیمان شلیمار با بودن همگی سران سپاه ایران و هند و وزیران، درباریان، استانداران و علمای هند امضا شد.  
همگی شادباش گفتند و مجلس به پایان رسید.

### متن پیمان شلیمار

سابقاً وزرای اعلیحضرت بهرام صولت، مریخ سطوت، قهرمان زمان،  
سلطان السلاطین دوران، شاهنشاه عالمیان، ظل الله اسلامیان پناه، سکندر  
حثمت عرش سریر، سلطان با عدل و داد و پادشاه سپهر نهاد نادرشاه  
افشار خلدالله منکه و سلطانه سفرای کبار به این دربار برای قرار بعضی امور فرستاده  
بودند. ما نیز به موافقت مایل بودیم و بعد از آن هم محمدخان ترکمان برای تذکار از شهر  
قندھار رسید ولی وزرا و کارگزاران ما سفرای مزبور را معطل کرده جواب نامه‌ی  
اعلیحضرت معظم له را به تأخیر انداخته از این راه نقاری<sup>۱</sup> فیما بین حاصل شد و ارتش ظفر  
نمود ایشان به حدود هندوستان حرکت کرده طرفین در نقاط مختلفه و در صحرا کرناں  
تلاقی نمودیم. جنگی شاهانه درگرفت و از آن جا که تقدیر الهی بود آفتاب نصرت و فیروزی  
از عشق اقبال بی‌زوال ایشان طالع گردید و چون اعلیحضرت جمیل قدرت معظم له منبع  
رأفت و فتوت است به اعتماد مردانگی و ایکال همراهی ایشان سرت ملاقات دست داد و در  
محفل فردوس آیین، بهجت صحبت روی نمود. بعد از آن به اتفاق به شاه جهان‌آباد (دھلی)  
آمدیم. در آن جا خزانه و جواهرات تغییری سلاطین هندوستان را به نظر ایشان عرضه داده و

۱. وژه‌ای است عربی به معنی ستیزه و جدال

به طور شایان هدیه کردیم. اعلیٰ حضرت معظم له به خراهمش ما بعضی را قبول و به علوّ همت و فرط محبت و به ملاحظه‌ی بزرگی خانواده‌ی گورکان و افتخار شجره‌ی طرخان نفقد کرده تخت و تاج هندوستان را به ما واگذار کردن. در ازای این ملاطفت که از پدر به پسر و از برادر به برادر ظاهر نمی‌شود ما یک صد و پنجاه کروز توانان خارت جنگ و تمام ممالک واقعه در مغرب رودخانه‌ی آت تک و آب سند و نالاسنگ را که شعبه‌ای از شبات رود سند است یعنی: پیشاور و مضائق ایالت کابل و غزنی و کوهستان و افغانستان و هزارجات و دربندها را با قلعه‌ی بکر سنگر و خداباد و اراضی دربندها و مسکن جوکی‌ها و بلوچ‌ها و غیره به انضمام ایالت ته قلعه رام و قریه‌ی (ترین) و شهر (چن) و (سموالی) و (کترا) با تمام اراضی و قرا و قلعه‌جات و شهرها و بندرها از ابتدای سرچشم‌هی رود آت تک با تمام دربندها و آبادی‌ها که رودخانه‌ی آت تک با شعباتی که بدان محیط است تا (نالاسنگ) که مصب رود است به دریا، به دولت علیه‌ی ایران واگذار می‌نماییم. خلاصه تمام تحال واقعه در مغرب رود آت تک و آن صفحات و مغرب رود سند و نالاسنگ جزء ممالک این پادشاه قوی شوکت است از این تاریخ به بعد عمال و کارگزاران ایشان داخل صفحات مذکوره شده و آن‌ها را به تصرف درآورده زمام حکومت و حکمرانی آن صفحات و طوایف و اهالی آن جا را به دست گیرند. عمال و کارگزاران ما باید صفحات مذکوره را تخلیه نموده و از ممالک ما موضوع دانسته و تمام حقوق حالیه و گذشته‌ی خود را از آن جاها ساقط بدانند. قلعه و شهر (لهی بند) با تمام ممالک واقعه در مشرق رود آت تک و رود سند و نالاسنگ کما فی السایق جزو سلطنت هندوستان خواهد بود.<sup>۱</sup>

در باغ شلیمار - مورخه‌ی ۲۱ محرم الحرام سنه ۱۱۵۲ هجری

محمد شاه تیموری نادرشاه افشار

### عروسمی شاهزاده نصرالله میرزا

روز ۲۶ ماه محرم محمد شاه پس از امضای پیمان «شلیمار» با اجازه‌ی نادرشاه دختر بیزدان بخش توانده‌ی اورنگ‌زیب شاهزاده خانم هندی را برای شاهزاده نصرالله میرزا نامزد نمود و تا یک هفته شهر را آذین بسته چراغانی با شکوهی نمودند. در این جشن فرخنده خود

۱. تاریخ نظامی ایران - تأثیف جمیل توزانلو

نادرشاه نیز شرکت نمود. محمدشاه به اندازه‌ی ۳۷۵۰۰۰ ریال بیل و جواهر و سنگ‌های گرانبها با یک خفتان مروارید، یک زره مرصع. چند دانه الماس، سه زنجیر پیان با تخت‌های زرین و پنج اسب گرانبها از نژاد بهترین اسب‌های هندی با زین و یراق مرصع به داماد پیشکش نمود. گذشته از این پیشکش‌های هنگفت برابر ۳۲۵۰۰۰۰۰ ریال به افسران و سپاهیان ابتدا شاهنشاهی ایران انعام داده شد (از این مبلغ ۷۵۰۰۰۰۰ ریال به افسران و ۲۵۰۰۰۰۰ ریال به سربازان رسید).

سپاهیان ایران در جشن عروسی شاهزاده‌ی جوانبخت ایران به مدت یک هفته غرق سروز و شادمانی بودند.

### ارمنان جنگی هند

از روز هیجدهم ماه ذی‌حججه ۱۱۵۱ هـ به دستور محمدشاه عظیم‌الله‌خان و وکل میتاوام استاندار بنگاله با همه‌ی کارمندان دفتری و حاکم‌داران درباری و سردار تمہاسپ قلی‌خان جلاور به نمایندگی شاهنشاه ایران کمیسیونی در خانه‌ی سربلندخان تشکیل و به برداشتن فهرست پیشکش‌هایی که می‌باشندی به نادرشاه تسلیم گردد پرداختند. نخست فهرستی از میزان دارایی توانگران کشور هند برداشته و سپس به فرماخور دارایی‌شان هر مبلغی که این کمیون تعین می‌نمود به پای آنها می‌نوشتند.

این کمیسیون تا روز دهم محرم ۱۱۵۲ (بیست و دو روز) به برآورد و گردآوردن پیشکش‌ها پرداخته و روز دهم ماه فهرست را به پیشگاه شاهنشاه ایران تقدیم نمودند که روزی هم رفته با پیشکشی محمدشاه بدین گونه بود:

### پیشکشی محمدشاه

- ۱- جواهر و سنگ‌های گرانبها پادشاه هند و دیگر شاهزادگان ۹۳۷۵۰۰۰۰۰ ریال
- ۲- تخت طاووس و ۹ تخت مرصع دیگر و افزار ساخته از زر و سیم
- ۳- موجودی زر و سیم خزانه‌ی پادشاهی هند و تقدیمی خود محمدشاه ۳۵۳۷۵۰۰۰۰ ریال
- ۴- اثاثه‌ی کاخ‌های پادشاهی هند ۱۱۲۵۰۰۰۰۰ ریال

۵- ظرف زر و سیم (که گداخته و سکه زدند)	۱۸۷۵۰۰۰۰ ریال
۶- پارچه‌های زربفت گرانبها	۷۵۰۰۰۰۰ ریال
۷- افزار جنگی: توپ، تفنگ، شمشیر، نیزه، دشنه پیشکشی مهاراجه‌ها و سرداران و بزرگان لشکری و کشوری	۳۷۵۰۰۰۰ ریال
۸- مهاراجه‌ها و سرداران و استانداران	۷۵۰۰۰۰۰۰ ریال
۹- کانون افسران ارتش هند	۱۵۰۰۰۰۰۰ ریال
۱۰- پیشکشی مظفرخان	۱۵۵۵۵۵۵۵ ریال
۱۱- پیشکشی نظام‌الملک و قمرالدین خان	۱۱۰۰۰۰۰۰ ریال
۱۲- پیشکشی بازماندگان خان دوران سپه‌الاگر هند	۳۷۵۰۰۰۰۰ ریال
۱۳- دارایی سعادت خان برهان‌الملک	۱۱۲۵۰۰۰۰ ریال
جمع = سه میلیارد و دویست و پنجاه میلیون ریال	۳۲۵۰۰۰۰۰۰ ریال

\*\*\*

درباره‌ی ارمغان جنگی هند که نادرشاه به ایران آورده نوشته‌های موزخین با یکدیگر اختلافات بسیار دارد، ولی بی‌گمان برآورده سرجاییس فریزر که همدوره‌ی نادرشاه بوده و به ویژه چون نوشته‌های او از روی نامه‌هایی بوده که دولтан انگلیسی و هندی و ایرانی وی فهرست داده‌اند بیشتر قبل اطمینان است از این رو ما هم نوشته‌های او را به درستی و راستی نزدیک‌تر دانسته و در بالا آوردیم.

برای این که از اختلافات موزخین و نویسنده‌گان دیگر نیز فهرستی داشته باشیم اینکه برخی از آن‌ها را می‌نگاریم:

- ۱- سرجان مالکم انگلیسی در کتاب خود به نام تاریخ ایران ۷۵۵۵۵۵۵۵ لیره‌ی انگلیسی
- ۲- سرپرسی سایکس انگلیسی در کتاب خود به نام تاریخ مختصر ایران ۹۰۰۰۰۰۰۰ ریال

---

۱- جاییس فریزر بهای پیشکش‌ها را به ترمازن نوشته، اگر نرخ آن روز پول ایرانی را که هر تومانی برای بیان ۲۱۵۰ ریال امروزه بوده است به حساب آوریم بهای ارمغان جنگی هند برابر با مبلغ افسانه مانند ۷۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال (تفصیلی) می‌شود.

- ۳-ث. ف. دولافوز انگلیسی در کتاب خود به نام تاریخ هند  
۴-ژنرال کیشمیش اف روسی در کتاب خود به نام جنگهای نادرشاه  
۵-روپیه هندی ۳۰۵۰۰۰۰۰۰
- ۶-بروفسور ادوارد براؤن انگلیسی در کتاب خود به نام تاریخ ادبیات ایران ۸۷۵۰۰۰۰۰  
لیره انگلیسی
- ۷-ولادیمیر مینورسکی در کتاب خود به نام تاریخچه‌ی نادرشاه  
۸-محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) در کتاب خود به نام تاریخ ایران از ۳۰۰ تا ۷۰۰ کرور  
تومان
- ۹-اقبال آشتیانی در کتاب خود به نام تاریخ عمومی از ۲۵۰ تا ۸۷۵ کرور تومان  
۱۰-عبدالله رازی همدانی در کتاب خود به نام تاریخ ایران از ۴۰۰ تا ۸۰۰ کرور تومان
- ۱۱-ویلهلم شتوتس - Wilhelm Stolze و آندرآس Andreas در کتاب خود به نام «اوپاسع  
تجارتی ایران» از گفته‌ی جوناس هنری<sup>۱</sup> بازرگان انگلیسی که در سال‌های ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۱ ه.  
سال‌های آخر پادشاهی نادرشاه تا یک سال پس از کشته شدنش) در ایران بوده میزان غنایم  
هند را به پول آلمان (روز چاپ کتاب خودشان - پنجاه سال پیش) برابر ۱۷۵۰۰۰۰۰۰۰۰ مارک  
می‌نویستد که ۷۵۰۰۰۰۰۰۰ مارک آن شمش زر و سیم و زر و ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ مارک جواهر و  
سنگ‌های گرانبها با غنایم دیگر بوده است که به پول امروزی ایران برابر با ۲۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰  
ریال می‌شود (هر ۷ مارک ۱۰ ریال). همچین بهای تخت طاووس را ۲۲۵۰۰۰۰۰ مارک  
(بیش از ۳۲۱۵۰۰۰۰ ریال) نوشته‌اند. کمترین مبلغی که موزخین دیگر اروپایی نوشته‌اند  
۴۰:۰۰:۰۰:۰۰:۰۰ لیره‌ی استرلینگ است که اگر لیره را به نرخ اخیر (۸۰ ریال) به حساب آوریم برابر  
با ۲۴۰۰:۰۰:۰۰:۰۰:۰۰ ریال می‌شود.
- در میان سنگ‌های گرانبها که نادرشاه به ایران آوردده سه دانه الماس گرانبها به نام

۱. جوناس هنری Jonas Hanway. این مرد در سال ۱۷۴۳ میلادی (۱۱۵۶ ه.ق.) از راه روسیه با کلای  
سپاره ایران آمد. در گرگان ترکمن‌ها کلای او را غارت نمودند و خودش به سختی توانست از چنگستان  
زندگانی نادرشاه و اوضاع بازرگانی آن زمان کتاب سودمندی نوشته است که از نظر تاریخی قابل اطمینان  
است.

ادریای نور، و «کوه نور» و «ارلوو» از همه سنگین‌تر و پریها تر بوده‌اند که مشخصات و تاریخچه‌ی آن‌ها در زیر نوشته می‌شود:

۱- دریای نور - (موزه‌ی شاهنشاهی ایران) این الماس چندان خوش‌آب و زنگ و خوش‌ترash نیست. اروپایی‌ها آن را «مغول بزرگ - Le Grand Mogol» می‌نامند. پیش از تراش دریای نور به سنگینی  $180$  قیراط بوده، اکنون  $80$  قیراط سنگینی دارد و مانند نیمی از سبب است.

پس از کشته شدن نادرشاه (۱۲۶۰ ه.ق.) دریای نور به نوه‌اش شاهرخ پسر رضاقلی میرزا رسید. پس از شاهرخ به دست قاجاریان افتاد، ناصرالدین شاه آن را به کلاه و بند ساعت و گاهی به سینه‌اش می‌زد و برای آن نگاهبانی گماشته بود. چنان‌چه از کتاب (منتظم ناصری) برمی‌آید در سال ۱۲۹۶ ه. ناصرالدین شاه نگاهبانی آن را به حاجی محمد رحیم خان خازن‌الملک سپرده بود.

پس از ناصرالدین شاه دریای نور به موزه‌ی شاهی سپرده شد و تا سال ۱۳۲۶ ه. در آن جا بود. هنگامی که محمدعلی میرزا به سفارت روس پناهنده شد آن را با خود به سفارت بردا و جیزی نمانده بود که از دست برود ولی به کوشش میهن پرستان باز پس گرفته شد. بهای این الماس را  $12000$  نیرهی استرلینگ ( $960000$  ریال) نوشته‌اند.

۲- کوه نور - (موزه‌ی امپراتوری بریتانیا) - کوه نور از الماس‌های نامی جهان است و از گلیسی‌ها آن را «پادشاه الماس‌ها The King of Diamonds» می‌نامند. آب و زنگ و تراش آن بی‌عائد است. چیزی که پیش از همه چیز بر بیهای آن می‌افزاید تاریخچه‌ی شگفت‌آور آن نسبت مدین گونه:

از داستان «مها بها رتا Mâhabhârta» که یکی از افانه‌های تاریخی و باستانی هند است چنین برمی‌آید که پنج هزار سال پیش از این «کارنا - Karma» پسر خدای آفاتاب و پهلوان بزرگ هند (مانند رستم در شاهنامه‌ی فردوسی) نختین کسی بوده که کوه نور را با خود همراه داشته است. این الماس  $150$  سال پیش از میلاد میخ در دست «اویهئین - Uiyâin» راجه‌ی هندوستان در راجچوتانا بوده و از سده‌ی هشتم ه.ق. تاریخ شگفت‌آور آن آغاز می‌شود بدین گونه:

در سده‌ی هشتم کوه نور در دست پادشاهان (مالوا) از کشورهای شمال غربی هند بوده و

در سال ۷۰۹ هجری پس از شکست یافتن شاه مالوا به دست شاهزاده علاءالدین محمد خلجی داماد و برادرزاده‌ی جلال الدین فیروزشاه افتاد و به دهنه برده شد. در ۹۱۳-۹۶۳ ه. همایون پسر باپ بر دهنه چیره شد و آن را به دست آورد، بدین گونه تابه اورنگ زیب و شاه جهان و محمدشاه رسید. گویند محمدشاه چون این الماس را بسیار دوست داشت آن را در دستار خود پنهان کرده بود که به دست نادرشاه نیافتاد ولی یکی از کنیزان کاخ شاهی نادرشاه را آگاه کرد و نادرشاه دستار محمدشاه را به تعارف و شوخی برداشته بر سر خود گذاشت و بدین گونه آن را به دست آورد.

پس از کشته شدن نادرشاه این الماس هم به شاهرخ رسید. چون شاهرخ دستگیر و نایباً شد احمدخان ابدالی درآمی که در افغانستان برای خود دستگاه پادشاهی فراهم نموده بود آن را به دست آورد.

پس از احمدخان کوه نور به دست شاه شجاع نموداش افتاد. دوست محمدخان افغانی که مردم اور را به شاهی برگزیده بودند بر شاه شجاع تاخت آورد و او را به کشمیر و لاہور تبعید نمود. (۱۲۲۷ ه.ق) ولی شاه شجاع هنوز کوه نور را با خود همراه داشت. رنجیت سینگ پادشاه خونخوار و بیدادگر سیک‌ها که او را «شیر پنجاب» می‌نامیدند در آن هنگام در استان پنجاب پادشاهی داشت (از ۱۱۹۴ تا ۱۲۵۵ ه.ق). خواهان کوه نور شد. زن شاه شجاع که شورش را بی‌اندازه دوست می‌داشت به کمک لرد اکلاند انگلیسی رنجیت سینگ را وادار نمودند که شاه شجاع را در به دست آوردن تاج و تخت افغانستان باری نماید و در برابر کوه نور را بگیرد. رنجیت سینگ این پیشنهاد را پذیرفت و با کمک‌هایی که به شاه شجاع کرد او را به تخت پادشاهی افغانستان رسانید و کوه نور را گرفت. شاه شجاع به زودی در افغانستان کشته شد و این الماس شوم در دست رنجیت سینگ ماند تا پس از مرگ وی به پیش رسد. در سال ۱۲۶۳ ه. دلپ سینگ<sup>۱</sup> پسر کوچک رنجیت سینگ از انگلیس‌ها که در سرتاسر خاک هند رمته کرده بودند شکست یافته گنجینه‌هایش با این الماس کوه نور به دست انگلیس‌ها افتاد «لرد دالهویز Lord Dalhoozi» فرمانفرمای هندوستان این الماس را به همراه دو افسر انگلیسی برای ویکتوریا ملکه‌ی انگلیس ارمغان فرستاد و سرانجام در ۳ژوئن ۱۸۵۰ (۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶)

کوه نور در لندن به ملکه‌ی انگلیس تقدیم شد.

۱. در ذریعه‌ی هند نگذشت. ق. دولاغوز نام این مرد دهولپ سینگ (Dhulip Singh) نوشته شده.

کوه نور پیش از آن که به تراش برسد  $\frac{۳}{۸}$  قیراط سنگینی داشت ولی شاه شجاع برای نخستین بار آن را به دست یک جواهرماز و نیزی (ایتالیانی) به نام هورتنزیو بورگیو Hortenzio Borghio به تراش رسانید. ولی از تراش بد او چنان پشمیمان شد که گذشته از ندادن دستمزدش هزار روپیه هم از وی توانان گرفت.

پس از این که کوه نور به دست ملکه‌ی انگلیس رسید آن را در جواهرسازی دربار به تراش رسانید و اکنون بیش از  $\frac{۱}{۶}۵۶$  قیراط سنگینی ندارد.

درباره‌ی این الماس هندی‌ها می‌گویند که نگاه داشتن آن شگون ندارد زیرا چندین تن از پادشاهان و مردان نامی که آن را داشته‌اند کشته و یا بدبخت شدند بدین گونه:

۱- کارنا - پهلوان باستانی هند نخستین دارنده‌ی آن کشته شد.

۲- اویهئین - تاج و تخت خود را از دست داد.

۳- راجه‌ی مالوا - از تخت شاهی برآفتاد.

۴- نادرشاه - کشته شد.

۵- شاهرخ - نایتا و ناچار به تسليم آن شد.

۶- کرک سینگ - از نواده‌های رنجیت سینگ را که دارنده‌ی آن بود زهر خوردانیدند.

۷- شیر سینگ - در هنگام جشن تیر خورد.

۸- دلب سینگ - از انگلیس‌ها شکست یافته گنجینه‌های هنگفت و پادشاهی خود را از دست داد.

ولی اکنون بیش از ۹۵ سال است که در هوزه‌ی امپراتوری بریتانیا مانده که عاقبت آخرین دارنده‌ی آن معلوم نیست.

۹- ارنوو Orlov - (موزه‌ی مسکو) - پس از کشته شدن نادرشاه این الماس به یک بازرگان ارمنی در مشهد فروخته شد (معلوم نیست به چه مبلغ<sup>۱</sup>). سنگینی آن ۱۹۳ قیراط و تراش چندان خوب نیست.

در سال ۱۹۸۶ هـق. بازرگان ارمنی در برابر دریافت ۴۵۰۰۰ میل و یک فرمان اشرافی آن را بدکاترین دوم امپراتریس روسیه فروخت.<sup>۱</sup>



هنگام بازگشت نادرشاه به ایران محمدشاه یک تاج مرصع جواهرنشان، یک سربیچ جواهر، یک کمربند جواهرنشان، یک بازویند مرصع، یک شمشیر راست دکنی که مردم دکن آن را «دهوب» می‌گویند با بنده شمشیر مرصع و یک خنجر میناکاری به نام «یادگار هند» به نادرشاه پیشکش کرد.

گذشته از این غنایم نادرشاه ۴۰۰۰ جلد از کتاب‌های خطی گرانبهای از آنها را خودش از کتابخانه‌ی پادشاهی هند جدا کرده بود به ایران آورد. این کتاب‌های آستانه‌ی رضوی (مشهد) و کتابخانه‌ی شاهی تهران سپرده شد. و نیز ۲۵۰ عزاده توب‌های سگین و ۱۰۰۰ زنجیر پیل - ۱۷:۰۰ اسب - ۱۰۰۰ شتر از هند به ایران آورد.

محمدشاه یک هزار سوار از بهترین سواران گلارد شاهی خود را با اسب و اسلحه‌ی جنگی همراه نادرشاه کرد و این سواران همیشه با موکب همایونی همراه بودند.

همچنین ۱۰۰ تن از خواجه‌سرايان - ۱۳۰ نویسنده - ۲۰۰ آهنگر - ۳۰۰ بنا - ۱۰۰ سنگتراش - ۲۲۰ درودگر به قندهار فرستاده و نقشه‌ی شهر شاه جهان آباد را برداشتند تا در ایران شهری مانند آن برای پایتخت بسازند ولی بسیاری از هنرمندان آنان در راه لاهور گریختند.

برای سرگرمی سپاهیان چندین دسته از خنیاگران و توازندگان و بازیگران هندی را نیز از هند به ایران آوردند.

از غنایم هند برابر ۱۲۵۰۰۰ ریال جواهر برای کاترین دوئم امپراتریس روسیه و روی هم رفته ۴۵۰۰۰ ریال جواهر و پیشکش‌های دیگر با ۱۴ زنجیر پیل برای پادشاه عثمانی به نام ارمغان جنگی هند فرستاده شد.<sup>۱</sup>

### تاج‌بخشی نادرشاه

در برابر پیشکش‌های محمدشاه که مانند آن به دست هیچ یک از کشورگشایان جهان نیاذه است شاهنشاه ایران نیز تاج و تخت هند را به محمدشاه پخشیدند.

روز ۳ صفر ۱۱۵۲ جشن باشکوهی در کاخ پادشاهی دهلی برپاشد همگی سران لشکر، وزیران، فرماندهان ارتش، مهاراجه‌ها، استانداران، توانگران و درباریان هند و سران ارتش ایران در این جشن بی مانند در پایتخت گرد آمده بودند محمدشاه در ایوان کاخ ایستاده منتظر

موکب شاهنشاه ایران بود.

البهی گوناگون، آرایش تالار کاخ، چشم هر بیتده را خیره می‌کرد.

نادرشاه با شکوه بی‌مانندی همراه شاهزاده نصرالله میرزا بود و در بی شاهزاده نیز سردار جلابر و شاهزادگان دیگر در تالار کاخ نمودار شدند. محمدشاه با همه‌ی بزرگان هند بر خاک افتادند نادرشاه محمدشاه را از زمین بلند کرده نواوش فرمود و به دست خود تاج پادشاهی هند را بر سرش گذاشت و همه شادباش گفتند.

محمدشاه برای سپاسگزاری از این بخشش شاهانه چنین گفت:

«شاهنشاه ایران تاج و تخت پادشاهی هند را به من بازداده و بخشش بزرگی فرموده‌اند، باز دادن تخت و تاج هند به من، دودمان گوکانی را سرافراز و سریلنگ نموده و من هم برای سپاسگزاری از این بخشش بی‌مانند در پیش روی همه‌ی شما درباره تأیید می‌کنم که زمین‌های کناره‌ی راست رود سند از دریای عمان تا سرچشمه‌ی نالانگ را با همه‌ی شهرها، دره‌ها، دشت‌ها و کوه‌های آن سامان برای همیشه به کشور شاهنشاهی ایران واگذار نموده‌ام.»

در پاسخ گفتار محمدشاه شاهنشاه ایران لبخندی زده و چنین فرمودند:

«باید به هر یک ازو زیران و گماشتگان به فراخور کارشان از خزانه‌ی کشور ماهانه بدھید و نگذارید که هر یک برای خود دستگاه شاهانه و نوکرهای فراوان و سپاهی داشته باشد.»<sup>۱</sup>  
 «خود شما باید همیشه ۶۰۰۰۰ سپاهی آماده‌ی چنگ داشت باشید و به هر یک از آنان در ماه ۲۲ تومان بدھید. افسران و سربازان شما باید کارآزموده و خدمتگزار باشند نگذارید بیکاره و تبل بار بیایند.»

سپس روبه بزرگان هند نموده فرمودند:

«هر آینه آگاه شوم که یکی از شماها از فرمان پادشاه خود سریچی نموده‌اید نام آن کس از دفتر روزگار نابود خواهد شد. من در هر کجا باشم بی‌درنگ خود را به هندوستان رسانیده گناهکار را به سزای رفتار ناهنجارش خواهم رسانید.»

۱. بزرگان کشور هند در آن هنگام هر یک دارای کاخ‌ها و پارک‌ها و اندرون‌های بزرگ و زیبای بی‌شمار بودند. سرجان مالکم انگلیسی در کتاب خود می‌نویسد: روزی نادرشاه از قمرالدین خان و زیر پرسید: «چند زل در اندرون داری؟. گفت: اروی هم رفته ۸۵۰ زل! نادرشاه خنده‌داه و روبه حاضرین کرد و فرمود: «۱۵۰۰ زل دیگر به وزیر بدھید تا فرماندهی یک هنگ از زنان را داشته باشد.»

## بازگشت از هند به ایران

روز هشتم ماه صفر ۱۱۵۲ شاهنشاه ایران پس از ۵۸ روز ماندن در دهنه با کاروان غایم خود به سوی ایران رهپار گردید  
ارمغان جنگی هند را در ۱۳۰۰ صندوق بته و بار کردند و چون چارپایان باری کم و بارها بر زمین مانده بود ناچار یک روز در دشت شنیمار مانده به سان ارتش پرداخت. گرمای هوا تا ۵۵ درجه می‌رسید.

تا رود پناب (۶۴۵ کیلومتری دهنه) گرمایی هوا سخت و راهپیمایی اردو بسیار دشوار بود ولی از آن جا بارندگی‌های بی‌دریی گرمایی هوا را درهم شکست. آب رودخانه‌ی چناب چنان طغیان نموده بود که گذشتن از دور را تا چند روزی جلوگیری کرد. ذکری اخنان باکوشش و جانفشنانی بسیار هر طور که بود اردو را با همه‌ی بار و بته و صندوق‌ها از رودخانه سالم گذرانده شاهنشاه را از خود خشود کرد.

در میان راه به نادرشاه گزارش رسید که دسته‌های چندی از تیره‌ی یوسف‌زاده نزدیک تنگ خیبر با اندیشه‌ی دستبرد زدن به بار و بته در دره‌های آن سامان کمین کرده‌اند. برای سرکوبی آن‌ها دو هنگ سواره نظام از پیش فرستاده شد و آن‌ها را هزنان را در دره‌های بیرون تنگ خیبر غافلگیر کردند و چند دسته از آن‌ها هم به سوی کوهستان شمالی گریختند.<sup>۱</sup>

## شورش خدایارخان عباسی در استان سند و تسلیم او - ۳۲۵ کیلومتر راهپیمایی

پس از این که نادرشاه به کابل رسید فرمان داد تا گنجینه‌های هند را به هرات ببرند و در آن جا منتظر بمانند. در این میان از استان سند گزارش رسید که خدایارخان عباسی استاندار سند شورش و سرکشی آغاز کرده از پرداخت باج به گماشگان کشور شاهنشاهی خودداری می‌کند.

همین که نادرشاه این گزارش را دریافت کرد با ۵۰۰۰ سوار و تفنگدار به سوی استان سند رهپار گردید تا او را گوشمالی دهد.

<sup>۱</sup> سوچان مالکم می‌نویسد: «اً بِرَدَّهُتْ يُولَ آن‌ها را پراکنده نمودند».

روز ۱۴ ذیقده نادرشاه از راه دره‌ی غازیخان به لارکانه<sup>۱</sup> رسید و لی خداوارخان با سپاهیان خود به سوی گجرات<sup>۲</sup> گریخت و از برخورد با سپاه ایران خودداری نمود. خداوارخان هرگز گمان نمی‌برد که نادرشاه تا گجرات و سند جنوبی او را دنبال کند و تصور می‌کرد توانسته از چنگ نادرشاه فرار کند.

ولی نادرشاه روز ۲۱ ذیقده از رود سند گذشت از میان جنگل و نیزار به شهدادپور رسید. خداوارخان چون چنین دید به عمرکوت<sup>۳</sup> گریخت ولی باز هم نادرشاه از او دست برنداشت و این بار با پیمودن ۱۸۰ کیلومتر راه در یک راه پیمایی یکسره به عمرکوت رسیده و متنند شاهبازی که پس از هزاران پیچ و خم بر سر شکارش فرود آید خداوارخان را از چهار سو محاصره کرد.<sup>۴</sup>

خداوارخان که هیچ چاره‌ای جز تسلیم نداشت از رفتار گذشته‌ی خود پوزش خواسته و درخواست بخشایش کرد و همه‌ی اندوخته‌ی خود که برابر با ۵۰۰۰۰۰۰ ریال جواهر بود به نادرشاه تقدیم کرد.

نادرشاه نیز از گناه او گذشته استان سند را به سه شهرستان درآورده شهرستان بزرگ جنوبی را به خداوارخان سپرد و او را شاهمقلى خان نامید.<sup>۵</sup>

۱. لارکان - شهر کوچکی است در کلار و است رود سند و ۵۶ کیلومتری شهر شکارپور میان راه حیدرآباد.
۲. گجرات - شهرستان کوچکی است در شبه جزیره‌ای به همین نام در کنار دریای عمان و جنوب شرقی حیدرآباد. بندر سورات که کارخانه‌هایی کشتی سازی هند غربی در آن جا بوده در جنوب شرقی گجرات و کناره‌ی راست خلیج کوچکی به نام کابای است و شهرستان گجرات به همین خلیج بیوسته است.
۳. عمرکوت - شهر کوچکی است در شرق سند جنوبی کنار ریگستان و بیان پارکو در ۱۶۵ کیلومتری حیدرآباد.

۴. مینورسکی می‌نویسد: این لشکرکشی نادرشاه را می‌توان یکی از شگفت‌انگیزترین کارهای دوره‌ی زندگانی نو دانست.

۵. خداوارخان عباسی یا همان شاهمقلى خان گذشت از کار دیوانی هرگز مردم سند پیشوای مذهبی نیز بود و مردم آن سامان او را هرشد و پیشوای خود می‌دانستند. یکی از دستورهای او این بود که پیروان خود را از خوشی و بیوندی بیگانگان (از هر کش و آئین) عازمی داشت. مردم سند به نام او نذرها می‌کردند و به همین سبب خداوارخان هستی بیاری گرد آورده بود. پس از مرگ او یکی از هریدنش به نام میرغلام شاه که با اوی خوشباوندی نزدیکی داشت به جا بش شست ولی پس از چندی با یکی از بنویخ‌ها خویش نمود و به همین علت مردم بروی شوریده او را کشتند. پس از میرغلام شاه چهار برادر باز بلوج‌های والپور به نام فتحعلی، غلامعلی، کرمعلی، مرادعلی شهر سلا سند را میان خود قسمت کرد هر یکی به بخشی از آن فرمانروایی می‌کردند.

شهرستان دوم را به امیر محجّت خان استاندار بلوچستان و شهرستان سوم یا سند شمالی را با شهرستان شکارپور<sup>۱</sup> به سران دودمان داود پوترا که از نامی ترین خانواده‌های سند بالا بودند سپرد.

در آن روزها بهترین ارمنی‌که مردم بلخ و هرات برای نادرشاه آوردند اسب‌های بسیار خوب راهوار و خربزه‌های بلخی بود. شاهزاده رضا قلی میرزا نیز چندین بار از خربزه‌های شیرین بلخ برای نادرشاه فرستاده بود.

(نادرشاه خربزه را بسیار دوست می‌داشت چنان‌چه در چندگاهی بغداد و بین‌الثیرین از هرات و افغانستان شمالی برای او خربزه می‌آوردند یعنی از ۲۶۰۰ کیلومتر راه، پس از آرامش سند نادرشاه در روز ۷ صفر ۱۱۵۳ به نادرآباد رسید.

در این اردوکشی (از کابل به عمرکوت و برگشت) نادرشاه روی هم رفته ۳۲۵۵ کیلومتر را پیمایی کرد که از لحاظ سرعت و مدت شاهکاری است.

### بر تخت نشستن نادرشاه افسار در هرات

نادرشاه پس از رسیدن به نادرآباد ۱۰ روز در آن جا به سر برده سپس به سوی هرات راند. روز دوشنبه دهم مهر ۱۱۵۳ به آن جا رسید و در کوهستان ۶ کیلومتری بیرون شهر پیاده شده فرمان داد تا همه‌ی جواهر و خنایم هند را به لشکریان نشان بدند.

تحت طاووس از گرانبهاترین ارمنی‌های هند بود ولی چون چندان آرایش نداشت از این رو هنگامی که شاهنشاه ایران از هند به کابل بازمی‌گشت فرمان داد تا گروهی از بهترین جواهرسازان و هنرمندان هندی و ایرانی از هر گوش و کنار در هرات گرد آمده به آرایش تخت پیردادزند و سراپرده‌ی برازنده‌ای برای تخت آماده کنند.

استادان هنرمند در مدت یک سال تحت طاووس را با دانه‌های الماس کوچک و بزرگ، نعل، یاقوت، زمره و دیگر سنگ‌های نایاب و گرانبهای آراستند که مانند پارچه‌ی نوری درخشنان شده بود.

سپس آن تخت بی‌مانند را در سراپرده‌ی باشکوهی گذاشته و این دستگاه را به نام «تخت و

۱. شکارپور - شهرستانی است در سند شمالی که زود سند از میان آن می‌گذرد این شهرستان از شمال به دره‌ی غلی خاک و از خاور به دشت بیکاری از جنوب به سند مرکزی و از باختربه بنوچستان پیوسته است.

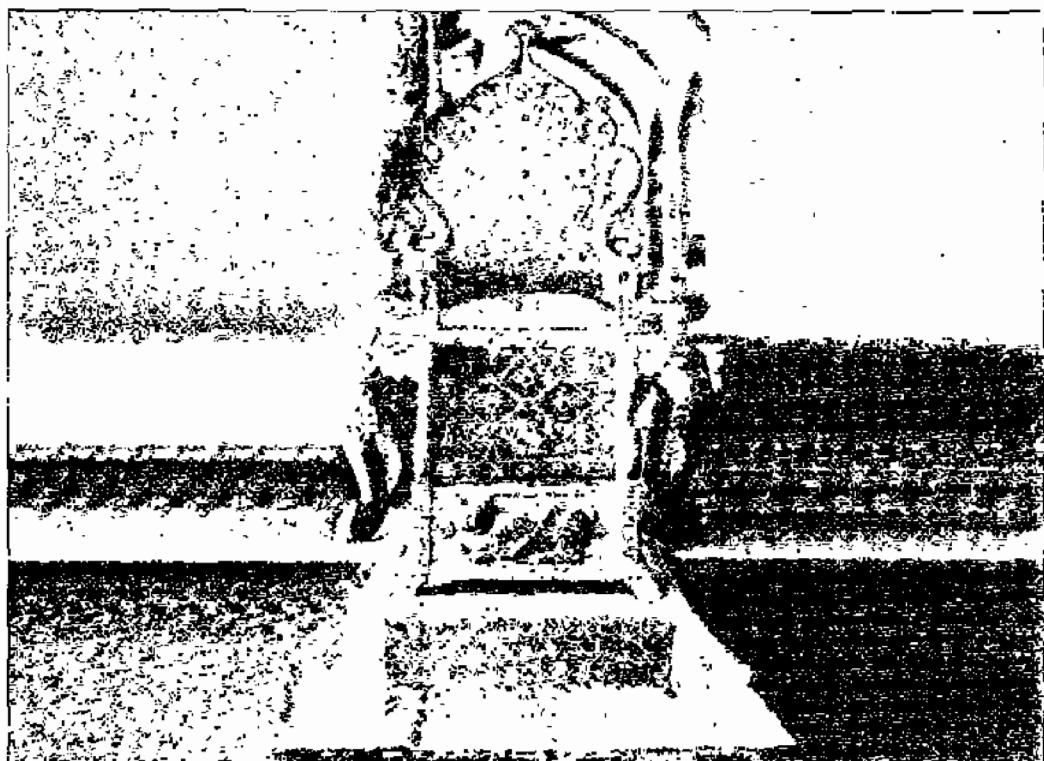
بارگاه نادری) نامیدند.

روز نوزدهم ع ۱۱۵۲ سال نادرشاه فرمان داد تا جشن بیان بزرگی برپا دارند و خود با شکوه بیهودگانی بر تخت طاووس نشست.

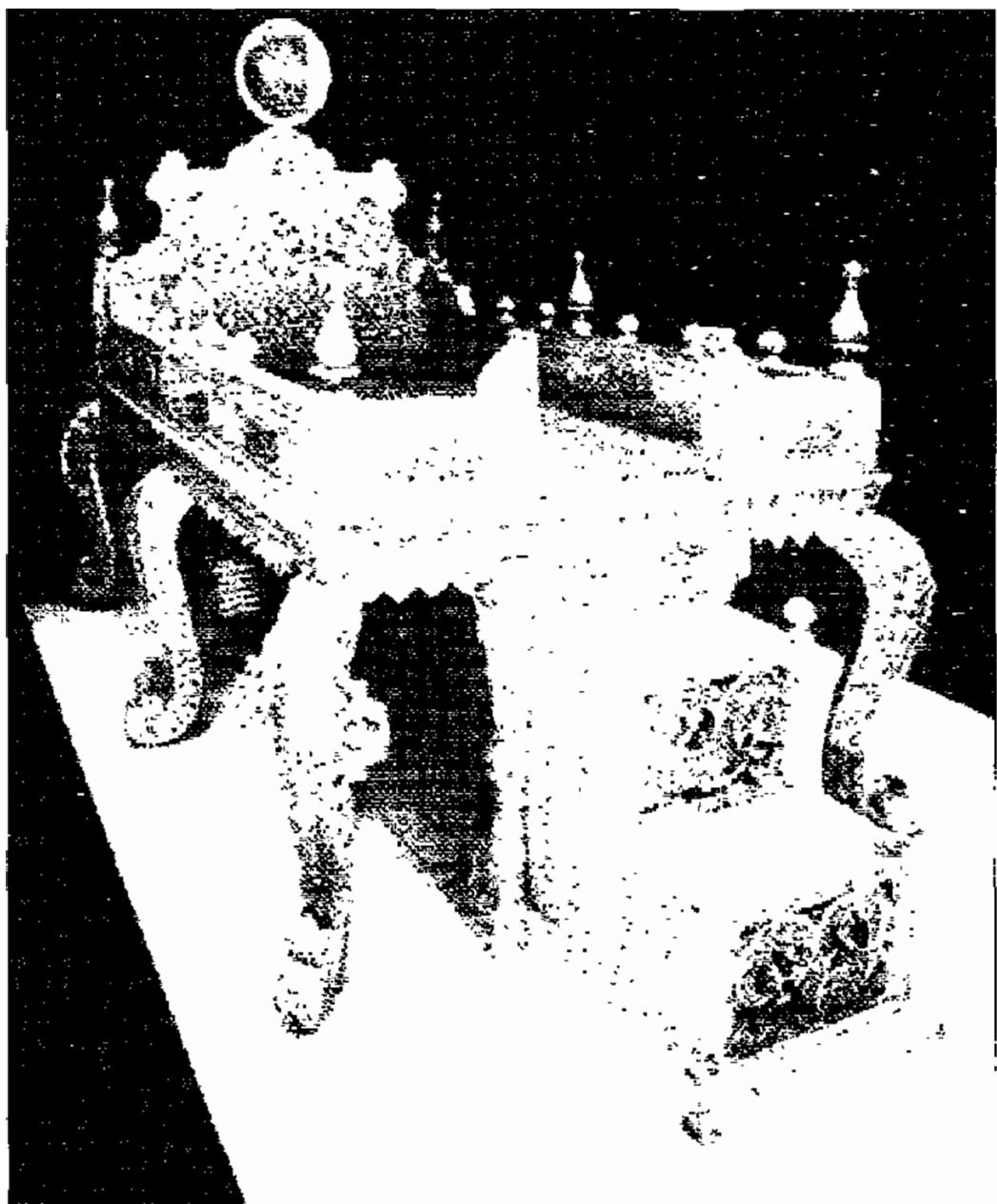
همگی شاهزادگان، سپهالاران، سرداران و افسران ارتش شادباش گفتند شاهنشاه با چهره‌ی گشاده آن‌ها را نوازش فرموده باعثت خود به هر یک از افسران انبویه ارتش شاهنشاهی رفteam شاهانه داد.

سپهیان ارتش شاهنشاهی با فریادهای بی‌دریی که تا چندین کیلومتر می‌رسید به پیشوای خود شادباش گفتند. فریاد شادمانی سپاهیان ایران در آن روز رستاخیزی برپا ساخته بود.

پس از این جشن بزرگ ۱۵ روز به همهی سپاهیان آسايش داده شد تا همگی برای یک شاهکار دیگر آماده شوند. این شاهکار، کشورگشایی نادرشاه در شاک توران بود که اخنوون خواهیم دانست.



تخت طاووس



یکی دیگر از تختهایی که نادر شاه به ایران آورده

## بخش هفتم

### لشکرکشی نادر شاه به خاک توران

#### نمای جغرافیایی - سازمان طبیعی و سیاسی سرزمین توران

سرزمینی که به نام ترکستان یا توران نامیده می‌شود دشت پهناوری است در آسیای مرکزی که دارای ۱۹۰۰ کیلومتر درازا و ۱۳۵۵ کیلومتر پهنا می‌باشد (بیش از ۲۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع). این دشت بزرگ از شمال به دریاچه‌ی آرال و خاک سیری و از خاور به کشور چین و رشته کوه‌های تی‌پین‌شان و استان کاشغر و از جنوب در مرز افغانستان به کوه‌های پامیر و هندوکش و رود آمودریا (جیحون) و شهرستان بادغیس و سپس به رشته کوه‌های هزار مسجد پیوسته و از آن جا نیز به رود اترک می‌رسد که این رود آن را از دشت گرگان ایران جدا می‌سازد. سامان غربی این دشت همه جا دریایی خزر است که با پیچ‌های بزرگ به گوشی شمال غربی می‌پیوندد.

دشت توران دارای دو رودخانه بزرگ است که یکی در شمال آن به نام سیردریا (جیحون) از کوه‌های «تی‌پین‌شان» در چین از نزدیکی شهر نارین سرچشمه گرفته و به همین نام تا استان سمرقند رسیده و از آن جا رو به شمال غرب رفته در نزدیکی شهر کازالیشک از شرق به دریاچه‌ی آرال می‌ریزد.

رودخانه‌ی درم یا «آمودریا» از کوه‌های پامیر و هندوکش در شمال غربی هند سرچشمه گرفته تهرستان‌های بدخشنان و غوندوز افغانستان را از خاک توران جدا کرده سپس در نزدیکی آبادی اولام به سوی شمال غرب رفته در درون خاک توران استان‌های بخارا و خوارزم را از هم جدا و از جنوب به دریاچه‌ی آرال می‌ریزد.

به جز این دو رودخانه‌ای بزرگ رودخانه‌های کوچک دیگری مانند زرافشان (در سمرقند و بخارا) و مرغاب (در شمال غربی افغانستان و مرو) و تجن (در مرز شمال شرقی خراسان) به این دشت می‌ریزد که آب آن‌ها در ریگستان‌های دشت فرو می‌رود.

بخش‌های شرقی توران را رشته‌کوه‌های بسیاری فراگرفته و نی شمال، جنوب غرب و مرکز آن هموار و برخی از جاهای آن از کف دریاهای آزاد نیز پست‌تر است و گروهی از موزخین عقیده دارند که این دشت تا مدت کمی پیش از تاریخ دریایی بزرگی بوده که رفته رفته به صورت امروزی درآمده است.

بیشتر دشت‌های توران به سبب نداشتن آب و گرمای سوزان آفتاب سرزمنی خشک، بیابان، ریگستان و وادی‌هایی است که هیچ گونه گیاه در آن‌ها نمی‌روید و بزرگ‌ترین بیابان‌های آن بیابان کبزیل کوم در شمال بخارا و سمرقند و دیگری کاراکوم در جنوب آن است که هر یک کمایش به پهناوری ۲۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع بوده و حز دشت‌های خشک و سوزانی نیستند. به جز این بیابان‌های بزرگ بیابان‌های کوچک‌تر دیگری مانند موپون (در شمال رودخانه‌ی سیر دریا) و گیمرک (در غرب بخارا) و همچنین بیابان شیل محمد در بخش‌های پهلوت نشین کنار دریای خزر وجود دارد که به ترتیب ۵۵۰۰۰ و ۶۰۰۰۰ و ۹۰۰۰ کیلومتر مربع کمایش وسعت دارند.

چنان‌که تاریخ نشان می‌دهد کشور ایران در همه‌ی ادوار تاریخی خود با مردم این دشت دست به گریبان بوده و همواره کشمکش داشته است.

ماسازت‌ها، سکه‌ها، باسکاها و هیئت‌الی‌ها همه از مردمان این سرزمنی بوده‌اند که همیشه برای شاهنشاهان ایران که دشمنان نیرومندی مانند: آسوری‌ها، لیدی‌ها، بابلی‌ها، مونانیان و رومی‌ها در غرب داشته‌اند در دسرهای بزرگی فراهم می‌کرده‌اند.

شادروان قردوسی مورخ متنی و شاعر بزرگ ما در شاهنامه از تاخت و تاز مردم این سرزمنی و جنگ‌های بی‌دری بادشاها و سرداران ایران با آن‌ها<sup>۱</sup> داستان‌های پهلوانی و

۱. فردوسی می‌غیرماید:

یکی لشکری ساخت افراصیاب	زدشت می‌نیزد تا رود آب
که گفتی زمین شد سپهر وان	همی بارد از تیغ هندی روان.

همچنین:

دلچسپی دارد.

هنگام جهانداری نادرشاه افشار چون امپراتوری رومیه به این خاک چشم دوخته و دست اندازی هایی به خاک توران کرده بود از این رو نادرشاه برای جلوگیری از پیشرفت آنها و هم برای سرکوبی مردم دشت که همواره استان های شمالی کشور را میدانگاه تاخت و تاز خود قرار می دادند لازم دید کار تورانیان را نیز یکسره کرده به این مردم خودسر و نافرمان نیز چشم زخمی برساند. با همین اندیشه بود که پس از پایان کار هند ارتش نیرومندی بسیج کرده به توران زمین رو آورد.

هنگام اردوکشی نادرشاه این سرزمین به دو استان بزرگ و چندین شهرستان کوچک درآمده بود که بخش های شمالی رود آمودریا مانند بخاراء، سمرقند، تاشکند، فرغانه و خوقند، در دست بازماندگان دودمان چنگیز و تیمور بود.

بزرگترین خان های آن سرزمین ابوالفیض خان از دودمان چنگیز بر همه این شهرستان ها فرمانفرما می کرد.

استان دوم یا خوارزم در دست خان های اوزبک و مرکزشان شهر خیوه بود. رئی هم رفته در خاک توران هر یک از سران ایلات چادرنشین که می توانند نیروی بی فراهم آورند بر یکی از بخش های دشت فرمانروایی کرده و بیشتر کارشان تاخت و تاز به همایگان و غارت کاروان ازد بود.

یکی از استان هایی که بیشتر میدان تاخت و تاز این چپاولگران بود استان خراسان بود. چنان چه در پیش گفته بادشاهان ایران برای جلوگیری از هجوم تورانیان همیشه بهترین سربازان و ایلات خود را در شمال خراسان متصرف می کردند.

اکنون که اندکی به چگونگی این سرزمین آشنایی یافته خوب است به گذتار خود بازگردید.

## بسیج ارتش ایران

روز دهم مهر ۱۱۵۳ نادرشاه افشار پس از این که عبدالغنى خان ابدالی فرماندار

→ سپاهی زجیحوں به این سو کشید  
که شد آفتاب از جهان ناپدید  
شاہنامه (لشکرکشیدن افراسیاب به ایران)

نادرآباد ر فتحعلی خان افشار را با ۱۵۰۰۰ سپاهی برای سرکوبی داغستانیان فرستاد فرمانی به نام همه‌ی شاهزادگان افشار نوشته و دستور داد تا هر یک با نیروی خود به سوی خراسان رهسپار گرددند.

روز یکشنبه یکم ع ۲ نادرشاه ارتش بزرگ خود را در میدان قراتپه بادغیس (نژدیک مرز خراسان و افغانستان) سان دید. ارتش ایران از سوار و پیاده و توپخانه به شماره‌ی ۱۵۰۰۰ تن در اردوگاه بزرگ گردآمده سراسر دشت‌های قراتپه را فراگرفته بودند. اسب، اسلحه، خواربار و سازمان ارتش شاهنشاهی ایران بسیار خوب و نادرشاه از داشتن چنین سپاه نیرومندی خشنود بود.

بیشتر شاهزادگان مانند رضاقلی میرزا و فرزند کوچکش شاهرخ میرزا، امامقلی میرزا، علیقلی خان (فرزنده ابراهیم خان ظهیرالدوله) فرماندهی لشکرهای این سپاه بزرگ را داشتند. پس از سان و بازدید سپاه شاهنشاه ایران فرمان پیشروی به سوی بلخ را داد.

### به سوی بخارا

روز یکم ج ۱۱۵۳ نادرشاه با ارتش بزرگ خود از راه ماروچاک و چچکتو به سوی بلخ به راه افتاد. فرمانداری بلخ را به نیاز محمد سرپرست بازهای شکاری دربار که برادرش در رکاب شاهزاده رضاقلی میرزا در جنگ با نیروی خان بخارا کشته شده بود، سپرده و خود به سوی شمال رهسپار گردید. کنار رودخانه‌ی آمودریا نیروی دریایی ارتش را که دارای ۱۱۰۰ فروند کشتی هر یک به گنجایش ۳۰۰۰ کینوگرم بوده و از پیش در کنار رودخانه ساخته و پرداخته بودند بازدید کرد. پس از بازدید کشتی‌ها فرمان داد توپخانه و خواربار ارتش را در کشتی‌ها جای داده به سوی چهارچوی پیشروی کنند.

روز هفدهم ماه ارتش ایران از کنار رودخانه و نیروی دریایی و توپخانه از روی آب به سوک چهارچوی به راه افتاد.

شاهزاده رضاقلی میرزا از پیش اردو با ۸۰۰۰ سوار روانه شد و علیقلی خان نیز با یک لشکر سوار و پیاده از آب رودخانه گذشته در کناره‌ی راست رودخانه پیشروی آغاز کرد. نژدیک آبادی کوکی نماینده‌ی خان بخارا حبیم خان پسر حکیم اتابلیق که از بستگان نژدیک ابوالغصیر خان بود با گروهی از بزرگان بخارا به پیشواز آمد و نادرشاه او را پذیرفت.

علیقلی خان در راه خود با دسته‌هایی چند از ایلات کنار رودخانه برخورد کرده پس از سرکوبی آنان همچنان پیش رفت. ایلات میان راه چون از رسیدن نیروی بزرگ آگاه شدند با همه‌ی کسانشان کوچیله به سوی بخارا و خوارزم گردیدند. بدین گونه ارتش ایران با یک سازمان جنگی بیار خوب پیش می‌رفت تا روز چهارشنبه ۸ مهر ۱۳۱۶ به چهارجری رسید و اردوگاه در همان جا برپاشد.

نادرشاه فرمان داد بدون درنگ پلی بر روی رودخانه انداخته برای گذشتن اردو آماده کنند.

پس از مه روز پل بزرگی به روی آب انداخته شد و روز سه‌شنبه چهاردهم ماه نادرشاه با درباریان خود و رحیم خان اتالیق فرستاده‌ی خان بخارا از آب گذشته کناره‌ی راست رود پیاده شد. در دنبال شاه دسته‌های سوار و پیاده و توپخانه نیز با همه‌ی ساز و برگ و بنه از آب گذشتند.

نادرشاه رحیم خان و هموهان او را با خوشی و خوشدلی روانه‌ی بخارا کرده به ابوالفیض خان پیغام داد که برای تسلیم شهر آماده باشد. پس از رفتن رحیم خان نادرشاه فرمان پیش‌روی داد و از راه کاراکول<sup>۱</sup> به سوی بخارا راند، برای نگاهداری راه بخارا - خوارزم یک تیپ از سپاهیان را در چهار جوی به پادگان گذاشت و به توپخانه دستور داد تا بازگشت اردو در روی آب متظر بماند.

۱. کاراکول - این آبادی کنار رودخانه‌ی کوچکی به نام زرافشان در ۷۴ کیلومتری جنوب بخارا و سر راه چهارجوي به بخارا است. قوچ‌های نامی دهستان کاراکول از بهترین قوچ‌های تحمی بوده و بردهایی که از این نژاد به دست می‌آید درای یوسته‌های سیار خوب هستند که در باروهای جهان به قام پوست بخارایی خرید و فروش می‌شود. قوچ‌های این دهستان را در همه جا به نام «کاراکول» نامیده و به بهای گزافی خریداری می‌کنند چنان‌چه بهای یک قوچ جوان کاراکول تا ۵۵۰۰ ریال نیز می‌رسد. چون از قوچ‌های کاراکول به خوبی نگهداری و پرستاری می‌شود از این رو هر یک از آنان می‌توانند تا ۲۵۰ میلی‌متر را بارور نمایند و از میش‌هایی که از این قوچ‌ها بارور شوند بردهای مرغوبی به دست می‌آید که هر تخته پوست آن‌ها تا ۲۵ ریال هم خرید و فروش می‌شود. قوچ‌های کاراکول در همه‌ی سال‌کاری جز خوردن و خوابیدن مدارند. تنها در هنگام جفتگیری از آن‌ها استفاده می‌شود و بسیاری از قوچ‌های نژاد کازاکول بر جسته بیزه‌ی آن‌ها باریک و شاخ هایشان درشت و پیچیده و خود آن‌ها درشت استخوان هستند. امروزه بخش بزرگی از شهرستان‌های سرخ و کلات (در شمال خراسان) این دام مفید را نگاهداری کرده و سائیله سود هنگفتی از فروش پوست‌های کاراکول به مردم آن سامان می‌رسد. در سال ۱۳۱۶ تنها فروش پوست یکی از مالداران کلات (رسول گدایی) ۱۲۰۰۰۰ ریال بوده است.

ارتش ایران از چهار جوی سبکبار پیش می‌رفت و چون خان بخارا حاضر به تسلیم شهر گردیده بود به نیروی بزرگ‌تر و توپخانه نیازمندی نداشتند. با این همه نادرشاه احتیاط را از دست نداخه بهترین سپاهیانش را با خود همراه برداشت که اگر پیشامدی روزی دهد، به قدر کافی سپاهی همراه داشته باشد.

### تسلیم ابوالفیض خان - نادرشاه در بخارا

روز یکشنبه نوزدهم ج ۲ سال ۱۱۵۳ ه. نادرشاه با ارتش خود به ۲۵ کیلومتری جنوب بخارا رسید و در همان جا اردوگاه خود را بپایان ساخت. سپس یکی از افسران خود را به شهر فرستاده به خان بخارا پیغام داده از درودگاه آمده تسلیم گردد. عصر روز بیستم ماه خان بخارا با همه‌ی درباریان و بزرگان شهر به اردوگاه شاهنشاه ایران آمده به پایوسی شاه سرافراز گردید. نادرشاه او را تواخت و هر یک از همراهان او را نیز به فراغور حال دلچویی کرده دستور پذیرایی آن‌ها را داد.

روز چهارشنبه ۲۲ ماه اوتش ایران به سوی بخارا به راه افتاد و در ۳ کیلومتری بیرون شهر اردو زد. نادرشاه با ابوالفیض خان و بیشتر افسران نامی ارتش ایران و شاهزادگان اشاره به شهر در آمده در کاخ خان بخارا پیاده شد. مردم شهر با فریادهای شادمانی شادباش گفتند. خان بخارا بهترین نیروی سوار و پیاده‌ی خود را که بیشتر اوزبک ر ترکمن بودند از سان‌شاه گذرانیده افسران نیروی خویش را به شاه معرفی کرد. نادرشاه فرمان داد تا ۲۰۰۰۰ تن از بهترین سپاهیان را برگزیده به خراسان بفرستند. سپس فرماننفرمایی خاک توران را به ابوالفیض خان بخشیده به دست خود تاج پادشاهی بر سرش گذاشت و او راه شاه ابوالفیض نماید. آن گاه فرمانی به نام همه‌ی استانداران دور و نزدیک توران نوشته شاه ابوالفیض را معرفی کرد.

شاه ابوالفیض برای سپاسگزاری از این بخشش شاهانه یکی از دختران خود را برای علیقلی خان ایشان نامزد و جشن عروسی بزرگی در شهر بپایان داشت. همچنین یکی از دختران خویشاوند خود را به حرم نادرشاه فرستاد.

سماان کشور شاهنشاهی ایران همان رودخانه‌ی آسوده را شاخته شد و همگو شهرستان‌های جنوبی رودخانه به خاک ایران پیوست.

پس از انجام جشن عروضی، نادرشاه تهماسب قلی خان جلایر را برای سرکوبی افغانی‌های پیرامون کابل که به تازگی شورشی برپا ساخته بودند روانه کرده و دستور داد با نیرویی که از بخارا به خراسان فرستاده شده به سوی کابل رهسپار و شورشیان را سخت گوشمالی دهد و نیز فرمانی به نام همگی استانداران و فرمانداران سند، پیشاور، کابل، هرات، غزنی، نادرآباد و بلوچستان نوشته دستور داد که هر یک با سردار جلایر هنگام لزوم همکاری و یاری کنند. بدین گونه نادرشاه فرماندهی نیروی شرق را به سردار جلایر افسر باوفای خود سپرد.

این سردار بی‌مانند که از آغاز پیدایش نادر همواره در جنگ‌ها بهترین پشتیبان و از کار آزموده‌ترین افسرانش بود با رسیدن به فرماندهی نیروهای شرق به آرزوی خود کامیاب گردید و گروهی از افران نیروی جلایر را که از آغاز جنگ نادر تا آن هنگام نسبت به فرمانده خود و فادران مانده بودند به فرماندهی سپاهیانش برگزید.

### به سوی خوارزم

ایلبارس خان فرمانفرمای خوارزم که مردی خیره‌سر و بی‌باک بود پس از تسلیم خان بخارا سخت خشمگین شده به خودسری و گردنه‌کشی برخاست. هنگامی که شاهنشاه ایران در بخارا بود به شاه ابوالفيض دستور داد که از جانب خود چند تنی را به خیوه فرستاده به ایلبارس خان پیغام داد که بیهوده مشت را با شمشیر رویه‌رو نکرده با همه‌ی سپاهیانش تسلیم شود و افزود که اگر چنین کند از پیشگاه شاهنشاه ایران در خواست بخشش گناهان وی را نموده فرمانفرمایی خوارزم را دویاره به او واگذار خواهد کرد.

پس از این که فرستادگان ابوالفيض شاه به سوی خوارزم رهسپار گردیدند اردوی شاهنشاهی نیز روز ۱۶ ربیع آن‌ها روانه شد در خواجه قلعه سی (هفتاد و دو کیلومتری چهارچوی) به ستد ارتش شاهنشاهی گزارش رسید که ترکمن‌های خیوه به فرماندهی محمدعلی اوشاک به همراهی چندین هنگ از اوزیگان به سوی چهارچوی پیش روی می‌کنند و اکنون در ۳۶ کیلومتری غرب چهارچوی اردو زده‌اند.

روز ۲۵ ماه ربیع که این گزارش به شاهنشاه ایران رسید در هنگ روانه شده با چابک‌سواران گارد شبانه به سوی چهارچوی تاخت و با مددادان با پیمودن ۷۲ کیلومتر راه از

پل چهارچوی گذشته آن سوی آب به نیروی پادگان چهارچوی پیوست و متضطر دشمن ماند. چون از محمد عنی اوشاک خبری نیود نادرشاه دو تن از سران اوزیک را برای اتمام حجت نزد ایلبارس خان فرستاده بیعام داد اگر تسلیم نشود فرمان ماز حمله به خوارزم داده خواهد شد. ولی خان خیوه نمایندگان ابوالفیض شاه و نادرشاه را کشته به ائمam حجت نادرشاه هم پاسخی نداد. پس شاهنشاه ایران آخرین چاره را در به کار بردن شمشیر داشت و فرمان پیشروی داد. ارتش ایران در کنار رودخانه به سوی غرب و خاک خوارزم به راه افتاد.

### نخستین بدخورد با دشمن

روز ۲۱ ماه ربیع‌الثانی ۱۱۵۳ نادرشاه برای غافلگیر نمردن دشمن ستون سواران پیشتاز را به سوی دشمن فرستاد با این اندیشه که پس از دراویختن ستون پیشتاز با نیروی محمدعلی اوشاک ناگهان خود با سواران گارد بر سرشار تاخت اورده کارشان را یکره کند.

سپاهیان پیشتاز به فرمان شاهنشاه باشتاب رو به دشمن آورده پس از یک جنگ خونین و فدکاری بی‌مانند نیروی محمدعلی را درهم شکسته پیش از این که نیروی کمکی شاهنشاه برداشت سنجینی به او رسانیدند. محمدعلی اوشاک پس از این شکست با دادن کشته و اسیر و زخمی بی‌شمار پشت به میدان کارزار کرده گریخت و سواران ایران او را دنبال کرده دسته‌هایی چند از اوزیکان را به خاک و خون انداختند و پس از گرفتن اسیران بسیار به اردوگاه بازگشتند.

پس از این نبرد نادرشاه چند روزی تا رسیدن اردوی بزرگ درنگ نمود و روز پنجمین به ۲۸ ماه ربیع‌الثانی سواره و پیاده از کنار رودخانه، نیروی دریایی و توپخانه از روی آب آمودریا به سوی خوارزم رهسپار گردیدند.

روز ۱۳ شعبان نیروی ایران به آبادی فوهبویونی رسید و اردوگاه ارتش شاهنشاهی در همان جا برپا شد.

### شکست ایلبارس‌خان و پایان کار او

ایلبارس‌خان پس از شکست محمدعلی اوشاک باز هم دست از خیره‌سری برنداشته با

پاهاز خود در دز هزار اسب<sup>۱۸</sup> (۱۸ کیلومتری دوه بیرونی) دویاره خود آراهنی نموده مستظر رسیدن ارتش ایران شد.

شاهنشاه ایران برای این که دشمن را به پیشدمتی ولاد نموده از دز هزار اسب به بیرون کشاند تا دو روز از پیش روی به سوی دز خودداری کرد ولی ایلبارس خان که کمایش از اندیشه و نقشه‌ی شاهنشاه آگاه بود بی‌آن که گامی از دز به بیرون نهاد فرمان داد تا آب رودخانه را به خندق‌های دور دستند و با خاکریز دیوارهای پشت خندق‌ها را بیش از پیش مستحکم ساخته آماده‌ی دفاع نمودند.

چون دز هزار اسب از یک سوبه رودخانه‌ی آمودریا پیوسته و آب بر آن سوار بود، این کار به زودی انجام گرفت و دزداران متظر حمله‌ی ایرانیان شدند.

نادرشاه چون می‌دانست چیرگی بر دز به زودی و بدون دادن کشته‌ی فراوان می‌رسد از این روابا یک ستون از سواران سبکیار خود دز را دور زده بی‌آن که بر آن یورش برد و یا دز را محاصره کند، به سوی خیوه کرسی نشین خوارزم رو آورد. ایلبارس خان چون از اندیشه‌ی شاهنشاه آگاه شد برای این که از پهلوی چپ ارتباطش با خوارزم قطع نشود از روی ناچاری دز را تخلیه کرده از کنار رودخانه به سوی خیوه راند. ارتش ایران در میان راه با چندین دسته از تیره‌های ترکمن یموت و نکه برخورد نمودند. نادرشاه خود با سواران گارد شاهی یورش

۱. دز هزار اسب بزرگ‌ترین استحکامات جنگی تاریخی و معروف خوارزم است در کنار رود چیخون که به متوجهی کید دزهای خوارزم بوده است. درباره‌ی اهمیت لشکری این دز از تاریخ سنجوقیان چنین برمی‌آید: در سال ۵۴۲ هـ سلطان سنجور سلجوقی جبهت خوابایدین تیروشی که به فرماندهی آتش خوارزم استاد در آن سرزمین آغاز شده بود برای دو میان بار به خوارزم حمله کرد دز هزار اسب را محاصره کرد در این زدیکشی الوری شاعر (درگذشت بین سال‌های ۵۸۵ و ۵۸۷ هـ) همراه سلطان بود و هنگام محاصره‌ی دز این رباعی را شاره به سلطان سنجور ساخت:

ای شاه همه ملک زمین حسب تو راست      دز دولت و اقبال جهان کسب تو راست

امریز به یک حمه هزار اسب بگیر      فردا خوارزم و صد هزار اسب تو راست

سلطان سنجور فرمان داد این رباعی را بر تیری نویته به سوی لشکرگاه دشمن پراندند. رشید وظواح (درگذشت به سال ۵۷۳ هـ)، شاعر دریار آتش خوارزم شاه در پاسخ رباعی انوری این شعر را خطاب به آتش ساخت:

گو خصم توای شاه شود رستم گرد      یک خر زهوار اسب نتواند برد

چون این پاسخ به سلطان سنجور رسید فرمان حمه داد و پس از یک رشته نبردهای سخت دز هزار اسب را گشود آتش خوارزم شاه به همین جهت بر وظواح خشمگین شده خواست او را شکنجه نماید ولی چنان تندی از درباریان به میانجیگری برخاستند و آتش از آزار شاعر بیچاره چشم پوشید. (ل)

بسیار سختی به آنها آورده گروهی را به خاک و خون انداخت و دیگران چون چنین دیدند به سختی از میدان جان به در برده گریزان به ایلبارس پیوستند.

ایلبارس که سخت بیچاره شده بود به سوی دژ خانقه که یکی از دژهای پنجگانه‌ی خوارزم بود رفته در پیرون دژ اردو زد و چند دسته از سواران را بر سر راه‌های پیرامون دژ به پاسداری گماشت.

با مدد این روز دیگر نادرشاه به نزدیکی دژ رسیده فرمان حمله داد. چنگی بو اندازه داشت انگیز و خوبین درگرفت. هر دو سپاه بالای جان و مردانه مو جنگیدند. سواران ایران در این چنگ چنان بیاکی از خود نشان دادند که در کمترین چنگی مانند آن دیده شده. سرانجام نیروی ایلبارس خان شکست یافته پریشان و سراسیمه پشت به میدان چنگ کرده، فوز کردند. گروه بسیاری از دشمن به دست سواره نظام ایران در خون خود غلتیدند. یک ستون کوچک از سپاهیان ایلبارس خان از پیوستن به اردوی وی خودداری و به سوی خیوه گریخته از این کشتارگاه جان سالم به در بردن و لی سواران تیزه‌دار ایران دست از آنان برنداشته هنگام گریز انبوی را از خانه‌ی زین دیوده به خاک انداختند و گروهی را نیز اسیر کرده به اردوگاه آوردند.

ایلبارس خان که از هر سو در فشار ازتش ایران مانده بود ناجار با یاقیمانده‌ی سپاهیانش به دژ خانقه پناه برداشت.

ازتس ایران همگی اردوگاه، تویخانه و بنی ایلبارس خان را به چنگ آورده دژ خانقه در محاصره افتاد.



پس از این پیروزی به فرمان شاهنشاه ایران توبهای باروکوب سنگین را از کشته‌ها پیاده کرده در دشت پیرامون دژ جای دادند و بدون درنگ دژ را از هر سو به باد شلیک گرفتند. تویخانه‌ی ازتش شاهنشاهی با گلوله‌ها و خمپاره‌های سنگین تا سه روز دژ را زیر آتش گرفت و بیشتر دیوارهای دژ اسفنج وار سوراخ سوزانی شد.

با این همه ایلبارس سخت ایستادگی و از تسلیم خودداری می‌کرد. چون پیش‌بینی شده بود که ایلبارس باز هم چندی ایستادگی خواهد کرد از این رو به چندین دسته از نقیزنان دستور داده شد که در چندین نقطه نقب زده به زیر دیوار دژ راه بیابند.

با این شیوه دیوار دژ از چند جا شکافته شده فرو ریخت و آخرین امید پناهندگان بر پاد رفت. تا این که روز ۲۴ ماه شعبان پس از آن همه جنگ‌های خونین و نبردهای وحشیانه دژداران چند تنی از سران اوزبک را به نمایندگی به پیشگاه شاهنشاه ایران فرستاده پوزش خواستند. ولی اینبارس خان با این که هیچ راه گزین و امیدی نداشت از تسلیم خودداری کرده در دژ عاند.

روز دیگر به فرمان شاهنشاه او را به پیشگاه آوردند و چون رفتار وی بیاندازه گستاخانه و برخلاف آینین جنگی و مردانگی نمایندگان بی‌گناه را کشته بود از این روزی را با بیست تن از همدستان و خویشاوندانش که در اندیشه‌ی ناپاک او شرکت داشتند در حضور سران ارتش از دم شمشیر گلزاری‌ند.

پس از پایان کار اینبارس خان به فرمان شاهنشاه ایران فرمان‌فرمایی خوارزم را به ظاهر خان نواده‌ی ولی محمدخان از دودمان چنگیز را گذار و برای هر یک از بخش‌های خوارزم نیز بخشدارانی برگزیده شد.

چون یک دسته از سپاهیان برای چپاول دژ خانقاہ خودسرانه به سوی دژ روآورده بودند به فرمان همایون همه‌ی آن‌ها را دستگیر و سی تن از آنان را گرفتن زدند که برای دیگر سپاهیان پندی باشد.

### تسليمه دژ خيوه - آرامش خوارزم

هنگامی که ارتش نیرومند ایران به سوی خوارزم پیش روی می‌کرد اینبارس خان سوارانی چند به سر زمین آراک فرستاده از تیره‌ی قزاق آن جا کمک خواسته بود ابوالغیر خان سردسته‌ی قزاق‌ها با شتاب بسیاری چندین دسته از سواران قزاق و اوزبک آراک گرد آورده به سوی خیوه رهیار گردید، ولی بدبهختانه هنگامی در رسید که کار از کار گذشته بود، ابوالغیر خان چون خود را تها و دشمن را نیرومند دید نماینده‌ای نزد شاهنشاه ایران فرستاده اظهار بندگی کرد و لی پس از رفتن نماینده چون دید مردم شهر از تسلیم خودداری و سربه سرکشی برداشته‌اند برای این که به رایگان به چنگ ارتش ایران نیفتند مردم خیوه را گذشته پیش از رسیدن از تشن ایران به سوی قراقستان گریخت.

از آن سو شاهنشاه ایران چون از کار دژ خانقاہ و اینبارس خان فارغ شد به خیوه رو آورد.

شهر خیوه کرسی نشین استان خوارزم آن هنگام دارای دیوار و باروی مستحکمی بود. اوزبک‌ها با گرد آوردن خواربار فراوان خواستند در برابر ارتش ایران ایستادگی و از تسلیم شهر خودداری کنند. با این تدبیشه خندق‌های پیرامون شهر را به آب بسته و چنین می‌پنداشتند که ارتش ایران را به شهر راهی نبوده و پس از یک چند سرگردانی خسته شده پس کار خود خواهد رفت.

بدبختانه این امید بیهوده بود و ارتش ایران چنان که در زیر گفته خواهد شد شهر را به چنگ آورد بدین گونه:

چون شاهنشاه ایران دید با یورش و شلیک توپخانه به زودی کاری از پیش نخواهد رفت با یک شاهکار فکری که در این گونه موارد از وی پدید می‌آمد دست به کار زد. شاهنشاه ایران خود سوار شده شهر را از چهار سو بازدید کرده سپس فرمان داد تا از چند جا خندق‌های زیر دیوار را شکافته آب را به دشت‌های بیرون شهر جاری سازند تا خندق خشک شود. چندین دسته از بیلداران به کار پرداختند و پس از سه روز ناگهان بند نهرهای را که به خندق می‌پیوست شکافتند و آب خندق در نهرها افتاده در اندک زمانی دشت‌های پایین شهر را فرا گرفت و خندق خشک شد.

عصر همان روز مردم شهر با ناامیدی کنید شهر را به پیشگاه شاهنشاه ایران آورده تقدیم کرده و از گناه خود پوزش خواستند. شاهنشاه ایران همه‌ی آنان را بخشیده ۴۰۰۰ تن از بهترین بیهادران اوزبک را ساندیده در ارتش شاهنشاهی پذیرفت.

سپس به فرمان شاهنشاه به ۸۰۰۰ اسیر ایرانی که ایلبارس خان از خراسان آورده بود اسب و چارپایان بارکش و خواربار داده به سوی میهن‌شان روانه کرد ۴۰۰۰ ایرانی را که در خیوه به اسیری آورده بودند به ۲۴ کیلومتری شمال آبیورد کوچ داده در نزدیکی چشمی خلجان آبادی بزرگی به نام خیوه آباد برای آن‌ها ساختند (به نبرد تپه‌ی محمود مرگان همین کتاب مراجعه کنید).

پس از آرامش همه‌ی بخش‌های خوارزم و خستگی گرفتن سپاهیان روز ۱۷ ماه رمضان سال ۱۱۵۳ ارتش پیروز ایران به سوی چهارچوی رهپار و روز چهارم شوال به آن جا رسید. در چهارچوی حکیم یک‌اتالیق را که با پیشکش‌هایی چند به نمایندگی ابوالفیض شاه بروک شادباش به پیشگاه همایونی آمده بود پذیرفته به دلخوشی بازگردانیدند.

آن گاه از چهار جزوی و مروبه کلات رهسپار و چند روزی در آن دژ خدا آفرین که بادگارهای فراموش نشدنی داشت به آسایش برداختند. هنگام توقف در کلات دستور فرمودند تا مسجد، بازار، چارسو و ساختمان‌های دیگری در آن جا بسازند. سپس از راه ابیورد، کوپکان، قوچان و رادکان به مشهد بازگشت فرموده میان هلهله‌ی شادمانی و فریادهای شادباش مردم که به دیدار سردار ملی و شاهنشاه با فرز و جاه خود سرافراز شده بودند به شهر درآمدند و هدایای گرانیهایی به آستان مقدس رضوی تقدیم داشتند.

در مشها، نمایندگان محمدشاه گورکانی پادشاه هند با پیشکش‌های گرانیها و چندین زنجیر پیش‌های کوه پیکر به پیشگاه همایونی رسیده فرمان واگذاری بخشی از خاک آت‌ٹک را که باج سالیانه آن ۱۲۵۰۰ تومان بود با پیشکش‌هایی که قمرالنّدین خان وزیر و دیگر سران کشور هند فرستاده بودند تقدیم نمودند.

## بخش هشتم

### به سوی داغستان

#### سرکوبی لزگی‌ها و گردنه‌کشان دیگر

کشته شدن ابراهیم خان ظهیرالدوله به دست لزگی‌های داغستان آتش خشمی در دل نادرشاه برافروخته بود که فرونشاندن آن جزو یک خونریزی سهمناک امکان ناپذیر بود زیرا گذشته از رشته‌ی مهر و دلبستگی برادری ابراهیم خان مردی بود کار آزموده و کافی که شاه به او سخت اطمینان داشت. گذشته از این محظوظ تر از برادر کیست؟

چنان چه در پیش گفته نادرشاه به خونخواهی برادر و هم برای این که زهر چشمی به مردم خود سر داغستان نشان داده باشد در بازگشت از عمرکوت چون به نادرآباد رسید یک لشکر به شماره‌ی ۱۵۰۰۰ تن از بهترین جنگجویان افغانی ابدانی و افسار را به فرماندهی عبدالغنى خان فرماندار نادرآباد و یکی از افسران خود (فتحعلی خان افشار) برای سرکوبی لزگی‌ها به داغستان گسیل داشت.

پس از این که موکب همایونی به مشهد رمید دوباره چندین هنگ از سپاهیان را به کمک دلاوران افغانی به داغستان فرستاد که تا رسیدن اردوی شاهنشاهی دشمن را آسوده نگذاشته دمار از روزگارشان برکشند.

روز چهارشنبه ۲۶ ذیحجه ۱۱۵۳ موکب همایونی پس از ۵۶ روز توقف در مشهد از راه قوچان، دشت گرگان و مازندران به سوی داغستان رهسپار گردید.

از قوچان تا گرگان راه پیمایی اردویی اندازه دشوار بود زیرا به واسطه‌ی کمایی خواربار و بارندگی‌های بی‌دریجی بسیاری از چارپایان پی شده از رفتن بازماندند و آسیب بزرگی به بنه‌ی

او دو رسید.

پیش روی اردو در اثر سیلاب و صیان رودخانه ها بسیار کند بود چندان که در روز نمی توانستند بیش از ۹ کیلومتر راه پیمایی کنند.

با این سختی موكب همایونی به دشت گرگان رسید و در بالای رود اتوب اردوگاه ارتش بربا شد تا سپاهیان یک چند خستگی گرفته آماده می پیش روی گردند.

### گزارش فرماندهی نیروی اعزامی به داغستان

هنگامی که موكب همایونی در دشت گرگان بود، گزارشی از فرماندهی نیروی اعزامی داغستان رسید بدین گونه که لزگی های جار و تله که از رشیدترین جنگجویان کوهستان داغستان و در دامنه های جنوبی و شمالی کوه های مرکزی قفقاز پراکنده بودند در سه نقطه از دامنه های جنوبی کوه های مرکزی به نام جار و جاوخ و آغزی بیرون سنگرهایی ساخته آماده چنگ گوشتیز بودند.

روز ۱۵ ذیحجه نیروی اعزامی ایران به استحکامات دشمن رسیده بدون درنگ به جنگ پرداختند.

ستون یکم نیروی دشمن که در «جار» بود، تاب فشار و سریز سخت رزم جویان ایران را نیازده پس از یک چنگ کوتاه سنگرهای خود را رها کرده به خط دوم که در جاوخ بود، گریختند و چون دامنه شرقی کوه در دست آنها بود توانستند خود را از محاصره رهایی دهند.

نیروی اعزامی پس از به دست آوردن سنگرهای جار به سوی جاوخ پیش روی کرده پس از چندین حمله مرتبانه و بورش های بی دری ستون دوم دشمن را از سنگرهای بیرون رانده با گرفتن اسیران بسیاری لزگی ها را به موقع ستون سوم که بر فراز کوه بودند گیریزند.

خط سوم یا استحکامات آغزی بیگ با یک گذرگاه تنگ و بسیار سخت کوه تابی به دامنه کوه مربوط بود که دشمن به خوبی می توانست با یک دسته کوچک از تفنگداران راه راه را زمینه های جنگی بینند. ولی با این همه جنگجویان رشید ابدالی برای نشان دادن بیباکی و فداکاری و جلت خشنودی شاهنشاه ایران، از فرمانده نیرو اجازه حمله به استحکامات خط

سوم را خواسته و با یک از جان گذشتگی بی مانند از سنگلاخ‌های دشوار سینه‌ی کوه خود را بالا کشیدند.

آن روز از بامداد تا شامگاه جنگ و نیاندزی در پیرامون کوه دنباله داشت. شامگاهان دلوران افغانی از تاریکی هوا استفاده کرده عرق‌زیان و نفس‌زنان خود را به بالای کوه می‌کشانیدند.

لرگی‌ها چون مرگ را در برابر چشم دیده و از پشت راه گریزی نداشتند کوشش کردند که با پرتاب نمودن تخته سنگ‌ها از پیشروی تفنگداران جلوگیری کنند و بدین گونه از تفنگداران چند تنی را از پای درآوردند. ولی به سبب تاریکی شب این کار چندان تأثیر نکرد و پیشروی پیادگان هم چنان ادامه داشت.

با این جانفشاری تفنگداران افغانی به بالای کوه رسیدند و از هر سو دوان دوان به سنگرهای دشمن رو آوردند.

گروهی از لرگی‌ها وقتی که چنین دیدند، برای رهایی از چنگال جنگجویان خشنمانک افغان خود را از کوه پرت کرده نایبود شدند. دستی بزرگی از آن‌ها نیز در سنگرهای زنده و زخمدار دستگیر و چند تنی توانستند از این کشتارگاه جان سالم به در ببرند.

بدین گونه آخرین نیروی عمدی داغستانی هاشکست یافت و اردوگاهشان با همه‌ی بنه، خوازبار، توب‌ها و دیگر افزار جنگی به دست نیروی اعزامی افتاد.

این بود گزارشی که فرمانده نیروی اعزامی داغستان به پیشگاه نادرشاه افشار تقدیم داشته بود.

شاهنشاه پس از دریافت این گزارش فرمان داد خلعت‌های برآزنده‌ای برای فرماندهان نیرو و افسران فرستاده ده هزار تومان هم به سپاهیان افغانی انعام بادهند.

پس از سه روز گزارش دیگری رسید دایر بر این که نیروی اعزامی به لرگی‌های تله نیز تاخت آورده گروهی از جنگجویانشان را که ایستادگی می‌کردند از دم تمثیر گذرانیده کشان را اسیر و دستگیر کردند ولی هنگام بازگشت از جایگاه آن‌ها برف بسیار سختی باریده و بیش از  $20^{\circ}$  تن از جنگجویان افغان جان سپرده‌اند.

پس از این گزارش موکب همایونی از راه گرگان - اشرف (بهشهر) و سوادکوه به سوی داغستان رهسپار گردید.

## پیشامد ناگوار

روز یکشنبه ۲۸ ماه صفر ۱۱۵۴ هنگامی که موکب همایونی از مازندران به سوی داغستان رهسپار بود نزدیک دز اولاد<sup>۱</sup> میان زیواب به بیهجان با ۲۰ گام فاصله از میان جنگل کنار جاده ناگهان تیری به سوی شاهنشاه اندلختد. گلوله‌های تنگ زیر بازوی شاه را به اندازه‌ی یک انگشت خراش داده از آن جایه شست دست چپ که افسار را داشت رسید سیس به پشت گوش اسب برخورد سرشن را متلاشی کرد. اسب و سوار بر زمین غشیدند.

شاهزاده رضا قلی میرزا که به دبال شاهنشاه اسب می‌راند بی‌درنگ برای دستگیر نمودن تیرانداز سپاهیان را در جنگل پر اکنده کرد و شاه را از زمین بتند نموده زخمش را بستد.

پس از جستجوی بسیار با همه‌ی کوششی که سپاهیان و سواران گارد شاهی برای پیدا کردن تیرانداز کردند کسی به دست نیامد و تیرانداز توانست فرار کند.

در اثر این پیشامد نا به هنگام نادرشاه سخت خشمگین و به سوی تهران رهسپار گردید. ازدواج شاهنشاهی به تهران رسید. چون نادرشاه به فرزند بزرگ خود رضا قلی میرزا بدگمان شده بود او را در تهران گذاشته در نیمه‌ی ع ۱۱۵۴ به قزوین رسید و از راه قراچه‌داغ به سوی فرقان پیشروی کرد.

در میان راه برخی از سردارهای تیره‌های تیرانداز نهاده شده بپابوسی موکب شاهنشاه سرافران گردیدند.

روز ۱۷ آذر شاهنشاهی در گموخ که سامان شمانی خاک داغستان است اردو زد.

۱. اولاد نام یکی از بهلوانان مازندران است که در شاهنامه چندین بار از او نام برده شده است. هنگامی که رستم برای زهایی کیکاووس به مازندران می‌رفت روزی در یکی از چمنزارهای اولاد به مستراحت پرداخت. دشتیان جون مرد بیگانه و اسپی را در چمنزار دید نزد رستم که سپرشن وا زیر سرنها به لعینه بود آمده بپوشش مورد که با چه جوانی در چمنزار اولاد آمده و اسپی را در آن جا رها کرده است؟ رستم از گشتنی دقتیان خشمگین شده پرخاست و گوشش‌های او را از پیغ کنده در دستش گذاشت و گفت برو به اولاد تکایت کن. دشتیان موبه کنان نزد اولاد آمده داشتان برخورد خود را با رستم به او گفت و اولاد از تیلن چیز زور یارویی به شگفت اندر شده به دید رستم آمد قردوسی می‌فرماید:

مدان مرز اولاد بد پیهوان      یکی نامداری دلیر و جوان

و نیز:

بدو گفت اولاد نام تو چیست      چه مردی و شاه و پنه تو گیست

تا زبان

و امروز در بین زیواب و بیهجان خواره‌های دزی دیده می‌شود که به نام اولاد معروف است.

## تاختن آرال‌ها و قزاق‌ها به خاک خوارزم

چون ارتش ایران از مشهد به سوی داغستان به راه افتاد او زیک‌های آرال برای بازستاندن استان خوارزم جنبش آغاز کرد آماده‌ی حمله به خیوه شدند، تا این که پس از رسیدن نادرشاه به داغستان نور علی خان پسر ابوالخیر خان قزاق با آن‌ها همدست شده به کمک سواران قزاق به خوارزم رو آورد و در خیوه را پس از چند روز محاصره گرفتند، نور علی خان پس از چیرگی بر طاهر خان استاندار شهر وی را با تمنی چند از هواخوانش از دم شمشیر گذانیده خود را استاندار خوارزم نامید.

چون گزارش این پیشامد به نادرشاه رسید سيف الدین خان بیات و محمد علی خان قرخلو را نا دستمزراتی چند نزد شاهزاده نصرالله میرزا که در مشهد بوده فرستاده فرمان داد که برای سرکوبی نور علی خان به سوی خوارزم رهسپار گردد.

در بهار سال ۱۱۵۴ شاهزاده نصرالله میرزا با نیروی پیاده و سوار پادگان مشهد و توپخانه به سوی خوارزم به راه افتاد و چون به مردم رسید یک دسته از سران او زیک به نزد شاهزاده آمد از کرده‌ی خود پیشمان و با اظهار دلسردی از نور علی خان در خواست بخشایش گردند. شاهزاده کیفیت را به شاهنشاه گزارش داده خود به سوی خوارزم رو آورد.

چون گزارش شاهزاده به نادرشاه رسید فرمان داد از تبیه او زیکان چشم پوشی شود. پس شاهزاده استان خوارزم را به ابوالمحمد فرزند ایلارس خان که از چاکران درگاه شاهنشاه و از ملتزمین رکاب شاهزاده بود داده وی را به نقب ابوالغازی سرافراز گردانید. سپس چهار هنگ از بهترین سواران آرال و او زیک را برگزیده به داغستان فرستاد که به ارتش شاهنشاهی بیوندند و اسرای تکه و یموت را که همواره در آن سرزمین آشوب برپا می‌ساختند از خوارزم کوچانیده به خراسان فرستاد و پس از آرامش خوارزم به مشهد بازگشت.

## سرکوبی تازیان مسقط و عمان

چنان چه در پیش گفته شد بیگلربیگی فارس جزایر بحرین را از تازیان خلیج فارس بازستانده امام مسقط را با جیرداد ایران ساخته بود. هنگام بازگشت نادرشاه از هندوستان تازیان مسقط و عمان برای جبران شکست پیش به کشته‌های ایران که در آب‌های بندر عباس لگر اداخته بودند حمله ور شده آن‌ها را غرق گردند و از پرداخت باج و اطاعت فرمان

بیگدربیگی فارس سر باز زندن.

چون نادرشاه از این پیشامد آگاه شد به نظام الملک فرمانفرمای دکن فرمان داد که به زودی ۲۰ فرولند کشتی ساخته به ایران گسیل دارد. هنگامی که نادرشاه در داغستان بود کشتی‌های سفارشی آماده شد و از بندر سورات به بندر عباس رسید.

بیگلربیگی فارسی به همراه کلعلی خان کوسه احمدلو (فرزند بابا علی بیک کرسه احمدلو) با ۵۰۰۰ پیاده و ۱۵۰۰ سوار از سپاهیان پادگان فارس به کشتی‌ها نشته به سوی عمان و مسقط راندند.

پس از یک جنگ سخت دریایی کشتی‌های تازیان را با گلوله‌ی توب‌های سنگین سوراخ و غرق کردند سپس در خشکی پیاده شده به مسقط رو آوردند. کلعلی خان در راه خود دژ‌لوا را گرفته سلطان بن مرشد امام مسقط چون کار را ساخت دید به دژ سحار پناهنده شد. فیروزی ایران به دژ سحار حمله‌ور و پس از یک جنگ تن به تن هولناک گروه انبوهی از تازیان را به خاک و خون انداختند. امام مسقط از روی ناچاری برای نبرد با مهاجمین از دژ بیرون ناچرت و در گیرودار جنگ به تیر تفنگ سریازان ایرانی از پای درآمد.

چون امام مسقط کشته شد تازیان از هر سو پایه فرار نهادند و احمدبن سعید کلانتر دژ سحار را به سردار ایران تسلیم کرد.

آن گاه به فرمان نادرشاه بیف بن سلطان فرزند سلطان بن مرشد را به فرماندازی مسقط و عمان برگماشته سرداران ایران به فارس بازگشتند.

### تابیعاً نمودن شاهزاده رضاقلی میرزا

پس از سو قصد مازندران نادرشاه برای دستگیر نمودن مرتكبین این گستاخی بزرگ به همه‌ی استان‌ها و شهرستان‌های کشور دستور داد در کشف خبانت و دستگیری تبعکار از هیچ کوششی خودداری نکنند.

اندکی بعد هنگامی که شاهزاده ایران در داغستان می‌بود، گروهی از تیره‌ی تایمی را که چندی پیش از تاریخ سو قصد از اردوی شاهنشاهی گریخته بودند در نزدیکی هرات دستگیر و چون درباره‌ی آن‌ها بدگمان بودند همه را دست بسته به داغستان گسیل داشتند. پس از بازجویی‌هایی که از آنان به عمل آمد نیکقدم نامی که غلام آقامیرزا فرزند دلاورخان

تایمی بود به گناه خود اعتراف و شاهزاده رضا قلی میرزا را محرك سوء قصد معرفی کرد. نادرشاه دلاورخان و همدستان او را به مرگ کیفر داده و چون با نیکقدم قرار جان بخی گذاشته شده بود وی را از هر دو چشم ناییندا کرد و شاهزاده رضا قلی میرزا را به داغستان خواست.

در پاشلی<sup>۱</sup> دادگاهی به ریاست خود شاهنشاه و کارمندی سران لشکری و دربار تشکیل و شاهزاده را موزده بازپرسی قرار دادند. در این دادگاه شاهزاده با پدر خود به درشتی سخن گفت<sup>۲</sup> نادرشاه در حالت خشم فرمان داد تا چشم‌های شاهزاده را در آورند و بدین گونه رشیدترین فرزندش را از هر دو چشم ناییندا ساخت.

شگفت این که به علت خشم شدید شاه هیچ یک از درباریان و سران لشکر به میانجیگری برخاستند و فرمان پدر سنگدل بدون درنگ اجرا شد. بدین گونه نادرشاه به یک مسؤولیت بزرگ و جدایی، فشار درونی و پیشمانی سخت دچار شد که تا آخرین دقایق زندگانی او را در شکنجه گذاشته بود.

### اندیشه‌ی کفاره‌گیری نادرشاه پیام پادشاه عثمانی

نایینای شاهزاده رضا قلی میرزا برای نادرشاه بسیار گران و جانگذار بود زیرا گذشته از این که در اخلاق و رفتار و کرداش تغییرات ناگهانی داد اساساً وی را از تخت و تاج پادشاهی بیزار کرد. چندان که این مرد نابغه پس از آن همه شاهکار و افتخارات تاریخی راضی شد دیهیم شاهی را به یکی از شاهزادگان افسار واگذار و خود در یکی از زوابایی آرام کشید گوشنهایی اختیار و بقیه‌ی عمر پر از افتخار خویش را در گمنامی و فراموشی به سر بردا. و فته رفته این اندیشه چنان شاه را به خود مشغول داشت که فرمان داد تا در کلات ساختمان‌های چندی سرپا داشته از بیرون آبادی آب آشامیدنی گوارا به وسیله‌ی لوله کشی‌های زبرزمی به داخل دز آورده بازار و ساختمان‌های دیگری که برازنده باشد بسازند.

۱. پاشلی یا پاشلو - نام آبادی کوچکی است در ۷۰ کیلومتری شمال غربی دریند و ۲۵ کیلومتری غربی دریای خزر در حاک داغستان.

۲. سرچان ملکم می‌نویسد: نادرشاه به رضا قلی میرزا گفت: با قفار ناهنجار تو مرا وادار به این کار کرد. شاهزاده پاسخ داد: «تو چشم مرا نکنندی بنکه چشم چراغ ایران را کور کردی».

ولی اوضاع سیاسی کشور در این هنگام چنان درهم و مغشوش بود که نگذاشت آرزوی گوشه‌گیری شاه عملی شود.

بدتر از همه دربار عثمانی در این مدت دراز به پیشنهادات وی پاسخ درستی نداده بلکه هر لحظه به بهانه جویی و دفع‌الوقت سپری می‌شد و ییمانی که نادرشاه را از جبهه‌ی غرب آسوده‌خاطر نماید، هنوز بسته نشده بود.

در این هنگام دو تن از نمایندگان دربار عثمانی به نام نظیف‌افندی و حنیف‌افندی<sup>۱</sup> به همراهی حاجی خان جمشکز که نماینده‌ی کشور شاهنشاهی در اسلامبول بود به پیشگاه نادرشاه آمدند. چون پادشاه عثمانی در پاسخ پیشنهادات پنجگانه‌ی نادرشاه از پذیرفتن مذهب جعفری و اگذاری رکن در کعبه خودداری کرده بود از این رو شاهنشاه ایران نامه‌ای که به منزله‌ی اعلان جنگ بود به دربار عثمانی فرستاده و چنین نوشت:

«هنگامی که در دشت مغان به تخت پادشاهی ایران جلوس فرمودیم یادآوری شد که برای تأمین صلح دوستانه میان دوکشور پیشنهادات پنجگانه‌ی مارا پذیرفت و به این کشمکش‌های تاروا که آتش جنگ را بین دوکشور اسلامی برافروخته است سرانجامی داده شود و امیدوار بودم این پیشنهادات را که از روی خیرخواهی و دوستی تهیه شده بود پذیرید. ولی چون انجام این کار تا امروز به درازا کشیده و اکنون از پذیرفتن آن سرباز زده‌ایم از آن جایی که در دور و نزدیک و میان دوست و دشمن سخن گفته‌ایم اینکه طلب گفته‌ی خود به سوی کشور شماره‌سازم. امیدوار چنان‌که پس از رسیدن به سرزمین عثمانی از پذیرفتن پیشنهادات ما دریغ نگردد».

## سرکوبی احمد اوسمی - پیدایش درویش پیشوای فتنه‌ی بلخ - پاسخ پادشاه عثمانی

در بهار سال ۱۱۵۵ ه. احمد اوسمی که یکی از سران لرگی داغستان بود برای بار دوم سر از فرمان نادرشاه بر تاقه در دز قریش که بر فراز کوهی ساخته شده و از چهار سو به جنگل و پیشه‌های انبوه پیوسته و بیش از یک راه تاگ کوهستانی نداشت نیرویی فراهم آورده

<sup>۱</sup> در حبناگشای نادری (محل چاپ نامعلوم) کاتب عسگر فرزند حسین اردوبادی - سال ۱۲۶۴ ه. ناشر محمد تقی حینی صفحه ۲۶۷ مطر (۶) نام این مرد «سیف‌افندی» ثبت شده‌است. (تاریخ ایران - جلد دوم - صفحه ۵۱)

خود آرایی کرده بود.

سپاهیان ایران آن جارا محاصره و پس از سه روز با چند حمله‌ی پی دریی و تحمل هزاران رنج و سختی نیروی احمد را درهم شکته دز را به چنگ آوردند ولی به خود احمد دست نیافتد.

همراهان احمد چون کار را بدین گونه دیدند روی نیاز به درگاه شاهنشاه ایران آورده زینهار خواستند.

شاهنشاه از گناهان آنان چشم پوشیده فرمان داد تا دز را کوییده با خاک یکان ساختند. در این میان از خراسان گزارش رسید که در بلخ درویش پیداشده خود را پیشوาน نماید و گروهی از فتنه‌جویان آن سامان را به دور خود گرد آورده آشوبی برانگیخته است.

دانستان آن که در ماه شوال ۱۱۵۵ مرد گمنامی از دهستان‌های شمال غربی افغانستان در جامه‌ی درویشی به امامزاده شاه‌مردان که نزدیک بلخ است آمده ادعای پیشوایی و اعجاز نمود. رفته رفته آوازه‌ی داعیه‌ی درویش گمنام در شهرستان‌های دور و نزدیک پیچیده و در اندک زمانی بیش از ۱۲۰۰۰ تن مرید از او زیک و تاجیک به دو رش گرد آمدند و بدین گونه کار درویش دروغی بالا گرفت.

فرماندار بلخ برای خوابانیدن این فتنه نیروی پادگان شهر را به سرکوبی درویش و پیروانش فرستاد ولی باران درویش نیروی اعزامی را شکست داده و گروهی در این میان کشته شدند. فرماندار بدینخت پس از این شکست در ارک شهر پناهیده و از خراسان کمک خواست. درویش بداندیش پس از این پیروزی عصمت‌الله نامی از مریدان خود را به فرمانفرما بی بلخ و ترکستان نامزد کرد. در این میان گروهی از مریدان به فرماندهی محمد حسین خان جمشکزک بیگنریگی قوچان بر سر درویش تاخته عصمت‌الله را به تیر تفنج رخمدار نمودند و او پس از دو روز به همین ذخیره رگذشت. مریدان درویش چون مرگ عصمت‌الله را که نظر کرده‌ی پیشوای بود به چشم دیدند رفته رفته از دور او پراکنده شده بی کار خود رفته و خود درویش به امامزاده شاه مردان پناه برده ولی محمد حسین خان اماش نداده وی را دستگیر کرد و با گروهی از پیروانش که آتش این فتنه را دامن می‌زدند سخت گوشمالی داد.

از آن سو نیز ارتش ایران در خاک داغستان به تاخت و تاز و سرکوبی گردانکشان پرداخته

همدستان احمد اوسمنی را دستگیر و به کیفر رفتارشان رسانیدند.

بدین گونه سرزمین پر از آشوب داغستان ایمن و سران لزگی یکی پس از دیگری تسلیم گردیدند ولی تنها احمد اوسمنی از چنگ سپاهیان ایران فرار کرده به کرهستان‌های آوار آواره شده ولی مردم داغستان همگی فرمان شاهنشاه ایران را گرفتن نهاده دست از خودسری برداشتند.

در این میان تماینده‌ی پادشاه عثمانی به داغستان رسید و همان پاسخ نخستین را که حاکی از عدم قبول مذهب جعفری و امتناع از واگذاری رکن در کعبه بود به شاهنشاه ایران اعلام داشت.

نادرشاه از این پیام پادشاه عثمانی برآشفته در پایان سال ۱۱۵۵ ه. برای سان سپاه و تدارک وسایل جنگ با عثمانی به سوی دشت مغان سرازیر شد.

## بخش نهم

### پیش روی ارتش ایران در خاک عثمانی پیمان فاتحیم و تخلیهی خاک عثمانی

#### اوپاچ داخلی کشود

#### آخرین جنگ‌های نادرشاه با عثمانی

در بهار سال ۱۵۶<sup>۱</sup> ه. نادرشاه افشار پس از ساز ارتش و خستگی گرفتن سپاهیان از دشت مغان آخونگ غرب نمود و عاشورخان پاپالو را با ۵۰۰ سرباز در تبریز گذاشته فرمانی به نام همگی فرماندهان و افسران نیروهای پادگان آذربایجان و قفقاز فرستاد که سپاهیان خود را بسیج نموده آمادهی جنگ با عثمانی باشند.

روز ۴ ع ۱ شاهزاده نصرالله میرزا به همراه امامقلی میرزا و شاهزاده شاهرخ میرزا فرزند خردسال شاهزاده رضا قلی میرزا برای آستان بوسی درگاه شاهنشاه افشار با نیروی پادگان خراسان در نزدیکی آبادی سرا یوان به موكب همایونی پیوستند و هم در این هنگام فرستادهی محمدشاه گورکانی پادشاه هند با ارمغان‌های گرانبهای به پیشگاه شاهنشاه ایران آمد.

پس از این که موكب شاهنشاهی نزدیک سنجاق رمید دوباره ارتش را سان دیده آمادهی حمله به بغداد گردید و نخست توپخانه‌ی سنگین ارتش را از راه همدان و کرمانشاهان به ذهاب گشیل داشت.

احمدپاشا فرماندار بغداد حمین که از اندیشه‌ی نادرشاه آگاه شد محمد افندی کلاتر را با چندین اسب تازی نژاد و هدایای دیگر به پیشواز شاهنشاه فرستاده برای تسلیم شهر مهلت خواست. نادرشاه فرستاده‌ی احمدپاشا را پذیرفت ولی ارتش ایران همچنان به سوی بغداد

پیش رفته و در راه خود شهرهای سامره، حلّه، نجف اشرف، کربلای معلّی، حکّه و رماحه را اشغال نمود. سپس نیروی دیگری به فرماندهی سردار قوجه خان شیخوانلو به همراه یگلریبیگی هویزه و فرماندواران شیراز، فیلی، شوشتار، دزفول و چندین اسوار<sup>۱</sup> از سواران تازی آن سامان را برای گرفتن شهر بصره فرستاد.

ستون بزرگ ارتش ایران از راه شهرزور و قراچولان در خاک عثمانی پیشروی زا آغاز کرد و کردستان عثمانی را میدانگه تاخت و تاز خود قرار داد. خالدپاشا فرماندار شهرزور و سلیم یک با همگی سران و سردهسته‌های کرد در برابر شاهنشاه ایران سرتسلیم پیش آورده مورد نوازش خسروانه قرار گرفتند.

روز ۱۴ ج ۲ نادرشاه به پشت دروازه‌ی شهر کرکوک رسید. مردم شهر از تسلیم خودداری و چندان در این کار پافشاری کردند که نادرشاه پس از رسیدن توبخانه در روز ۲۱ ماه از چهارسو شهر را زیر آتش گرفت.

عصر همان روز مردم شهر امان خواستند و با تسلیم دژ مورد بخشش واقع شلند. سپس یک نیروی کوچک با توبخانه برای گرفتن دژ اربیل که از دژهای مستحکم کردستان بود رهسپار و آن جا را پس از یک روز شلیک به دست آوردند.

## محاصره‌ی موصل

نادرشاه برای وارد آوردن یک ضربه‌ی ناگهانی به دولت عثمانی و هم برای آگاه شدن از نقشه‌ی دشمن در برابر تعرض خود در کرکوک درنگ نموده به سوی شهر موصل که مرکز و تکیه‌گاه مهم نیروی عثمانی در غرب آن کشور بود یورش برد. در این میان رونوشت فرمانی از پادشاه عثمانی به دست آمد که به فتوای شیخ‌الاسلام عثمانی مذهب ایرانیان را مخالف دین اسلام و کشثار آذن را به همه‌ی مردم اجازه می‌داد. دربار عثمانی با اندیشه‌ی شورانیدن کردها این فرمان را به همراه عبدالله افتندی به موصل فرستاد و برای کمک به نیروی پادگان آن جا حسین پاشا یکی از افسران را که فرمانداری حلب را داشت با چندین تن از افسران جنگ دیده و چندین هنگ نیروی سواره و پیاده و توبخانه به موصل گشیل داشت.

نادرشاه همین که از داستان آگاه شد شتابان به سوی شهر راند و روز چهارشنبه ۲۵ ج ۲ در

<sup>۱</sup>. اسوار: سوار، عنوانی که ایرانیان پاسبان به مردان دلیر آزاده می‌دادند.

## ۲۴ کیلومتری موصل اردو زد.

در این هنگام قوچ پاشا فرماندار نظامی شهر چون ارتش ایران را نزدیک دید با چند هنگ از سپاهیان برای پیکار پیش آمد ولی سواره نظام ایران در نخستین بروخورد نیروی او را درهم شکته به سوی شهر گردید.

روز ۲۸ ماه ارتش ایران به ۲ کیلومتری شهر رسید و برای گفت و گمر با علمای موصل و رفع اختلافات مذهبی نادرشاه تنی چند از روحانیون آن جا را به اردوگاه خود دعوت نمود. ولی مردم شهر به پشت گرمی نیروی کمکی از فرستادن آنها خودداری کردند و نادرشاه بدون درنگ فرمان محاصره‌ی شهر را داد.

توپخانه‌ی سنگین باروها و دیوار شهر را از چهار سوزیر باوان آتش گرفت. شلیک توپخانه چند روزی دبالت داشت و آسیب بزرگی به ساختمان‌های شهر رسانید چندان که کار بر محصورین تنگ شد و مفتی شهر را با گروهی از روحانیون و پیشکش‌های شایسته و اسب‌های بسیار خوب تازی به اردوگاه ایران فرستاده پیشنهاد صلح نمودند و اجازه خواستند که چگونگی را به اسلامبول گزارش داده دستور بخواهند.

شاهنشاه ایران پیشنهاد روحانیون را پذیرفته مفتی و دادرس موصل را به اسلامبول فرستاد و خود متظر بازگشت آنها و پاسخ پادشاه عثمانی گردید.

در این میان محمد افندی فرستاده‌ی احمدپاشا فرماندار بغداد از اسلامبول بازگشت و پیام آورد که اگر مظور شاهنشاه ایران تأمین صلح بین دو کشور اسلامی است ممکن بود این مذاکرات بدون تجاوز به خاک عثمانی و دوستانه انجام گیرد و احمدپاشا فرماندار بغداد را برای هر گونه مذاکره و بستن پیمان به نمایندگی مختار معرفتی نمود. ولی در موضوع تخمیس مذاهب آگهی داد که چون این رویه باعث شورش و خونریزی‌های بسیار خواهد گردید بهتر است از آن چشم‌پوشی شود.

## پیشنهادات پنجگانه‌ی نادرشاه - تخلیه‌ی خاک عثمانی

نادرشاه بس از رسیدن پیام دوستانه‌ی سلطان محمود نخستین از پیشروی در خاک عثمانی خودداری و به سوی کرکوک بازگشته برای زیارت عتبات در امتداد دجله رو به جنوب سرازیر شد. چون از زیارت نجف اشرف فارغ شد برای این که تخمیس مذاهب

چهارگانه را از راه عملی و مشروع انجام دهد و اراده‌ی خود را به دربار عثمانی تحلیل کند بزرگترین روحانیون ایران، توران، افغان و عثمانی را که با ملتزم و کاب و یا در نجف اشرف بودند در یک جا گرد آورده بس از گفت و گوهای بسیار این کمیسیون چنین رأی داد که تخمیس مذاهب چهارگانه‌ی اسلامی مشروع و هیچ گونه منافاتی با دین اسلام ندارد. آن‌گاه گواهی‌نامه‌ای که به امضای همگی علماء و بزرگان مذهبی رسیده بود تنظیم و متن آن به اتباع کشور شاهنشاهی و دربار عثمانی آگهی داده شد. بس از انجام این کار نادرشاه پیشنهادات پنجگانه‌ی زیرین را برای دو مین بار به همراه محمد افندی به اسلامبول فرستاد و یادآوری کرد که بستن پیمان صلح موکول به پذیرفتن این پیشنهادات است.

#### **پیشنهادات پنجگانه‌ی نادرشاه بدین گونه بود:**

- ۱ - چون ایرانیان از پیروی عفادید پیشین خود که منجر به تولید بعض و کینه و سب و رفض گردیده بود دست برداشته و مذهب جعفری را که از مذاهب حقه است پذیرفته‌اند همگی علمای عثمانی نیز باید آن را گواهی داده و مذهب جعفری را پنجمین مذهب اسلامی بشناسند.
- ۲ - اتباع کشور شاهنشاهی مجاز باشد که در رکن شافعی با پیروان مذاهب چهارگانه شرکت نموده بس از آنان با امام خود به آیین جعفری در کعبه نماز بگذارند.
- ۳ - هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعین شود که حاجاج ایرانی را به کعبه برساند و امیر حاج ایران را بر سایر کشورهای اسلامی مانند مصر و شام برتری باشد.
- ۴ - اسیران چنگی هر دو کشور آزادند بدون پرداخت خونبها به کشورهای خود بازگردند.
- ۵ - هر یک از دو کشور برای رسیدگی به کارهای اتباع خود نماینده‌ای در پایتخت‌های یکدیگر داشته باشند.

شاهنشاه ایران چون از کارهای سیاسی فارغ شد، فرمانداد تا گند حضرت علی (ع) را باز زر آراسته به نیکوکوئین طرزی آرایش دهنده و از خاندان شاهنشاهی نیز مبلغ هنگفتی برای تزیین و کاشیکاری صحن حرم علی و نوسازی مسجد جامع پرداخته شد.

چون احمد پاشا همه گونه مراسم خدمتگزاری و پذیرایی از موكب همایونی را به جای آورده بود آن چه از خاک عثمانی که به دست ارتش ایران درآمده بود به فرمان همایون

شاهنشاه تخلیه و به عثمانی‌ها بازداشت شد همچنین ستون دوم ارتش ایران که به محاصره‌ی بصره پرداخته بود و نزدیک بود آن شهر را به چنگ آورد از محاصره دست برداشت و به اردوی بزرگ پیوست.

بدین گونه اوتلش نیرومند ایران به دنبال پیشوای خود از بغداد به سوی کرمانشاهان به راه افتاد و پیمان صلح در انتظار رسیدن پاسخ دربار عثمانی ناتمام ماند.

## سرکوبی سورشیان در بند و شیروان

از آخر ماه ج ۲ هنگامی که اوتلش ایران به محاصره‌ی موصل پرداخته بود سام نامی که خود را از فرزندان شاه سلطان حسین می‌دانست در آذربایجان فته‌انگیزی را آغاز کرد. ابراهیم خان افسار<sup>۱</sup> که استانداری آذربایجان را داشت وی را دستگیر و بینی او را بریده سپس آزادش نمود که بی کار خود بروزه سام بی سروسامان پس از این گوشمالی به سوی داغستان رفته در آن جا به محمد فرزند سرخای لزگی که از سرکشان آن سرزمین بود پیوست و گروهی از ماجراجویان لزگی طبرسرا و دریند را که هوای سرکشی در سر داشتند به دور خود گرد آورده این گروه رفته با مردم شیروان نیز روابطی یافته با فرستادن نامه‌های نیو دریی آنان را به شورش و ادار و آتش فته را دامن زدند. محمد علی خان قرخلوی اشار فرماندار دربند چگونگی را به فرماندهی اوتلش گزارش داده برای برانداختن ریشه‌ی آشوب طلبان کمک خواست و نادرشاه یکی از افسران خود به نام حیدرخان را به یاری او فرستاد. ولی این افسر در راه شماخی به شابران به دست سورشیان گرفتار و کشته شد. سام و محمد نزگی پس از کشتن حیدرخان به دژ آق‌سو و شیروان تاخته به کمک مردم طبرسرا و شابران نیرویی فراموش اورده و کارشان اندکی بالاگرفت. در این هنگام معانی‌هایی که در دژ قبری (از دژهای پیرامون دریند) بودند بر سر بازان اشار که در پادگان دژ بودند شوریده آن‌ها را کشتند و به سورشیان پیوستند. محمد علی خان اشار چون کار را بدین گونه دید گروهی از سران لزگی و معانی‌های را که دریاره‌ی آن‌ها بددگمان بود ازدم تیغ گذرنیله سپس به استحکام شهر پرداخت و هرات را دویازه گزارش داد.

۱. این افسر همان محمد علی فرزنه دوم ابراهیم خان ظهیر الدوّله است که نادرشاه به یادگار برادر خود او را برواهی خان نام داده و به جای پدرش به فرمانفرمايی آذربایجان گماشته بود.

عاشورخان پاپالو که به ایروان آمده بود برای سرکشی شورشیان به همراه حاجی خان بیگلربیگی شهر گنجه به کمک محمد علی خان شفافه و در کنار رودخانه‌ی کورا به ساختن استحکامات جنگی پرداخت. همچنین کریم خان افشار از ارومیه با نیروی پادگان آن جا به سوی دشت مغان روی آورد و گروهی از سپاهیانش را به کمک عاشورخان فرستاد.

پس از این که گزارش فرماندار دریند به خادشاه رسید شاهزاده نصرالله میرزا را که در همدان بود، نزد خود احضار کرد. شاهزاده به سوی کرکوک ره پار و روز ۱۸ رمضان در آبادی لیلان به موكب همایونی برخورد کرد و از آن جا به همراهی سردار فتحعلی خان افشار و ۱۵۰۰۰ سپاهی به سوی آذربایجان رهسپار گردید.

شاهزاده پس از این که به تبریز رسید فتحعلی خان افشار را با چند دسته از سپاهیان به کمک عاشورخان فرستاده و خود از پی او روان شد.

روز چهارشنبه ۴ ذیقعده شورشیان با همه‌ی نیروی خود در شمال آبادی با غشاء آماده‌ی نبرد شدند.

فتحعلی خان افشار و عاشورخان پاپالو با دلاوران افشار پس از آغاز جنگ هوراکشان بر سر شورشیان تاخته در یک نبرد خوبین پر جم آن‌ها را به چنگ آورده و بیش از ۱۰۰۰ تن از بخت برگشتنگان را کشته.

محمد نیزگی فرمانده شورشیان در گیرودار جنگ زخمدار شده با گروهی از همراهانش فرار کرد و سام نیز به سوی گرجستان گردید. پس دلاوران ایران دژ آق‌سو را که مرکز شورشیان بود محاصره کردند و همه‌ی سربازان لزگی را که در پادگان بودند، زنده دستگیر کردند.

### سرکشی تقی خان بیگلربیگی فارس و سرکوبی او

پس از گشایش مسقط و عدن هایین تقی خان بیگلربیگی فارس و سردار کنْبعلی خان کوسمه احمد لوى افشار فرمانده لشکر فارس اختلافات بسیاری تولید و منجر به کینه‌ی شدیدی گشت. تقی خان بیگلربیگی سپاهیان را با خود همدست نمود و با کنْبعلی خان مخالفت و دشمنی آغاز نمود. نادرشاه محمد حسین خان قرخلو را که تازه از نمایندگی دربار روس بازگشته بود برای رفع اختلافات بین سردارانش به جنوب فرستاد و محمد حسین خان

به سوی عثمان رفت تا فرمان خود را به سرداران ارائه و آن‌ها را به پیشگاه شاهنشاه اعزام دارد. ولئن تقی خان بیگلریگی با همدستی افران خود سردار کلب‌علی خان را کشت و خواست محمد حسین خان را نیز دستگیر نماید. محمد حسین خان چون از اندیشه‌ی وی آگاه شد از عماق به شیراز آمده چگونگی راقعه را گزارش داد. تقی خان بیگلریگی پس از کشتن سردار کلب‌علی خان به شیراز آمده سر از فرمان نادرشاه پیجید و خود را فرماغرمای شیراز خواند. نادرشاه چندین هنگ از سپاهیان را به کمک محمد حسین خان فرستاده و وی پس از محاصره‌ی سختی به شهر دست یافته تقی خان را دستگیر و از یک چشم ناییناً نموده به پیشگاه شاهنشاه فرستاد و همگی بتگان او را که در شیراز و اصفهان بودند شربت مرگ چشانید و بدین گونه شورش فارس به پایان رسد.

### شورش در گرگان و سرکوبی شورشیان

هزار و آخر ماه ذیحجه سال ۱۱۵۶ ه. پس از رسیدن موکب همایونی به ماهیدشت کرمانشاهان از گرگان گزارش رسید که گروهی از قاجاریان آن سرزمین به سربرستی محمد حسین خان قاجار در اثر بدرفتاری محمد زمانیک فرماندار آن جا با تیره‌ی یموت همدست شده به گرگان تاخت آورده‌اند. محمد زمانیک که تاب ایستادگی با قاجاریان را در خود نمی‌دید از گرگان گریخته به یهودخان چاپوشلو پناه برداشت. نادرشاه محمد حسین خان قرخلو پدر محمد زمانیک را با گروهی از سپاهیان به سرکوبی تیره‌ی قاجار فرستاد و او نیروی شورشیان را در هم شکته بر گرگان دست یافت و سردمنه‌ی شورشیان را به کلدن چشم و مرگ سهمت‌ناکی کیفر داده آتش فتنه را فرونشاند.

### دور رویی و پیمان شکنی در بار عثمانی

هزار اسلامبیول که همواره از اوضاع داخلی ایران آگاه بود چون شورش‌های شیروان، فارس و گرگان را دید بی آن که مردانی و گذشت نادرشاه را در بخشش خاک‌های متصرفی کردستان و عراق (بین‌النهرین) منظور نظر قرار دهد در آغاز سال ۱۱۵۷ برای دامن زدن آتش شورش‌های داخلی کشور شاهنشاهی ایران، یکی از افران خود به نام احمد پاشا را که فرماندهی نیروی پادگان قارص را داشت وادر نمود تیرنگوی به کار برده آرامش داخلی ایران

د' برهم زند.

احمدپاشا محمدعلی نام رفنجانی کرمانی را که معروف به صفوی میرزا و مذعنی تاج و تخت ایران بود آلت دست قرارداده به نام این که از طرف دربار عثمانی مأمور است او را بر تخت پادشاهی ایران بنشاند آغاز دیسیه نمود و یادداشت‌هایی به بیشتر شهرهای آذربایجان فرستاده خواست مردم را به شورش برانگیزاند.

هنگامی که نادرشاه به ابهر رسید دربار عثمانی احمدپاشا را معزول و به جای وی سرنشکر احمدپاشا وزیر پیشین عثمانی را بوگزیده به قارص گسیل داشت.

نادرشاه برای آگاه شدن از نقشه‌ی سرنشکر احمدپاشا به فرماندهی نیروی پادگان شیروان دستور داد که اسرای عثمانی را آزاد نموده با احمدپاشا از در دوستی درآید. ولی احمدپاشا در پاسخ نامه‌ی دوستانه‌ی فرمانده نیروی شیروان چنین نوشت:

«از صلح و دوستی در مژد من هیچ گونه خبری نیست و از طرف دربار عثمانی مأمور که صفوی میرزا را در ایران بر تخت نشانم.»

همین که نادرشاه از چگونگی آگاه شد به فرمانده نیروی شیروان دستور داد یادداشت زیرین را از طرف او برای سرنشکر عثمانی بفرستد:

«به زودی برای پذیرایی شما و صفوی میرزا دروغی خواهم رسید»

پس از این پیغام نادرشاه بدون درنگ به سوی قارص راند و در راه پیام دستگیر شدن سام را که پس از شکست شیروان به سوی قارص راند و در راه پیام دستگیر شدن سام را که پس از شکست شیروان به سوی گرجستان گریخته بود به شاه رسانیدند.

دانستان آن که سام چون از محمد لزگی ناتامید شد خواست به گرجستان رفته بلکه در آن جا درباره دست و پایی نماید. ولی بدینخانه به این آرزو نرسید زیرا تهمورس خان گرجی فرماندار کاخت وی را دستگیر و زندانی نموده چگونگی را به شاهنشاه ایران گزارش داد. نادرشاه فرمان داد تا یک چشم سام را کور کرده با چند تن از عثمانی‌ها که همراهش بودند نزد احمدپاشا به قارص بفرستند تا با صفوی میرزا برادر دروغی خود دیدار نماید.

دربار عثمانی پس از این ریشخند باز هم از کار نشسته یوسف‌پاشا نامی از افسران خود را با پیشکش هایی چند و مبلغ گزافی پول نزد احمد اوسی و محمد لزگی و بخداران آونو و جیکتای و دهداران طبرسراز و دریند به داغستان فرستاده آن‌ها را به هوانخواهی و کمک

صفی میرزا وادار و به نادرشاه بثوراند. یوسف پاشا با پرل و پیشکش‌ها به سوی داغستان رهپار گردید ولی هنگامی که گماشتگان او از بیراهه به داغستان می‌رفتند ناگهان تهمورس خان به کمک علی خان قلعه فرماندار تفلیس و یک دسته از چابک‌سواران گرجی سر راه بر آن‌ها گرفته و پس از غافلگیر نمودن کاروان همه‌ی دارایی و پیشکش‌های یوسف پاشا را به چنگ آورده گروهی از سپاهیان عثمانی را تیز که همراه کاروان بودند از دم شمشیر گذراندند و بسیاری را نیز دستگیر و در بند کشیدند.

یوسف پاشای واژگون بخت پس از شنیدن این خبر سخت یمناک شده از ترس در میان راه زندگی را بدروز گفت.

تهمورس خان در ازای این خدمت به استانداری کارتیل و پرسش آواکلی به فرمانداری کاخت سرافراز شدند.

### محاصره‌ی شهر قارص

نادرشاه پس از اتمام حجتی که برای احمد پاشا فرستاد نصرالله میرزا را احضار و سپس از نججون و گوگجه گذشت در ۲۶ کیلومتری آرپاچای ازدواگاه خود را برپا داشت و روز پنجشنبه ۱۹ ح ۱۱۵۷ سال با یک ستون بزرگ از سپاهیان به سوی قارص پیش روی و نزدیک شهر ازدوازد. از آن سو احمد پاشا که متظر رسیدن ارتش ایران بود با همه‌ی نیروی خود پا به میدان جنگ گذاشت.

دلاران ایران پس از چندین حمله‌ی بر باکانه احمد پاشا را به سوی شهر رانده گروهی از سربازان عثمانی را کشته و رخمي و اسیر نمودند. در این گیرودار احمد جیفتایی به فرمان پادشاه عثمانی با سپاهیان لزگی به کمک احمد پاشا رسیده بود. لزگی‌ها برای این که شانه از زیر باز جنگ خالی کند شبانه از شهر بیرون آمده آهنگ گربز نمودند ولی پاسداران ایرانی که همواره هوشیار بودند از تصمیم آن‌ها آگاه شده لزگی‌ها را دنبال نمودند و بیاری از آنان را به خاک و خون آذاختند.

چون محاصره‌ی شهر مدتی طول کشید، سپاهیان عثمانی از فرمانده خود ناامید شده دسته دسته از شهر بیرون آمده می‌گردیدند. احمد پاشا چون بخت را واژگون و دشمن را نیرومند دید عبدالرحمن پاشا نامی از افسران ارشد عثمانی را با احمد افندی که از دانشمندان و

نویسنده‌گان نامی بود با یک دسته از افسران و پیشکش‌هایی چند به پیشگاه شاهنشاه با فر و  
جهان ایران فرستاده برای تسلیم تا رسیدن دستور از اسلامبول مهلت خواست.

نادرشاه نخت از انجام خواهش سردار عثمانی خودداری کرد ولی پس از اصرار  
بی‌اندازه‌ی احمدپاشا و نمایندگان او و با پرژش‌هایی که از گستاخی گذشته‌ی خود خواستند  
درخواست آنان را پذیرفته از حمله به شهر چشم پوشید و لی دستور داد هرچه زودتر نماینده  
به اسلامبول فرستاده کسب تکلیف کنند و نتیجه را اعلام دهند.

چون در سرمای زمستان به دست آوردن خواربار برای سپاهیان کاری بس دشوار بود  
نادرشاه دشت پیرامون آبادی بردع را که برای اردوگاه بسیار برازنده بود برگزیده در آن جا  
اردو زد.

### سرکوبی و گوشمالی سخت داغستانی‌ها

پس از این که اوت ش ایران چند روزی در بردع خستگی گرفت، نادرشاه برای یکره  
کردن کار داغستانی‌های خود سر روز ۲۲ ذیقده با ستون کوچکی از سپاهیان از پل جواد  
گذسته همه جا در منزل یکی گرد و روز ۶ ذیحجه از درین کرسی نشین داغستان گذشته  
نیروی خود را به چهار دسته درآورد و در سرمای سخت و بخندان زمستان پناهگاه لزگی‌ها  
را مورد تاخت و تاز و چاول، قرار داد. چون لزگی‌ها در چنان موسیم خود را از دستبرد  
ارتش ایران در امان دانسته و هرگز چنین اندیشه‌ای را به دل راه نمی‌دادند نادرشاه در این  
اردوکشی با متهای زیردستی و چالاکی آسیب بی‌ماندی به آن‌ها رسانید. سربازان ایران  
بیشتر آبادی‌های لزگی‌نشین داغستان را با خاک یکان نموده غذایم بسیاری به چنگ آوردن.  
پس از این تاخت و تاز کمرشکن همگی سران و بزرگان داغستان از شاهنشاه ایران امان  
خواستند و نادرشاه همه را مورد نوازش شاهانه قرار داده از گناهانشان چشم پوشید و خود از  
راه درین و طیرسران به سوی جنوب سرازیر و روز بیجم ماه محرم ۱۱۵۸ دوباره به بردع  
بازگشت.

نادرشاه مدت سه ماه در بیلاق شکنی به سر برده در پایان بهار سال ۱۱۵۸ از راه حاجین و  
میانکوه به سوی گوگجه بیلاق ایروان رهسپار و روز ۱۲ ج ۲ به آن جا رسید.  
در میان راه چنان بیماری سختی به شاهنشاه روآورده بود که چند منزل راه را در تخت

روان حرکت می کرد.<sup>۱</sup>

### تیرگی روابط ایران و عثمانی - بسیج ارتش‌های دو کشور و آغاز جنگ

هنگامی که ارتش ایران در قفقاز جنوبی به استراحت پرداخته بود سلطان محمود پادشاه عثمانی نیروی بزرگی در دوستون بسیج نموده برای جنگ با نادرشاه آماده می‌شد. ستون یکم ارتش عثمانی به سپاهاری سپهبد یکن محمد پاشا افسر نامی عثمانی و سرپرستی علی یک پاشا و فرماندهی چندین تن از افسران بر جتنه آن کشور از راه ارزروم و قارص و ستون دوم به فرماندهی عبدالله پاشا و احمد فرزند سبعان ویردی خان یگلریگی پیشین اردلان که از ارتش ایران روی بر تافه و به دربار عثمانی پیوسته بود از راه دیاربکر و موصل به ایران رو آورد.

نادرشاه برای جلوگیری از حملات ناگهانی ستون دوم ارتش عثمانی که دورتر بود شاهزاده نصرالله میرزا را با نیروی پادگان کردستان و لرستان به جنگ عبدالله پاشا فرستاده و فرمان داد جشن باشکوهی برای عروسی شاهزاده امامقلی میرزا سوئین فرزند خود و ابراهیم خان فرزند ابراهیم خان ظهیرالدوله برپا ساختند.

پس از انجام عروسی شاهزاده امامقلی میرزا را به فرماننفرمایی خراسان و ابراهیم خان را به سرداری عراق گماشته روز پنجم ماه ربیع ۱۱۵۸ آنها را به مقصد روانه و خود به سوی قارص رهپارگردید.

روز نهم ماه نادرشاه از ایروان گذشته در مرادتپه (۱۲ کیلومتری ایروان) نزد و زد. عصر همان روز سپهبد یکن محمد پاشا نیز با ۱۵۰۰۰۰ سوار و ۴۰۰۰۰ تفنگدار پیاده در ۱۲ کیلومتری اردوی ایران و دامنه کوهی لشکرگاه خود را برپا ساخته به ساختن استحکامات جنگی پرداخت.

### جنگ مرادتپه - مرگ سپهسالار عثمانی و پیروزی ایرانیان روز چهارشنبه ۱۱ ماه ربیع ۱۱۵۸ جنگ آغاز شد.

۱. پ. بازین P. Bazin پزشک مخصوص نادرشاه بیماری او را مقدمی استفا (Hydropisie) تشخیص داده بود.

ارتش عثمانی پس از چندین حمله از دلاوران ایران شکست یافته با دادن کشته‌های بی‌شمار با حالتی پریشان به اردوگاه خود رو آورده در سنگرهای پناهنه و به جنگ سنگری پرداخت.

چون شب در رسیده بود نادرشاه از دشمن دست برداشته چندین هنگ از سواره نظام را در پیرامون سنگرهای دشمن به پاسداری گماشت و راه آمد و شد و رسانیدن خواربار را بر سپاهیان عثمانی بست.

مپهالار عثمانی چون خود را نزدیک به محاصره و در فشار ارتش ایران دید شیوه‌ی دیگری به کار برد بدین گونه که اردو را از سنگرهای بیرون کشیده با پوشش سواره نظام در دو پهلوی ستون‌های سوی نادرشاه پیش روی و با چنین سازمانی در چند کوچ به سه کیلومتری ارتش ایران رسید. ولی سواره نظام کارآزموده‌ی ایران در یک شیخون آسیب بزرگی به اردوی عثمانی رسانید و در همان شب بسیاری از سپاهیان دشمن از لشکرگاه خود فرار و به سوی قارص گریختند.

پس از این شیخون چند روزی جنگ موقوف و سردار عثمانی برای چاره‌جویی به رایزنی با افسران خود برداخت ولی نه تنها از این کار سودی نبرد بلکه درنگ نابه‌هنگام او ارتش ایران را گستاخ تر و سپاهیان عثمانی را بیمناک نمود.

این خاموشی یک بدیختی ناگهانی را برای ارتش عثمانی پیش آورد که رشته‌ی امید یکن محمد پاشا از هم گشیخت.

روز ۲۱ ماه به ستد ارتش ایران گزارشی از شاهزاده نصرالله میرزا رسید دایر بر این که ستون او نیروی عبدالله پاشا را در نزدیکی موصل شکست داده و خود عبدالله پاشا با بقیه‌ی سپاهیان فرار کرده است.

دانستان آن که چون عبدالله پاشا به کردستان عثمانی رسید یکی از افسران اردوی خود را به فرمانداری شهر زور فرستاد ولی سلیم یک فرماندار آن جا فرستاده‌ی عبدالله پاشا را رانده خود با سران و سردهنهای کرد آن سامان به اردوی شاهزاده پیوست.

عبدالله پاشا چون از کمک کرده‌ها نامید شد به سوی موصل پیش آمد و شاهزاده نیز به جنگ او شافت.

دو سپاه در نزدیکی موصل به یکدیگر برخوردند. ارتش ایران به دشمن حمله برده

نیروی عبدالله پاشا را به سختی در هم شکست و پراکنده نمود. در این جنگ کشته‌ی بسیاری از عثمانی‌ها بر جای ماند و سردار عثمانی چون از سپاهیان خود و کمک یکن محمد پاشا نامید شد با بقیه‌ی سپاهیان پا به فرار گذاشت.

نادرشاه برای پریشان نمودن سپه‌الار عثمانی گزارش شاهزاده را به یکی از اسیران آن‌ها که دستگیر شده بود داده وی را به اردوگاه یکن محمد پاشا روانه نمود.

همگام غروب آفتاب پیش از این که فرستاده‌ی نادرشاه به اردوی عثمانی برسد ناگهان آشوب و غولنای بزرگی از اردوگاه دشمن برخاست و معلوم شد که یکن محمد پاشا سپه‌الار عثمانی زندگی را پدرود گفته و در میان سپاهیان و افسران اختلافاتی پیش آمد: است.

سپاهیان پادشاه ایران که در پیرامون اردوگاه دشمن بودند چون از چگونگی آگاه شدند یکباره هوراکشان به نیروی عثمانی تاخته پس از یک جنگ هولناک همه‌ی توپخانه و اردوگاه آنان را به چنگ آوردند.

در همین گیرودار پادشاه آگاه ایران برای یکسره کردن کار دشمن یک لشکر از بهترین سواران خود را به آورده‌گاه فرستاد و لشکریان شکست یافته‌ی عثمانی با شتاب هرچه تمام‌تر در تاریکی پا به فرار گذاشتند. آن شب پیش از ۱۲۰۵۵ تن از جنگجویان عثمانی به دست دلاوران ایران کشته و پنج هزار تن از افسران نامی و فرماندهان آن‌ها زنده دستگیر و انبوهی نیز زخمدار و پایمال سم سوران گشتدند.

نادرشاه با اسیران عثمانی با مهریانی رفتار کرده سربازان و افسران زخمدار را نواوش خرموده؛ سرپرستی چاموش حسن آقا که از سران ارتش دشمن بود به قارص و ۴۰۰۰ تن از اسیران را به تهران و گروه بی‌شماری را به تبریز روانه نمود.

بدین گونه آخرین نیروی عثمانی که در جهان آمد روز از نیرومندترین ارتش‌ها بود شکست یافت و افتخار این فتح نمایان نصیب نادرشاه و سربازان جنگجویش گردید.

### بازگشت از قفقاز

پس از شکست نیروی عثمانی در مرادتپه، نادرشاه باز هم با آن کشور از روی مردانگی و دوستی رفتار کرده به جای آن که غرامت جنگ و یا پیشنهادات کمرشکنی به پادشاه عثمانی

تحمیل نمایند نامه‌ی دوستانه‌ی به سلطان محمود نوشته و در آن یادآوری کرد که چون پیشنهاداتی که راجع به مذهب شده است تولید کینه و خوتیریزی میان دو ملت اسلامی نموده از این رو لز پیشنهادات گذشته آن چه راجع به امور مذهبی است چشم پوشی و از این پس دوستی دو ملت همایه پایدار خواهد ماند.

روز پنجم به ۲۷ ماه ربیع سال ۱۱۵۸ نادرشاه از راه چورس و محمودی به سوی پایتخت ایران ره‌پارگردید. در آبادی محمودی سه تن از فرستادگان فرمانفرمايان شرقی ترکستان با پیشکش‌های شابسته به پیشگاه همایونی آمدند و استوارنامه‌های خود را تقدیم و از طرف نواده‌های چنگیز که در آن سرزمین حکمرانی می‌کردند درخواست کردند که با تعیین مرز و سامان شرقی بخارا و سمرقند و گذاشتن نیروی پادگان موزی به کشمکش‌های موجود بین آنان و شاه ابوالفیض خاتمه داده شود.

نادرشاه نمایندگان نامبرده را با نامه‌ی دوستانه و هدایایی چند با دلخوشی روانه و انجام خواهش آنان را موکول به ورود مشهد نمود. پس از این که موکب همایون به ساوجبلاغ رسید نادرشاه علیقلی خان برادرزاده‌ی خود را برای سرکوبی تیره‌ی یموت و ترکمن‌هایی که در پیرامون تکه بلخان پراکنده و نافرمانی آغاز نموده بودند فرستاده و به سردارهای آنان پیغام داد که اگر سرتیم پیش نیاورند نیروی غارتگری به ترکستان اعزام می‌کند و نام آنها را از دفتر روزگار نابود خواهد نمود و در پیرو این پیام سخت شاهزاده نصرالله میرزا را با یک اشکر از سپاهیان برای بستن راه گریز آن مردم خبر مسر از راه هازندران به گرگان و مشهد اعزام داشت. ترکمن‌ها پس از رسیدن علیقلی خان چنان بینناک شدند که بدون درنگ همگی تسليم و ۱۰۰۰ تن از جوانان چنگجوي خود را به خدمت ارتش شاهنشاهی فرستادند. بدین گونه در آن سرزمین پرآشوب که کمتر روی آرامش را به خود دیده بود امن و امان برقرار شد.

موکب همایونی روز دهم ماه محرم ۱۱۵۹ از راه بیابان گلشن (طبس) به سوی خراسان رسید و روز ۲۳ ماه صفر به مشهد رسید.

### آخرین پیشنهاد صلح

پس از نوروز سال ۱۱۵۹ هـ. نادرشاه فرمان داد تا گنج‌های هنگفت او را از زرسیم و

سنگ‌های گرانها به کلات ببرند و خود برای گردش و بازدید جایگاه گنج روز ۲۵ آبیه کلات رفته در آن دژ به گشت و آسایش پرداخت. سپس از راه غربی کلات به سوی عراق رسپار و چون به ساووجبلاغ تهران رسید به بودخان چاپوشلو را با یک دسته از افسران کارآزموده‌ی ارتش و چند هنگ از سپاهیان برای تعیین سامان شرقی ترکستان و انتظامات آن سامان به بخارا فرستاد. در این هنگام نظیف افتندی نماینده‌ی پادشاه عثمانی به پیشگاه همایونی رسید و نامه‌ی سلطان محمود نخستین را دایر به قبول پیشنهادات دولت‌انهای شاهنشاه ایران تقدیم و پس از اوهم احمد افتندی که در قارص برای پیشنهاد صلح آمده بود با پایه‌ی وزارت به نماینده‌گی مختار پادشاه عثمانی با هدایا و پیشکش‌های گرانها به دربار ایران آمده استوارنامه‌های خود را تقدیم داشت.

نادرشاه نیز مصطفی خان شاملور میرزا مهدی خان استرآبادی مستوفی را به نماینده‌گی کشور شاهنشاهی با یک تخت طلای میاکاری و دو زنجیر پیل بازیگر که از پیشکش‌های پادشاه هند بود و نامه‌ی دولت‌انهای دوستانه و آخرین پیشنهاد صلح به دربار عثمانی فرستاده و خود از راه یزد و کرمان به سوی خراسان بازگشت.

#### آخرین پیشنهاد صلح نادرشاه بدین گونه بود:

- ۱- حجاج ایرانی و تورانی که از راه بغداد و شام به مکه می‌روند از هر حیث در امان باشند.
- ۲- نماینده‌گان سیاسی دو کشور برای مدت سه سال در پایتخت هر کشور تعیین و اعرام شوند.

۳- اسرای جنگی دو کشور آزاد بوده و بدون هیچ گونه شرطی به میهن خود بازگردند.  
همین نکات زیر به پیشنهاد افزوده شد:

- الف - فرمانداران و نماینده‌گان مرزی دو کشور از هر گونه رفتاری که مخالف دولتی و یگانگی باشد خودداری نمایند.
- ب - اتباع ایران از سب و رفض خودداری نمایند.
- پ - گذاشتگان دولت عثمانی موظفند با حجاج ایرانی که به مکه می‌روند خوش رفتار باشند و هیچ گونه حقی برخلاف معمول از آن‌ها دریافت ننمایند.
- ت - در اجرای عراسم حج اتباع ایرانی از عثمانی‌ها پیروی نمایند.

ث - از اتباع ایرانی که برای زیارت عتبات می‌روند هیچ گونه حقی به نام باج راه و غیره نگیرند.

ج - حقوق تجارتی بازرگانان دو کشور از همه جیش محفوظ باشد.

ج - متخلفین از این مقررات بدون طریقداری به گماشتگان و نمایندگان دو کشور تسلیم و مجازات شوند.

ح - مقاد این پیمان در هر دو کشور به مورد اجرا گذاشته شود و مادام که از طرف دولت عثمانی رفتاری برخلاف شرایط پیمان سرزدند این پیمان پایدار و معتر خواهد بود.

محرم سال ۱۱۶۰ هجری

## بخش دهم

### کشته شدن نادرشاه - هرج و مرج کشور

#### کشمکش شاهزادگان افشار و پایان کار آنان

#### تغییر اخلاق نادرشاه و بیدادگری‌های او

سال‌های ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ ه. را در تاریخ قرون اخیر ایران باید از سال‌های بدشگون دانست در این سال‌های نامیمون نادرشاه از کثرت فشار و روحی که بزرگ‌ترین علت آن نایبیانی فرزند دلپذش شاهزاده و ضا فلی میرزا ولیعهد بود حالت طبیعی خود را از دست داده با سنگدلی و خشونت ناگهانی دست به آزار مردم و کشتار رعایا دراز کرد.

نخست ۵۰ تن از سران لشکری و بزرگان دربار را از خشم این که هنگام نایبنا نمودن فرزندش حضور داشته و به میانجیگری برخاسته بردند، شربت مرگ چشانید. سپس به فرمادن او توانگران و زمامداران بزرگ کشوری را از هر گوش و کنار به پایتخت خواسته به تشخیص سه تن از نمایندگان شاه که ریاست هیأت تعیین جرایم را داشتند به دلخواه خود جرایم کمرشکنی برای آنان تعیین نمودند. کسانی را که از پرداخت جریمه کوتاهی و یا اظهار عجز می‌کردند، به زور چوب و شکنجه چندان در فشار می‌گذاشتند که یا از جان خود سیر شده‌تن به مرگ دهند و یا آن چه به نامشان نوشته شده بی‌کم و کاست تسلیم نمایند.

از یک سو گماشتگان دولت نیز چون بازار را آشفته دیدند دست به آزار رعیت بدخت درآز کرده از هر که هرچه می‌توانستند به زور و به نام جریمه، افزایش مالیات و یا سریچی از فرمان دولت دریافت و به مکیدن خون مردم بیگناه پرداختند.

ولی، با این همه آتش خشم نادرشاه فرو نشست و فرمان داد تا چندی تن از بازگانان مسلمان، هندی و ارمنی را در میدان نقش جهان اصفهان زنده در آتش بیداد بسوزاند. در ماه محرم سال ۱۱۶۵ هنگامی که از اصفهان به سوی خراسان می‌رفت، به هر آبادی که می‌رسید از کله‌ی مردم بی‌گناه آن جا مناری ساخته با دیدن آن مناظر جانگذار آبی بر آتش خشم خود می‌ریخت. شاه مانند پلنگ خشن‌ناکی که هیچ گونه حُنْت‌تخمی در دل نداشته باشد به خوبیزی پرداخت و گماشتگان وی نیز مانند گرگان گرسته آتش به خرم‌جان و هستی مردم بینوا می‌زدند.

رفته و فته این رفتار ناهنجام همه را به سوی آورده و مردم با این که شاهنشاه خود را از جان و دل دورست می‌داشتند تاب این همه بیدادگری‌ها را نیاورده به شورش پرخاستند.

### کشته شدن نادرشاه

هنگامی که سرتاسر کشور ایران در آتش بیداد می‌سوخت مردم سیستان که بیش از همه در غزار کارگزاران درباری بودند به جان آمده شورش آغاز نمودند. از یک سو نیز هیأت تشخیص جرایم ۵۰۰۰۰ تومان به نام علیقلی خان و ۵۰۰۰۰ تومان به نام سردار جلایر فرمانفرمای کابل و فرمانده نیروی شرق تعیین نموده سوارانی چند برای دریافت جرایم به سیستان و کابل گسیل داشتند.

علیقلی خان چون می‌دانست سربیچی از فرمان شاه سودی ندارد با شورشیان سیستان همدست شده از پرداخت جریمه سر باز زد و نافرمانی آغاز نمود.

نادرشاه از این رفتار برادرزاده‌اش سخت خشن‌ناک گردیده فرمانی به نام تهماسب قلی خان جلایر فرستاده وی را مأمور نمود که علیقلی خان را زنده یا مرده دستگیر و شورشیان سیستان را گوشمالی شدیدی بدهد.

سردار جلایر چون از نیزگی اوضاع کشور آگاه بود و می‌دانست که دیگر به نادرشاه امیدی نمی‌توان داشت چنین اندیشید که یکی از شاهزادگان افشار را بر تخت نشانده علیقلی خان را به سپاه‌الاری ارتش بگمارد. ولی علیقلی خان که هرای سلطنت در سر داشت به اندیزه‌های خیرخواهانعی آن سردار باوفا گوش نداده و او را زهر داده کشت.

رفته و فته دامنه‌ی شورش‌ها به کردهای قوچان و تره‌های دیگر نیز سراست نمود و کردها

یکباره از فرمان نادرشاه سریع‌چیده ایلخانی شاه را که در دشت رادکان پراکنده بودند غارت نمودند.

نادرشاه برای سرکوبی کردها با خشم بسیاری به سوی قوچان رهسپار شد و چون به آن جا رسید دست به خونریزی هولناکی دراز کرد.

علیقلی خان همین که از چگونگی آگاه شد پیغامی برای فرمانده پاسداران و چند تن از نزدیکان شاه فرستاده آنان را به کشن شاه تشویق کرد و وعده داد که در ازای این کار پاداش خوبی به آن‌ها خواهد داد.

تا این که در شب یکشنبه یازدهم ماه ج ۱۱۶۰ م. درفتح آباد (نزدیکی قوچان) قوچه یک (خواجه یک) فاجار ایروانی، موسی یک امیرلوی افشار طارمی و قوچه یک کوندوزلوی افشار اورومی به همدستی صالح یک قرخلوی افشار اورومی و محمد قلی خان افشار اورومی فرمانده پاسداران ویژه‌ی شاهی نیمه شب به سرایerde نادرشاه هجوم برداشت. نادرشاه در اثر همه‌مه از خواب بیدار و با خنجری که همیشه زیر سر می‌گذاشت دو تن از آن تبهکاران را کشت ولی صالح یک با ضربت سختی از پشت او را از پای درآورد و شاهنشاه افشار جان به جان آفرین تسليم نمود.<sup>۲</sup>

### کشته شدن شاهزادگان افشار

روز یکشنبه ۱۱ ج ۱۱۶۰ م. از این که خبر کشته شدن نادرشاه متشرشد کشمکش بزرگی در میان مأهیان اردوی شاهنشاهی بروز کرد. افغانی‌های ابدالی و اوزیک‌ها به سرپرستی احمدخان ابدالی که از هوانخوانان نادرشاه بودند با افشاریان سخت درآویخته پس از یک زد و خورد شدید افشاریان را پس نشانده اردوگاه را چپاول و به سوی نادرآباد رفتند.

۱. واژه‌ای است نزکی به معنی جایی‌یابی که آن‌ها را برای چرا در صحراها کنند، رمه‌ی اسب ۲. آزمگاه نادرشاه در ۵۵۵ متری غربی حرم مطهر حضرت رضا (ع) است اکنون خیابانی که آرامگاه نادر در آن واقع است به نام خیابان نادری نامیده می‌شود. شنیدم آقا محمدخان قاجار پس از فتح شهده به کین خواهی دیرینه خاک مزار جهانگشای افشار را با استخوان‌های او سوزاند و بر باد داد و یادگار ننگنی از خود باقی گذاشت.



نماهی از آرامگاه نادرشاه

افشاریان چگونگی را به علیقلی خان که تا هرات پیش آمده بود گزارش دادند.  
علیقلی خان با استاب بسیاری به مشهد آمد و برای این که مدعاویان تاج و تخت را از میان بردارد  
سه راب نام گماشته خود را با گروهی از سپاهیان بختیاری برای کشتن شاهزادگان افشار به  
کلات فرستاد. شاهزادگان افشار چون بخت را واژگون دیدند به مسوی مرو گردیدند و  
کاظمیک افشار برادر دیگر علیقلی خان که آن هنگام در کلات بود، آنها را تا بیرون دز دنبال  
کرد و لی چون شاهزادگان دور شده بودند گروهی را به سرپرستی دوستمحمد چهجهه‌ای  
قوشچی نصرالله میرزا برای دستگیر نمودن آذها روانه نموده خود به کلات بازگشت.

دوستمحمد، شاهزاده امامقلی سیرزا و شاهرخ میرزا را در ۵۴ کیلومتری شرق کلات  
دستگیر نموده قربانعلی نامی از سواران خود را به دنبال شاهزاده نصرالله میرزا فرستاد و او در  
آبادی حوض منگ به شاهزاده رسیده با وی درآویخت. نصرالله میرزا به قربانعلی نابکار

حمله نموده با یک ضربت شمشیر زخم کاری به او زده از اسب به زیرش انداخت و خود فرار کرد. ولی بدینه گروهی از پاداران مرو در راه به او برخوزده وی را دستگیر و به کلات آوردند.

سهراب خیر دسر شاهزاده رضا قلی میرزا نایبنا را با ۱۶ تن از فرزندان و بستگان نزدیک شاه از دم شمشیر گذرنیله شاهزاده نصرالله میرزا، امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را که هنوز بیش از ۱۴ سال نداشت با خود به مشهد برد. علیقلی خان بدون هیچ گونه شرمی شاهزادگان افشار را کشته و شاهرخ را در ارگ شهر زندانی نموده خبر کشته شدن او را در شهر منتشر ساخت با این اندیشه که اگر توده با سلطنت او از در مقابلت برآید شاهرخ میرزا را بر تخت نشاند خود زمام امور را در دست گیرد و اگر توانست به زور سرنیزه بر تخت نشیند شاهرخ را هم مانند دیگر شاهزادگان از میان بردارد.

### تاجگذاری علیقلی خان و گرفتاری او

علیقلی خان افشار چون از کار شاهزادگان افشار و مدعاویان تاج و تخت فارغ شد، روز ۲۷ ج ۱۱۵۰ هـ در مشهد به نام علی شاه و عادل شاه بر تخت نشست. وزارت دربار را به حسنعلی بیک معیرالمالک واگذار و سهراب گمنام را به دستیاری او و پیشکاری خود برگزید. پس از تاجگذاری فرمان داد تا گنجینه‌های نادری را که برابر ۷۵۰۰۰۰۰ روپیه مسکوک و شمشهای زر و سیم بود با همه‌ی جواهر و سنگ‌های گرانبها و اشیای نفیس دیگر از کلات به مشهد آورد و برای دلچسپی از درباریان به بخشش‌های بیهوده پرداخت و برادرش ابراهیم خان را به سرداری عراق گماشت و به اصفهان فرستاد.

در این هنگام ایلات افشار، بختیاری و تیره‌های دیگری که نادرشاه به خراسان کوچانیده بود از آینده‌ی خود اندیشناک گردیده با کوچ و بنه از خراسان مهاجرت نموده پراکنده شدند و کردهای نیز سر از فرمان پیچیده در قوچان آشوبی برپا ساختند.

علی شاه برای سرکوبی کردهای قوچان اردوکشیده آسیب بسیاری به آنها رسانید و چون در خاک خراسان خنکسالی و نایابی به هم رسیده بود با سپاهیانش به هازندران رفت و ۷ ماه در آن جا به سر بردا.

حسنعلی بیک معیرالمالک که از تبهکاری‌های ننگین سهراب (کشن فرزندان بی‌گناه

نادرشاه) سخت خشمناک و از چنین نامپارسی کینه‌ی شدیدی از اوی در دل داشت با زبردستی هرچه تمام تر علی شاه را وادار نمود که او را به عراق نزد ابراهیم خان بفرستد تا کارهای او را بازرسی نموده گزارش دهد.

ولی سهراب پس از این که به اصفهان رسید به کیفر کردار ناهنجارش به دست ابراهیم خان کشته شد و ابراهیم خان نیز به پشت‌گرمی سپاهانی که در اختیار داشت سر از فرمان برادر پیچیده روایط خود را با علی شاه قطع نمود و اصلاح خان افشار را که فرمانفرمایی آذربایجان را داشت با خود همدست نموده به کرمانشاهان تاخت آورد و امیر خان بیک فرماندار آن جا را دستگیر کرده به سوی آذربایجان روانه شد.

در این میان علی شاه که از سرکشی ناگهانی برادرش بیمناک شده بود از مازندران به سوی آذربایجان لشکر کشید. از آن سو هم اصلاح خان افشار به کمک ابراهیم خان آمد و نیروی دو برادر در نزدیکی سلطانیه به هم برخورد کردند.

پیش از آغاز جنگ چندین هنگ از سپاهیان علی شاه از اوی زوگردان شده به نیروی ابراهیم خان پیوستند و به همین سبب علی شاه از برادر خود شکست یافته به تهران گریخت. ولی ابراهیم خان به کمک میرزا محسن خان فرماندار تهران علی شاه و همراهانش را دستگیر نموده فرمان داد تا به خونخواری عموزادگان و شاهزادگان افشار و راز هر دو چشم نایینا و زندانی کنند.

این فرمان اجرا شد و علی شاه به پاداش رفتار ناهنجار خود رسید.

### پادشاهی شاهرخ - تاجگذاری ابراهیم خان افشار و پایان کار او - کشته شدن علیقلی خان

پس از این که ابراهیم خان بر برادرش چیره سد اصلاح خان افشار را با سپاهیانش به تبریز فرستاده خود به اصفهان روی آورد. ولی اصلاح خان که در آذربایجان نفوذ بسیاری به هم زده بود سرکشی آغاز کرد و خواست آذربایجان را از چنگ ابراهیم خان گرفته به تنها می در آن استان فرمانروایی کند. ابراهیم خان چون از داستان آگاه شد دوباره به آذربایجان برگشت و نیروی اصلاح خان را در نزدیکی مراغه درهم شکته پراکنده کرد. اصلاح خان برای به دست آوردن نیروی دیگری به قوایه داغ گریخت ولی کاظم خان قراچه داغی دستگیرش کرده به

فرمان ابراهیم خان وی را کشت.

در این هنگام ابراهیم خان همگی نیروی شمال غرب، غرب و مرکز ایران را که دارای ۱۲۰۰۰۰ سپاهی سوار و پیاده و توپخانه بود در اختیار داشت. پس برای این که پتواند با نیرنگی شاهرخ و گنج های نادری را به چنگ آورده حین خان برادر خود را بادو تن از افرانش به نام علیقلی خان و محمد رضا خان قراچورلو به سرداری خراسان فرستاده و چنین وانمود کرد که تاج و تخت کشور باید به شاهرخ میرزا و اگذار شود و به شاهزاده پیشنهاد نمود که به اصفهان آمده تاجگذاری نماید. ولی بزرگان لشکری و کشوری که در خراسان بودند از اندیشه ابراهیم خان بدگمان شده برای او پیغام دادند که آمدن شاهرخ میرزا به اصفهان ضرورت ندارد و ابراهیم خان به خراسان آمده در جشن تاجگذاری شاهرخ میرزا شرکت نماید.

چون از ابراهیم خان پاسخی نرسید بزرگان کشور تاج و تخت را به شاهرخ میرزا و اگذار نمودند ولی شاهزاده از پذیرفتن آن سر باز زد. سرانجام مردم پافشاری کرده با شاهزاده سوگند وفاداری یاد نمودند و روز نهم ماه شوال ۱۱۶۱ ه. در مشهد او را بر اورنگ پادشاهی نشاندند.

ابراهیم خان نیز چون از این کار آگاه شد روز ۱۷ ذیحجه به نام ابراهیم شاه افشار بر تخت نشست سکه به نام خود زد و پس از تاجگذاری برای دستگیر نمودن شاهرخ شاه به خراسان لشکر کشید. در میان واه علیقلی خان نایبنا و ابا بنهی اردو به قم فرستاد و چون به آبادی سرخه نزدیک سمنان رسید سپاهیانش از او روگردان و دسته دسته پراکنده گردیدند. ابراهیم شاه چون کار را بدین گونه دید با گروهی از افغانی ها به قم بازگشت ولی مردم شهر وی را به خود راه نداده دروازه ها را به رویش بستند. ابراهیم شاه ناچار به دژ قلاپور پناه برد و مردم دژ دستگیرش نموده چگونگی را به مشهد گزارش دادند.

شاهرخ شاه فرمان داد تا او را از هر دو چشم نایبنا نموده به مشهد بفرستند و هنگامی که او را به خراسان می آوردند به دست یکی از افسرانش کشته شد. علیقلی خان نایبنا نیز از قم به مشهد احضار و در روز ورود به فرمان شاهرخ شاه شربت مرگ چشید.

**تابیینایی شاهرخ شاه هرج و مرج خراسان پایان کار افشاریان**  
پس از کشته شدن همگی شاهزادگان افشار شاهرخ شاه مشهد را پایتخت خود قرار داده

زمام امور را در دست گرفت.

پسر از چندی بد محمد پسر میرداورود که از متقدین خراسان و شوهر خواهر شاه سلطان حسین صفوی بود به نام این که شاهرخ شاه پیرو مذهب تسنن است گروهی از اوپیاش شهر را به دور خود گرد آورده بر شاهرخ شورید و او را دستگیر و نایينا ساخته خود به نام شاه سلیمان در مشهد بر تخت نشست.

ولی پسون چندی گذشت یکی از سرداران شاهرخ شاه به نام یوسفعلی بر شاه سلیمان تاخته او را کشته و دویاره شاهرخ را به پادشاهی برداشت.

در گیرودار این کشمکش‌ها جعفریک نامی از سران گردهای خراسان با میر عالم سردمته‌ی تازیان همدست شده یوسفعلی را دستگیر نموده کشت و شاهرخ را به زندان انداخت. ولی پس از چند روزی میان خود آن‌ها نیز اختلافاتی پیش آمد و منجر به کشته شدن جعفریک گردید و میر عالم پسون جعفریک را از میان برداشت در مشهد به فرمائروایی برداخت.

در این هنگام احمد خان ابدالی درانی که به پادشاهی افغانستان رسیده بود بر سرتاسر خاک افغانستان دست یافت و چون از هرج و مرج دربار ایران و گرفتاری شاهرخ شاه آگاه شد با لشکری از افغانیان ابدالی بر خراسان تاخته نیروی میر عالم تازی را در بیرون مشهد سخت درهم شکست و میر عالم در این جنگ کشته شد.

پس افغانی‌ها مشهد را محاصره و پس از یک رشته زده و خوردهای غیرمنظمه آن جا را گرفتند. احمد خان پس از این که به مشهد درآمد شاهرخ شاه را بر تخت نشانده از سران لشکری و کشوری پیمان گرفت که سر از فرمان شاهرخ نیچند و خود چند روزی در مشهد سختگی گرفته به افغانستان بازگشت.

بدین گونه شاهرخ نایينا دویاره زمامدار امور شد.

بدبختانه اوضاع کشور در این هنگام سخت درهم و پریشان بود زیرا هر یک از ایلات نیرویی فراهم آورده آماده‌ی سرکشی بودند:

- ۱- در شمال نیروی تازه‌نفسی به سرپرستی محمد حسن خان قاجار بسیج می‌شد.
- ۲- آزاد خان افغانی که فرماندهی نیروی غرب را داشت از همدان به آذربایجان تاخته آن استاد بزرگ را گرفت و خود را پادشاه آذربایجان نامید (۱۱۶۲ ه.)

- ۳- صالح خان بیات بر فتحعلی خان افشار استاندار فارس شوریده آن استان را از چنگ گماشته‌ی شاهرخ خان بیرون آورد (۱۱۶۳ ه.).
- ۴- در اصفهان کشمکش دیگری میان علیردان خان بختیاری و ابوالفتح خان بختیاری برپا شد (۱۱۶۴ ه.).
- همه‌ی این کشمکش‌ها با پیدایش یک سردار کارآزموده و رشید به نام کریم خان زند به پایان رسید.

فرمانروای شاهرخ منحصر به استان خراسان و شهرستان‌های شمالی شد. رفته رفته کریم خان زند بر سرتاسر کشور دست یافت ولی استان خراسان تا سال ۱۲۱۰ ه. با همه‌ی اغتشاش‌های سیاسی کشور همچنان در دست شاهرخ ماند. سرانجام در سال ۱۲۱۵ ه. آقا محمد خان قاجار به خراسان هم تاخته شاهرخ را برای تسلیم گنجینه‌های نادرشاه سخت شکنجه داد ولی نادر میرزا فرزند شاهرخ شاه که آخرین شاهزاده از دودمان افشار بود هنگام اردوکشی آقا محمد خان به افغانستان پناهنده شده و جان سالم به دربرد. آقا محمد خان پس از این که گنج‌های هنگفت نادرشاه را از شاهرخ گرفت وی را به تهران احضار نمود ولی آن شاهزاده‌ی بیوادر میان راه زندگی را بدروع گفت.

پس از کشته شدن آقا محمد خان، نادر میرزا در سال ۱۲۱۳ ه. به کمک سپاهیانی که زمان شاه در آن افغانی به او داده بود به مشهد تاخت آورده آن جا را از چنگ قاجاریان درآورد و لی پس از چهار سال او هم به دست محمد ولی میرزا گماشته‌ی فتحعلی شاه قاجار که برای استانداری خراسان نامزد و به مشهد فرستاده شده بود دستگیر و به تهران احضار شد. فتحعلی شاه فرمان داد تا زبان و دست‌های او را بریدند و آخرین شاهزاده افشار در چنین وضعیت جانگذاری بدروع زندگی گفت.

## پراکنده

### اخلاق، رفتار، کردار و سگفتار نادرشاه

جایمر فریزر انگلیس نویسنده کتاب (تاریخ نادرشاه)، که خود در هنگام جهانداری او می‌زیسته و شاه را نیز به چشم خود دیده است یادداشت‌هایی درباره نادرشاه دارد که ما در این جایختی از آن را می‌آوریم:

نادرشاه نزدیک ۵۵ سال دارد. بلندی اندام او بیش از شش پا می‌شود (۱۸۰ سانتیمتر). کمی تومند و نی نیروی او خوب و اندامش برآزende است. رنچ‌هایی که کشیده از فربه او جلوگیری می‌کند. چشم و ابرویی درشت و جهره‌ای گیرا و زنده دارد که مانند آن کمتر دیده‌ام. تابش آفتاب و هوای گوناگون به چهره‌ی او یک نوع گرفتگی مردانه و زیبته داده. آهنگش بلند و خشن و بدون هیچ دشواری از ۱۰۰ متری فرمان می‌دهد. می‌به اندازه می‌نوشد. به زن بسیار دلستگی دارد و همواره خواهان تازه کردن دیدار آن‌ها است ولی این رفتار او از کارش جلوگیری نمی‌کند. در اندرون با زنان بیش از اندازکی به سر نمی‌برد و کمتر دیده شده پیش از نیمه شب به اندرون برود. ساعت ۵ با مداد از خواب برخاسته بیرون می‌آید غذایش بسیار کم و بیشتر هم پلو و یا غذاهای ساده است. اگر کارهای روزانه اش بسیار باشد از غذا هم چشم می‌بوشد و با اندازکی نخود برسته که همیشه در جیب دارد و کمی آب می‌گذراند.

در ازدیو یا در شهر همیشه در بیرون است و بار همگانی می‌دهد. اگر دربار همگانی هم نباشد هر کس می‌تواند به پیغام یا به تنها بی شاه را دیده دادخواهی کند.

سان سپاه و پرداخت ماهیانه و تن پوش سپاهیان را خود به گردن می گیرد و نمی گذارد افسران هیچ گونه پولی به هیچ نام از سربازان بگیرند. هر ماه از همه جای کشور به او روزنامه و گزارش می رسد و خود نادرشاه با جلسه هایی که دارد نامه نگاری می کند. گذشته از این ها در همه استان ها و شهرستان ها و شهرها یک افسر گماشته دارد که «همکلام» نامیده می شود. کار این افسر این است که در رفتار و اندیشه و برداشت کار استاندار یا بخشدار بزرگی نموده آن چه می بیند یادداشت می نماید.

هر هیچ کار بزرگ یا کوچکی در نبود این افسر نمی گذرد و به جز روزنامه و گزارشی که استاندار یا بخشدار می دهد همکلام نیز روزنامه جدآگانه و پنهانی می فرستد و به استاندار یا بخشدار آگهی نمی دهد.

این کار مزد ماهیانه ندارد. پاداش این افسران با خود شاه است. این شیوه بسیار مانند بسیاری از فرماتروایان را از جور و سنم و اندیشه سرکشی و شورش بازمی دارد.

نادرشاه بسیار بخشنده و دست و دل باز است به زیره درباره سربازانش.

کانی را که چندی در ارتش بوده و خوب کار کرده اند با دست گشاده از همه چیز بی نیاز می کنند. با این همه بسیار سختگیر و همیشه در کار بینا و بیش از هر چیز انتظامات را رعایت می کنند.

کسانی که گناه بزرگی کرده باشد به کشن و آذهایی را که لغتش کارند به بریدن گوش ها کیفر می دهد. هرگز گناه کار را از هر پایه و دسته که باشد نمی بخاید و اگر پس از این که به کاری رسیدگی کرده کسی میانجی شود خشمناک می گردد. ولی پیش از این که گناه گناه کار آشکار شود هر کس می تواند رأی خود را پیشنهاد کرده میانجی گری کند.

هنگامی که در جنگ یا جابه در اردوکشی و راه پیمایی است غذا و نوشابه او مانند یک سپاه است و همگی افسران ابیه خود را نیز بدین گونه نگاه می دارد.

نیروی او به اندازه ای خوب است که بیشتر دیده شده در هوای سرد و یخ بندان زمستان هنگام آسایش در بیابان روی زمین خواهد و تنها یک بالا پوش به خود پیچیده و زین اسب خود را به جای بالشت زیر سر گذاشته است.

گاهی در جنگ ها که به پیشوای و شتاب در راه پیمایی نیازمندی باشد پیشتر از پیشخانه نشکر عی تازد و هنگامی به دشمن می رسد که هیچ گمان نمی برد اند.

در راه پیمانی‌های جنگی و اردکشی بسیار شادمان و خوش است. در شهر به همان اندازه که خستگی سپاه به پایان رسید می‌ماند و پس از آسایش لشکریان برای پیشروی شتاب دارد. شام و ناهار او بیش از نیم ساعت طول نمی‌کشد. پس از غذایی درنگ به کار می‌پردازد. پاسداران او را در روز سه چهار بار برداشته دسته‌های تازه به جای آنان می‌گمارند.

هرگز در روز به خوشی و خوشگذرانی نمی‌پردازد. بیشتر شامگاهان پس از پنهان شدن آفتاب به اندرون می‌رود. در آن جا از هر کاری وارهیده با سه چهار تن از همدمان و همنشینان خود به خوردن و نوشیدن نوشابه می‌پردازد. بیش از سه جام می‌نمی‌نوشد و در این گونه بزم‌های خودمانی با آزادی و خوشروی و شوخی که در بیرون از او هیچ دیده نمی‌شود، می‌گذراند.

در این گونه مجالس هیچ کس نمی‌تواند از کارهای روزانه و کشوری یا لشکری سخن بگوید و در هنگام کار نیز هیچ یک از همدمان او نباید به پشت‌گرمی شوخت و خوشروی شبانه به شاء‌گستاخ شوند و رفتار یا گفتاری بیش از دیگران بنمایند. دو تن از همنشینان شب او در این کارستی کردنده در هنگام رسیدگی به کارهای کشور با او به کردار پند و اندرز سخن گفتهند.

شاهنشاه فرمان داد فوراً سر از تنان برگیرند و گفت:

«این مردمان نادان که نمی‌توانند بدانند نادرشاه کیست و نادرقلی کدام است شایسته‌ی زندگی نیستند.»

باکسانی که در مجلس خودمانی و در بیرون اندازه‌ی کار و کردار و گفتار خود را می‌دانند بیش از اندازه مهربان است و این گونه یاران او در هنگام کار هیچ گونه برتری بر دیگران ندارند و گفته‌هایشان بیشتر از دیگران ارزش ندارد.

مادر نادرشاه در سال ۱۱۵۵ زنده بود<sup>۱</sup> و به خواهش چند تئی از دریاریان که به خانواده‌ی شاه تهماسب دلبتگی داشتند چندی پس از گرفتاری شاه تهماسب از نادرشاه خواهش کرد که دوباره او را به پادشاهی برداشته و تاج و تخت کشور را به او بسپارد و در پایان خواهش خود افزود که:

«تا زنده هستی شاه تهماسب سرداری و فرماندهی سپاه را به تو واگذار خواهد نمود.»

نادر شاه از مادرش پرسید:

«آیا به راستی چنین می‌پنداری؟»

پاسخ داد: «آری.»

شاه خندید و گفت:

«اگر من هم پیرزنی بودم بدین گونه می‌پنداشتم؛ ولی خواهش دارم از کارهای کشوری و لشکری با من سخن نگویید و بیهوده به خود رنج ندهید.»  
همرا او خواهر کوچک شاه سلطان حسین بود و شنیدم یک دختر از او بیش نداشت.  
چند فرزند از زردهای دیگر و دو پسر از زن‌هایی که در گذشته پیش از رسیدن به سپاه‌الازر گرفته بود، دارد.

پسر بزرگ او رضا قلی میرزا بیست و پنج ساله است. از کودکی در ارتش بزرگ شده و از سربازی رفته به درجه‌ی سرتیپ رسیده. هنگام اردوکشی نادر شاه به هندوستان جاگشین او در ایران شد. هنگامی که افسر بود تنها با ماهیانه‌ی افسری گذران می‌کرد و به پایه‌های دیگر هم که رسید پیش از ماهیانه‌ی آن پایه به او چیزی نمی‌دادند و نادر شاه هم بیش از دیگر افسران به او نگاه نمی‌کرد. نادر شاه دستور داده بود که با افسران نشست و برخاست نماید و به او گوشزد و یادآوری نموده بود که چنان چه گناهی بازوی سر بزند یا در کار خود مستی کند به سختی دیگران پاداش خواهد یافت.

هرچه او بهتر کار می‌کرد در چشم پدر گرامی قرار می‌شد. من خود او را ندیده‌ام ولی آن‌هایی که این شاهزاده ارجمند را می‌شناسند، می‌گویند به اندازه‌ی پدرش در جهان نامی خواهد گشت. چراکه بارها در جنگ‌ها مردانگی و بی‌باکی‌های شحفت‌آوری از خود نمودار ساخته و هنگامی که نادر شاه به هند اردو کشید این شاهزاده همه‌ی کشور را آرام و ایمن نگاه داشت.

فرزند دیگر نادر شاه شاهزاده نصرالله میرزا است و او به نام استاندار خراسان است ولی یک پیشکار دارد که کارهار رسیدگی می‌کند.

نادر شاه یک پیشکار دارد که کارهای او را رسیدگی می‌کند و این مرد همیشه گزارش‌های خود را آماده دارد که هرگاه شاه بخواهد بدون درنگ بدهد. ولی این پیشکار چندان به شاه نزدیک نمی‌شود و خود نادر شاه بیشتر کارهای بزرگ را رسیدگی می‌کند.

نادرشاه دارای هوش شگفت‌آور و سرشاری است، کمتر کاری است که کرده و سخنی است که گفته و به یاد نداشته باشد. همه‌ی افسران سپاه بی‌شمار خود را به نام می‌خواند و بیشتر سربازهای خود را که چندی در ازتش بوده‌اند می‌شناسد. اگر به یکی از سربازان خود در گذشته پاداش خوب یا بدی داده باشد به یاد می‌آورد. یک یاد تن نویسنده همیشه برای نوشتن فرامین و دستورات او آمده است. در هنگامی که سخن می‌گوید کارهای دیگری را نیز به خوبی و درستی انجام می‌دهد و از کار دیگر هم بازنسی ماند.

شنیده‌ام در هنگام جنگ هنرهای شگفت‌آوری از او بروز می‌کند. باور نمودن او که به چه زودی سپاه چیره یا شکست یابنده را شناخته و با چه زبردستی به هنگام به ستوان‌های خود کمک می‌رساند. اگر یکی از افسران او پیش از چیرگی بر دشمن از میدان جنگ فرار کند خود نادرشاه رویه او می‌رود و با تبرزینی که همیشه همراه دارد کارش را می‌سازد و فرمان را به افسر زیردستش می‌دهد.

در همه‌ی جنگ‌ها و نبردها و محاصره‌ی شهرها اگرچه همیشه پیش‌بازی سپاه است ولی زخمی نشده (این گفتار جایی می‌فریزد درست نیست زیرا نادرشاه هم در جنگ‌های باخترو هم در نبردهای خاور زخم برداشته است - ل). ولی چند اسب در زیر او کشته شده و گلوله‌ها به حفظ اش خورده است.

می‌توانم بسیار چیزهای دیگر از این مرد تاریخی که دیده و شنیده‌ام بنویسم. کارهایی که تاکنون از او سرزده برای جهانیان گواه بزرگی است که مانندش در روزگار پیشین کمتر دیده شده است مردی که بانداشت پول و اشکر چنان کارهای سرگ از او سر برزند با این گنجینه و سرمایه‌ی بزرگی که اکنون به دست آورده (مراد گنج‌ها و جواهرات هند است) چه کارهای شگفت‌آور دیگری باید از او امیدوار برد؟!

شاید تا سی سال دیگر زنده بماند و در این میان اگر به آرزوهای بزرگی که دارد کامرا و گردد پیدا است که چنین مرد نیرومندو دلاوری در یمودن پایه‌ی بزرگی و شکوه تاجه اندازه اوج خواهد گرفت.

### از سرگذشت شگفت و گفتارهای بزرگ نادرشاه افشار

۱- من از شکم مادرم فرمادم به نفیا آمدام.

هنگامی که نادرشاه هنوز به پادشاهی ترسیده و تازه خراسان را از محمود سیستانی گرفته

بود شاه تهماسب صفوی پادشاه ایران به سخن چینی دشمنان نادر و چند تنی از درباریان که از پیشرفتی نگران بودند می‌خواست او را از فرماندهی مپا برانداخته و از اوتیش بیرون کند. چرا که نادر را مردی آشوب‌دوست و خودخواه به شاه شناسانده بودند. پس شاه فرمان داد که نادر از کار سپاهی کناره‌گیری و پی کار خود برود.

نادر که دید پاداش جانفشانی و رنج‌های او را بدین گونه داده‌اند به کسی که فرمان شاه را آورده بود گفت:

«برو به شاه تهماسب یک‌گو من از شکم مادرم فرمانده به دنیا آمدی‌ام.»

## ۲- ارزش فرماندهی نادرشاه

یکی از بهترین سواران نادرشاه در جنگ‌های کرنال هندوستان در میدان جنگ شاهکارهای بسیاری کرده و چندین تن از سواران هندی را با شمشیر سر و دست بریده کف به نسب آورده، تنی از خون دشمنان رنگین و مانند گرگی که در گله‌ی گوسفتانی افتاده باشد کشtar می‌کرد. نادرشاه که این همه پهلوانی‌های او را می‌دید، به سویش اسب تاخته پرسید: «از کدام هنگی؟ نامت چت؟ پسر کی‌تی؟»

سریاز بی آن که پریشان و بیمناک شود گفت:

«شاہنشاه‌ها از هنگ یکم گارد شاهی، نامم شیرافکن، فرزند سهراب.»

نادرشاه که در اندام دیومانند او خیره مانده بود با آهنگ سخت و سنگین دویاره پرسید:

«پس تو در آشوب افغان کجا بودی؟»

سریاز که مردی کوہتانی و ساده بود گفت:

«شاہنشاه، من بوردم! تو نبودی!»

## ۳- پسر شمشیر

### نادر پسر شمشیر

هنگام عروسی نصرالله‌میرزا فرزند نادرشاه با دختر محمدشاه گورکانی پادشاه هند به پیروزی آین زبانشویی خاندان پادشاهی هندوستان نام هفت پشت عروس و داماد پرسیده‌شد. وزیر محمدشاه از نادرشاه نام پدران فرزندش را پرسید که در پیمان نامه‌ی عروسی بنویسد،

نادر شاه از این پرسش خشمگانه شده نگاهی تندا و زندگانی سوی وزیر نموده فرمود:

بنویسند:

نصرالله فرزند نادر، نادر پسر شمشیر، نادر نواده شمشیر و هفت پشت نصرالله از شمشیر و به شمشیر می‌رسد.

این است سرگذشت یکی از فرزندان خاک پاک میهن ما ایران. این است یک نمونه از شگفت‌انگیزترین شاهکارهای آفرینش. ایران ایران زنده و جاوده‌دان باد.

## کلات نادری

در رمضان سال ۱۳۱۶ خورشیدی برازی گردش به کلات رفته بودم، پس از مشاهده اشاره تاریخی آن جا تصمیم گرفتم یادداشت‌هایی از چگونگی این شهرستان کوهستانی فراهم نموده در دسترس علاقمندان بگذارم، رفته رفته این شرق چنان به خود مشغولم داشت که برای تکمیل نویشهای خود ناگزیر تسلیم پرسی بیشتری در تاریخ و زندگانی جهانگشای افشار نموده، نتیجه‌ی مطالعات خود را به صورت کتابی منتشر سازم، خوشبخته با وجود گرفتاری‌های گوناگون پس از دو سان موقوف به انجام این هنر امکان نداشتم، خوشبخته با وجود گرفتاری‌های گوناگون پس از دو سان موقوف به راحتی و بی‌کاری ام را در این راه مصروف و چنان چه گذاشت وظیفه‌ی مقدس را که بر عهده داشتم نجام دادم.

بنک به ذکر چگونگی شهرستان کلات نادری می‌پردازم:

### موقعیت جغرافیایی و طبیعی

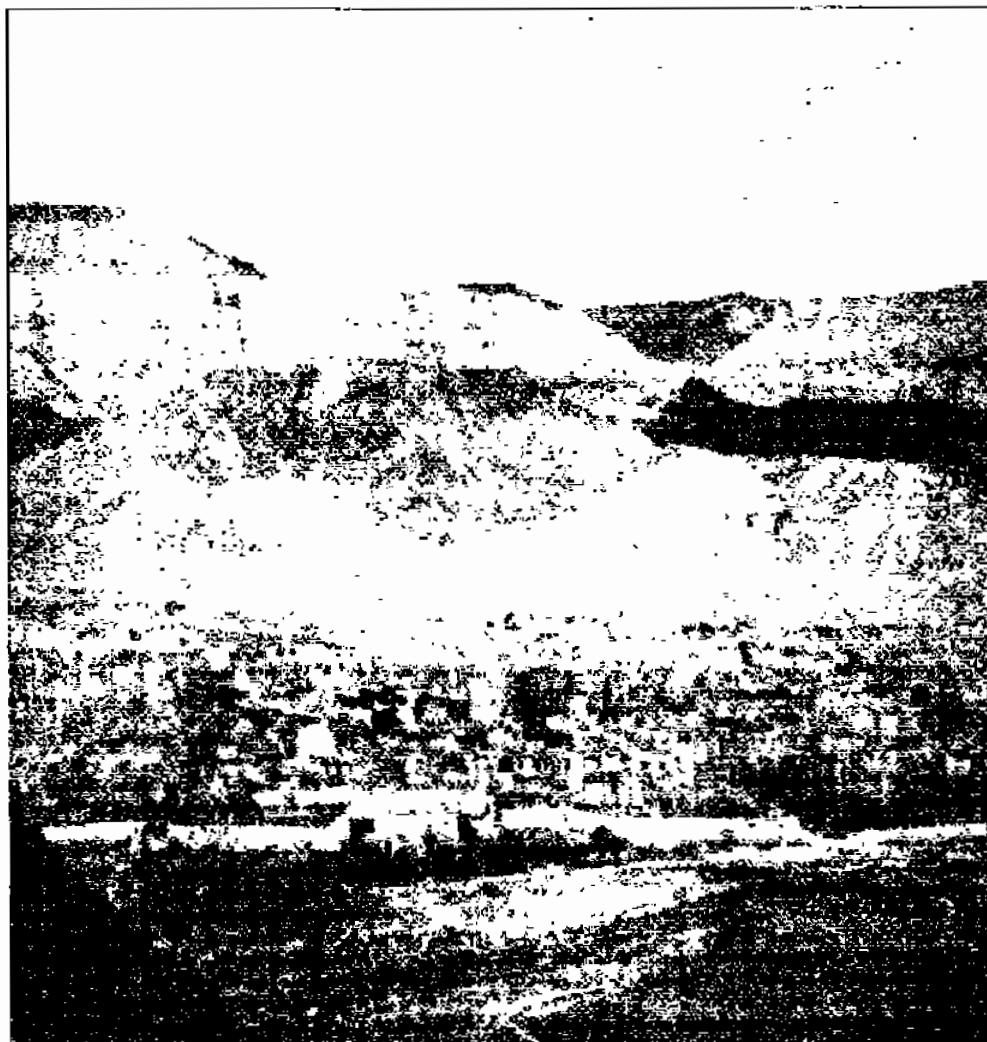
کلات نادری شهرستان کوهستانی کوچکی است در شمال خراسان که از شرق به شهرستان سرخس، از شمال به دشت ترکستان شوروی، از غرب به درگز و از جنوب به رشته کوه‌های هزار مسجد و جله‌ی وادکان پیوسته است.

مرکز کلات آبادی کبوه گند است که در کنار رو دخانه‌ی کوچک ژرف واقع و دارای کشتزارهای گندم، جو، ذرت، شلدر، یونجه، پنبه، کنجد و باغ‌های میوه می‌باشد. این کشتزارها از دریند ارغوان شاه که در مدخل حصار کلات است آغاز و به بند شرقی و تپه‌های غربی آبادی سر زار متهی می‌شود.

رودخانه‌ی ژرف از کوه‌های هزارمسجد در ۵۰ کیلومتری کرد گند سرچشمه گرفته از دریند کلات به این آبادی می‌رسد و پس از آبیاری نمودن زمین‌های کنار خورد در نزدیکی آبادی یکه توت به خاک ترکستان می‌ریزد و راه اصلی که کبود گند را با خارج مربوط می‌سازد گذرگاه همین رودخانه است.

حصار طبیعی کلات از سنگلاخ‌های بلندی است که از ۴۵۰ تا ۷۵۰ متر بلندی دارد و آن از دریند ارغوان شاه آغاز و به تپه‌های بلند شرقی پیوسته است.

این حصار در ۲۵ کیلومتری شرق کبود گند به تنگه‌ی دیگری می‌رسد که از آن جا هم در نزدیکی مرز ایران بیچ خورده با پستی و بلندی‌های چندی دوباره به دریند ارغوان شاه می‌رسد و آن زمینی که در میان این کوه‌های دیوار ماند افتاده به نام کلات نامیده می‌شود.



این قسمت همان مرکز کلات است ولی آبادی‌های مجاور آن نیز که در پیرون حصار واقع شده تا حلودی که در بالا گفته شد به همان نام کلات نامیده می‌شود.

منظمه‌ی بدنی حصار شمالی و جنوبی تراش‌داو و تخته منگ‌های دیوار مانندی دارد که جز چند شکاف کوچک گذرگاهی ندارد.

پلهای جنوبی کبود گند با ۷۰۰ متر فاصله به دیوارهای سنگلاخ جنوبی پیوسته و از دیوار تا خود آبادی پلهای بسیاری وجود دارد که آبریز همهی آن‌ها رودخانه‌ی ژرف است.

سیل بر کوههای شمالی که به آبادی کبود گند سوار است از یک دره‌ی کرچک که در پهلوی راست کبود گند است و از نزدیکی مسجد می‌گذرد به رودخانه‌ی ژرف می‌ریزد. بدین گونه که این دره با بیشتر از شکاف‌های پلهای کوههای شمالی پیرامون آبادی راه دارد و آب همهی آن‌ها به این دره ریخته پس از پیوستن به یک دیگر به رودخانه می‌ریزد.

سیلاب کوههای شمالی گاهی بسیار خطرناک است چنان‌چه در بهار سال ۱۳۱۵ آب ۸ متر از کف سیل بر بالا آمده و تا دو متر از کف مسجد و خانه‌های مجاور آن را فراگرفته دیوارهای مسجد را در چند جا فرو ریخت و ذیان بسیاری به مردم رسانید که پس از دو سال آثار این سیلاب در مسجد دیده می‌شد.

در کبود گند کوران هوا بسیار کم است و به همین سبب زمستانش چندان سرد نبوده و در تابستان هوایش گرم و خفه است و بیشتر مردم آن‌جا تابستان را در دهکده‌ی قراسو که در ۴ کیلومتری بیرون حصار است و در دامنه‌ی خوش آب و هوای کوههای هزار مسجد واقع شده به سر می‌برند.

آبادی خشت در پنج کیلومتری کبود گند و بالای کوههای شمالی است که از فراز کوههای آن خاک ترکستان شوروی به خوبی دیده می‌شود. این آبادی از بلندترین جاهایی است که در کلات دیده شده. هوایش بسیار خوب و تمیز و همیشه کوران هوای ملایمی دارد. روی هم رفته، حصار کلات را می‌توان مانند کاسه‌ای بزرگ و سنگلاخی پنداشت که از دو سو تکافی باریک داشته باشد و این شکاف‌ها همان گذرگاههای رودخانه است.

در داخل حصار کلات پلهای پست و بلند بسیاری دیده می‌شود که آن‌چه در نزدیکی آبادی‌های کشتزارهای گندم و جو و دیمی کاری است و آن‌چه پرت و دورتر افتاده چراگاه



گوستنداز است.

بدنه‌ی تپه‌های کلات در آغاز بهار بی‌اندازه زیبا و خوش‌نمای همین که نیم فروردین به آن‌ها وزید همچنانی پراز سبزه و گل و گیاه‌های خودرو و خوشبو می‌شود. رشته کوه‌های پراز برف هزار مسجد با قله‌های بی‌امات، سه چنگه، سیستان از بالای تپه‌ها بی‌اندازه خوش‌نمای تماشایی است.

کشتزارهای درونی کلات (کبودگنبد) از دریند ارغوانشاه تا تنگه و پرگاه آبشار شرقی برایر هفت کیلومتر است و راه باریک مال رو از بالای کشتزارهای آن و دامنه‌ی تپه‌های بی‌شماری مازیچ وار گذشته و از دریند ارغوانشاه به خوارزم محله، آذگان محله، سید محله و

کبود گند رسیده به بند شرقی می پیوندد.

این راه از بند شرقی کبود گند به سوی شمال کشیده شده که کبود گند را به آبادی های قله زو، یکه توت، بُلان، چهچهه و چهل کمان پیوسته از آن جا به سوی سرخس می رود.

## آب و هوا

آب و هوای کلات در بهار بسیار خوب، تابستانش در داخل حصار گرم و خفه و در پیرون حصار بیلاقی است. در پاییز کمی بارانی و مه آلود، زمستانش سرد است.

چون سال های پیش در همهی خاک کلات برنج کاری می شده و بهترین محصول آن جا همان برنج بوده در کبود گند پشمی مالاریایی رتب و نوبه تولید شده و بیشتر مردم آن جا را رنجور نموده چندان که هنوز هم یک سنتی وزردی چهره در مردم کبود گند دیده می شود. ولی از سال ۱۳۱۵ از کشت برنج جلوگیری نمودند و از آن سال پنه کمتر شده و رفته رفته تا چند سال دیگر نابود خواهد شد.

آب آشامیدنی مردم کبود گند از رودخانه‌ی «ژرف» به دست می آید و آن همان آبی است که برای کشتکاری و آبیاری کشتزارها و باغها به کار می رود. گاهی از زیر سنگ‌های کذار رودخانه چشم‌هایی بیرون آمده و مردم از آن آب می آشامند. گرچه این آب همان آب رودخانه است که در بالا فرو رفته و در این گونه جاهای از میان سنگ‌ها سر در می آورد ولی چون در این فرو رفتن اندکی لز چربی و آلودگی آن کم شده و پاکتر می شود همه گمان می برند که چشم‌های آب است. آب رودخانه‌ی ژرف از ۱۸ کیلومتری با آب گرم گوگردی آمیخته می شود که نوشیدن آن زیان آور و ناگوار است. آب گوگردی نامبرده در میان راه مشهد به کلات به رودخانه‌ی ژرف ریخته و این آب تمیز گوارا را خراب می نماید. در هنگام پادشاهی نادرشاه افشار از بیرون دریند کلات لوله‌های زیرزمینی به کبود گند کشیده شده بود که آب گوارای رودخانه‌ی قره سو را برای خود نادرشاه و شاهزادگان و سربازان پادگان از پنج کیلومتری آورده بودند و هنوز نمونه و خرابهای این لوله‌کشی‌ها در کبود گند دیده می شود که در جای خود گفته خواهد شد.

## رودخانه‌ها - آبیاری

سرتاسر شهرستان کلات از آبریز شمالی رشته کوه‌های هزارمسجد آبیاری می شود. از

کوههای هزارمسجد در این شهرستان بیش از ۲۵ روودخانه از کوچک و بزرگ به سوی ترکستان سرازیر می‌شود و پرآب ترین آن‌ها روودخانه‌های لایین، ژرف و خور است که هر یک از ۲ تا ۳ مترا مکعب آب داردند که به تناسب گرمای هوا تغییر می‌کند ولی هنگام بهار و یا سیلاب چندین برابر زیادتر از این اندازه آب داشته و گاهی تا عابر بر مقدار معمولی آب روودخانه‌ها افزوده می‌شود.

به جز این روودخانه‌ها جوی‌های کوچک دیگری نیز که از آب شدن برف‌ها پدید می‌آید در کلات دیده می‌شود که بیشتر آن‌ها در تابستان خشکیده و از میان می‌روند.

برای رسیدگی به آب روودخانه و آبیاری کشتزارها، کشور شاهنشاهی ایران و ترکستان شورروی هر یک یک تن آبیار برگماشته‌اند که با داشتن گذرنامه می‌توانند از مرز گذشته و به سرکشی جوی‌های آب و بندگاهها و روودخانه بروند. این آبیاران آب را در میان زمین‌های بروزگران تقسیم نموده نمی‌گذارند از بی‌آبی زیانی به مردم برسد و دفتر دارایی کلات مسئول عملیات آن‌ها می‌باشد.

## راه‌ها

در سرتاسر شهرستان کلات هیچ گونه اثری از راه شوسه دیده نمی‌شود و تنها راهی که دارد همان گذرگاههای آب است وسیله این راه‌ها نیز گاهی از گردنه‌های سختی می‌گذرد که برای گذشتن چارپایان در زمستان بی‌اندازه دشوار و خطرناک است. گاهی این گونه راه‌ها به اندازه‌ای تنگ و پرخطر است که سوار ناچار است از اسب پیاده شود. بیشتر راه‌های کاروان رو گردنه‌های سهمناکی دارد و در برخی از آن‌ها تخته‌سنگ‌های بیار بزرگی در میان راه افتاده است (راه ژرف - تخت کتل - کتل پیرزاد - گردنه‌ی خشت).

این گونه راه‌ها به ویژه در یخ‌بندان زمستان برای گذشتن چارپایان و کاروان بی‌اندازه دشوار است زیرا با یک لغزش ممکن است اسب و دیگر چارپایان را به ته دره پرست و نابود نماید.

برای پیوستن کلات به سرخس (آخرین گوشی شمال شرقی و مرز خراسان و ترکستان شورروی) که بیشتر دارای تپه‌های همواری است در سال ۱۳۱۵ جاده‌ای به کبود گند کشیده شده بود و با این‌که بروزگران با ایلغار در ساختن آن همه گونه کمک نموده و رنج‌های بیاری

بردند چون سرپرست آگاه و دلسوزی نداشتند آن راه که چیزی به پایانش نمانده بود همچنان ماند و رفته رفته در اثر برف و بارندگی و رسیدن خاک و سنگ از دامنه کوه‌ها، به حال پیشین در آمد و رنج‌های گذشته به هدر رفت.

اگر در این جاده‌اندک هزینه‌ای بشود کلات از شرق به شهرستان سرخس که راه اتومبیل رو به مشهد دارد پیوسته و بدین‌گونه کمک بزرگی به آبادی شهرستان می‌شود، درازای این راه (از کبودگنبد تا سرخس) برابر ۱۸۵ کیلومتر است و با ۱۵۰۰۰۰ ریال هزینه برای گذاشتن اتومبیل‌های سواری و بارکش آماده خواهد شد.

\*\*\*

یک رشته سیم تلگراف از مشهد به کلات می‌رسد و از آنجا به دهکده خاکتر (غرب کلات) و از خاکتر نیز به درگز می‌پیوندد. پست تلگرافی در کبودگنبد و خاکتر بوده و دفتر پستی نیز در این دو دهکده هست که هفته‌ای یک بار از مشهد به کبودگنبد و از کبودگنبد به خاکتر و درگز رفت و آمد می‌کند.

\*\*\*

دفاتر گمرکی شهرستان کلات در آبادی‌های سگدیوار، اوچنگان (در غرب) و بلان (در شرق) است که کالای ایران و شوروی از آنجا رسیده و فرستاده می‌شود. شهرستان کلات دارای ادارت بخشداری، دفتر اداره‌ی دارایی، امیله، آمار، سربازگری (هر سال یک بار از درگز برای سربازگیری می‌آیند و پس از گردآوردن سربازان دوباره بر می‌گردند) و کلانتری مرزو همچینی یک دفتر ازدواج و طلاق است. نماینده‌گی شهرداری آنجا با بخشدار آمنت.

## مرزها

مرز ایران و ترکستان شوروی از تپه‌های کنار داشت ترکستان آغاز می‌شود بدین‌گونه که همه‌ی خاک کلات تپه و کوه‌های پیوسته به هم و آنچه خاک ترکستان است جلگه و دشت می‌باشد که از بالای تپه‌های مرزی ایران تا چندین فرسنگ با چشم می‌توان خاک ترکستان را دید و رشته‌ی راه آهن ترکستان از نزدیکی مرز ایران می‌گذرد که به خوبی دیده می‌شود. این رشته راه آهن در سامان کلات شهرهای قهقهه، دوشاخ، بایراً معلى و تجن را به یک دیگر اتصال

داده به سوی مرو می‌رود.

پاسگاه‌های نظامی شوروی در آخر دشت و آغاز تپه‌های مرزی است و با میله‌های آهنی که در سرتاسر مرز کار گذاشته‌اند مرز ایران و ترکستان شناخته می‌شود.

### کشاورزی

تاسال ۱۳۱۴ خورشیدی در بیشتر شهرستان کلات برنجکاری معمول بوده و چنان‌چه در پیش گفتیم از آن سال از برنج کازی هیچ نشانی نمانده چندان که در آغاز سال ۱۳۱۵ به اندازه‌ی یک متر هم برنجکاری دیده نمی‌شد. از سال ۱۳۱۵ در کلات کشت گندم سپس جو و ذرت، هو، شبدر. یونجه که در گذشته بیارکم بوده پیشرفت نموده و امروزه محصول زمینی کلات نخست گندم سپس جو و یونجه و شبدر است، از کشت تریاک نیز در سال ۱۳۱۵ به سختی جلوگیری شد و کشت پبه به جای آن معمول گردید.

در کلات میوه‌جات برای مصرف خود اهالی به دست می‌آید و بیشتر میوه‌جات مانند سیب، گلابی، هلو، زردالو، به، آلبالو، گیلاس، گردو، توت، و از جالیز خربزه، هندوانه، خیار، کدو نیز کاشته می‌شود.

میوه‌جات کلات گاهی نیز در آبادی‌های نزدیک در برابر گندم و جو داد و ستد می‌شود.

ریواس در تپه‌های سنگلاخ دامنه‌ی جنوبی کلات به حالت وحشی می‌زوید.

اندکی پیله‌ی ابریشم که از ۲۰ تن در سال تجاوز نمی‌کند در کلات به دست می‌آید و برای باز شدن کرم‌های آن زن‌ها آن را زیر بغل خود جای داده پس از باز شدن تخم‌ها روی زمین و پشت‌بام زیر سایبانی که از شاخ و برگ می‌سازند نگاهداری می‌کنند.

گندم دیمی کلات بسیار خوب و بهتر از گندم آبی است و بیشتر از کشتزارهای کلات به جز آن‌چه که در کنار رودخانه‌ها است دیمی است. آرد کردن گندم با همان آبدنگ‌هایی که در پیش نشانی کوبی می‌نمودند انجام می‌گیرد. در کبود گندد و دستگاه آسیاب آبی نیز دیده شده است.

در کوه‌های کلات زیره و زلیر<sup>۱</sup> بسیار به دست می‌آید که زنان و کودکان بزرگران در

۱. زلیر-گلر گیاهی است که رنگ زرد بوده، و آن را در رنگرزی پارچه‌های ابریشمی به کار می‌برند. نخ‌هایی که با آن رنگ می‌شوند همیشه روشن و درخشان بوده و نور آفتاب آن را نمی‌پرند.

روزهای بی کاری آنها را از کوهها به دست آورده به فروش می رسانند.

## آمار

آمار مردمان شهرستان کلات که در سال ۱۳۱۵ برداشته شد: برابر ۱۸۸۹۰ تن است که عبارت از تیره‌های بومی، گُردها، کمی بلوج (در بخش‌های شرقی) اندکی برابری و دسته‌های دیگری که در هنگام پادشاهی نادرشاه افشار به آن‌جا کوچانیده شده می‌باشد. در آبادی‌های کلات از تیره‌های گُرد و بومی و جلایر بسیار دیله می‌شود که گاهی دور از هم و بیشتر یک جای به سر می‌برند. روی هم رفته نیمی از مردمان کلات گُردها می‌باشد و دسته‌های گُوناگون آن‌ها به نام صوفیانلو، شیخوانلو، بروانلو، زیدانلو، رشوانلو، چیره چمنلو، خلچ، ینگجه واردان می‌باشد. به جز این‌ها چندین خانوار از دسته‌های سادات، کخ‌بنیک، قره تویی، دسته‌ی حسین خانی، جوچور، گنجالی، افهوردی و ابراهیم رمضانی نیز در این شهرستان زندگانی می‌کنند. جایگاه بزرگ ترین دسته‌های گُردها غرب کلات و آبادی‌های پیرامون لاین است و بیشتر این‌ها از قوچان و بجتورد و درگز به آن‌جا کوچیده‌اند. گُردهای کلات بیشتر به گوسفندداری می‌پردازند و در سال سود هنگفتی از پوست، پشم، گره، روغن، پنیر، شیر، ماست و گوشت آن‌ها می‌برند.

## بهداری

گذشته از کبد گند در سرتاسر کلات پژشک و پاسگاه‌های بهداری به هیچ وجه دیده نشده و مردم آن‌جا با بیماران خود همان رفتاری را که دو هزار سال پیش می‌کردند، می‌نمایند.

در بیماری‌های بسیار سخت که هیچ چاره نباشد و بیمار با خورانیدن گیاه و دعانویسی و سرکتاب بهبودی نیابد پژشک باید راه دور و درازی را برای دیدن بیمار پیموده و با اسب به بائی بیمار پرورد. تازه با این همه سختی خویشاوندان بیمار پس از گردن گرفتن هزینه‌ی رفت و آمد پژشک که گاهی نیز کمرشکن است چون پژشک دیرتر از روزی که می‌پنداشته به دیدن بیمار می‌آید این است که پیش از آمدن او بیمار را از دست می‌دهند و این پیامدها بیشتر در

زمستان می شود.<sup>۱</sup>

چنان که از ۹۰ کیلومتری پزشک را برای مداوای بیماری بخواهند دوشبانه روز بلکه سه روز هم پزشک در راه خواهد بود و چون تا کار بیمار سخت نباشد به پزشک مراجعت نمی شود این است که بیمار بیچاره دو سه روز چشم به راه پزشک و با مرگ دست به گریبان بوده و تا پزشک برسد کار از کار می گذرد و اگر هم نمیرد پیداست که چه رنج هایی خواهد کشید.

داروهایی که مردم به بیماران خودشان می دهند همان گل گاو زبان، بششه، خاک شیر، فلوس و مانند این هاست که بیشتر در دسترس دارند. اگر همه‌ی این داروها توانست بیماری را که سخت در فشار نست از مرگ برها ند آن گاه به دعاعویسی و سرکتاب متول می شوند و بیرون سالخوردۀ ای را که در هر دهکده یکی دو تا پیا سی شود برای این کار خواسته او هم با بستن دست بیمار (بانج نازک سبز زنگی) و بافتن چند چربند و نواختن سیلی سختی به چهره‌ی بیمار بیچاره به نظر خودش تب او را بریله و چند ریالی گرفته پی کارش می زود. بدیهی است که با این رفتار بیمار بدبخت جز مرگ چاره‌ای ندارد مگر این که خداوند ترحمی کند.

ساده‌تر بگوییم هیچ کس نباید در کلات بیمار شود و اگر شد باید نخست برای او گوری آماده ساخت و دست از او برداشت و یا آن که به خداوند توانایش سپرد.

نمی گوییم که بهداری خراسان در این کار سنتی می کند بلکه آبادی که راه و دسترسی به جایی ندارد و نمی تواند پزشک و داروی لازم را داشته باشد باید همین گونه باشد و گرنه از پذیرفتن بیمار و مداوای او هیچ گاه خودداری نمی شود.

۱. ریش سفید یکی از دهکده‌های غربی کلات به نگارنده می گفت:  
دو سال پیش در یک روز زمستانی که تنها فرزندم دچار مینه پهلو و به سختی گرفتار درد بود چون تنها اسیدم به همین جوان و جزو غزندی ندانستم از یک سو هنگام شخم بود و خودم به سبب پیری و ناتوانی که داشتم و دارم نمی توانستم کار کنم و هم توانایی پرداخت هزینه‌ی راه پزشک را ندانستم از روی ناجاری تنها گلپی دیگه داشتم به فروش رسانیده و یکی از خوشابندان را به دنبال پزشک فرستادم. پزشک پس از سه روز برای برقی که باریده بود به سختی توانست خود را به من برساند. هنگامی که آمد مام از گورستان دهکله برمی گشتیم و جوان ناکام را به خاک سیرده بودیم. آقای پزشک پس از مردز سه را براتی من داروی بیهوشی آورده بود و من که آخرین امید زندگانی خود را از دست داده بودم از همان روز شکت شدم و یک هفته پی از آن موهای سرم سپید شد. و موهای سرش را نشانم داد. (ل)

## دبستان‌ها و آموزشگاه‌ها

در کبود گند یک دبستان پنج ساله و در دهکده‌ی لاین و خاکستر نیز هر یک یک دبستان است. آمار شاگردان و نوآموزان آن‌ها در دی ماه ۱۳۱۶ بدین گونه بوده است:

آموزشگاه شبانی شاگردان پسر شاگردان دختر

### سالمندان

۱- کبود گبد (دبستان دولتی نادرشاه)	۹۱ تن	۸۵ تن	۱۵ تن
۲- دبستان خاکستر	۸۰ تن	۴۶ تن	۱۶ تن
۳- دبستان لاین	۴۲ تن	۵۱ تن	-
جمع	۲۱۳ تن	۱۵۵ تن	۲۶ تن

شاگردان این سامان بیار زیرک و باهوش هستند و به ویژه در ورزش چابکند. کوهنوردی را بیش از ورزش‌های دیگر دوست دارند و چون همه‌ی این شهرستان کوهستانی است و این کودکان نیز بیشتر بزرگ‌زادگانی هستند که کار آن‌ها برزگری و کشتکاری است همواره با پدر و مادر خود کمک کرده همه‌ی گونه کارهای کشت و درورا انجام می‌دهند از این رو هیچ گاه از کوهپیمایی خسته نمی‌شوند.<sup>۱</sup>

## زبان

زبان فارسی در کلات دستخوش برگشت‌هایی شده و واژه‌ی (شدن) در کلات (و بیشتر شهرهای خراسان) گویا فراموش شده باشد. چه به جای آن واژه‌ی (رفتن) به کار می‌رود. گاهی این گونه سخن گفتن کلاتی‌ها خنده‌آور هم می‌شود چنان‌چه هرگاه از یک کلاتی پرسیم:

«چند مال داری؟»

۱. هیگنسی که مکارنده در کلات بودم بازها با شاگردان دبستان نادرشاه به کوه‌های دور و نزدیک رفته و با مدادهای سرد زمستان برای ورزش آمده بودیم. ورزش کوهنوردی سودمندانه‌ی و بهترین ورزش‌های است که سینه را فراخ و زانویان را تیر و هند سوده خون را زید به گردش درآورده تن را گرم می‌کلاده برومندی کوهستانی از همین دوست. کودکان کلات هنگام بالا رفتن از کوه‌ها مانند بزرگ‌تری بگرهی می‌دویند و من به هیچ وجه نمی‌توانستم به آن‌ها برسم.

اگر بخواهد بگوید در آغاز نوروز ۲۵ ساله می‌شوم، می‌گوید:  
 نوروز بیا به بیست و پنج ساله می‌روم.  
 و نیز اگر پرسیم: «امسال گندم چگونه خواهد بود؟»  
 اگر بخواهد بگوید: «چنان‌چه برف بیارد خوب می‌شود»، می‌گوید:  
 اگر برف بیا به خوب میر.<sup>۴۰</sup>

### هنرهای دستی

در این شهرستان از قالی بافی هیچ گونه نشانی نیست تنها هنرهای دستی که دارند نمدهایی، پارچه‌های ابریشمی، جل اسب، چادر و گلیم بافی است. پارچه‌های برک خشن پشمی نیز در کلات می‌باشد که بیشتر به رنگ خاکستری و باتر رنگی است.

یک جور روکش‌های ابریشمی نیز در کلات می‌باشد که می‌توان آن را از بهترین هنرهای دستی کلات‌های نامید زیرا در بافت و گلندوزی آن رنچ بسیاری می‌برند. در کلات هر دختری که به خانه‌ی شوهر می‌رود باید یک تخته از این سفره‌های ابریشمی را به دست خود بافته همراه ببرد. این پارچه‌ها از ابریشم رنگارنگ بافته می‌شود و گلهای ساده و زیبایی دارد که مانند گلیم‌های ترکمنی کاره‌دار است. در بافت آن‌ها دختران شکیابی بیش از اندازه به کار می‌برند و گاهی تا پنج سال هم برای بافتن یک سفره (یک دستمال) کار می‌کنند.

درازی و پهنهای آن‌ها در یک و نیم متر است و بهای هر تخته تا ۴۰۰ ریال می‌رسد. چون کارگاه‌های کوچک و ناقص است این است که بیشتر دو تخته‌ی دراز را بافته سپس آن‌ها را به هم می‌دوزند که یک تخته بشود.

پارچه‌های پشمی زمستانی مردها را نیز زدن‌ها می‌باشد و برای خودشان در زمستان و هنگام بیکاری پارچه‌های پراهنی می‌باشد که بیشتر رنگ آن‌ها خاکستری تیره و میلدار و یا ارغوانی است.

در غرب کلات بیشتر جوراب‌های بلند پشمی و مج پیچ پشمی بافته می‌شود. زدن‌های کلات بیاندازه کاری و چالاکند دوشیدن گوسفندان به دست آوردن ماست و

کره و روغن و کشک با آن هاست. پک زن کلاتی در شبانه روز بیش از ۱۶ ساعت کار می کند و آزهایی که گوسفت دارند کارشان به اندازه‌ای زیاد است که کمتر می‌توانند به کارهای خانه‌ی خود هم برسند.

## عروسی و شادمانی

عروسی در کلات بیشتر در پاییز و آغاز زمستان انجام می‌گیرد (چون در این موسوم کار برزگران کمتر است).

جوانان پیش از عروسی با نامزد خود آشنایی و آمیزش دارند و پس از این که خانواده‌ی هر دو طرف راضی به زناشویی شدند مهمانی بزرگی (به فراخور دارایی خود) نموده قند و کشمکش به مهمانان می‌دهند و این به منزله‌ی جشن عروسی است.

چنان چه عروس از یک دهکده و داماد از آبادی دیگری باشد عروس را سواره می‌برند بدین گونه که اسی را آرایش داده و با دستمال‌های ابریشمی رنگین و پارچه‌های گلدار بزرگی روی زین و کپل اسب را پوشانیده عروس را سوار آن می‌کنند. سرو تن عروس را با دستمال ابریشمی بزرگی می‌پوشانند که کسی نیست.

در این هنگام عروس بهترین پیراهن خود را بر تن نموده است (نیم تنه‌ی محملی کوتاه با دامن نازک که به رنگ سبز یا ارغوانی، بتنفس یا گلی تند و تیره است).

سپر کلخدای دهکده‌ی داماد دایره زنگی به دست گرفته تا خانه‌ی داماد می‌زند و ستورهایی که مانند کارامان‌های قفقازی است در این هنگام نواخته می‌شود. همراهان عروس که جوانان آبادی او هستند سواره یا پیاده با او تا خانه‌ی داماد می‌روند. توازنده‌ی ستور با چند تن از جوانان دیگر که با عروس نسبت نزدیکتری دارند، شادی‌کنان در جلوی عروس حرکت می‌کنند و هر از گاهی یکبار همگی فریاد می‌کنند: شباباش، شباباش (شادباش).

هنگام پیشوای عروس جوانان دهکده‌ی عروس باید خود را برای زور آزمایی و گشتن گرفتن آماده کنند. چنان چه در آن جا همزوری یافت نشود ناچارند به نام باج و چشم پوشی از گشتن گرفتن پولی به جوانان آبادی داماد بدهند (از ۵۰ تا ۵۵ ریال و گاهی بیشتر) تا عروس بتواند از آبادی بیرون برود و گرنه تا گشتن نگیرند و چند تنی را بر زمین نیفکند یا خود بر

زمین نیفتند دست بردار نیستند و نمی‌گذارند عروس به راه افتد.

در این هنگام جوانان جلوی اسب عروس را گرفته و هم‌نبرد می‌خواهند و کدخدا ناچار است چند تن را برای زورآزمایی فرستاده با آن که پاچ بدهد.

به همراه عروس پدر، مادر، برادر و خواهرش (اگر داشته باشد) سوار می‌شوند و تزدیکترین واپسی عروس در پشت اسب او می‌زند.

چنان‌چه یکی از پهلوانان در کشتن چیره شود افسار اسب را و به دست خواهد گرفت و بدین گونه تا خانه‌ی داماد عروس را همراهی خواهد کرد. این جلوه‌داری خود سرافرازی بزرگی زبرای او دربر دارد که بیش از همه شاداب و خندان است.

همین که عروس و همراهانش نزدیک خانه‌ی داماد رسیدند، چند تیر تفنگ شلیک می‌شود و چون به ۳۵ تا ۴۵ متری داماد رسیدند خویشاوندان و مادر یا خواهر داماد در برابر اسب عروس در کوچه یا میدان رقصیده و همگی کف می‌زنند و شادمانی می‌کنند، ستور می‌نوازند و دایره زنگی می‌زنند. آن‌گاه یکباره همگی فریاد می‌کشند: شاباش شاباش.

در این هنگام داماد سبب یا افای که در دست دارد به هوا و به سوی عروس پرتاب کرده و باز هم همگی فریاد می‌کشند: شاباش شاباش.

پرتاب این سبب یا اثار به منزله‌ی پروانه‌ی گذشتن عروس است. سپس او را نزدیک خانه‌ی داماد از اسب پیاده می‌کنند. زن‌ها به سوی عروس هجوم آورده اورأبا شور و شادمانی در میان می‌گیرند و بدین گونه به خانه‌ی داماد می‌برند.

در خانه‌ی داماد از همراهان عروس پذیرایی می‌کنند (ناهار پلو یا آبگوشت).

بعد از ناهار مادر داماد یا نزدیکترین زن خویشاوندش روپوش را از سر عروس باز کرده او را نشان می‌دهد و زن‌ها با فریاد شادمانی بر سر او شیرینی و رگل می‌ریزند.

نا آغاز شب این شادمانی برپاست و در این میان کشی می‌گیرند، می‌رقصند، بازی می‌کنند، کف می‌زنند، ستور می‌نوازند، سرود می‌خوانند، شاد و شادمان و دلخوشند.

پس از پنهان شدن آفتاب مهمانان پراکنده شده داماد و عروس با هم آشنا می‌شوند.

از روز آشنایی عروس و داماد تا سه روز عروس هیچ گونه کاری نکرده و نباید از اتاق بیرون بیاید و داماد نیز مانند زندانی ناچار است نزد او بماند.

روز چهارم زن‌های خانه‌ی داماد آن‌ها را بیرون آورده و عروس به کار خانه‌داری

می‌پردازد.

\*\*\*

کشتی گرفتن در کلات هائند کشتی اروپایی و از کمر به بالا است. تا پشت بر زمین نیاید کشتی به پایان نمی‌رسد گاهی دوتن چندی باهم گلاویز شده و هر دو خسته و مانده روی زمین افتاده کوشش دارند که هر یک پشت دیگری را بر زمین بیاورد.

هنگام کشتی گرفتن در کلات جوانان دو دسته شده در دو سوی میدان می‌ایستند و این زور آزمایی را تماثل می‌کنند. چون یکی از آن دو رو به چیرگی می‌رود با چشم‌های بازو ناشکیابی که بسیار هم خنده‌آور است بی‌تابی می‌کنند و هر دسته می‌خواهد که پهلوان آبادی خودش چیره شود. دایره زنگی از آغاز تا انجام کشتی زده می‌شود تا سه بار این هم برداز کشتی می‌گیرند و هر یک از آن دو که دوبار بی‌دریبی بر زمین افتاد بار سوم کشتی انجام نمی‌گیرد. چون یکی چیره شد ناگزیر است که پیشانی دیگری را بیوسد و با او دست دوستی و بگانگی بدهد و این هر دو کار باید بی‌چون و چرا انجام گیرد و هر اندازه که آن دو نسبت به هم خشمگین باشند باید یکدیگر را بیوسند. سپس یاران پهلوان چیره شده او را بسر دست گرفته فریاد می‌کشند: شاباش شاباش.

آن گاه پهلوان چیره از داماد پول یا دستمال می‌گیرد و داشتن این دستمال برای جوانان آن سامان بسیار خوشایند است.

### درندگان و شکار

در کوهستان‌های کلات از درزندگان یلنگ، گرگ، گربه‌ی کوهی یافت می‌شود. یلنگ در هنگام گرسنگی به اسب‌های ایلخی که در کوه‌ها پراکنده هستند آسیب بسیاری می‌رساند. دسته‌های گرگ به گذه‌های گوسفتان آن سامان حمله‌ور و گاهی خسارات سنگینی می‌رسانند.<sup>۱</sup>

۱. در ۱۶ بهمن سال ۱۳۱۶ یک دسته گرگ به گله‌ی گوسفتان که سگ همراه نداشت، در تزدیکی تپه‌های بالای خاکستر هجوم آورده از ۳۶۰ گوسفتان و میش ۲۹۰ تا راز هم دریبد بودند. چویان گله که گوسفتان را به دست دیگری سپرده و خود برای خوابیدن و آسایش به دعکده‌ی تزدیک رفته بود از شیدن این پیشامد و ترس پاره خواست صاحبان گوسفتان شبانه گریخته بود. چون پاسان دوم نیز از گله دور بود گرگ‌ها به آسانی گله را محاصره و آن چه توانستند پاره کرده از هم دریبدند.

از حیوانات شکاری بزرگواری. شکار، آهو و نیز روباه، کفتار، گراز (در بخش‌های جنگلی شرقی) و خار پشت فراواز است. دسته‌های آهو (گاهی از ۴۰ تا ۶۰ کیلوگرم) در تپه‌های هموار آن جادیده شده است. موش کره‌ی و موش کور در کلات بی اندازه یافته می‌شود که زیان بی پایانی به کثزارها و خرمن‌های گندم و جو می‌رساند.

از پرنده‌گان شکاری تیهو، دراج، کبک و کبک دری در سرتاسر کلات بسیار است.

شکار کبک در کلات تماشایی و با یک تیهو و نیز نگی شیرین انجام می‌گیرد. شکارچی پرده‌ی سفیدی که در دست دارد و مانند شکل در پشت آن دو تخته را به هم چسبانیده به این کار می‌پردازد. روی این چهارچوب را با پارچه‌ی سفیدی می‌خکوب می‌کند و آن را با گل‌های پارچه‌ای و نگارنگ آرایش داده در بالای پرده نیز سوراخی بازمی‌گذارد که جای لوله‌ی تنفس است. خود شکارچی در پشت پرده پنهان شده آهسته به جایی که کبک آواز می‌دهد. می‌رود. وقتی که به کبک‌ها نزدیک شد پرده را آهسته نکان می‌دهد و روی پرده را به سوی کبک‌های نگاه می‌دارد که بیست کبک‌ها به آهنگ نکان خوردن پرده به گمان این که دسته‌ی دیگری از خودشان است که پرواز می‌کنند به آن سو می‌دوند. چون کبک‌ها به گل‌های رنگارنگ پرده بسیار دلستگی دارند این است که آواز داده و به دور هم گرد می‌آیند و دسته دسته به سوی پرده می‌روند تا این که به تیررس (۱۵ تا ۲۰ متری) می‌رسند.

شکارچی پرده را آهسته به زمین گذاشته راست نگاه می‌دارد و باز هم نکان می‌دهد تا منوب به دور هم گرد آیند. آن‌گاه لوله‌ی تنفس را از سوراخی که گفته شد می‌گذراند و در جایی که کبک‌ها بیشتر هستند هدف می‌رود. گاهی با یک تیر از ۱۰ تا ۱۲ کبک بر زمین می‌افتد، بدین گونه شکار کبک بسیار آسان تر و بیشتر از شکار بی‌پرده است و گذشته از آن این گونه شکار خالی از تفریع نیست.

در کلات لاشخوار، شاهین، باز، چوخ، عقاب، قرقی در نزدیکی تپه‌ها و کوه‌ها پرواز کرده

کبک و تیهو و کبوتران چاهی را گرفته و دیگر پرنده‌گان کوچک را شکار می‌کنند.

مارهای کلات از انواع گوناگون و زهردار است. مار کبود، جعفری، سفید، زرد. سیاه در کلات بسیار دیده شده و با این که زهر آن‌ها بسیار کاری است مارگیری چندین مار را گرفته و از دم سرازیر نموده نمایش می‌داد.

## دامهای خانگی گاو و گوسفند

گاوهای نر تنها برای شخم کردن زمین، کوبیدن خرمن، گرداندن چرخهای روغن‌گیری است و گاوهای شیری در کلاس چندان نیست.

گوسفند و بزهای کلاس بزرگترین سرمایه‌ی مردم آن جا را تشکیل می‌دهد و سود فراوانی از آن‌ها می‌برند که در دیگر جاها به این اندازه نیست.

چنان‌چه از ۱۰۰۰۰۰ گوسفند و بزی که کلاسی‌ها دارند برای هر یک ۳۰ ریال درآمد سانیانه حساب کنیم پس از برداشتن هزینه‌ی چراگاه و چوپان و غیره تازه ۲۷۰۰۰۰۰ ریال عاید مردم آن جا می‌شود و این خود درآمد سرشاری است.

پشم گوسفندهای کردی آن جا بسیار بند و در یک سال بلندی آن به ۲۰ تا ۲۵ سانتیمتر مو رسید و چون باج چراگاههای کلاس بسیار ارزان است (هر گوسفندی ۵۰ دینار و هر بزی ۳۵ دینار در سال) این است که مردم در گله‌داری بیش از کارهای دیگر استفاده می‌برند چنان‌چه فروش پوست یکی از گله‌داران آن جا در سال ۱۳۱۶ صد و بیست هزار ریال بوده است.



گمرش سواره‌ی تگارنه در کلاس به اتفاق رئیسی ادارات

چراگاه گوسفندان در تابستان دامنه و تپه‌های شمالی رشته کوه‌های هزار مسجد و در زمستان نزدیکی مرز ترکستان است که در هر موسمی در یکی از این دو جا سبزه فراوان است.

گوسفندهای نامی و گرانبهای کاراکول برای پوست‌های خوبی که دارند سودهای شایانی به مردم کلات می‌رسانند. پرست هر بره که از نژاد کاراکول باشد در سال ۱۳۱۶ از ۲۰ تا ۲۵ ریال خریداری شده و بیشتر پوست‌های کاراکول از ۱۰۰ ریال به بالا خریداری می‌شود.

چند تن از بازرگانان و نمایندگان آن‌ها این پوست را پیش خرید کرده به گله‌داران پول پیش می‌دهند و از سه تا چهار ماه پیش از زایش گوسفند پوست بره‌هایی را که هنوز در شکم مادرند خریداری کرده و بدین گونه سود سرشاری می‌برند.

گوسفندان تخمی کاراکول در کلات و سرخس بنام است و هر گوسفندی که از این نژاد باشد تا سه هزار ریال و بیشتر خرید و فروش می‌شود.

تا هنگامی که شنونده نبیند باور نمی‌کند که یک گوسفند این اندازه بها داشته باشد چنان چه خودم هم باور نمی‌کرم. تنها کسانی که با خرید و فروش پوست کاراکول سروکار دارند و یا گله‌داری می‌کنند به خوبی می‌دانند که گاهی این مبلغ برای یک گوسفند خوب کاراکول تا ۵۰۰۰ ریال هم بالا می‌رود و گله‌داران در بهای یک قوچ کاراکول این پول گزاف را با خشنودی می‌پردازند.

هر قوچ کاراکول برای بارور نمودن ۲۰۰ تا ۲۵۰ میش کافی است و پرست بره‌هایی که از این نژاد به دست آید از پوست‌های دیگر بارها مرغوب‌تر و بهتر است.

گوسفندان کاراکول را در این شهرستان همان گونه پذیرایی و پرستاری می‌کنند که تازیان اسب‌های نامی خود را و در نگاهداری این گوسفندان از هیچ چیز و هیچ هزینه‌ای خودداری و دریغ نمی‌شود.

پوست کاراکول بدین گونه به دست می‌آید که میش‌ها در ماه بهمن و اسفند زاییده و بره‌های آن‌ها را بلافصله سر بریده پوستشان را می‌کنند.

رنگ مشکی درخشان و بی‌نشان درجه‌ی ۱ و تریاکی روشن درجه‌ی ۲ و رنگ‌های دیگر این پوست‌ها درجه‌ی سوم هستند و درجه‌بندی پوست‌های کاراکول بدین گونه است:

- |                         |                 |
|-------------------------|-----------------|
| از ۱۰۰ ریال تا ۲۵۰ ریال | ۱ - پوست قلمی   |
| از ۷۰ ریال تا ۱۲۰ ریال  | ۲ - پوست آق گل  |
| از ۳۰ ریال تا ۷۰ ریال   | ۳ - پوست چپ گل  |
| از ۱۵ ریال تا ۳۰ ریال   | ۴ - پوست گل زیر |

میزان متوسط پشم هر گوسفندی در سال ۵۰۰ گرم است که بسته به نژاد آن کم و زیاد می شود.

ژایش گوسفندان در پنهان هنگام چرا انجام می گیرد (هنگامی که برف روی زمین است) بدین گونه که دو تن چوپان یک یک گوسفندان را رسیدگی کرده و گوسفندی را که زودتر خواهد زاید، شناخته از او دور نمی شوند.

یک الاغ با یکی خورجین ماندی که در پشت اوست و از دو جوال بزرگ به هم بافت شده با خود دارند. همین که میش ها زاییدند برهی جوان را در آن جوال ها جای داده و چون شمارهی آن ها به ۸ تا ۱۰ رسید آنان را به آغل های زیرزمینی که در همان نزدیکی ها از پیش ساخته و آماده نموده اند برده جای می دهند. این آغل عبارت از سوراخی است که در زمین کنده شده و تنها یک راه باریک دارد که آن را نیز با شاخ و برگ ها پوشانیده اند تا از تاثیر سرما در بره های نوزاد جلوگیری کند و جای آن ها گرم باشد.

بره هایی که پوستان خوب نیست و نباید کشته شوند تا یک ماه پس از شروع بهار در این آغل ها و یا زیرزمین های گرم نگاهداری می شوند و چون هوا اندکی گرم شد آن ها را بیرون آورده در باغ ها رها می کند و پس از این که توانستند علف بخورند با مادرانشان به چراگاه های کوه ها می فرستند.

گاهی نیز یک میش در سال دوبار می زاید و این گونه میش ها برای دارندگانشان بسیار خوشابند بوده و می نمایاند که کار گله داری دارندگی آن خوب خواهد شد. (به عقیده خرد کلاسی ها)

## آبادی ها

در شهرستان کلاس آبادی ها پرت و دری از هم افتاده اند که دوری آن ها از ۵ تا ۳۰ کیلومتر است و در هر یک از ۵ تا ۴۰۰ خانوار زندگانی می کنند. بهترین و آبادترین این آبادی ها در

فهرست آثاری ها و میراث دارایی و محصول سالانه و آمار شهروستان کلات تاریخ در سال ۱۳۰۰ خورشیدی

فهرست آبادی‌ها و میراث‌داران و مسحovan مسیله و اطراف شهرستان کلار نادری در سال ۱۳۹۵ خورشیدی

ردیف	نام آبادی‌ها	محصولات کشاورزی										پیکنیک	جلایران	کاری	باز	تعداد
		گوسندها	مرغ	میش	کلیو	کیلو	گلخانه	گوجه	تن	تن	کله					
۱۵	پیکنیک	-	-	-	-	-	-	-	۲۹	۷	۷	-	-	-	-	-
۱۶	جهجهه	-	-	-	-	-	-	-	۲۷	۹	۹	-	-	-	-	-
۱۷	قره نیکان	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۸	۸	۸	-	-	-	-	-
۱۸	پل مکرور کلاغ	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۵	۳۰	۳۰	-	-	-	-	-
۱۹	ظاهر آزادی زاده کوهنه	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۶	۴۰	۴۰	-	-	-	-	-
۲۰	اسپر آزاد	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۹	۳۳	۳۳	-	-	-	-	-
۲۱	آبادی های جویم	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۷	۱۱	۱۱	-	-	-	-	-
۲۲	قلد نو	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۵	۱۰	۱۰	-	-	-	-	-
۲۳	حتمام قله و پیشتر	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۷	۱۴	۱۴	-	-	-	-	-
۲۴	زوف	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۷	۱۰	۱۰	-	-	-	-	-
۲۵	آبکرم	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۷	۱۰	۱۰	-	-	-	-	-
۲۶	برده	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۷	۱۷	۱۷	-	-	-	-	-
۲۷	قمعر	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۷	۷	۷	-	-	-	-	-
۲۸	اورنکس	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۷	۳	۳	-	-	-	-	-
۲۹	مسکنند	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۷	۷	۷	-	-	-	-	-
۳۰	ازین	-	-	-	-	-	-	-	۱۰۷	۲۰	۲۰	-	-	-	-	-

نهضت آبادی‌ها و بیان‌داری و محصول سالانه و امار شهربان‌کلات نادری در مال ۱۳۹۷ خورشیدی

هزارهای	محصولات	محصولات کشاورزی						گومند						نمای آبادی‌ها	
		تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	تیرگاه‌هایی	
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۲۲۷	۸	۱۶۵	۱۶۵	۳۹۰۶	۳۹۳	۱۴۴	چخار
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	آذمی خلی خرس
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	چشم
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	سنه
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	بلدیک
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	اریستان
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	کلناوه شور و سرمه
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	سلطان آزاد
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	خاکستر
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	نیزکار
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	آین
-	دارد	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	جمعیت کل
-	محله‌هایی	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	۱۰۴۶۶
-	محله‌هایی	-	-	-	-	-	-	۱۷	۷	۱۷	۱۷	۱۷۰۵	۱۷۳	۱۵۰	۳۱۹۰

غرب کلات و جایگاه گردهای لایین است.  
بیشتر این آبادی‌ها در کنار روختانه‌ها و چشم‌سازهایی است که از کوه‌های هزار مسجد سرچشمه می‌گیرند.

در سال‌های گذشته (تا ۵۵ سال پیش) راه‌زنان مرزی گاهی با ۵۰۰ تا ۷۰۰ سوار از موز ترکستان گذشت و به آبادی‌های آن جا بورش بوده‌پس از غارت و چاول و کشtar مردم دوباره به دشت ترکستان بر می‌گشتد.

مردم این آبادی‌ها از این چپاول‌های پی درپی به تنگ آمده و چون زمامداران کشور را آن‌ها هیچ گونه کمک و همراهی نمی‌کردند ناچار بودند خودشان با آنان نبرد کنند.  
پس در راه‌هایی که گذرگاه غارتگران بود باروهایی ساختند و یاسدارانی برگماشند که هنگام یورش باشیک تنگ و فریاد، مردم آبادی‌های را آگاه سازند. هر یک از جوانان هر آبادی در هفته یک روز در این پاسگاه‌ها پاسداری کرده ربه نوبت برای کارهای خود می‌رفتند و دیگری به جایشان می‌آمد.

تنها یکی از این آبادی‌ها (چرم) که در شاهنامه هم از آن نام برده شده در دو سال سه بار چپاول شده و راه‌زنان ترکستان بیاری از بروزگران و ذنان این آبادی واباخود به اسیری برده بودند که به جای خود هر یک از آن‌ها گفته خواهد شد.

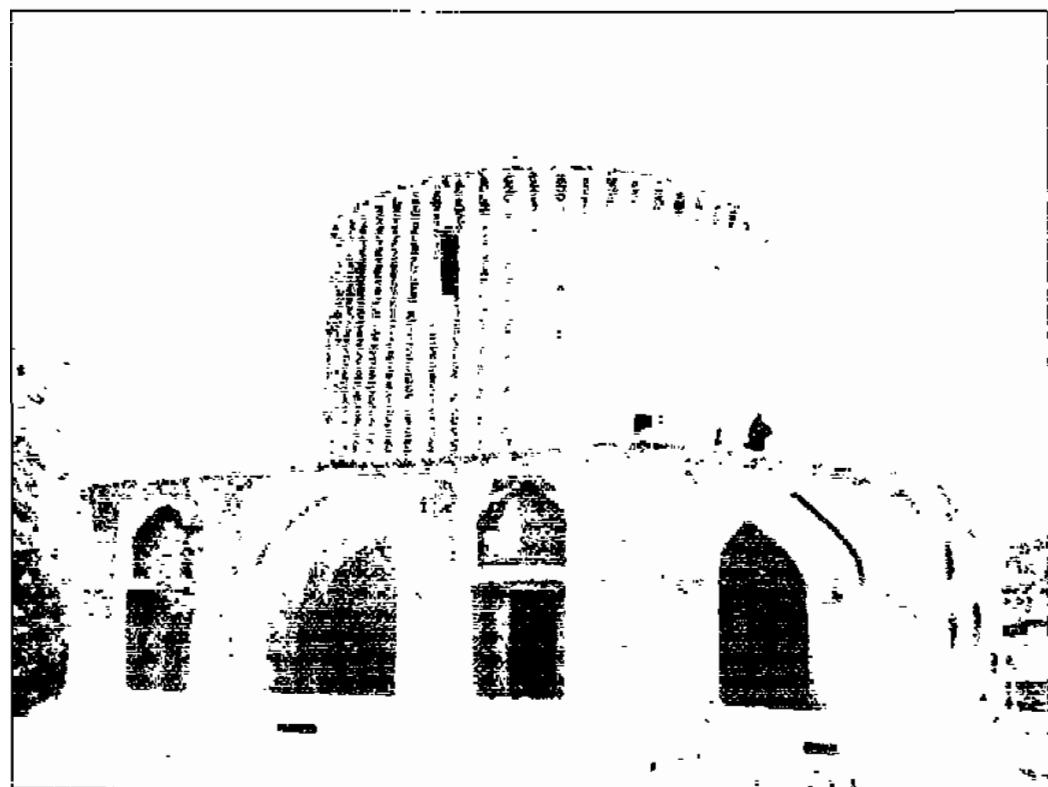
## ساختمان‌ها و باروهای تاریخی

ساختمان‌ها و باروهای تاریخی کلات بدین گونه است:

۱- خاخ خورشید- این کاخ مانند بارویی ساخته شده و آن بنای استوانه مانندی است که با استلوپ هندی ساخته شده و روپوش بیرونی آن از سنگ‌های ستونی خاکی رنگ نیم‌گرد ساخته شده است.

بدنه این از کف زمین ۱۵ متر پهنایش ۱۵ متر است. دیوارهای درونی آن با ریزه کاری و رنگ آمیزی و مینیاتور و زری و تذهیب و گچبری آرایش شده و به واسطه‌ی خرابی سقف و ریزش بازان بیشتر آن‌ها شسته شده ولی در طاق‌نماها و طاقچه‌های آن اثراتی باقی است.

در زیر این ساختمان جهار ستون سنگی دیده می‌شود که چون بام آن به داخل فرو ریخته کف ساختمان سوراخ و این ستون‌ها نمودار هستند.



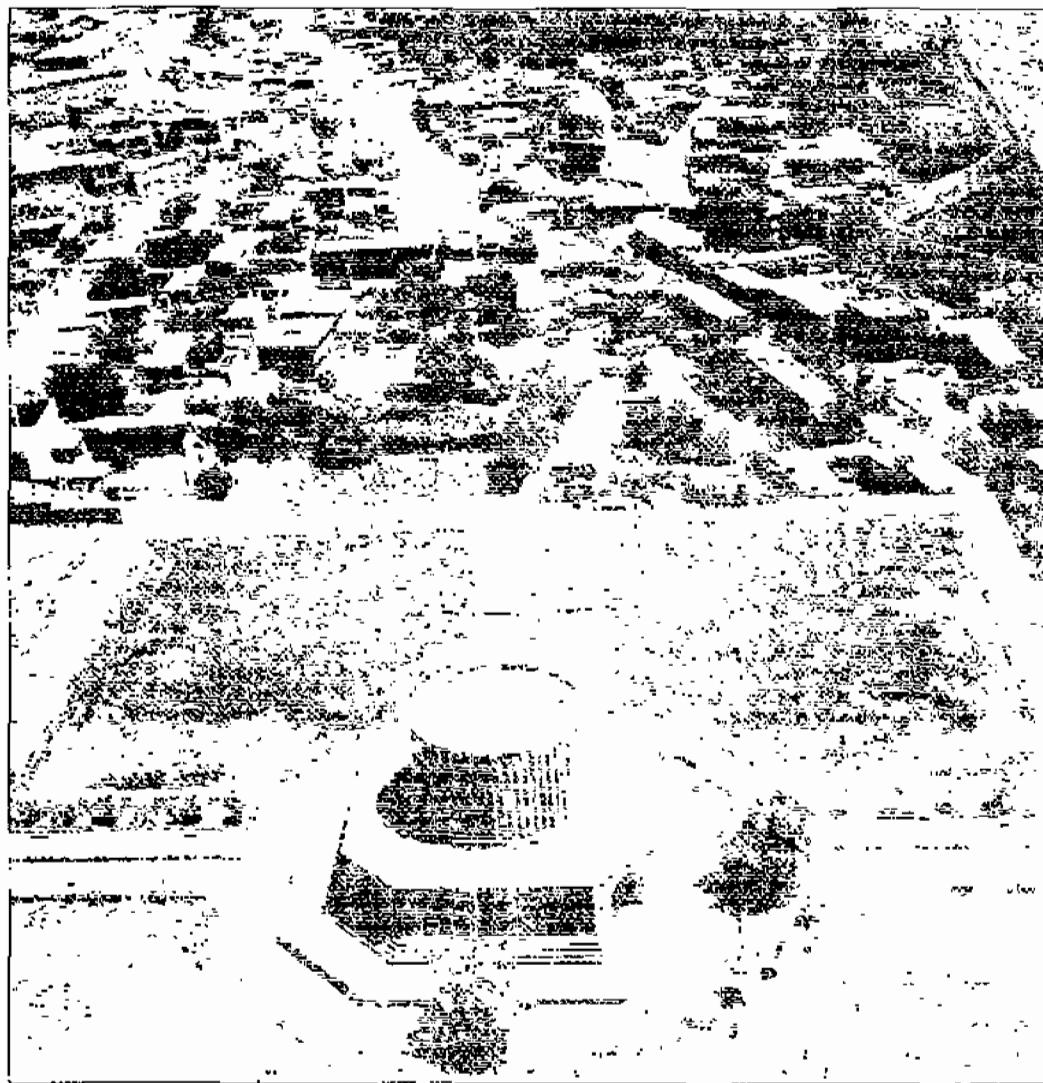
کاخ خورشید

از گرمایه، آبدارخانه، آشپزخانه در زیرزمین این بنانشانه‌هایی دیده می‌شود. در پیرامون کاخ خورشید سربازخانه و آسایشگاه پاسداران و سربازان بادگان بوده که چهار باروی کوچک پاسداری در چهار گوشی آن ساخته شده و تاکنون هم در ناز آنها برپاست. در ۶۵ متری پرقی کاخ جای ضرایخانه که با تخته سنگ‌های بزرگی مفروش است دیده می‌شود.

دور کاخ از ۵ متر بلندی دیواری آیوان مانند به پهنای ۴ متر کشیده شده و از چهار سو کاخ را احاطه کرده است.

تاریخ ساختمان آن به گواهی تاریخ سال ۱۱۵۵-۱۱۵۷ ه.ق. است. ولی هیچ گونه نشانی از تاریخ و سایر مشخصات آن دیده نمی‌شود.

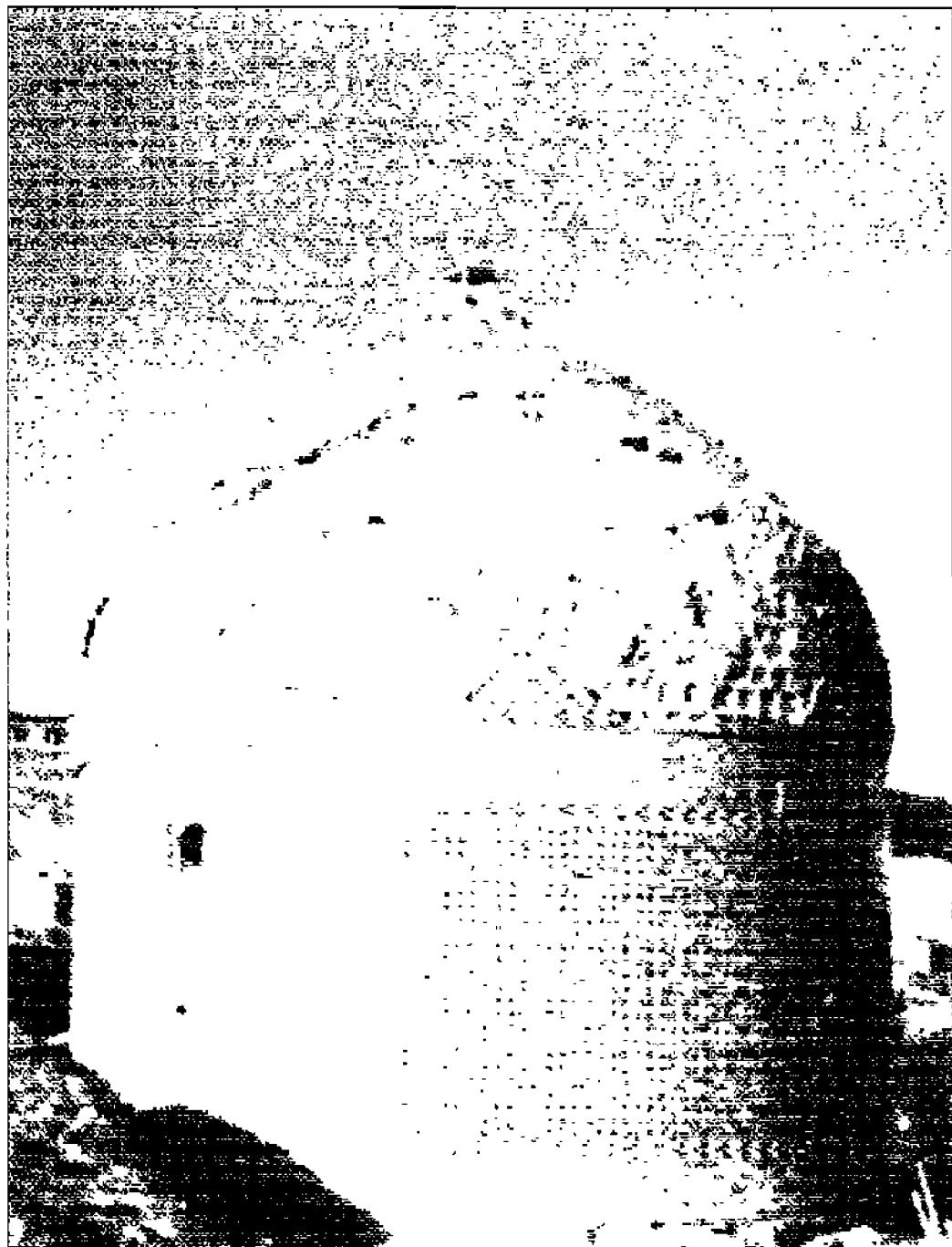
۴- مسجد کبود گنبد- این مسجد که امروز خرابه‌ای بیش نیست دارای گنبدی آسمانی رنگ با داشتی‌های کبود است و نام کبود گنبد که به این آبادی داده شده به همین سبب است.



منظره‌ی کاخ خورشید

بندهی گنبد از زمین ۱۴ متر و دارای نمازخانه و هشت آشیانه برای پاسبانان مسجد و بیرونیانی است که جا ر مکان معیتی نداشت، لذ ولی ییشتر آن از هم فرو ریخته است. دیوارهای درونی مسجد و پیشگاه‌های آن از کاشی‌های رنگارانگ گلدار پوشیده شده و آجری که برای ساختن دیوارها به کار برده شده کلفت‌تر از آجرهای دیگر است. دیوار نمازخانه این مسجد در چند جا از هم پاشیده شده و محراب آن نیز رو به خزانی است.

تاریخ نویسازی مسجد با ۱۸ بند شعری که در سردر آن روی تخته سنگها نوشته شده  
شاخته می شود و بدین گونه است:



مسجد گبود گبید

شاهین شاه تابه جذو نیا  
خشدالله ملکه ابدا  
رقیع الدادم عز و علا  
پیرو خاندان آل عبا  
وانکه قهرش به ظلم داده فنا  
نیست مانند او به جود و سخا  
از کرم برگشوده دست عطا  
که بشد منعم اهل فقر و گدا  
بوه ویران چو خانه دلها

قال رسول الله اذا مدینة العلم وعلى بابها

ستف ایوان این خجته بنا  
تاكه بنمود این بنا بریا  
کعبه ثانی جدید بنا  
خلق عالم ز پیرو هم برنا  
زین شرف خاک سوده سر به سما  
می کندا آرزوی اکتساب رضا  
در صفاری گند مینا  
نگهان مفتری نمود ندا  
هست تاریخ این خجته بنا

تاریخ ساختمان مسجد از پیش (در زمان پادشاهی نادرشاه افشار و ۱۱۵۵-۱۱۵۷ ه.ق.)

بوده و پنگپوش خان جلایر فرزند فتحعلی خان جلایر بخشدار کلات آن را نوسازی کرده است

سنگ سحراب نمازخانه آن یک پارچه مرمر و  $۲۲ \times ۷۵ \times ۱۲۶$  سانتیمتر است. این سنگ بیار در خشتنه و در درون آن لکه هایی زرد، گلی، یشمی و بنفش دیده می شود. در سال ۱۳۱۵ میلادی بزرگی که آمده بود آسیب بسیاری به دیوار مسجد رسانیده است. زیر گند آرامگاه پنگپوش خان و چند تن از بزرگان جلایر دیده می شود که از روی

در زمان شاهنشه ایران  
شاه گردون وقار فتحعلی  
این فتحعلی پنگپوش خان  
افتخار قبایل اتراء  
آن که عدلش نموده فته به خواب  
نیست همتای او به فضل و هنر  
بهر تعمیر این مکان شریف  
این قدر داد از وجوه حلال  
مسجدی کز حوادثات جهان

منهدم گشته بود و ذیر و زبر  
داد توفیق پس خدای جهان  
شد ز توفیق حضرتش به کلات  
آرزوی طوفان او دارند  
زین صفا چرخ رشک برده به خاک  
حیدزا مسجدی که چشم قلوب  
کاشی او ز رنگ آمیزی  
سال تاریخش از خرد جستم  
عجلوا بصلوأة قبل الموت ۱۲۵۰

سنگ‌های نمازخان می‌توان آن‌ها را شناخت.

روی آرامگاه پلنگپوش خان تخته سنگی از مرمر مانند سنگ محراب نمازخانه دیده می‌شود که اندکی روشن‌تر از سنگ نمازخانه است. این سنگ‌ها را با تراش‌های زیبایی آراسته‌اند و تاریخ آن (مرگ پلنگپوش خان) ۱۲۰۵ خورشیدی است.

**۳- بند رودخانه** - در چهار کیلومتری کبود گند و آن جایی که آب رودخانه‌ی ژرف پس از ساختن یک آبشار ۷ متری به پایین می‌ریزد بندر بزرگی است که از سنگ و ساروج ساخته شده و گاهی پاره‌های زغال نیز در آن دیده می‌شود. پایه‌های بند روی سنگلاخ‌های کنار رودخانه ساخته شده و چون در روزگار پیشین دشت ترکستان از آن کشور شاهنشاهی بود خواسته‌اند از آب‌های رودخانه که بیهوده به هدر می‌رفته استفاده نموده با ساختن این بند از آن جلوگیری نمایند.

بندنه‌ی غربی بند که در برابر فشار آب است دو سوراخ دارد که یکی در ۵ متری و دیگری در ۱۵ متری کتف رودخانه است. از بالای بند نیز سوراخی دیده می‌شود که مانند چاهی پیچ در پیچ تاکف رودخانه امتداد دارد. در ۷۰ متری بند آبشار رودخانه دیده می‌شود و آب رودخانه‌ی ژرف از این جا تا مرز کشور شاهنشاهی و ترکستان از چندین سنگلاخ پرپیچ و خم می‌گذرد که بیشتر این راه سنگلاخ بوده و گذرگاهی ندارد.

یک قسمت از این بند در یکی از سیلاب‌های بزرگ جدا شده و ده متر دورتر روی شب په افتاده است که با دیدن آن می‌توان به فشار سیلاب نامبرده پی برد. چراکه سیلاب پس از پر کردن گودالی به بلندی بند و پهانی رودخانه را درازی بند تا آبشار فشار سخت خود را به بند آورده و یک بخش کوچک آن را از جای کنده و اندکی دورتر لغزانیده است.

برای سنجش فشاری که به بند وارد آمده می‌توان بدلین گونه حساب کرد:

$$\text{گودالی که آب پر کرده} \quad \text{پهانی رودخانه} \quad \text{بلندی بند} \quad \text{عمق گودال} \\ ۲۱۰۰۰ \text{ متر مکعب} = ۱۲ \text{ متر} \times ۲۵ \text{ متر} \times ۷۵ \text{ متر}$$

این سیلاب با شاخ و برگ و گل و لای بسیاری که همراه آورده بود نخست سوراخ‌های بند را پر کرده و کم کم بالا رفته و به گوشی چپ آن فشار آورده آن را از جای کنده و راهی برای گذشتن پیدا کرده است.

چنان‌چه دو سوم این فشار را برای بخش زیرین و یک سوم را برای فشار بالای بند ب

حساب آورده اند از همین پایداری بخش سواشله روشن می شود زیرا با فشار ۷۰۰ متر مکعب آب و سیلان ایستادگی نموده و چون آب کم کم بالاتر رفته و فشارش از این اندازه هم بیشتر شده توانسته پا بر جای بماند. از همین پایداری می توان دانست که تا چه اندازه آن را ساخت و خوب ساخته بودند.

**۲- تنبوشه ها<sup>۱</sup>** - لوله های آب - همان طور که گفته ام آب رودخانه ای ژرف که از کبود گنبد می گذرد به سبب آمیخته شدن با آب گرم ایست سو (آبادی بسیار کوچکی است در راه کبود گنبد به ژرف که دارای ۸ حانوار است) آشامیدنی نیست به همین سبب برای نادرشاه افشار و درباریان از بیرون حصار کلات لوله های سنگی زیرزمینی کشیده بودند که آب گوارای رودخانه فرسو را به نزدیکی کاخ خورشید می رسانید.

این تنبوشه ها سه رشته بوده و لوله ای بزرگ آن ۳۶ و دیگری ۲۵ و کوچکتر از همه ۱۵ سانتیمتر کتفتی دارد که امروزه در چند جا از هم شکافته شده و سوراخ های آن تمودار است. این تنبوشه ها از دو تا چهار متري زیرزمین می گذرد که از ۵۰۰ متری بیرون دربند کلات آغاز و به نزدیکی کاخ خورشید می رسیده است.

### باروهای پاسداری و دیدهبانی

و ساختمان های دیگر کلات

۱- باروی نقاره خانه.

۲- دربند ارغوانشاه.

۳- پل دربند.

۴- باروهای بیرون دربند.

۵- باروهای پاسداری حصار کلات.

۶- ساختمان های آبادی خشت.

۷- نیشه سنگی یادگار.

روی هم رفته ساختمان هایی که از پیش در کلات مانده امروز بیش از ویرانه هایی نیست.

<sup>۱</sup> واژه ای است ڈارسی به معنی نولهی سفارتی یا مستی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار کار گذارند تا آب از آن عبور کند

از همه‌ی آن‌ها تنها باروی دریند ارغوان شاه و نبشه‌ی سنگی پادگار بهتر مانده و ما در زیر وضعیت هر یک زامی نویسیم:

**۱- باروی نقاره خانه**- باروی دیده‌بانی است که در تیزی کوه ساخته شده و این بارو راه‌های شرقی و جنوبی کلاات را دیده‌بانی می‌نموده است. شنیدم بخشی از گنج‌های نادرشاه را به این نقطه آورده و به خاک سپرده بودند.

هنگامی که دشمن از راه ترکستان نمودار می‌شد پاسداران آن جا با گرسنای بلند و دهل بزرگی که داشتند سربازان پادگان دژ را آگاه می‌ساختند.

**۲- باروی دریند ارغوان شاه**- شکاف سنگلاخ برگی که گذرگاه رو درخانه‌ی ژرف است دریند ارغوان شاه نمایده می‌شود. در این نقطه رو درخانه‌ی ژرف وارد حصار کلاات شده و به سوی کبود گند می‌رود. در طرفین رو درخانه خانه‌های بسیاری ساخته شده که به دریند عروس است. درازای این دریند ۴۲۰ متر و پهنای آن در تنگ‌ترین نقطه ۱۴ متر است که پل دریند روی آن ساخته شده است.

باروی دریند ارغوان شاه در بالای پلهای شرقی مدخل دریند ساخته شده و از کف رو درخانه ۳۵ متر بلندتر است و کمی دورتر از آن نبشه‌ی سنگی پادگار دیده می‌شود.

باروی ارغوان شاه ساختمان دندانه‌دار مخروطی ناقص است و ۸ متر از زمین بلندتر است. این بارو در پایین به دیوار دیگری چیده است که برای پوشش سربازان ساخته شده است. روبروی باروی ارغوان شاه در آن سوی کوه نیز چند باروی دیگر که همه روی پلهای تیز ساخته شده دیده می‌شود و این باروها چنان به رو درخانه و راه سوراند که اگر کسی از رو درخانه رد شود ناگزیر است از برابر همه‌ی آن‌ها بگذرد.

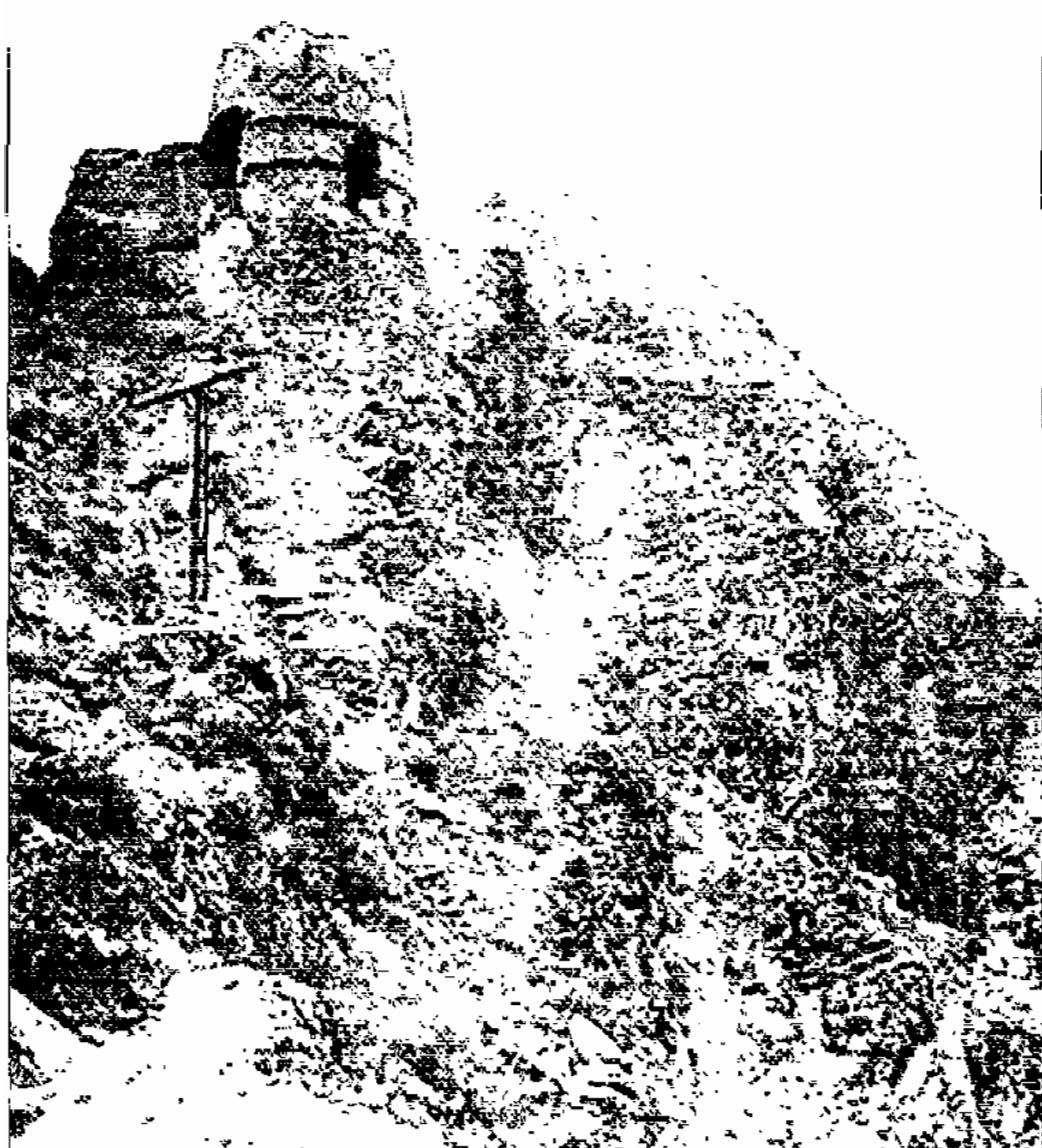
**۳- پل دریند**- در تنگ‌ترین نقطه‌ی مدخل دره و ۴۰ متر دورتر از نبشه‌ی سنگی پل سنگ و آجری دریند ساخته شده که دارای سه دهانه به پهنای دو متر و نیم و بلندی سه متر و نیم و درازی دو متر است و نی اکنون دو دهنه‌ی آن خراب شده است.

روی این پل آشیانه‌هایی برای پاسداران ساخته بودند و گذرنامه‌هایی که بخندار و فرمانده سپاهیان پادگان کلاات به مردم می‌داده. در این جا رسیدگی می‌شده و از گذشتن آن‌هایی که پرونده‌ی عبور نداشتند جلوگیری می‌نموده‌اند.

هر کس به درون دژ می‌رفت و یا از آن جا بیرون می‌آمد ناگزیر بود پرونده‌ی فرمانده نظامی

در را به پاسدوزان نشان داده خارج شود و گرنه او را به پاسگاه نظامی دریند برده چشم و دست‌هاش را بسته به کبود گنبد می‌فرستادند.

گماشتگان و جالسان فرمائند پادگان کلاس که از این دریند بیرون می‌رفتند پروانه‌های مخصوصی داشتند که با نشان دادن آن از آذان جلوگیری نمی‌شد و گذشته از این راه با نشان دادن پروانه‌های نامبرده از راه‌های دیگر نیز می‌توانستند حارج یا داخل شوند.



باروی ارغوان شاه

**۴- باروهای پاسداری بیرون دریند.** بیرون تگهی دریند روی تپه‌های سنگلاخ آن جادو بارو در سمت راست و دو تا نیز در سمت چپ دیده می‌شود. در این باروها نیز سربازان همیشه پاسداری نموده پیش از این که کسی به پل دریند نزدیک شود او را بازرسی و اگر با خود اسلحه داشت به سربازان سپرده در بازگشت پس می‌گرفت.

این باروها نیز مانند همه‌ی باروهای دیگر بیش از یک راه باریک و متگلاخ نداشته و یک نفر پیاده به سختی می‌تواند بالا ببرود. گذشته از این باروها در بلندترین گوشه‌ی چپ حصار که بیش از ۵۵۰ متر از کف روختانه بندی دارد باروی دیگری دیده می‌شد که به همه‌ی راه‌های جنوبی کلات چشم انداز دارد.

**۵- باروهای پاسداری حصار کلات.** در بلندترین نوک حصار کلات که جاده‌های جنوبی را دیده‌بانی می‌کند چهار باروی دیگر ساخته شده که اکنون دیواره‌هایی از آن‌ها بر جانی مانده. در جنوب حصار از این باروها می‌توان راه‌های مشهد و خاکستر را دیده‌بانی کرد. اگر از آن جا رو به شمال نگاه کنیم آبادی‌های کبود گبد از دریند تا بند شرقی زیر پا و کوه‌های بلند خشت در برابر چشم است و اگر رو به جنوب نگاه کنیم کوه‌های هزار مسجد و راه‌های جنوبی کلات به خوبی نمایان است.

**۶- آبادی خشت.** خشت آبادی کوچکی است دارای ۵۰ خانوار که در شمال کبود گبد روی کوه‌های بلند شمالی ساخته شده. این آبادی چنان چه می‌گویند تنها برای پاسبانی گنجینه‌های نادرشاه ساخته شده و گنج های نادری در نزدیکی آن و پرتگاه‌های شمالی خشت به خاک سپرده شده بود.

آن چه که در آن هیچ گونه سختی نیست آن است که در سال ۱۳۱۴ دو تن از مردم کلات دو خمره از گنج های نادرشاه را که سکه‌های ایران و هند در آنها بوده پس از چند روز کاوش به دست آورده و گریختند که تاکنون هم اثری از آن نمایست.

### ساختمان‌های خشت

**الف - پاسگاه پاسداران.** خرابه‌های بنایی در ۸۰۰ متری خشت دیده می‌شد که جایگاه پاسداران گنجینه‌ها بوده است. این ساختمان همه از سنگ و آجر و ساروج است و بر جسته کاری سنگ‌های آن هنوز به حال خود باقی است. چندین تخته از این سنگ‌ها در خرابه‌های

ساختمان افتاده و برخی را نیز مردم خشت برای ساختن خانه‌های خود بردند.  
ب - آسیاب بادی - در گوشی شمال شرقی تپه‌های خشت آثار یک آسیاب بادی دیده  
می‌شود که امروزه دیوارهای آن از هم پاشیده شده و بیش از حرابه‌ای نیست.

پ - آب انبارهای خشت - در دره‌ی شمالی خشت (چند متري آبادی) چندین آب انبار  
ساخته شده که در گذرگاه سیلاپ و مانند پله روی هم است. این آب انبارها مانند گرمابه‌های  
کهنه بوده و در میان آن‌ها ستون‌ها و پایه‌های هلالی دیده می‌شود که برای پوشانیدن روی آب  
از قابش آفتاب ساخته بودند و امروزه این روپوش‌ها از هم پاشیده شده است. این آب انبارها  
از آب شدن برف‌های دره یار می‌شده و در تمام سال آب نوشیدنی برزگران و چارپایان را  
می‌داده است ولی امروز جز چند دستگاه از آن باقی نمانده و هنوز هم مردم خشت از آب آن  
استفاده می‌کنند. شماره‌ی آن‌ها در پیش سی صد و شصت و شش دستگاه بوده ولی امروزه  
بیش از بیست دستگاه آن باقی نیست و بقیه فرو ریخته و ازین رفته است.

ت - جایگاه گنجینه‌های نادرشاه - در پرتوگاه شمالی که به همهی خاک ترکستان چشم‌انداز  
دارد گودالی بزرگ دیده می‌شود که آثار کاوش در آن به خوبی هویداست. یک راه پر پیچ و  
خم پاریک از پرتوگاه کوه تا گودال کشیده شده که دره‌ی سمعناکی رویه‌روی آن است و با یک  
لغزش ممکن است شخص به ته دره پرت شده نابود گردد.

شیبدم که گماشتگان نادرشاه بیشتر تبهکاران را برای حمل گنجینه برگزیده و پس از این  
که آن‌ها مأموریت خود را انجام می‌دادند آنان را از همان پرتوگاه به پایین پرت می‌کردند و  
بدین گونه هم محل گنج پنهان می‌ماند و هم تبهکاران به کفر خود می‌رسیدند.

ث - نبشته‌ی سنگی یادگار - در تنگه‌ی دریند ارغوان شاه به بلندی ۱۵ متر از زمین روی  
تخته سنگ‌های شرقی دره نبشته‌ی سنگی یادگاری دیده می‌شود.

این کتیبه با ۲۴ بند شعر ترکی (هر دو بند در یک خط) بر جسته تراشیده شده است.  
بالای کتیبه و سمت چپ آن سایبانی از سنگ دارد و چنین به نظر می‌رسد که برای  
تراشیدن آن تخته سنگ‌های کوه را تراشیده سپس با گذاشتن چند سوراخ و چوب بست به  
کار پرداخته‌اند.

این نبشته تاریخ ندارد ولی به گواهی تاریخ زندگانی نادرشاه باید در سال‌های ۱۱۵۵ - ۱۱۵۷  
ه.ق. تراشیده شده باشد.

چون این کتیه را با چشم نمی توان خواند این بود که به کمک دوربین بیار قوی و به سختی توانستم همه می آن را بخوانم به تراجم زیر:

### هُوَ الْعَلِيُّ الْأَعَلُّ

### بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَادْلِهِ لَمْ يَزِلْ رَعَالِمَ وَدَائِلَهُ حَكِيمٍ

أَوْ كَيْ بُو كُونْ وَمَكَانِي يَا زَاتُوبْ قَادِرْتَدَنْ

أَوْ كَيْ بُو بَحْرُو بَرِي خَلْقَ اِيدُوبْشُو كَتَلَدَنْ

إِيْكَيْ عَالَمَدَهْ أَوْ دُورْ بَنَدَهْ لَرَهْ يَا زَورْ وَيَا زَارْ

حَكْمَتَدَنْ گُورُونُورْ بَنَدَهْ لَرَهْ مَرْ آشَارْ

خَلْقَ عَائِمَهِ هَامِي مَحْتَاجْ دُورْ أَوْ دَرْ گَاهَهْ

أَوْ زَرُوبْ لَورَهْ ضِيَا كَرِكَبْ مَهَرْ وَمَاهَهْ

حَمْدَ حَقْ دَنْ سُورَهْ اوْلَدِي قَلْمَمْ نُورَافَشَانْ

بَهْ ثَنَّا گَسْتَرِي خَتَمْ رَسْلَهْ فَخَرْ جَهَانْ

نَبِيْ هَاشَمِيْ اوْ أَحْمَدِ وَمُحَمَّدِ صَفَاتِ

كَيْمَ خَدَادَنْ اوْلَهْ دَائِيْمَ لَهْ سَلَامْ وَصَلَوَاتْ

آلَ وَصَاحَابَهْ هَمْ رَحْمَتْ بَيَارْ اوْلَهْ

اوْلَهْ حَقْ يَا زَرِيْ هَرَكَيْمَ اوْلَارَهْ يَا رَهْ اوْلَهْ

حَمْدَ حَقْ نَعْتَ نَبِيْ دَنْ سُورَهْ بَا صَدَقْ زَيَانْ

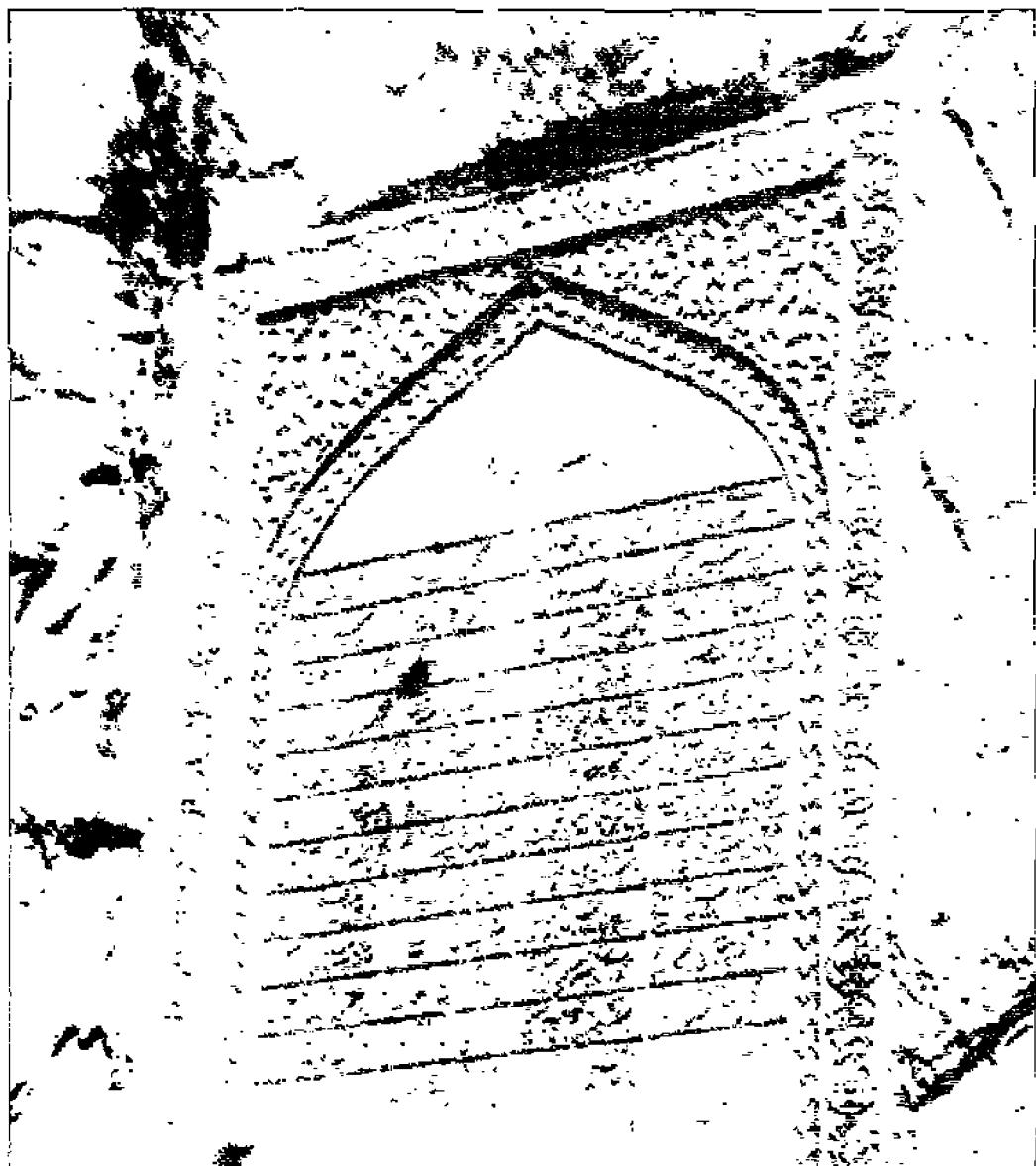
فَرَضْ دُورْ بَنَدَهْ لَرَهْ مَذْحَ شَهَنْشَاهْ جَهَانْ

أَوْ شَهَنْشَاهْ فَلَكْ مَرْتَبَهِيْ چَرْخْ سَرِيرْ

شَاهْ نَادِرَهْ كَهْ آدِيْ تَكْ اوْنَابِوقْ مَثَلْ وَنَظِيرْ

دِيمَكْ اوْلَهْ زَارْ بَوْ شَهَنْشَاهْ كَيْ اوْلَهْ پِيغْمَبَرْ

يَا مَقْرَبْ مَلْكِيْ دُورْ اوْلَوْبْ آزْ نَوْعْ بَشَرْ



کوهی سنگر

لیک چون قدرت حن ظاهر ایدوب بیش از پیش  
 نظر حق او نا هر کیمیه دیه حق دیمیش  
 نسبت ایله مشرف و فخر اجاق تیمور<sup>۱</sup>  
 حسب ایله به جهان شاه شهان دور مشهور  
 مصطفی خلق و مسیحادم و یوسف طلعت  
 بو علی دانش و حاتم کف و لقمان حکمت  
 قابلیله او نا وردی خداوند کریم  
 تاج و تخت شهی و عدل و کرم خلق عظیم  
 مر شرافت که دیسم شاه شهان دور کامل  
 مر حمتدن او نوں الطافه خدا دور شامل  
 اعتقادی بیزور او شه پاکیزه نهاد  
 باقلمیش صدق خداونده ایدرلر بیله یاد  
 ایله گیرمن بیله دولت به سپاه و شمشیر  
 اوله بیلمز بیله اقبال به فضل و تدبیر  
 سن ویروب سن او نا سلطنت و تخت و سپاه  
 سن ویروب سن او نا تاج و کمر و فر و کلاه  
 دولتیم حافظی سن سنا دور امیدوم  
 من سنا باقلمیش صد بودور تأییدوم  
 دولتیم منکرینی سن اویلا دیک خوار و ذلیل  
 دشمنیم کورلوقه یاور اوک ای رب جلیل  
 چون که صدقی بیله دور حقنه از روی یقین  
 بوسپیدن او نا الطاف خدا او ندی معین  
 النی دولتی خداوند جهان قدرتند  
 کامیاب ایتدی ارنی معدلت و شوکدن

۱. اشاره به این که نادرشاه از دردمان تیمور است ولی گفته های خود نادرشاه (صفحه ۸۷-۳۳-۳۴) و فرمات های دیگر همین کتاب) می رساند که چنین نبیتی بی مورد است.

بخت و اقبال ابله هیچ کیم بیله اولمز باقی  
کون کیمی دو لئینه عالمه روشن طاقی  
شاخ گل نشوونما بوله نم فیضندن  
که بو اشعار اولوب ملح سرا گلیندن<sup>۱</sup>

یادداشت

۱ - در زبان ترکی گاهی حرف (ك) به جای (ن) خوانده می شود و در نسبتی سنگی یادگاری نیز همین گونه است ولی برای این که خوانندگان گمراه نشوند مانند فارسی نوشته شده است.

۲ - آخرین ردیف این نبشته ریخته شده و از سایه قمتهای ریخته شده به سختی می توان آخرين بند کتیبه را تشخیص و تمیز داد.

### داستان‌های جنگی

ناخت و تاز سواران و غارتگران ترکستان در خاک ایران  
جنگ‌های پی در پی گردها و کلاتی‌ها با راه‌ننان ترکمن  
جانبازی و جانفشانی گردهای صوفانلو و شیخوانلو در نبردها

این داستان‌ها یادگار نبردهای پی در پی کلاتی‌های بومی و گردهای مرزی با راه‌ننان ترکستان است که پس از کشته شدن نادرشاه اشار در این شهرستان روی داده و چندین سال کشمکش‌های خونین میان آن‌ها در گیر بوده است. این دو دسته چنان به خون یکدیگر تشنگ بودند که هر یک از آنان به دیگری چیره می‌شد به اندازه‌ای در خونریزی و کشtar سنگدل و سرمهخت بود که هیچ نشانی از دشمن نمی‌گذاشت و هرچه داشت و نداشت می‌برد، می‌سوژانید و یا نابود می‌کرد.

در یورش‌های راه‌ننان خونخوار ترکستان گاهی چند آبادی یکباره به آتش بیدادشان سوخته زنان و کودکان به بندگی و برده‌گی گرفته می‌شدند.

۱. گلین (گلبنی اشار) از شعرای هم‌دوره نادرشاه و سراینده این چامه‌ی نفر و شیخین است. آن‌هایی که به زبان ترکی آشنا هستند به خوبی در می‌یابند که این چامه ناچه اندازه شیرین و روان سروده شده. این شعر هم از او است:

مه جمال تو را بی حجاب نتوان دید      که بی حمایت دست آناتاب نتوان دید

گُردهای سالخورده و ریش‌سفید لایین امروزه هم این داستان‌های ناگوار را که تا ۵۵ سال پیش دنباله داشت به یاد دارند و زبان به زبان پدران به پسران آن سرگذشت‌های تلخ و دعستناک را یادآوری کرده و از این که دیگر آن تاخت و تازهای خانمان برانداز به پایان رسیده خوشدل و شادمان در کوهستان‌های زیبای کلات دامنه‌های کوه هزار مسجد به سر می‌برند.

بازماندگان همان تیره‌های جنگجویی که در گذشته مرز کلات را به هر گونه و هر جانازی بود نگاهداری می‌کردند امروزه در همان کوه‌ها با همان سینه‌های فراخ و اندام بلند و باروان تواند دورنمای دشت پهناور ترکستان را نگریسته و لبخندی شیرینی بر لبانشان دارند. به جای نیزه و شمشیر امروز بیل در دست دارند و با آسودگی به کار کشاورزی پرداخته‌اند. هنگامی که سبزه‌های گندم در تپه‌های بلند آن سامان با نسیم بادی سرخم نموده و برزگران در کنار آن‌ها لمیده با نسیم جانبخش باد بهاری خندان و شادمانه گاهی از روزگار تلخ گذشته بادی کرده و امروز که در آسایش به سر می‌پرند زبان سپاسگزاری خود را هر دم در دهان جنبانیده و به آن‌کس که این همه دلخوشی و سرمزی را به آن‌ها بخشیده است بازیان می‌ذینگی آفرین می‌گویند.

افخار و برتری کلاتی‌ها نسبت به یک دیگر از همان گذشته‌های درخشانی است که پدرانشان به یادگار گذاشته‌اند و هنگامی که این سرگذشت‌ها را به کسی می‌گویند از چهانشان برق شادی و سرمتی می‌جهد که در بیشه تأثیر کلی می‌نماید.

در میان گُردهای آن سامان تیره‌های شیخوأنلو و صوفانلو بیش از دیگران در نبردهای گذشته جانبازی و جانفشانی نموده‌اند که امروزه نیز نامی ترین گُردهای کلات همان‌ها هستند.

اینک به دستان خود بازگردیدم.

## مراد راهزنان از تاخت و تاز میدان‌های نبرد

روی هم رفته تیره‌های چادرنشین ترکستان مردمی راهزن و غارتگر بودند که زندگی شان با کمی گله و نگاهداری اسب و شتر می‌گذشته است.

کست گندم در میان آن‌ها چندان معمول نبوده و نمی‌توانستند نان سالیانه‌ی خود را فراهم آورند.

بیشتر زندگانی خود را با غارتگری و راهزنشی گذرانده و همیشه آماده‌ی ناخت و تاز به آبادی‌ها بوده و چون اسب‌های تیزرو و چابکی داشتند بیشتر حملاتشان ناگهانی بود و هنگام گریز هم کمتر دستگیر می‌شدند.

این‌ها در آبادی‌های خاک ایران نیز جاسوسانی داشتند و بدتر از همه می‌دانستند که زمامداران کشور با برزگران مرزی شهرستان کلات هیچ گزنه کمک و همراهی نمی‌نمایند. این بود که غارت و کشتار و چاول را پیش‌می‌خود ساخته و آن چه می‌توانستند از دسترنج برزگران ایرانی به یغما می‌بردند.

گذشته از همه‌ی این‌ها چیرگی نادرشاه به کلات و خوارزم و خیوه و همه‌ی دشت ترکستان آن‌ها را چنان خشمگین نموده بود که دشمنی سختی از ساکنین این شهرستان در دل گرفته و متظر وقت بودند. نادرشاه گوشمالی‌های سختی به ترکمن‌های آن سامان داده و در برابر استادگی‌هایی که در آغاز کار با او نموده بودند بسیاری واژدم تیغ گذرانیده و چنان تسمه از گرده‌ی آن‌ها کشیده بود که هیچ یک از آنان نمی‌توانستند از جای خود جنیده به آزار همایگاشان پردازند. ولی این وضعیت تا موقعی دوام داشت که خود او زنده بود.

گوردهای کلات که بیشترشان در ارتش نادرشاه خدمت می‌کردند پس از این که در زیر پرچم سردار افسار به مقامات خوبی رسیده و نفوذی یافته‌اند آن چه توانستند از خُرد و کلان آن‌ها را در زیر فشار گذاشته و این تیره‌های یاپانگره خونخوار را که آب برای بازی نداشتند در چنگال خود گرفته مانند مزدوران به کار گماشتند.

همین که خورشید بخت نادرشاه پنهان شد و ترکمن‌های یموت و اوزیک‌ها آغاز بدسری و سرکشی را نموده آن چه از دشنان برآمد از کشتار مردم آن سامان خودداری نکردند.

دیگر آن که چون مردم کلات پس از فتح نمایان هند دارایی بسیاری با خود آورده و ترکمن‌ها نیز چشم به آن‌ها دوخته بودند راهزنان بیشتر گستاخ شده و به امید این که در دستبردهای خود غنایم هنگفتی به چنگ خواهند آورد همواره مترصد تغیراتی بودند که منظور خود را عملی و تلافی گذشته را بنمایند.

از یک سو نیز خشکسالی و نایابی دشت ترکستان بیشتر آن‌ها را به نان روزشان محتاج

نموده بود تا جایی که از هیچ کشtar و خونریزی روگردان نبودند. اینها با اسلحه‌ی کامل بیشتر سواره از موز گذشت در آبادی‌های کلات تاخت و تاز می‌کردند و با پول و گندم و گوسفندانی که از غارت به دست می‌آوردند به دشت بازگشته یکی دو سال با آسودگی و خوشی به سر می‌بردند و همین که گرسنه می‌شدند دوباره به دورهم گرد آمده به کلات می‌تاختند.

میدان‌های جنگ این دو دسته از سرخس تا نزدیکی دریای خزر و دشت گرگان امروزه کثیله می‌شد که سرتاسر خاک کلات در این میان افتاده و آسیب پسیاری از آنان دید.

### نیروی جنگجویان

سواران ترکمن بیشتر هنگامی که برای تاخت و تاز می‌آمدند از ۳۵۰ سواره بالا و گاهی نیز تا ۸۰۰ تن بودند. این سواران به فرماندهی یکی از سردارهای خود به نام «بای»<sup>۱</sup> بودند و فرمانده آن‌ها همیشه پیشایش دیگران می‌راند. فرمانده آنان کلاه پشمین موبلند و سبدی با رویه‌ی ارغوانی و جامه‌ی سرخ رنگ و سینه بند زرین داشت که با این نشانی‌ها به زودی شناخته می‌شد.

ترکمن‌ها به اندازه‌ای به فرمانده خود احترام می‌گذاشتند که سخت‌ترین فرعان‌های او را بدون چون و چرا انجام داده و از هیچ جانبازی در راه حفظ او دریغ نداشتند.

این همه فرمانبرداری و اطاعت محض از فرمانده از این رو بود که هر فرماندهی از بهترین سواران چابک و شمشیرزن بوده و در بی‌باکی تالی<sup>۱</sup> نداشت.

چنین فرماندهی برای آن‌ها به منزله‌ی پرچم جنگجویان بود که چنان چه گزندی به او می‌رسید دیگر رشته‌ی کار از هم گسیخته و به هر قیمتی بود جسد او را از میدان به در برده پا به فرار می‌گذاشتند.

گُردهای ایرانی نیز که تنها به کشت گندم و گله‌داری پرداخته و با زندگانی بروزگری به سر می‌بردند دارای جوانانی نیرومند و ورزیده بوده و روی هم رفته با هم دوسته و برادرانه رفتار می‌نمودند.

هنگامی که دشمن به یکی از آبادی‌ها رو می‌آورد همگی به کمک می‌شافتند و تا جان در

<sup>۱</sup> و ته‌ی است عربی به معنی پس‌رو، دنباله‌رو، دزم

تن داشتند می کوشیدند که آن ها را بپرون کرده نگذارند آسیب و گزندی به آنان برسد.  
از آن جا که بیشتر حملات دشمن هنگام خرمن گندم بود از این رو مردم آن سامان هنگام  
درزو و خرمن محصول، اسلحه‌ی خود را همراه داشتند تا اگر به طور ناگهانی پیشامدی روی  
دهد آماده‌ی جنگ باشد.

جوانان گرد بیشتر پیاده بودند و چون جنگ در کوهستان‌های سنگلاخ برای پیادگان  
آسان تر بود از این رو پیاده به میدان کارزار می‌رفتند و نی در موقعی که برای تعقیب دشمن  
می‌زغتند سوار می‌شدند.

با این همه چون دشمن دارای اسب‌های تیزرو و خوبی بود کمتر می‌توانستند به او دست  
یابند.

اسلحه‌ی دشمن شمشیر، نیزه، تفنگ، خنجر بود ولی گردهای ایرانی دارای تفنگ‌هایی با  
سرنیزه‌ی دو شاخی مانند تفنگ‌های شاهسون‌ها بودند که در جنگ‌های تن به تن آن را به  
سینه‌ی دشمن فربوده و هنگام تیراندازی نوک سرنیزه را بر زمین گذاشته تفنگ را به آن  
تکیه می‌دادند و بدین گونه تیرهایشان کمتر به هدر می‌رفت.

اکنون که دانستیم این همه جنگ و ستیز و کشتار برای چه بوده بر جسته‌ترین داستان‌های  
جنگی گذشته را به ترتیب در اینجا می‌آوریم:

## آغاز داستان‌ها

### ۱- داستان تخت کشtar

در تابستان سال ۱۱۵۸ خورشیدی (۱۱۹۸ ه.) ۳۵۰ تن از سواران ترکمن از تجن که یکی  
از آبادی‌های ترکستان جنوبی است با اندیشه‌ی غارت لایین و خاکستر و دستبرد زدن به  
گوسفندان مردم این دو آبادی از تنگه‌ی ارجشگان گذشته به سوی خاکستر پیشروی کردند.  
سواران ترکمن دارای اسلحه‌ی کامل بوده و در زیر زینشان اسیان ترکمنی بسیار خوب  
داشتند. پیش‌اپیش این سواران چند سوار دیگر به اکتشاف راه پرداخته و بدین گونه مانند  
زنجری با فرمانده خود ارتباط را حفظ نموده پیش می‌آمدند.

چرپانان و گله‌دارانی که در بیرون آبادی و روی تپه و چراگاه‌ها بودند آمدن دشمنان  
خونخوار را با فریاد به یک دیگر خبر داده و کسانی که به درو کردن گندم‌های خود پرداخته

بودند دست از کار کشیده تفنگ‌ها را پرداشتند و به سوی دشمن رو آوردند.

یکی از جوانان خاکستری به فرماندهی این دسته تعیین و فرمان داد تا به خط زنجیر پراکنده شده در سیمه مسگلاخ‌ها آهته پیشروی نمایند.

این‌ها بهترین نقطه از دامنه‌های کنار جاده را انتخاب و در آن جایه کمین نشانند.

همین که ترکمن‌های کمینگاه آنان نزدیک شدند ناگهان همگی به یک اشاره شلیک کرده و چندین تن از سواران ترکمن را بر زمین انداختند. ترکمن‌ها از این پیشامد ناگهانی که علت آن تنبیلی و سبک‌سری دیده بانان بود سخت پریشان شده برگشتند و از همان راهی که آمده بودند پس نشستند. کار ترکمن‌ها به اندازه‌ای سخت بود و چنان منگهوار در فشار افتاده بودند که هیچ دسترسی به دشمن نداشتند و آن‌ها را نمی‌دیدند.

ولی پناهگاه جوانان گرد بسیار خوب و سوار بر جاده بوده کمتر تیرشان به هدف نمی‌رسید.

اسب‌های ترکمن که سوارنشان بر زمین افتاده و خود زخمی شده بودند سراسیمه به پشتسر گریخته و در هنگام گریز تنه‌های سختی به سواران دیگر زده چند تنی را با اسب بر زمین انداختند.

همین که ترکمن‌های خود آمدند جوانان خاکستر هویاره تفنگ‌هایشان را پر کرده بار دوم شلیک کردند و باز هم چند تنی از دشمن را به خاک انداختند. فرمانده سواران ترکمن چون کار را بدین گونه دید فرمان داد باشتاب از دره بیرون شافته از این دره‌ی مرگبار خارج شوند.

در این دو تیراندازی ۴۵ تن از سواران ترکمن با ۱۸ اسب زخمی و بر زمین افتاده بودند و به هیچ یک از خاکستریان کوچک‌ترین آسیب نرسیده بود.

سواران ترکمن از میان جاده و پادگان خاکستر از بالای تپه‌ها تا یک فرنگ با جنگ و تیراندازی همراه بودند و چون پیادگان خاکستر همه جا از بالای تپه‌ها در بین دشمن بوده و راه‌ها را بهتر می‌شناختند گاهی نیز از میانبر در برابر دشمن نمودار گردیده تیراندازی می‌کردند. بدین گونه ترکمن‌های دشمن کوچکی که در بیرون دره بود رسیدند، از اسب پیاده شده و از تپه‌های آن جا بالا رفته‌اند.

در آن جنگ که امروز تخت کشتار نامیده می‌شود جوانان خاکستر از دنبال کردن دشمن

دست برداشته و منتظر رسیدن کمک ماندند.

ولی ترکمن‌های چالاکی از تپه‌های خاکی آن جا بالا رفته و با تفنگ آن‌ها را دنبال کردند. جوانان خاکستر در وضعیت بسیار بدی افتاده بودند زیرا پیش از این که بتوانند پس نشینند چهار دسته از پیادگان ترکمن از چهار سو آن‌ها را محاصره نمود. بدین گونه ترکمن‌ها جوانان خاکستر را به داخل گردالی راندند. آن‌گاه با تفنگ‌های پر به آن‌ها حمله ور شده بر سرشار هجوم بردند.

فرمانده ترکمن‌ها به سپاهیان خود دستور داد که همهی آن‌ها را زنده دستگیر نمایند. سپس رویه جوانان خاکستر نموده گفت:

تفنگ‌های را به زمین بیندازید و گرفته همگی با یک شلیک کشته خواهید شد.  
ایستادگی در هر ابر آن همه تفنگدار که پیش از سه برابر و نیم آن‌ها بودند کار بیهوده‌ای بود و گذشته از این هنوز جوانان خاکستر فرصت نیافته بودند که تفنگ‌های خود را پر کنند. از این رو بدون هیچ گونه مقاومتی تسليم گردیدند.

ترکمن‌ها پس از این که دست‌هایشان را از پشت به یکدیگر بسته از تپه‌های زیر آوردند همگی را در میان آن دشت بر زمین خوابانیده که بسیاری زدنده چندان که خون از تن آنان روان شد. پس از آن ترکمن‌ها دست‌ها را بالازده سرهای آن نوجوانان را یکی پس از دیگری بریدند.

بدین گونه ۴۱ تن از جوانان خاکستر که سالم مانده بودند کشته شدند.  
شگفت آن که خشم ترکمن‌های این کشتار هم فرنشست و به خونخواهی سوارشان تن‌های بوسه جوانان را نیز پاره کرده هر یک را به گوش‌های انداختند.

در این هنگام مردم لایین و خاکستر با شتاب بسیار سواره و پیاده به سوی تخت کشتار آمدند و چون ترکمن‌ها یارای ایستادگی با آن‌ها را نداشتند از همان راهی که آمده بودند به ترکستان بازگشتلند.

پدران و مادران و خویشاوندان جوانان ناکام خاکستر در دشت تخت کشتار گرده آمده جون حالی فرزندان خود را بدان گونه دیدند به سختی تن‌های بی‌سر و پاره‌پاره‌ی نور دیدگان خود را جمع کرده بانانه و شیون جگر خراشی آن‌ها را به خاک سپرند.  
این جوانان همه باهم خویشاوند و بیشترشان از ۲۵ ناسی ساله بودند که چند تنی تازه

داماد و نیمی از آنان هم نامزد داشتند که می‌خواستند پس از دروغگشتم عروسی کنند.  
تا امروز هم که ۱۶۵ سال از آن پیش از جانگذاز می‌گذرد گردها از یادآوری این داستان  
سرشک از دیده جاری ساخته سخت اندوهگین می‌شوند. برای یادآوری این کشتار و  
برانگیختن مردم به خونخواهی از آنان گردها به زبان خودشان سروی ساخته و گاهگاهی با  
آهنج چگرخراشی می‌خوانند و اشک می‌ریزند که مانیز چند بند از آن را در این جا  
می‌آوریم:

ای جوانان ناکام شما غنچه‌های نوشکفته‌ی ما بودید.  
غنچه‌ی زیباترین گل‌ها و چه گل‌های نایاب و گرانهایی.  
چرا از گلستان ما دور شدید؟

پاران و مادراتتان را تنها گلداشته رفید؟  
مگر از ما رنجشی داشتید؟

مگر ما شمارادر دامن مهر خود پرورش نداده بودیم؟  
آه چه زود خزان زندگانی شیرین شما فرارید،  
و شما شکوفه‌های نورس را بیژمرده و پایمال کرد.  
ما جانشانی‌های شمارا هیچ گاه فراموش نخواهیم نمود،  
و اشکریزان از شما و آرامگاه همیشگی شما دور می‌شویم.  
با دست‌های خودمان شمارا در این جا به خاک می‌سپاریم،  
و با دست‌های خودمان آن راهزنان را به پاداش سخت خواهیم رسانید.

### تا پایان

ازین پیشامد خوین چنان دل‌های گردها را به درد آورده که در همان دشت سوگند خوردند  
که هر کس ترکمنی را به چنگ آورد بی هیچ گونه دلسوزی سرازنش برگیردو یا در نبرد با او  
خود کشته شود.

### ۴- کشته شدن نیاز باتر (نیاز بهادر)

نخین شکار اسماعیل کورت

دو سال پس از پیشامد تخت کشتار دویاره ۵۵۰ تن از سواران ترکمن به فرماندهی نیاز

بهادر که مردی بی‌اندازه خونخوار بود و کارهای نمایانی در دشت ترکستان از خود نشان داده بود از شهر تجن برای چپاول آبادی‌های لایین از تنگه‌ی سنگدیوار گذشته بیش آمدند. این بار نیز هنگام دروی گنلدم بود و تنی چند از بزرگران در گندزارها به دروی گنلدم پرداخته بودند.

در میان این بزرگران جوان و شیدی به نام اسماعیل بود که همه او را اسماعیل کورت (گرد) می‌نامیدند. اسماعیل کورت دارای اندازی بلند و سینه‌ای فراخ و بسیار زورمند و بی‌باک بود. بارها آرزو می‌کرد دست و پنجه‌ای با دشمن نرم کند و زوز بازویی نشان دهد تا آن‌ها هم مزه‌ی آدمکشی و سنگدائی را از وی به یادگار داشته باشند. با این اندیشه درو می‌کرد و گاهی‌گاهی هم نگاهی خیره به سوی دشت ترکستان انداخته سری تکاذمی داد. ناگهان چوپانی را دید که با شتاب بسیاری از تپه‌های دور دست به سوی او پیش می‌آید و چنان سراسمه است که در هر چند گامی بر زمین افتاده دوباره بر می‌خیزد. اسماعیل پیش دویده از دور فریاد کرد:

### چه شده؟ کجا می‌گریزی؟

چوپان که از بلندی تپه‌ها سواران دشمن را دیده بود با رنگ پریده و لکت زیان هراسان پیش آمده آن چه دیده بود گفت و به اسماعیل کورت یادآوری کرد که اگر زود فرار نکند به دست ترکمنان خواهد افتاد و پس از آن خود با همان شتاب پا به فرار نهاد.

در اثر فریاد چوپان گردها چگونگی را دریافته به سوی لایین و خاکستر رفتند تا به کمک دیگران به جنگ شتابند.

اسماعیل کورت که همیشه یک تنگ خوب همراه داشت چون خود را تنها دید بی آن که بیسمی به دل راه دهد، تنگ را برداشته به دوش انداخت و مرگ را در برابر چشم مجتبی نموده پس به آن‌ها می‌گریختند نگاهی کرده فریاد زد:

بچه‌ها ناشما برگردید من به نهایی با همه‌ی آن‌ها خواهم جنگید.

آن گاه در چند گام خود را به کنار پرتگاه جاده رسانیده روی تخته سنگی نشست و تنگش را پر کرده بازوت و ساقمه را نزدیک دست خود گذاشت.

دشمن کم کم نزدیک می‌شد. آهنگ سم امیان ترکمن‌ها به گوش اسماعیل کورت می‌رسید.

اسماعیل از شکاف سنگلاخ نگاهی به جاده‌ی کنار رودخانه کرد. فرمانده سواران ترکمن سوار بر اسبی سفید بی‌نشان بود که با گردنبند و تسممهای زرکوب و رکاب زرین آراسته شده جنره‌ی مخصوصی داشت.

نیازباتر با همه‌ی شکوه و دبدبه ۲۰ متر پیشتر از سوارانش اسب می‌تاخت.

اسب نیازباتر از بهترین نژاد اسب‌های ترکمن و در همه‌ی خاک ترکستان مانند نداشت.

کلاه پشم بلند سفید با رویه‌ی ارغوانی زنگ بریهیت او بیشتر افزوده آرایش خود او و اسبش در برابر آثار کوہستان چشم بیننده را خیره می‌کرد.

همین که نیازباتر به تیررس اسماعیل کورت که دوشاخه‌ی سرنیزه‌ی تفنگش را بر زمین گذاشته بود ریشه اسماعیل کورت او را از کلاه سفید و تزییات میراق اسبی شناخت که فرمانده سواران است. پس دست به روی هاشمی تفنگ گذاشته آن را آهسته فشد.

پاره‌های سنگین گنوله‌ی سربی که اسماعیل در شکار پنگ به کار می‌برد سینه و شکم نیازباتر را از هم شکافه خون همه‌ی تن اسب او را رنگین نمود. اسماعیل به چالاکی تیر دوم را نیز آماده کرد.

در این هنگام اسب نیازباتر در جای خود چرخید دست‌ها را از زمین بلند کرده شبهمزنان برگشت و چون خواست برگرد پیشانی بلند او برابر چشم اسماعیل افتاد. اسماعیل کورت دو میز تیر را به پیشانی اسب هدف رفت و شلیک نمود. گنوله پیشانی اسب را از هم درید و آن حیوان پس از این که دو گام پیش رفت با سوارش که هنوز پایش در رکاب آویخته بود بر زمین افتاد.

سواران ترکمن هنگامی سورسیدند که این هر دو کار انجام یافته و نیازباتر در زیر شکم اسب جان می‌داد.

فریاد شیوه‌ی دهشتناک اسب در هنگام جان دادن ترس بسیاری در سواران ایجاد کرده بود و در یک چشم بر هم زدن نیازباتر را برداشته به سوی ترکستان فرار کردند.

نیازباتر پیش از این که به ترکستان برسد جان سپرد و سواران به گمان این که اگر رودتر بر سند او را مرگ رهایی خواهند داد همچنان مو تاختند.

بدین گونه تنها با کشته شدن نیازباتر آن همه سواران خونخوار از اندیشه‌ی کشدار و غارت متصرف گردیده بازگشتند و اگر چنین پیشامدی روی نداده بود بدون هیچ گفت و گو

آسیب بزرگی به مردم نایین و خاکستر رسیده و اسماعیل کورت تیز در این میان دستگیر و کشته می شد.

خبر کشته شدن نیازیاتر به دست اسماعیل کورت به زودی در همهی کلاس و ترکستان پیچید و از همان روز ترکمنها اسماعیل را شناخته آتش خشم شدیدی در دلشان افروخته گردید.

### ۳- آغاز کشتارهای اسماعیل کورت

کشته شدن نیازیاتر که از نامی توین فرماندهان راهزنان ترکستان بود نام اسماعیل کورت را بر زبانها انداخت و اسماعیل نیز از همان روزها به کشتار ترکمنها پرداخت.

بیشتر تباها تنها و پیاده از مرز گذشته به ترکستان می رفت و دستبردهایی زده برمی گشت. پس از برگشت از دستبرد در توبوهی پشتی اسماعیل کورت از سه تا پنج سر بریده بود و هنگامی که زنها توبوهی پشتی او را برای دیدن غنایمی که آورده بود باز می کردند فریادی کشیده پس می رفتند. اسماعیل به آنها تندیده و می گفت:

«امگر فراموش کردید که پنجاه تن از بهترین جوانان شما را همین دزدان راهزن کشته‌اند؟ پاید تازنده هستم از آن‌ها بکشم و هیچ کاری به جز کشن و نابود کردن ترکمن‌ها ندارم.» اسماعیل سرهای بریده را پوست کنده به مشهد می فرستاد و در برابر هر سر به اندازه‌ی ۳۰ کیلوگرم گلدم به او می دادند. ترکمن‌های نزدیک مرز به اندازه‌ای از اسماعیل بیمناک بودند که بیشترشان کوچیده چند فرسنگ دورتر رفتند. ولی در آن جا هم از دستبردهای اسماعیل کورت ایمن نبودند.

اسماعیل هنگامی که به چادرهای ترکمن‌ها می رفت برای اندام درشت و چشم‌های شربیاری که داشت روان از تن مرد و زن آنان بیرون می رفت و بر جای خشک می شدند. اسماعیل سر مردانشان را بریده و اگر چیزی که بتوان با خود برد، همراه داشتند برداشته در توبه می گذاشت و سوار یکی از اسبانشان شده برمی گشت.

خونپیزی و کشتارهای پی در پی اسماعیل کورت گوشمالی سختی به راهزنان داده بود تا آن جا که خواب و آرام از آنان سلب شد و هیچ یک از جان و مال خود ایمنی نداشتند. ذل‌های ترکمن برای این که بچه‌هایشان گریه نکنند به آن‌ها می گفتند:

یقلا ماما اسماعیل کورت گنر (گریه نکن اسماعیل کورت می‌آید).

#### ۴- کشته شدن فرستادگان ترکمن

در یکی از شب‌های تابستان اسماعیل کورت به ترکستان رفته پنج تن از سواران ترکمن را در خواب سر بریده دو اسب بسیار خوب و گرانبهای فرمانده ترکمنان را با پنج سر بریده با خود به لایین آورد.

دو روز دیگر ترکمن‌ها دو تن از سواران خود را برای بازپس گرفتن اسب‌ها به لایین فرستادند. فرستادگان ترکمن‌ها به لایین آمده چون خود اسماعیل به شکار رفته بود میرزا یک فرزند ده ساله‌ی او را دزدیده شبانه فرار کردند. اسماعیل کورت چون از شکار بازگشت و از داستان آگاه شد از بی‌راهه به دنبال آن دو سوار رهسپار و در خیوه‌آباد در خانه‌ی یکی از بروزگران آن جا آنان را پیدا کرد.

سواران ترکمن دست و پای میرزا یک خردسال را بسته به گوش‌های انداخته و بدون این که به او چیزی بدنه خود به استراحت پرداخته متظر روز بودند که به سوی ترکستان فرار کنند.

اسماعیل هنگامی به آن جا رسید که شب به پایان رسیده بود. آن سوی رودهخانه‌ی لایین اثر سُم دواسب که از میان رودهخانه گذشته بودند توجه اسماعیل را به خود جلب وی را به در خانه‌ای رسانید که ترکمن‌ها در آن جا فرود آمده بودند.

پس از این کشفیات برای این که ترکمن‌ها از صدای شیوه‌ی اسبی به خطر نبرند از منزل دور شده‌اند را به درختی در کنار رودهخانه بسته و خود به خانه درآمد و چون آن جا را به خوبی می‌شناخت یکر به اتاق صاحب خانه رفته آهسته یدارش کرد و گفت:

«سواران ترکمن در خانه‌ی تو هستند، همچه نیست؟»

آن مرد که اسماعیل را شناخته بود از جا برخاست آهسته به او گفت که آن‌ها را در بالاخانه جای داده و پسر او نیز سالم و نزد آن‌هاست. اسماعیل به صاحب خانه گفت که از جای خود حرکت نکند و خود به پشت اتاق بالاخانه رفته گوش به در گذاشت.

هوا رفته رفته روشن تر شد. ترکمن‌ها از خواب برخاستند. یکی از آن دو تن دیگری را به

نام خوانده گفت:

-... دوقان خوب دل اسماعیل را سوزاندیم، گویا این پسر را هم بسیار دوست دارد.  
- بلی این دستبرد ما برای او بسیار گران تمام شد و خودش ناچار است به ترکستان آمده  
پرسش را بازگیرد و ما در همان جا کارش را خواهیم ساخت.  
- چه اندازه نادانی؟ مگر تو اسماعیل را نمی‌شناسی که به این مفتی نمی‌توان به چنگش  
آورد؟

- یعنی او از فرزندش هم خواهد گذشت؟  
- نه، نخواهد گذشت. آن جانوری را که من دیده‌ام گذشته از این که فرزندش را زنده از  
دشت ترکستان به در خواهد برد شاید چند تنی را هم برای این گستاخی که کرده‌ایم ماند  
همیشه سر بریله با خود بیرد.  
- یاوه می‌گویی؛ مگر اسماعیل رویین تن است یا از آسمان به زمین می‌آید که این همه از او  
بیمناکی؟

- پس چنین چیزی را باور نمی‌کنی؟ باشد، روزی به تو نشان خواهیم داد که اسماعیل  
کیست و اگر تو او را دیده بودی می‌دانستی چه می‌گوییم؟  
- می‌بینم که از او بی اندازه می‌ترسی و این از چون تیر مردی که سوار خوب ترکمن است  
پسندیده نیست.  
- شاید تو راست بگویی. ولی من به تو می‌گوییم که حتی برای این مأموریت هم حاضر  
نمودم.

- تو او را در کجا دیده‌ای؟ می‌گویند تنومت، بلندپالا، چت و چالاک و سوارکار بسیار  
خوبی است.

ششم چشم‌های خیره کننده‌ای دارد که نمی‌توان به آن نگاه کرد و مانند پلنگ می‌درخشد.  
راستی آن چه درباره‌ی او می‌گویند، راست است؟  
- آوی من اورا در مشهد دیده‌ام و همه‌ی نشانی‌هایی که گفتی درست است. اکنون باز هم  
به تو می‌گوییم نازود است باید از این جا فرار کرد و من قرار و آرام ندارم.  
- راست می‌گویی اکسی که ۳۷° زان را به دست خود سر برده باید یک چنین هیولایی باشد.  
بین چشم‌های پرسش تا چه اندازه به چشم‌های پلنگ شبیه است. گویا پدرش هم چنین  
چشم‌هایی داشته باشد.

- راستی که من تاکنون چشم‌های پسر او را ندیده بودم. آری چشم‌های اسماعیل نابکار هم درست مانند چشم‌های همین گرگ زاده است.
- با این حمه اگر او را می‌دیدم خوب بود زیرا من از مردم بی‌باک هر کس و هر کجا باشد خوشم می‌آید ولی چیزی که هست میل دارم با نوک شمشیر از او دیدنی کنم.
- اگر چنان چه...

در اینجا هر دو لال و بی‌زبان شدند چه که اسماعیل تنہی سختی به در اتفاق زده به درون رفت و لوله‌ی تفنگ را در برابر سینه‌ی ترکمن‌ها گرفت.

رنگ از رخسار هر دوی آن‌ها پریله بود و مانند بید بر خود می‌لرزیدند. میرزا بیک خردساز از دیدن پدر با چشمی اشک‌آلود و آهنگی که متنهای شعف او را می‌رسانید فریاد کرد:

- پدر جاؤ آمدی؟

اسماعیل همان گونه که تفنگ را بر سینه‌ی یکی از آن‌ها گذاشت برد شلیک کرده و دیگری را پیش از این که بتواند خود را از پنجه پایین بیندازد با پنجه‌ی نیرومند خود گرفته نگاه داشت. ترکمن اولی در اثر شلیک تفنگ حالت تاثر آوری داشت. روده‌هایش بر زمین ریخته و خون مانند فواره از بدنش در جویان بود.

ترکمن دوئی از ترس مانند بید می‌لرزید و چنان از خود رفته بود که به مرده شbahت داشت. گردنیش در پنجه‌ی اسماعیل کورت مانند گردن گنجشکی در چنگال شاهین بود. این همان کسی بود که آرزو داشت با شمشیر از اسماعیل دیدن کند؛ پس اسماعیل دست از او برداشته برای این که مبادا ناگهان دست به تفنگش برد آن را از پنجه‌ی اذاق به بیرون پرت کرده ولی شمشیر او را از کنار اتفاق برداشته وی را کشان کشان با خود بر روی پشت بام برد و یکی از دو شمشیر را خود برداشته دیگری را به او داد و گفت:

- اکنون این تو و این اسماعیل کورت. تو که می‌خواستی با من نبرد کنی بهتر از امروز روزی را نخواهی یافت.

زود باش.

- نه، من جنگ نمی‌کنم.

- چرا؟

- شوختی می کردم.

- من با کسی شوختی ندارم و ناچارت خواهم کرد که با من بجنگی، آن گاه شمشیر خود را در هوا جولانی داده بایک حرکت نوک آن را به روی سینه‌ی ترکمن گذاشته آهسته فشار داد. ترکمن ناچار شد از این که خوانه‌ی نخواهی شمشیر را از زمین بردارد.

اسماعیل چون چنین دید اندکی از او دور شد و یکباره دستش را بلند کرده به سوی ترکمن تاخت آورد.

در این هنگام ترکمن از جانش دست شسته شمشیر را بلند کرد ولی پیش از این که دستش فرود آید اسماعیل با زیردستی بی مانندی با شمشیر هلالی در هوا مرتسم و با این حرکت دست او را از مج برباده با شمشیر بر زمین انداخت و خنده‌ی بلندی کرد. ترکمن از سوزش درد با دست چپ مج دست راست را گرفته فشار می داد که خون نیابد و در این حال اندکی هم خم شده بود. اسماعیل بادون هیچ گونه دلسوزی شمشیرش را برای بار دوم فرزد آورده سرش را از هم شکافت.

\*\*\*

آفتاب تازه بالا می آمد. در جاده‌ی بیرون خیوه‌آباد دو سوار با یک اسب یدک به سوی لایین رهسیار بودند که در نزک بند اسپیان یک برجستگی دیده می شد. این‌ها سرهای برباده بودند.

سوار اولی که همان میرزا بیک کوچک بود به پدرش که از دنبال او می زاند گفت:

- یدر جان چه وقت به خانه می رسمیم؟

اسماعیل کوت خنده‌ی بلندی کرده گفت:

- با این کمی که تو می روی سه ساعت دیگر ولی اگر میل داری نیم ساعت دیگر در منزل باشیم باید به تاخت برویم، آیا نمی ترسی؟

کودک با قیافه‌ی مردانه‌ای مثل این که به او توهینی شده باشد برگشته ایستاد و نگاهی به پدر کرده گفت:

- من از هیچ چیز نمی ترسم.

اسماعیل شلاقی به کل اسب پسرش نوخت و هر دو سوار چهارنعل رو به لایین تاختند.

\*\*\*

گذشته از آین داستان‌ها اسماعیل کورت شادکارهای شیرین و دلچسب دیگری نیز دارد که برای خودداری از تضليل کلام به همین اندازه اکتفا می‌شود.

### ۵- بچه‌ی پلنگ

#### میرزا بیک فرزند اسماعیل کورت

اسماعیل کورت در ۶۰ سالگی درگذشت و تازنده بود دیگر ترکمنان نتوانستند از ترس او در خاک نایین دستبردی بزنند.

پس از اسماعیل کورت میرزا بیک فرزندش در سن ۲۵ سالگی جانشین او شد.

این جوان نیز مانند پدر بسی زورمند، پردهل و توانا بود. همه او را بچه‌ی پلنگ می‌نامیدند و گویا این نام برای او برآنده بود.

چون ترکمن‌ها از مرگ اسماعیل کورت آگاه شدند با ۴۵ سوار به سری لایین روی آورده‌اند و در این اندیشه بودند که همه‌ی بازمانده‌گان اسماعیل کورت را به خونخواهی کشتگان خود از دم تیغ گذرانده دمار از روزگارشان برکشند.

مردم آبادی‌های نایین و خاکستر چون از آمدن دشمن آگاه شدند از آبادی بیرون تاخته به جنگ شناختند. میرزا بیک فرماندهی آنان را داشت.

با این که شماره‌ی سپاهیان میرزا بیک بیش از ۵۰۰ تن بود در برابر سواران ترکمن ایستادگی نتوانسته و پس از یک نبرد کوچک دسته‌های گرد پا به فرار نهادند.

خود میرزا بیک نیز گریخت و از تپه‌ای بالا رفت که به سوی نایین فرار کرد.

یکی از چابک‌سواران ترکمن که با راهنمایی یکی از جاسوسان میرزا بیک را شناخته بود سواره او را دنبال کرد و هنگامی که در پی او از تپه بالا می‌رفت میرزا بیک برگشته سنگی بزرگ را از زمین برداشت و به پیشانی اسبش نواخت.

اسب بر زمین افتاد و مغزش شکافته سوار را با خود به میان دَه کشانید و دست و پایش را نوِم کرد.

جاموس که این کشمکش را تماشا می‌کرد لوله‌ی تفنگش را به سوی میرزا بیک گرفته شلیک کرد و پیش از آین که میرزا بیک بتواند فرار کند گلنله شانه‌ی راست او را زخمی نموده بر زمینش انداخت.

چون میرزا بیک بر زمین افتاد ترکمن‌ها او را به دوش گرفته از تپه پایین برداشت و در میان جاده بر زمین انداختند فرمانده سواران ترکمن نزدیک رفته لگدی به او زد و گفت: «این است بچه‌ی پلنگ؟ چنان عذابی به تو بدهم که در همه‌ی خاک ترکستان و خوارزم کسی به یاد نداشته باشد.»

باید خون تو را به فرزندان خودمان بدھیم و گوشت تنت را پاره‌باره کرده کتاب کنیم تا همه‌ی گردها پنده بگیرند.» سپس فرمان داد تازخمش را بسته بالاپوشی بر تنش کردند و او را با دو تن از سواران به سوی ترکستان فرستاد و دستور داد در نزدیکی ققههه متظر باشد. آن روز از آبادی‌های لایین و خاکستر گروه بی‌شماری از سوار و پیاده به کمک شناختند و پس از نبردهای چندی ۸۰ تن از سواران ترکمن و دو برابر آن هم از گردها کشته شدند. در گیرودار جنگ یک دسته از سواران لایین با اسلحه‌ی کامل به میدان جنگ شافتند و بدین گونه جنگ مغلوبی سهمت‌اکی درگرفت.

ترکمن‌ها چون دیدند بیهوده تلاش می‌کنند دست از جنگ برداشته پس نشستند و با جنگ و گریز فرار کردند و چون فرماندهشان زخم نیری برداشته بود بیش از این صلاح ندانند پافشاری کنند.

شب شد. ترکمن‌ها از دره‌ی ارجنگان به دشت ترکستان رسیدند؛ گردها نیز کشته‌های خود را به خاک سپردند.

\*\*\*

گفتم میرزا بیک وا با بازوی زخم‌دار به دو تن از سواران ترکمن سپردند که به خاک ترکستان ببرند.

از نیمه‌ی شب ساعتی گذشته بود میرزا بیک که زخم بازویش او را آسوده نمی‌گذاشت، بیدار بود. سواران ترکمن از خستگی بسیار به خواب رفته بودند.

میرزا بیک با اندک تلاشی توانست بازوی چپ خود را باز کرده آزادانه به جنبش درآورد و لئی به وانصه‌ی خون بسیاری که از او رفته بود توانایی حرکت را نداشت.

میرزا بیک آرزو داشت که زنده بماند و بار دیگر به لایین رفته زن و فرزند خود را بیند و لئی هیهات. از دست دشمنانی خونخوار مانند ترکمن‌ها فرار کردن خیال خامی بود.

سرانجام به هر سختی بود میرزا بیک خود را کشان کشان نزدیک یکی از ترکمن‌ها رسانید

و آهسته خنجرش را از کمر کشیده به سینه‌اش فروبرد و پیش از این که به سوار دوّمی مجال حرکت بدهد با پاشنه‌ی پایش لگد سختی به دهان او نواخت و خود را به او رسانیده با یک ضربت دشنه شکمش را از هم درید.

میرزا بیک با این شاهکار سواران ترکمن را کشت ولی چنان ناتوان بود که نمی‌توانست از جای برخیزد.

یکی از اسب‌ها در نزدیکی او روی زمین دراز کشیده بود. زین و برگش حاضر و آماده بود.

ناگهان میرزا بیک صدای مهممه‌ی سوارانی را از دور شنید و لی نمی‌دانست آن‌ها کی‌تنند. وقت تنگ بود. فرصت از دست می‌رفت.

میرزا بیک آهته خود را نزدیک اسب کشانیده همان طور که آن حیوان دراز کشیده بود پایش را بلند کرده بر روی زینش گذاشت و نهیی به او داد. اسب از جا برخاست و میرزا بیک سوار آن بود.

بدون اتلاف وقت میرزا بیک با پاشنه‌ی پا اسب را پیش راند و از راهی که نمی‌دانست به کجا متوجه می‌شود و برخلاف جهتی که صدای سه اسبان می‌آمد به تاخت روانه شد.

\*\*\*

از آن سو همین که گُردها از دستگیر شدن میرزا بیک آگاه شدند همگی تامید شده و تصمیم گرفتند که از لایین و خاکستر کوچ کرده به سوی جنگه‌ی مشهد بروند. کوچ کردن ایل و رسیدن میرزا بیک یک جا پیش آمد، بدین گونه که یکی از چوپانان گُرد هنگامی که می‌خواست گاو خود را از کنار رودخانه گرفته و با ایل کوچ کند در بالای تپه‌های مجاور آبادی خاکستر سوار سرخ پوشی را دید که به اسب سفید ترکمنی سوار و روی یکی از تپه‌ها می‌راند و به هر سو نگاه می‌کند. چوپان گمان کرد یکی از پیشتران و بدله‌بانان ترکمن است که برای شناختن راه و راهنمایی پازان خود از تپه‌ها سر به در آورده است. بیچاره چوپان از ترسی بر جای خود خشک شد زیرا سوار او را دیده بود و دیگر نمی‌توانست فرار کند. و اگر هم فرار می‌کرد سوار ترکمن به فاصله‌ی یک دقیقه به او می‌رسید.

سوار سرخ پوش آن مرد را شناخته به سوی او راند و با این حرکت بند دل بیچاره را پاره کرد.

چون نزدیک رسید فریاد کرد.

- مردان! مردان! من میرزا بیک هستم. زود کمی آب به من بوسان که از تشنجی مردم.  
مردان یا همان چوپان چون دید سوار با او به زبان گُردی سخن می‌گوید تا اندازه‌ای آرام شده همچنان بر جای ماند. میرزا بیک نزدیک تر آمد. همین که مردان او را شناخت به سویش دوید و او را از اسب به زیر آورده روی زمین خوابانید و با کلاه نمدی خود از رودخانه آب آورده به او تاد و خود سوار اسب شده برای گرفتن مژده‌گانی به سوی آبادی رفت و آن چه دیده بود، گفت.

پس از چند دقیقه همگی مردان ایل به دور میرزا بیک گرد آمده سرگذشتی را پرسیدند و چون دانستند چگونه از چنگ دشمنان فرار کرده، همگی غرق شادی گردیدند.  
یک ماه از این میان گذشت و میرزا بیک به فرمان استاندار خراسان رسمآب فرماندهی نیروی مرزی کلات گماشته شد. از آن روز سالی ۲۰۰ ریال جیره با چندین خروار گندم برای او دستمزد تعیین شد و نیروی مسلحی گرد آورده به جای پدر نشست.

## ۶- دو میهن سورین دشمن به خاکستر و لایین

نابود شدن سواران ترکمن به چاره‌جوبی بچمی پلنگ

پس از این که میرزا بیک با فرمان استانداری مشهد به جای پدر نشست و یک سال از این میان سپری شد ۵۰۰ تن از سواران ترکمن برای غارت جایگاه ایل‌های گرد و دستگیر نمودن میرزا بیک از راه سنگدیوار به خاکستر روآوردند. این بار حمله‌ی آنها چنان ناگهانی بود که تا میرزا بیک آگاه شد دشمن در میان آبادی به کشتار و خونریزی پرداخته بود.

میرزا بیک که برای سرکشی آبادی‌های غربی به کلات (کبود گُبد) رفته بود هنگامی از حمله‌ی دشمن آگاه شد که در سه فرنگی خاکستر بود. پس ۳۵۰ سوار از آبادی‌های چرم، سینه، ایدلیک فراهم آورده به جنگ دشمن شتافت. هنگامی در رسید که ترکمنان از غارت دست برداشته و پس از کشتن گروه بی‌شماری از گُردها به سوی ترکستان رهسپار بودند. همین که خواستند از تنگه‌ی بیرون آبادی فرار کنند، ناگهان سواران میرزا بیک سر راه بر آنها گرفته تیراندازی آغاز نمودند و دشمن ناچار شد غنایمی را که با خود می‌برد بر زمین نهاده به جنگ پردازند.

میرزاییک سواران خود را به سه دسته درآورده یک دسته را به سوی تپه‌های سنگلاخ شرقی، دسته‌ی دیگر را به تپه‌های غربی فرستاد و خود با بقیه‌ی سواران از میان دره به دستمن تاخت آورد.

جنگی بسیار خونین درگرفت و ترکمن‌ها که بواندازه در فشار بودند به سوی بند رودخانه پس نشستند.

میرزاییک دستور داده بود که چند تن از سواران تفنگ‌ها را پر کرده به تیراندازان بدهند و بدین گونه همیشه تفنگ برای تیراندازی آماده باشد. ترکمن‌ها کم کم جا خالی کرده پس می‌نشستند تا این که به دره‌ی بند رودخانه رسیدند. در آن جا با این که دره تنگ تر بود به واسطه‌ی پیچ راه هیچ یک از دو دسته یکدیگر رانع دیدند و بدین گونه هر یک از آن‌ها که به دیگری فشار می‌آورد جزدادن کشته کاری از پیش نمی‌برد. میرزاییک ۸۰ تن از یاران خود را به تفنگ‌های پر در مدخل دره به کمین گذاشت و خود برای اجرای یک نقشه‌ی ماهرانه به بالای کوه رفت.

از پشت سر ترکمن‌ها در ۳۰۰ متری بند آب رودخانه بود و از آن جا نیز دشمن نمی‌توانست به آن‌ها گزندی برساند. بدین گونه تا چندی هر دو آرام بودند و به فکر چاره‌جویی افتاده بودند.

ناگهان فرمائده ترکمن‌ها چند تن از افسرانش را به دور خود گرد آورده و تصمیم گرفتند که یکباره شمشیرکش از دره بیرون تاخته بدین گونه راهی به دست آورده فرار کنند. ولی همین که خواستد این نقشه را اجرا نمایند ناگهان از بالای کوه شرقی که مجاور دره بود تخته سنگ بسیار بزرگی به درون دره پرتاپ شد و آهنگ مهیب لغزش سنگ همی دره را به لرزه درآورد. در این هنگام میرزاییک در بالای کوه دیده می‌شد که شمشیر خود را از نیام کشیده فریاد می‌کرد:

ای دردان غارتگر، مانند موش در تله افتادید، دیگر از پیش و پس راهی ندارید.  
پس از همان جابه آواز بلند فریاد کرد:  
بچه‌ها، بند را باز کنید...

هنوز آهنگ صدای میرزاییک در دره پیچیده بود که ناگهان بند رودخانه با صدای دهشت‌آوری فرو ریخت و آب به بلندی چند متر با فشار بسیاری به سوی سواران ترکمن

روان شد.

تحته سنگ‌های بزرگ بند رودخانه و گذرگاه آب با فشار هرچه بیشتر لغزیده از روی سواران ترکمن می‌گذشتند و آن‌ها را در زیر خود نرم می‌نمودند. آب رودخانه به تحته سنگی که از کوه انداخته بودند رسید و توائاست راهی برای گذشتن یافته بگذرد. سطح آب چندان بالا آمد که همگی سواران را در خود فروبرد. در میان این دریاچی خروشان یک مث انسان و حیوان غوطه‌ور بودند و به فاصله‌ی چند دقیقه هیچ اثری از جاندار در دره نماند.

پس از نیم ساعت چون آب کمتر شد کُردها سرهای ترکمن‌ها را بریده آن‌ها را به مشهد فرستادند.

#### ۷- کینه‌جوبی و نیرنگ مهزمان زیدانلو

میرزا بیک با گذاشتن فرزند خردسائی به نام آقا‌گلی یک درگذشت و کردها دوباره بسی سرپرست ماندند.

مهرمان (محمد زمان) نامی از تیره‌ی زیدانلو چون از کُردهای لایین ستم‌ها دیده و با او دشمنی می‌کردند برای گرفتن انتقام از کُردهای ترکستان رفت و به دشمن پیوست. مهزمان از آن‌هایی بود که همه‌ی راه‌ها و گذرگاه‌های کلات را به خوبی می‌شناخت و جایی نبود که از چشم او نگذشته باشد. این مرد با آن همه اصلاحاتی که از زندگانی مردم کلات به ویژه کردها داشت دشمن خطرناکی بود که می‌توائست با راهنمایی خود ترکمن‌ها را بدون دادن تلفات به غارت‌های وحشت‌ناکی برانگیخته و بدین گونه انتقام خود را از دشمنانش بستاند. یس بادلی پر از کبه به ترکستان رفته با سرده‌های غارتگران ترکمن آشنازی به هم رسانید و چندان به گوش آن‌ها خواند تا وادارشان نموده کلات حمله‌ور شوند.

یکی از سرده‌های ترکمن با ۴۰۵ سوار خونخوار به همراه مهزمان از راه کرناوه پیچیده به خاکستر روآوردند. مهزمان در میان راه خود نخست یک یک دیده‌بانان کرد را با نیرنگ‌های گوناگون دستگیر نموده و نگذاشت مردم از حمله‌ی ترکمن‌ها آگاه شوند.

آن روز مه زیادی سرتاسر کوهستان‌های آن سامان را فرا گرفته بود. فرمانده ترکمن‌ها با راهنمایی و صوابدید مهزمان سواران خود را به سه دسته درآورده به خاکستر یورش برد. مردم خاکستر هنگامی از سوریز دشمن آگاه شدند که کار از کار گذشته و هیچ چاره‌ای جز

گریز نبود.

از همه باتر نداشتن سرپرست بیشتر موجبات بدختی گُردهارا فراهم نمود. بازی همی مردم از زن و مرد خانه و زندگی خود را گذاشته به سوی کوههای هزار مسجد گریختند تا بتوانند جانی از میان به در برند. در این هرج و مرج هر کس به فکر جان خود بود و می خواست به هر وسیله که شده خود را به جای امنی رسانده نفسی به دامنی بکشد گواین که هرچه داشت بر باد می رفت.

ترکمن‌ها نیز چون چنین دیدند دست به تاراج خانه‌ها دراز کرده آن چه به چنگشان می افتد غارت و چیاون می نمودند. بی آن که از هیچ وحشیگری خودداری کنند. در میان جوانان آن جا الله قلی نامی که اندکی پرگو و خودپسند بود چون کار را بدین گونه دید و می دانست که مشت را با درفش نمی توان برابر نمود چاره جز گریز و به در بردن جان خشک و خالی ندیده او هم مانند همه سربه کوه گذاشت و شتابان از آبادی بیرون درید.

چون الله قلی خواست از آبادی بیرون رود ناگهان در ایوان یکی از خانه‌ها به شیرین نامی از دوشیزگان زیبای دهکده برخورد که از ترس رنگ از رویش پریده و ماند بید می لرزید. همین که شیرین او را دید فریادی برکشیده با هر دو دست به سرش زد و گفت: آهای الله قلی... تو هم فرار می کنی؟... ای وای چه بدختی بزرگی... ای نامرد پست... تو که هر روز می گفتی شمشیرم برای کشن ترکمن‌ها آماده است می بینم که آن را مانند بیل در دست گرفته و چون پیروزان فرار می کنی... تف بر توای دروغگوی پست.

الله قلی از این سرزنش سخت شرمنده شده شمشیرش را از نیام کشید و بی آن که پاسخی به شیرین بدهد برگشت و چند تنی را که می گریختند برگرداند گفت: - یا شما را خواهیم کشت یا باید به سوی دشمن برویم و مادر و خواهرانمان را از دست این دزدان راههن رهایی دهیم. و پس از این سخن آن‌ها را با خود برگردانید. دیگران هم چون چنین دیدند از جان خود گذشته به آنان پیوستند و با چوب و تفنگ و شمشیر به سوی ترکمن‌ها رو آورdenد.

سواران ترکمن بیداد می گردند. می زندند، می کشند و از هیچ گونه سنگدلی و خونریزی باکی نداشتنند. سر دست‌ها بود که بر زمین می افتد. زن‌ها و کودکان خردسال مانند گوی در

میدان کارزار افتاده و زیر سه اسبان دشمن لگدمال می شدند. هنگامه‌ی غریبی برپا شده بود. مهرمان تا آن هنگام از کینه و خشم بسیاری که داشت مانند دیوانگان بود. چون اللهقلی و یارانش را عید که مردانه برگشته و از مرگ نترسیده به سوی سواران ترکمن یورش آورده‌اند یکباره خوش به جوش آمد. به ویژه هنگامی که شنید اللهقلی مردم را به استادگی تشویق می کند حاشی دگرگون شد.

اللهقلی فریاد می‌کرد:

- ای گردهای دلاور. بکشید این دزدان بی ناموس را... نگذاریم نام ما پس از این همه فداکاری بزدک به در رود. به یاد بیاورید که شما همان براذران و فرزندان اسماعیل گرد هستید.  
- کجاست آن مردانگی؟

- آیا خون مردی در رگهای شما نمی‌جوشد؟...

در اینجا مهرمان چنان خود هم نزدی در رگهایش به جوش آمد که ناگهان سربرداشته به زبان گردی فریاد کرد:

- بچه‌ها، پیش بروید. پیش بروید تا بنیاد این دزدان را براندازیم. من از گردهای خود پشیمانم و همین اندازه برای گرفتن انتقام از آن‌ها بی که مرا آزردند کافی است. امروز روزی است که دیگر دست به دست هم داده دمار از روزگار این مردهان خونخوار برأوریم. نگذاریم یک تن از آنان جان سالم به در ببرد.

\*\*\*

چون میرزابیک درگذشت فرزندش خود سال و پیش از کودکی نبود. پس کارهای خود را به کریم‌بیک نامی از گردهای لاین سپرده بود که تا بزرگ شدن فرزندش سرپرستی گردها را عهده‌دار شود.

کریم‌بیک یک دسته از جوانان لاین را برگزیده به دور خود گرد آورده بود که در هنگام نبرد بر اهزنان نیروی آماده به جنگی داشته باشد. ترکمن‌ها از کریم‌بیک بسیار بیمناک بودند زیرا این مرد در میان گردها در شجاعت معروف بود.

در هنگامی که ترکمن‌ها به جنگ و ستیز و غارت آبادی پرداخته بودند یکی از گردها سوار بر اسبی شده به لاین رفت تا کریم‌بیک را آگاه سازد. کریم‌بیک بدون درنگ با سواران خود به سوی خاکستر تاخت و موقعی رسید که دشمن در حال بازگشت بود.

کریمیک برای این که بهتر بتواند از دشمن جلوگیری نماید در یک کیلومتری بیرون آبادی تنگه‌ی باریکی را که معبر سواران ترکمن بود با سنگ بست و غلتاندن تخته سنگ‌ها از کوه بند آورد.

همین که سواران ترکمن به آن تنگه رسیدند ناگهان کریمیک فرمان شلیک داد و با تختین شلیک چند تنی از آنان را از خانه‌ی زین بر زمین انداختند.

فرمانده سواران ترکمن که خود را در میان دو دسته از گردها در فشار دید، چاره‌ای جز بازگشت به سوی خاکستر ندیده سواران خود را پس کشید و می‌خواست کریمیک و سوارانش را از سنگ بست به جلو کشیده کارشان را بسازد.

کریمیک بدون این که از نقشه‌ی دشمن آگاه شود از سنگ بست گذشت به ترکمن‌ها تاختت آورده و ترکمن‌ها ناگهان برگشته با آن‌ها به جنگ پرداختند. جنگی بی‌اندازه وحشیانه میان آن‌ها درگرفت. از دشمنان  $13^{\circ}$  سوار بر خاک افتاد و از گردها  $11^{\circ}$  تن کشته شدند. نزدیک برد که کریمیک جاخالی کرده راه را باز کند. ناگهان اللهقلی با  $8^{\circ}$  تن از سواران نیزه‌دار از پشت سر به دشمن حمله‌ورشد و با این کمک به هنگام ترکمن‌ها مجبور شدند به دو دسته درآمده‌یک دسته با نیروی اللهقلی و دسته‌ی دیگر با کریمیک به جنگ پردازند.

در گیرودار جنگ ناگهان گردها هوراکشان بر سر سواران دشمن ریخته با یک فداکاری بی‌مانند به خونریزی پرداختند. در این نبرد مهرمان و اللهقلی هنگامه می‌کردند. مهرمان با زبردستی بی‌مانندی خود را به فرمانده سواران ترکمن رسانده با مشمیر سرش را از پشت شکافت و سوار نیگری از گردها او را با نیزه از روی زین ریوده بر زمین زد. ولی در پایان کار مهرمان به ضرب مشمیر یکی از سواران ترکمن از پای درآمد و کشته شد.

پس از نیم ساعت جنگ آخرین سواران ترکمن کشته شدند و گردها سرهای آنان را بریده به نیزه زدند و با فریادهای شادمانی به سوی خاکستر رفتد.

این بار هم سرهای ترکمن‌ها را به مشهد فرستادند و در برابر انعام بسیار خوبی گرفتند. پس از این نبرد تا چندی ترکمن‌ها آرام مانده جرأت حمله نداشتند زیرا کریمیک با افزودن سوارانش همیشه آماده‌ی جنگ بود.

## ۸- نبرد تپه‌ی محمود مرگان<sup>۱</sup> در خیوآباد

در یک روز بهاری هنگامی که هفت گله از گوسفندان مردم لایین و خاکستر در تپه‌های نزدیک مرز ایران و ترکستان کنار زودخانه گرد آمده و زنان به دوشیدن آن‌ها پرداخته بودند ناگهان ۲۵ تن از سواران ترکمن آن‌ها را محاصره نموده زن‌ها را دستگیر و با گوسفندان به سوی دشت ترکستان راندند.

در میان راه گله‌ها را به شش تن از سواران خود سپرده به عشق‌آباد فرستادند و خود برای دستبره دیگری از راه سنگ دیوار پیش آمدند.

محمود مرگان نامی که یکی از بهترین شکارچیان گرد و تیرانداز ماهری بود با چند تنی از مرگان‌ها (شکارچیان) در تپه‌ها می‌گشت. چون از دستبره ترکمن‌ها آگاه شد با فریاد همه‌ی یاران خود را گرد آورده و در میان راه نیز به هر کسی بر می‌خوردند او را با خود برداشته به سوی دشمن می‌رفتند. در این میان آقا‌گلی یک فرزند میرزا بیک نیز که به سرکشی گله‌ها آمده بود با پنج تن از همراهانش در رسید و به آن‌ها پیوست.

پس از این که شماره‌ی همراهان محمود مرگان و آقا‌گلی یک به ۲۲ تن رسید بدون هیچ گونه پرواپی به دشمن که از تنگه‌ی سنگ دیوار در حال پیشروی به سوی لایین و خاکستر بود حمله نمودند ولی پس از یک مسله تیراندازی نتوانستند نتیجه‌ای بگیرند فیرا شماره‌ی سپاهیان دشمن چندین برابر آن‌ها بود.

آقا‌گلی یک چون می‌دانست به این زودی از لایین نمی‌توان امید کمکی را داشت چاره‌ی دیگری اندیشید و تصمیم گرفت تا گله‌ها از دست نرفته یکی را به درگز فرستاده از بخندار

۱. تپه‌ی محمود مرگان همان تپه‌ای است که به فرمان نادرشاه، از خاک دژ هزار اسب با بیگاری اسران او زیک ساخته شد. بدین گونه که نادرشاه پس از گرفتن دژ هزار اسب فرمان داد تا هر یک از اسران او زیک و ترکمن توبره‌ها و خورجین‌های ترک ایشان را از خاک دژ ایاثت به نزدیکی چشممه خمجان که بعدها خیوآباد نامیده شد ببرند و با آن خاک تپه‌ای پسازند. پس از این که این تپه آغازه تند آبادی بزرگی در پیرامون آن ساختند و اسران ایرانی را که ایلبارس خان به خیوه بوده بوده آن جا آورده جای دادند.

این تپه یک تپه‌ی بسیار خوب برای نمایاندن قهر و غصب نادرشاه نسبت به اسران او زیک و ترکمن بود که از دیدن آن هر یک از سرکشان آن سامان گوشمالی و کیفر سخت شاهنشاه ایران را به حاضر آورده و همراه اندیشه‌ی خودسری را از سر پیرون می‌کردند. نام «تپه‌ی محمود مرگان» که به این تپه داده شده به عنت ایستادگی سختی است که یکی از شکارچیان گرد هر آن جایا غارتگران ترکمن نموده است. این تپه را آبادی خیوآباد امروزه جزء خاک ترکستان توروی است و سامان کشور شاهنشاهی ایران در ۵۰۵ متري جنوب آن (متگذیوز) است.

آن جا کمکی بخواهد.

همه این رأی را پندیدند و قرار شد خود آفاگلی بیک که اسب بیار خوبی از نژاد چنان ران داشت این مأموریت را انجام دهد. پس آقاگلی بیک سوار شده قیقاچ زنان خود را به قلب سواران ترکمن زد و در یک چشم بر هم زدن مانند باد به در رفت.

سواران ترکمن از رشادت او سخت در شگفت مانده و چون هرگز تصور نمی کردند در میان گُرنهای کسی به این رشادت پیدا شود چند تنی را برای تعقیب و دستگیری او فرستادند. ولی اسب سواری آقاگلی بیک چنان می تاخت که گویی پرواز می نماید.

ترکمن ها تاسه فرنگی او را دنبال کردند و چون نتوانستند به گرد او برسند نامید بازگشتند و بدین گونه آقاگلی بیک توانست خود را به درگز برساند.

شب در رسیده بود و ترکمن ها راه تنگ را بند آورده بودند. محمود مرگان با یارانش همچنان تفنگ به دست در تپه های کنار جاده به کمین نشته بود و بدین گونه به واسطه‌ی تاریکی شب نه ترکمن ها جرأت حمله داشتند و نه محمود مرگان می توانست گامی از جای خود پیشتر آید.

از آن سو آقاگلی بیک یکسره به درگز رفت و از الله‌یارخان بخدار آن جا کمک خواست. الله‌یارخان نیز رجب بهادر نامی از افسران خود را با ۲۵۵ سوار همراه او نمود و این دسته از راه دشت شبانه به سوی سنگدیوار تاختند.

روز دیگر هنگام سیلهدم آقاگلی بیک و سوارانش گرد و غباری را در میان دشت دیدند. چون نزدیک رفتند دیدند گوسفندان خودشان است که همراهی با زن های گُرد به سوی عشق آباد می بردند. سواران رجب بهادر تن ترکمن هایی را که همراه گله بودند دستگیر و سرهایشان را بر پرده اسلحه‌ی آنها را به زنانی که اسیر شده بودند دادند و آنها را سوار بر اسبانشان نموده با گوسفندان و پنج تن از سواران به سوی لاین فرستادند و خود از راه کرناوه به سوی لاین پیش آمدند.

در این هنگام کار بر محمود مرگان و همراهانش چنان سخت شده بود که نزدیک بود همگی به دست دشمن گرفتار و کشته شوند. سرانجام ترکمن ها محمود مرگان و یارانش را از هر سو محاصره نموده و با یک یورش سخت محمود مرگان را با ۱۲ تن از یارانش کشند و دیگران پا به فراز نهادند.

در این میان آقا گلی بیک در رسید و از پایداری و استادگی محمود مرگان که با آن همه سواران ترکمن توانسته بود یک روز و نیم دشمن را معطل نماید سخت در شگفت ماند و فرمان حمله داد.

مرگان هایی که در حال گریز بودند از آمدن آقا گلی بیک آگاه شدند و چون در این میان ۲۰۰ سوار و ۴۵ پیاده نیز از لاین به کمک آمده بودند با آنها به سوی سکدیوار پیش آمدند. ترکمن ها از دو سو در فشار و تنگتا افتادند. از پشت سر سواران رجب بهادر و از رویه رو لاین ها آنان را در میان گرفتند.

پس از جنگ و سیز خونینی کار به جنگ تن به تن کشید و رجب بهادر به سپاهیان خود دستور داد شمشیرکش بر دشمن حمله ور شوند و برای این که با همین حمله کار دشمن را یکسره کند به سواران گرد نیز با فریاد فرمان بورش داد. در پایان این نبرد از دشمن ۱۷۵ تن کشته و ۲۱ تن زخمی بر جای ماند و چند تنی نیز توانستند به سوی دشت گریخته جان سالم به در ببرند.

از سواران رجب بهادر ۶۵ تن کشته ۱۸ تن زخمی و از گردها ۳۴ تن کشته و ۱۶ زخمی در میدان جنگ ماند.

#### ۹- نیرنگ راهزنان - دستگیر شدن آقا گلی بیک و نابود شدن سوارانش

دو سال پس از این نبرد به آقا گلی بیک خبر رسید که راهزنان ۸۰۰۰ گوسفند را از تپه های کرناوه به سوی دشت رانده و برداشتند. آقا گلی بیک با ۲۶ سوار آنها را دنبال کرده در وسط دشت به راهزنان برخورد ولی دشمن با نیرنگی ماهرانه به آسانی سواران آقا گلی بیک را نابود نموده و خود او را نیز دستگیر نمود.

#### اینک داستان

ترکمن ها پیش بینی نموده بودند که آقا گلی بیک به دنبالشان خواهد آمد. از این رو پس از این که به دشت ترکستان رسیدند برای این که گردها را فریب داده و ناگهان کارشان را بسازند سواران خود را اندکی دورتر از جایگاه گله ها به کمین گذاشتند.

برای این که بهتر بتوانند از آمدن گردها آگاه شوند سه تن از سواران خود را در بالای

تپه‌های مجاور داشت به کمین گذاشت و به آن‌ها دستور دادند همین که دشمن نمایان شد با افروختن آتش به آن‌ها خبر دهند و خود با پیچ بزرگی راه داشت را پیش گرفته بگریزند. همین که آقا‌گلی‌بیک و سوارانش نمودار شدند، دیده‌بانان آتش افروخته و خود پابه گریز گذاشتند که به دست گردها گرفتار نشوند. فرمانده سواران ترکمن چون آتش را دید فرمان داد تا پوزه‌بندهای چرمین را بر دهان اسبان بینند که شیوه نکشند. آقا‌گلی‌بیک نیز با سواران خود با شتاب رو به روشنایی آتشی که در میان داشت افروخته بودند تاخته و چون به آن جا رسید از دشمن اثری ندید ولی گله‌های گوسفندهای بدون این که آسیبی به آن‌ها رسانید باشد در میان داشت پراکنده بودند.

آقا‌گلی‌بیک برای سرکشی به گنه‌ها با همه‌ی سوارانش پیاده شد ولی سخت در شگفت ماند؛ وقتی که دید گله کوچکترین آسیبی ندیده است.

در این گیرودار سواران خونخوار ترکمن مانند تیر شهاب بر سر گردها ریختند و تا آن‌ها به خود آمدند دشمن گروهی را کشته و بسیاری را نیز زخمدار بر زمین انداخته بود. در این شبیخون خود آقا‌گلی‌بیک نیز زخم بزorgی برداشت و بدین گونه دستگیر شد.

سواران ترکمن کشگان را روی هم ریخته آتش زدند و روز دیگر آقا‌گلی‌بیک را با یکی از بستگانش به سوی عشق‌آباد برداشت از در برابر دریافت مبلغ هنگفتی او را پس دهند. سال دیگر گردهای لاین مبلغ گوافری به ترکمن‌ها پرداخته آقا‌گلی‌بیک و خوش‌باوندانش را پس گرفتند.

از همان زمان ترکمن‌ها سست شده و آن دلگرمی را در غارت و چپاول خود نداشتند چه با فرش آقا‌گلی‌بیک که فرزند خونخوار ترین دشمن آن‌ها بود می‌توان دانست که شجاعت و جمارت جنگی آنان به احتیاجات مادی برخورد نموده رو به نابودی می‌رفت.

## یورش واهرنان به بخش‌های دیگر کلات

### ۱۰ - داستان تخت کتلی

#### شاهکاردو تفندگدار

پس از دستگیر شدن آقا‌گلی‌بیک تا سه سال در بخش‌های غربی کلات میان کردها و ترکمن‌ها جنگی پیش نیامد تا این که خشکسالی و نایابی سختی در ترکستان و کلات پیش آمد

چندان که مردم دسته دسته از گرسنگی جان می‌سپردند.

فراهیم آوردن خواربار برای ترکمن‌ها بسیار سخت بود و چون خود چیزی نداشتند ناچار شدند که در خاک کلات دستبردی زده شکمی از عزادار آورند.

پس ۲۳ تن از سواران ترکمن از راه یکه توت و گردنی کشته پیش آمدند و چون در راه خود چیزی به دست نیاورندند به سوی آبادی پرده که به واسطه‌ی دارا بودن چشمه‌سارها محصول گندم فراوانی برداشت نموده بود رو آورند.

ترکمن‌ها از دهکده‌ی ویرانه‌ی تهشوری که مردم آن جا از گرسنگی نزدیک به مرگ بودند گذشته و چون وضعیت برزگران آن آبادی را بدان گونه پریشان دیدند بی آن که آزاری برسانند گذشته‌اند.

در جنوب دهکده‌ی تهشوری رشته کوه‌های هزار مسجد کشیده شده که برای گذشتن از آن و راه یافتن به دامنه‌های جنوبی، گردنی پله مانندی به نام تخت کتلی وجود داشت. این راه به اندازه‌ای سخت بود و مربالایی تندی داشت که اسب در هر چند پله ایشانه پس از این که خستگی اش در می‌رفت دوباره چند پله‌ی دیگر را پیموده و بالا می‌رفت چنان‌چه از بالا و یا پایین این گردنی عبور کاروان را نمایش کنند مانند این است که اسب‌ها و یا پیادگان روی هم سوارند. تنها همین راه سخت کوهستانی بود که دامنه‌ی شمالی و جنوبی کوه‌های هزار مسجد را به هم می‌بیوست و به جز آن هیچ گونه راه دیگری نبود. مردم کلات برای این که اسب‌هایشان را به رایگان از دست ندهند راهشان را اندکی دور تر کرده از دهنده‌ی رودخانه‌ی ژرف رفت و آمد می‌کردند زیرا با راه ایشان از گردنی تخت کتلی پرت شده و زیان بسیاری به کاروانان و سانده بود.

بنده‌ای این گردنی از ته دره بیش از ۱۵۰۰ متر و در زمستان هیچ کس از آن جا عبور نمی‌کرد چه رفتن و پرت شدن اسبان یکی بود.

مردمان بردند که در آن سال گندم فراوانی داشتند برای این که از دستبرد راهزنان گستاخ و گرسنه‌ی ترکمن این بمانند در میان راه گردنی و بالای آن همیشه دو تن از برزگران را به دیده‌بانی گماشته بودند که هنگام خطر با تیراندازی مردم آبادی را آگاه سازند. این دو تفنگدار را هر شب‌انه روز یک باز برداشتند و دو تن دیگر را می‌فرستادند.

سواران ترکمن به پایی این گردن رسانید و برای برسی راه، تخت پیاده‌ای را از پیش فرستاده و به او دستور دادند که اگر مانع برای عبور نیست از بالای کوه با دست علامتی نشان دهد. این پیاده به بالای کوه رسید و دیده بانان که در پشت سنگی پنهان شده بودند او را از نظر دور نکرده مراقب حرکاتش بودند.

پیاده‌ی ترکمن بی آن که بداند کسی مراقب او هست نگاهی به آبادی برده که در زیر پای او دیده می‌شد الکنده و چون مانع به نظرش نرسید به سواران ترکمن علامتی نشان داده خود در بالای کوه ماند.

وئی هنگامی که می‌خواست از کنار تخته سنگ پناهگاه دیده بانان برده بگذرد ناگهان به ضرب پاشنه‌ی تفنگی که یکی از دیده بانان بر سرش نواخته بود از پای درآمد و بر زمین نقش بست.

از آن سو فرمانده سواران ترکمن با همه‌ی سپاهیانش به ستون یک پشت سر یکدیگر از گردن بالا می‌آمد.

همین که سروکنه‌ی فرمانده سواران ترکمن که پیش‌پیش ستون بود پیدا شد دیده بانان برده بیلیک کردند.

فرمانده ترکمن‌ها هدف تیر شد و گلوه‌های تفنگ سینه‌ی او را شکافته چند گلوه نیز به پیشانی اسبش خورد.

تیر دیده بان دوم به سوار دوم که پشت سر فرمانده خود بود اصابت کرد و هر دوی آنان را از بالای گردن در میان راه کتل لغزاند.

این اسب‌ها به روی سوار دوم و سوم و چهارم افتاده و بدین گونه ماند سنگی که از کوه پرت شود همه‌ی سواران به سنگینی اسب‌هایی که از بالا پرت می‌شدند، روی هم غلتبندند. هنگامی که دیده بانان به کنار پرتوگاه آمدند که ببینند کیفیت از چه قرار است نتوانستند از خنده خودداری نمایند چه که دیدند سواران بسیاری به سوی دره پرت شده و هرچه سنگ و خاک در راه آن‌هاست با خود غلتانده بر سر یکدیگر می‌ریزند و آهنگ شیوه‌ی دهشت‌انگیز اسبانشان نیز با این آشوب آمیخته رستاخیزی برپا ساخته.

نیم ساعت بعد مردم برده به آن جا آمده چون کار ترکمنان را بدان گونه دیدند بی‌اندازه خنادیدند و آن چه که از دشمن بر جای مانده بود برداشته چند تنی را که هنوز جانی داشتند از

زندگی راهزنان آسوده نمودند.

مردم گرسنه‌ی تهشیری نیز با گوشت اسب‌های راهزنان تا چندی به سر بر دند.

از همه‌ی سواران ترکمن یک تن هم نتوانست زنده بماند و جان سالم به در ببرد.

این بود شاهکار دو تفنگدار بردی.

دیده‌بانان نامبرده پس از این کار نمایان گندم و پول بیار به دست آوردهند و تا امروز هم

هر گاه که این داستان یادآوری می‌شود مردم کلات به قهقهه می‌ختدند.

### ۱۱- غرب ساری کمیش

دو سال پس از این پیشامد یک دسته از سواران ترکمن از دهکده‌ی ساری کمیش گذشتند به دهکده‌ی آباد قلعه تو رو آوردند. سواران پادگان قلعه نو ۳۵ تن و سردهسته‌ی آنها نیز قلیع یک جلایر بود.

هنگامی که قلیع بیک از آمدن دشمن آگاه شد به سوی آنها رفت و چون بیش از ۳۰ تن از سواران دشمن در برابر او نمودار نشدنداشتاب آنها را دنبال کرد. ترکمن‌ها با جنگ و گریز پس نشستند و بدین گونه قلیع بیک را تا نیستان ساری کمیش که دسته‌ی بزرگی از ترکمن‌ها در آن جا پنهان شده بودند به دنبال خود کشیدند.

چون قلیع بیک با سوارانش به نیستان نزدیک شد ناگهان از روی پیشامد اسب یکی از ترکمن‌هایی که در میان نیاز پنهان گردیده بودند سرکشی کرده با سوار خود از نیاز بیرون تاخت. قلیع بیک که از دور آن سوار را دیده بود به سوارانش که هنوز دشمن را دنبال می‌کردند فرمان ایست داد. سواران ترکمن یکباره از نیستان بیرون تاخته و به سوی قلیع بیک و سوارانش حمله آوردند. قلیع بیک که چنین خطری را پیش‌بینی نموده بود به سوی قلعه نو گریخت و چون به آن جا رسید دروازه‌ی آبادی را به روی سواران ترکمن بسته به دفاع پرداخت.

ترکمن‌ها آن چه کوشش کردند که دروازه را بگشایند نتوانستند. پس فرمانده آنان فرمان داد تا بته‌های بیاری از نی‌های خشک نیستان چیده نزدیک دروازه ببریزند و آتش بزنند. پس از آتش زدن نی دروازه نیز سوخت و قلیع بیک که هیچ راه دیگری نداشت با سواران از آبادی بیرون تاخته از میان شعله‌های آتش به سوی ترکمنان تاخت آورد ولی بدبحانه با تیر

تنه‌گی از پای درآمد و در آتش افتاده سوخت.  
نصیریک نمایندهٔ بخشداری قلعه‌نو نیز گرفتار شد و ترکمنان او را با گروهی از زنان و مردان دستگیر نموده دست بسته به ترکستان برداشتند.

سال بعد نمایندهٔ بخشداری را با دادن پول گزافی خربزند و به کلاس آوردند. آبادی قلعه‌نو پس از این پیشامد مانند ویرانهای شد. ترکمن‌ها هنگام بازگشت سرهای همه‌ی سواران پادگان آن جا را بریده روی هم انبار نموده رفته بودند.  
بدین گونه یک آبادی بزرگ کلاس با همه‌ی ساکنین آن به دست راهزنان ترکمن نابود شد.

#### ۱۲- نبرد سوری

هنگامی که دوباره قلعهٔ نو جایگاه چندین خانوار بزرگ شد پنجاه سوار به فرماندهی اسماعیل یک جلایر در پادگان آذ جا گذاشتند. پس از نبرد ساری کمیش دوباره ۹۵ سوار ترکمن به دهکله‌ی سرروود روز آوردن و همه‌ی دارایی مردم بیچاره‌ی آن جا را چپاول کردند. زن‌ها را مائند همیشه دست بسته با خود برداشتند.

اسماعیل یک جلایر با سواران خود شبانه به دنبال آن‌ها رفت و نزدیک بامداد در بیرون آبادی محمد علی خان رذ سواران دشمن را گرفته و باشتاب به سوی آن‌ها راند. هنگامی رسید که ترکمن‌ها اموال غارت شده را در میان خود قسمت می‌کردند.

سواران اسماعیل یک با این که کمتر از دشمن بودند هجوم سختی آوردن. چون ترکمن‌ها همگی پیاده و از اسب‌هایشان دور بودند در مذتی کمتر از ۱۵ دقیقه اسماعیل یک ۷۵ تن از آنان را کشته ۱۳ تن را زنده دستگیر کرد ولی فرمانده ترکمن‌ها که دختر زیبای چهارده ساله‌ای را به ترکش بسته بود با ۱۱ سوار دیگر با چالاکی فرار کرد و اسماعیل یک به او دست نیافت.

#### ۱۳- نبرد دیگجه

چون یک سال از این میان گذشت روزی به دهکله‌ی دریند کلاس خبر رسید که یک دسته از ترکمن‌ها به آبادی دیگجه (۱۰ کیلومتری دریند) ناخته به چپاول پرداخته‌اند. بی‌درنگ ۱۳۵ تن از جوانان دریند (۸۰ سوار - ۵۰ پیاده) به سوی دیگجه ناختند. نبرد خوبینی میان آن‌ها

در گرفت. در گیرودار نبرد یکی از جوانان درین مغز سودار فرمانده ترکمن‌ها را از هم شکافته سپس سرش را از تن جدا و به تیزه زده فریاد کرد:  
 - ترکمن‌ها، سودار فرمانده شمارا به جهنم فرستادم.  
 ترکمن‌ها از این پیشامد هراسان شده با شتاب بسیار به سوی ترکستان بازگشتند و همه‌ی کشتگان و خدمداران خود را که همیشه همراه می‌بردند بر جای گذاشتند.  
 درین‌دی‌ها نیز جسد آنان را پاره‌باره کرده آتش زدند.

#### ۱۴- سرریز به باگکند

دو سال پس از نبرد دیگچه باز هم ۱۴۵ سوار ترکمن به آبادی باگکند ریخته مانند همیشه آن چه بود و نبود چاییده به سوی ترکستان رسپار گردیدند.  
 جوانان برده با شتاب بسیاری ترکمن‌ها را دنبال کرده و چون پارشان سنگین بود در ۲۵ کیلومتری باگکند به آن‌ها رسیدند.

شب تاریکی بود. ترکمن‌ها راه را گم کرده از تنگه‌ی کوچکی گذشتند و چون چند گامی پیش تر رفته ناگهان خود را در برابر پرتگاه سنگلاخ بلندی یافتند که هیچ راه به جانی نداشت. چون برگشتند در دهنۀ تنگ به سواران برده‌ی برخوردند که پشت به پشت هم داده و راه را بسته بودند.

ترکمن‌ها خود را اندکی پس کشیدند و جوانان برده نیز ریسمان‌های گردان اسبابشان را باز کرده به هم گره زدند. سپس دو دسته شده دو سر ریسمان را به زین اسبابشان بستند و بدین گونه رو به دشمن آوردند.

ترکمن‌ها که در تاریکی چیزی را نمی‌دیدند از شکافی که سواران برده‌ی در میان راه خود باز کرده بودند پیش آمدند ولی ناگهان سرو سینه‌ی اسبابشان با ریسمان برخورد کرد و از پیشروی آنان جلوگیری نمود. در این هنگام سواران برده‌ی از طرفین آن‌ها پیش تاختند بدون این که با آن‌ها گلایویز شوند همه را به سوی پرتگاه کشانیدند.

ترکمن‌ها ب فشار ریسمان به سوی پرتگاه رانده شده و همگی از بالای کوه پرت شده نابود گردیدند.

چون روز شد مردم برده سرهای همه‌ی آن راهزنان را بریده به مشهد فرستادند و چند

خروار گندم جایزه گرفتند.

#### ۱۵- یورش به کبود گند کلات

سال بعد که خشکسالی در سرتاسر ترکستان بروز نموده بود ۱۸۵ تن از ترکمنان از راه تنگه‌ی یکه توت شبانه به سوی کبود گند کلات آمدند. در دو کیلومتری کبود گند و جایی که خلخ نامیده می‌شود یک دسته از کلات‌ها به کمین نشته همین که ترکمن‌ها نزدیک شدند با یک شلیک سخت فرماده آنان را با ۴۲ تن او سوارانشان بر زمین افکندند. ترکمن‌ها از این پیشامد ناگهانی که هرگز انتظار آن را نداشتند و به گمان این که با نیروی مسلح بزرگی رویدرو شده‌اند به ویژه از آن جهت که فرماندهشان کشته شده بود دیگر جرات نبرد را در خود ندیده پا به فرار گذاشتند و بدین گونه مرکز کلات از مستبرد آنان ایمن ماند.

#### ۱۶- تاختن سواران کلات به چادرهای ترکمن

اندیشه‌ی غارت کبود گند کلات با این که در نخستین بار خورد به شکست و گریز ترکمن‌ها انجامید و نتوانستند کاری از پیش ببرند، سرانجام برای خود آن‌ها بسیار گران تمام شد و در سر بر اندازه فراهم نمود. چه، در ازای این گستاخی زیان سنگینی کردند. داستان آن که هنگامی که ترکمن‌ها برای فروش محصولات خود به عشق‌آباد رفته بودند یکی از کلات‌ها پیغام آورد که برای حمله به جایگاه ایل بهتر از این وقتی پیدا نمی‌توان کرد. پس از این گزارش ۱۲۰ تن از سواران کلاتی به سرپرستی یکی از جلایریان به سوی دشت رهسپار گردیدند.

این‌ها از راه چهچهه به مرو تاخت پس از غارت چادرهای ترکمنان ۵۵ تن اسیر و تعداد زیادی شتر با خود آوردند همین که ترکمن‌ها برگشته و کار را بدان گونه دیدند ناگزیر شدند که مبلغ هنگفتی گردآورده در برابر گرفتن کسان خود و شترهایشان تسلیم نمایند. پس از این کلات‌ها چند بار دیگر به جایگاه ترکمن‌ها یورش بردند و هر بار گروهی را دستگیر نموده با خود آوردند ولی روی هم رفت که از همان روزها هر دو دست از غارت و تاخت و تاز خسته شده بودند. بدین گونه تاخت و تاز مرزی کلات به پایان رسید و دیگر هیچ یک از این دو دسته به

خاک یکدیگر تجاوز نمودند.

\*\*\*

در همه‌ی این تاخت و تازهای خانمان برانداز تنها جانی که در کلات از دستبرد راهزنان ایمن و از این هرج و مرچ‌ها آسوده و بر کنار ماند آبادی ژرف بود و ترکمن‌ها برای آن جا می‌گفتند:

«هربری چاپدیک - جرفی تاپمادیک» - (یعنی هر جانی را چایدیم ژرف را پیدا نکردیم). زیرا آبادی ژرف در دره‌ی سخنی میان دو کوه واقع شده و تنها در راه گذرگاه رو دخانه است که می‌توان از آن جا به آبادی دست یافت. تنگه‌های مدخل آبادی ژرف به اندازه‌ای باریک و سخت است که بیش از یک سوار نمی‌تواند از آن بگذرد و چنان چه دشمن به آن جا روى می‌آورد گذشته از این که نمی‌توانست کاری از بیش بیش بدون هیچ گونه گفت و گو کنمی بسیاری هم می‌دانم زیرا مردم این آبادی همیشه چند تنسی را در میان دره‌ی مدخل آبادی به دیده‌بانی و پاسداری گماشته و نمی‌گذاشتند هیچ کس از آن بگذرد مگر این که در ۲ کیلومتری رسیدگی شده و پروانه‌ی بخشداری کلات را همراه داشته باشد.

## فرمان‌های نادرشاه

برای تکمیل این کتاب مذکور در کلات به جستجو پرداختم تا شاید فرمان‌ها یا نوشته‌هایی از جهانگشای افشار به دست آورم. خوشبختانه این آرزوهیم برآورده شد و روی هم رفته ۱۱ برگ از فرمان‌هایی را که هنگام جهانداری نادرشاه صادر و مشهور به مهر شاهنشاه بوده پیدا کردم. سه برگ از این فرمان‌ها را به صاحبانش رد کردم و بقیه موجود است.

در زیر، فهرست فرمان‌های نامبرده نوشته می‌شود و برای این که از طرز تحریر آن روز نمونه‌ای داشته باشیم اینک مهم ترین آن‌ها را که فرمان تدارک ساز و برگ جنگی است در این جانقال و یکی را که به نام میرزا محمد مهدی مستوفی و نویسندهی تاریخ نادرشاه است عیناً گراور عی کنیم (در صفحه‌ی بعد)

### فهرست فرمان‌ها

- ۱- فرمان پرداخت دستمزد ۶ تن از کدخدایان تیره‌ی صوفیانلو (به نام میرزا محمد مهدی مستوفی منشی و نویسندهی دربار نادرشاه) تاریخ فرمان ۱۸ ذیقده سال ۱۱۴۸ ه.ق.
- ۲- فرمان رسیدگی به دادخواست محمد مراد نام (به نام تهماسب یک ایواوغلى فرماندار ابیوره) تاریخ فرمان ۱۱۴۹ ه.ق.
- ۳- فرمان دهداری شاهوردی یک صوفیانلو (به نام شاهوردی یک) تاریخ فرمان ۱۷ ج ۱ سال ۱۱۵۰ ه.ق.
- ۴- فرمان رسیدگی به دادخواست اماموردی صوفیانلو (به نام عاشورخان افشار فرماندار ابیوره) تاریخ فرمان ۲۹ ربیع سال ۱۱۵۰ ه.ق.



لهم اغفر لابن عبيدة



لهم اغفر لابن عبيدة

- ۵- فرمان رسیدگی به دادخواست شاهوردی صوفیانلو (به نام عاشورخان افشار فرماندار ابیورد) تاریخ فرمان ۲۴ سال ۱۱۵۱ هـ.
- ۶- فرمان واگذاری کشتزارهای شاه توت به مهاجرین افشار (به نام عاشورخان افشار فرماندار فرماندار ابیورد) تاریخ فرمان ۲۲ ذیقعده ۱۱۵۱ هـ.
- ۷- فرمان رسیدگی به دادخواست شاهوردی صوفیانلو (به نام عاشورخان افشار فرماندار ابیورد) تاریخ فرمان ۱۱ رمضان سال ۱۱۵۲ هـ.
- ۸- فرمان گرد آوردن ساریلان و شتر از شهرستان‌های اصفهان، فارس، کرمان، نادرآباد زرامین و قزوین (به نام کاظم‌یک) تاریخ فرمان ۷ ذیحجه ۱۱۵۴ هـ.
- ۹- رونوشت فرمان تدارک خواربار از شهرهای آذربایجان (به نام حسین‌خان یک ضابط مالیات شیروان) تاریخ فرمان ۱۶ شعبان سال ۱۱۵۵ هـ.
- ۱۰- فرمان تدارک ساز و برگ جنگی برای سان سپاه و فراهم آوردن تفنگ‌سازان، شمشیرگران و کمانگران از سرتاسر کشور (به نام برخوردار یک نفچی باشی ارشش) تاریخ فرمان ۱۴ شوال ۱۱۵۵ هـ.
- ۱۱- فرمان تدارک خواربار در آذربایجان (به نام شاهوردی یک صوفیانلو) تاریخ فرمان ۲۸ شوال سال ۱۱۵۵ هـ.

### رونوشت فرمان تدارک ساز و برگ جنگی (فرمان شماره‌ی ۱۰)

محاج مهر نادرشاه

«اعوذ بالله تعالى فرمان همایون شد آن که عمدۃ الاعاظم»

برخوردار یک نفچی باشی بداند فصولی که عرض نموده بود به نظر اقدس رسید عرض کرده بود که ... و هشترود رسید و ایروان و اورمی نیز در این چند روز خواهد رسید و به علی مراد یک فرموده‌ایم که از یک الف که از مراغه می‌آورد، آن را هم به علاوه‌ی وجه ابواب جمعی آن عمدۃ الاعاظم تعلیم نماید می‌باید که وجه سه ماهه‌ی قشون را بدهد و آن چه اضافه بماند از بابت سه ماهه‌ی آخر مهم‌سازی و ... نگاهدارد که تا تتمه‌ی وجه بعد از این داده شود و عرض کرده بود شصت و پنج رأس قاطر و پنج نفر شتر و دو رأس یابو از اردبیل و

مراخه ر همدان و نجف و هشت روستا حال... و قماش آورده‌اند آن چه قاطر است اگر تا  
وصول رقم مبارک از غله... بار نکرده باشد به موجب رقم علیحده که نوشته‌ایم به اردبیل یا  
قراچه داغ بفرستد که از آن ولایت غله بار کرده به حضور بیاورند و آن چه شتر است به...  
تسیم و یابوها را به جماعت اوزیک بدهد و شرحی که در خصوص دیدن ساز قشون و  
فرستادن طومار عرض کرده بود که چه قدر اسلحه از صندوق و کمان و نیزه و شمشیر از  
غازیان کا صاحب... ضرور دارند در این خصوص به لشکرنویسان ایوان اعلی مقرر فرمودیم  
که ارقام مطاعه به ولایات بنویسند که از هر محل کریاق غازیان را بیاورند که به ایشان  
بدهد و مراتب که در باب رسیدن اجناس فرمایشی در بعضی ولایات عرض کرده بود تمه  
هم آن چه طلب داشته باشد از هر ولایت که می‌آید یک جا بردارد که نامصارف او تمام شود و  
یکصد و پنجاه نفر پیر و معیوب جماعت اوزیک را که مرخص کرده و فرستاده خوب است  
اسامی نفری آن‌ها را مفضلًا بفرستد که لشکرنویسان در دفترخانه‌ی همایون ثبت نمایند و  
شرحی که در باب خواستن اصناف عرض کرده بود نیز به موجب ارقام علیحده صادر گردید  
که از ولایات اصناف مزبور را بفرستند پایید که ارقام مطاعه را به ولایات مزبوره بفرستند که  
حکام ولایات اصناف را بفرستند که آمده در میان قشون کار نموده اجرت واقعی

تفنگ ساز	سه دستگاه
خیاط	پنجاه نفر
قنداق ساز	دو نفر
شمیرگر	دو نفر از میرزا محمد وزیر مغان بگیرد

خود را دریافت نمایند در خصوص کمانگرو تیرگر که عرض نموده بود البته در میان  
خشون اوزیک آدم هست که در این کار وقوف داشته باشد قدغن نماید که در میان قشون کار  
مزبور را نموده اجرت خودشان را بگیرند، اگر نباشد کس به تبریز یا قزوین بفرستد که دو  
دستگاه آورده به امر مزبور وادرد و سان تمهی دسته‌ها را به نحوی که عرض کرده بود و  
حقیقت آن را عرض نماید و در هر باب آن چه لازمه‌ی سعی و اهتمام باشد به عمل آورده  
کوتاهی ننماید و در عهد شناسد - تحریر افی ۱۴ شهر شوال ۱۱۵۵<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. قسمت‌هایی که نفعه‌چین شده در اصل فرمان خوانده نمی‌شود.

مهر نادرشاه در بالای فرمان‌ها و به دو شکل است:

۱ - به شکل مربع مستطیل و به اندازه‌ی  $\frac{1}{2} \times 2$  سانتی‌متر و در آن به خط نستعلیق نوشته شده.

«مظہر لطف الہی نادر است ۱۱۴۸»

۲ - به شکل مربع مستطیل و در بالا تاجی مانند گُبید دارد که در آن نوشته شده:

«بِسْمِ اللَّهِ (به خط نسخ) در زیر آن نوشته شده:

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا ] به خط نستعلیق  
به نام نادر ایران قرار داد خدا ]

پایان

## فهرست منابع و گواه بخش‌های تاریخی و جغرافیایی

### «نادر، پسر شمشیر»

نام کتاب	نویسنده	چاپ سال
۱- آثار عجم	فرصت شیرازی	بیانی ۱۳۵۴ ه.ق.
۲- احسن التواریخ	محمد فرید بیک	تهران ۱۳۳۲ ه.ق.
۳- ایران باستان	مودخ نامه شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله)	تهران ۱۳۱۱ ه.خ. — ۱۲۶۴ ه.ق.
۴- تاریخ جهانگشای نادری	سیرزا مهدی مستوفی استرآبادی	کرمانشاه — ۱۳۲۷ ه.ق.
۵- تاریخ نادرشاه	جاپرس فریزر انگلیسی (ترجمه ناصرالملک)	سرجان مالکم انگلیسی (ترجمه حیرت) بیانی ۱۳۲۳ ه.ق.
۶- تاریخ ایران	سرپرسی سایکس انگلیسی (ترجمه ح. سعادت نوری)	اصفهان —
۷- تاریخ ایران	محمد علی فروغی (ذکاءالملک)	تهران ۱۳۳۴ ه.ق.
۸- تاریخ ایران	علی اصغر شمیم	تهران ۱۱۱۶ ه.خ.
۹- تاریخ ایران	عبدالله وازی همدانی	تهران ۱۳۱۷ ه.خ.
۱۰- تاریخ ایران	بروفسور ادوارد براؤن انگلیسی	۱۱- تاریخ ادبیات ایران

تهران ۱۳۱۶ ه.خ.	(ترجمه رشید یاسمی)	جلد ۴
	پاول هرن	۱۲ - تاریخ مختصر ایران
تهران ۱۳۱۴ ه.خ.	(ترجمه دکتر رضازاده شفق)	۱۳ - تاریخچه نادرشاه
	ولادیمیر مینورسکی	
تهران ۱۳۱۳ ه.خ.	(ترجمه‌ی رشید یاسمی)	۱۴ - تاریخ روضة الصفا
تهران ۱۲۷۵ ه.ق.	رفاقلی هدایت	جلد (۹ و ۸)
پاریس ۱۹۲۴ م.	دزیره بلانش	۱۵ - تاریخ عمومی
تهران ۱۳۴۲ ه.ق.	عباس اقبال آشتیانی	۱۶ - تاریخ عمومی
تهران ۱۳۱۵ ه.خ.	جمیل قوزانلو	۱۷ - تاریخ نظامی ایران
بمبئی ۱۳۱۰ ه.ق.	محمد منک الکتاب	۱۸ - تاج التواریخ
	ث.ف. دلافوز	۱۹ - تاریخ هند
تهران ۱۳۱۶ ه.خ.	(ترجمه‌ی فخر داعی گیلانی)	
تهران ۱۳۱۵ ه.خ.	سرهنگ غلامحسین مقتدر	۲۰ - جنگ‌های هفت‌صدساله ایران و روم
تبریز ۱۲۷۴ ه.ق.	میرزا مهدی مستوفی استرآبادی	۲۱ - دره‌ی نادره
برلین ۱۹۲۸ م.	ابوسعید	۲۲ - زین الاخبار
کابل ۱۳۱۱ ه.خ.	-	۲۳ - سالنامه‌ی کابل
تهران ۱۳۱۶ ه.خ.	شیخ محمدعلی حزین	۲۴ - سفرنامه‌ی حزین (از مجله‌ی پیمان)
تهران ۱۳۱۱ ه.خ.	فردوسی	۲۵ - شاهنامه (چاپ خاور)
مصر ۱۳۱۹ ه.ق.	احمد بلاذری	۲۶ - فتوح انبیادان
پاریس ۱۹۲۰-۲۲ م.	-	۲۷ - گراند لاروس
لیوتنان ژنرال س. ر. کیشمیش اف	تفلیس ۱۸۸۹ م.	۲۸ - لشکرکشی‌های نادرشاه
تهران ۱۳۰۹ ه.خ.	سعید تقی‌سی	۲۹ - مجله‌ی شرق (دوره‌ی یکم)

- ۳۰- مجموعه سلسه نسب ا. دوزمبور و تاریخ عمومی  
 هانوور ۱۹۲۷ م.
- ۳۱- معجم البلدان شهاب الدین حموی مصر ۱۳۲۳ ه.ق.
- ۳۲- سرگذشت و سفرنامه‌ی شادروان حبیب‌الله لارودی (پدر نگارنده) که در سال‌های ۱۲۵۴-۱۲۵۶ خورشیدی بیشتر شهرهای آذربایجان و قفقاز را در جامه‌ی درویشی پیاده پیموده و مطالعات خود را نوشته است. این سفرنامه دارای اطلاعات سودمندی از شهرهای قفقاز و طرز زندگانی مردم آن سرزمین است. (چاپ نشده).
- به جزء کتب نامبرده به بیاری از کتب و مجلات دیگر نیز مراجعه شده است.

### اطلس‌ها

- ۱- اطلس هاند Hand Atlas چاپ برلن سال ۱۹۱۹-۱۹۲۰ م.
- ۲- اطلس عمومی شرادر Atlas Universel Schrader پاریس سال ۱۹۲۳ م.

### علامت اختصاری سال‌ها

ه.ق = هجری قمری      ه.ج = هجری خورشیدی

م = میلادی

نادر شاه مؤمن سلسله افشاریه در محرم ۱۱۰۰ هـ. ق در دستگرد متولد شد. نادر در ایام جوانی به بیهادی و شجاعت معروف شد و سیصد تا چهارصد نفر از افراد قبایل مختلف را به دور خود جمع کرد و قدرت کوچکی پذید آورد. هنگامی که شاه طهماسب صفوی از مقابل افغانها گریخته بود، نادر با سربازانش به کمک اورفت و پس از شکست دادن افغانها اصفهان را تصرف و لقب طهماسبقلی یافت.

نادر طی سال ۱۱۳۹ تا ۱۱۴۵ هـ. ق شهرهای جنوب دریای خزر را تصرف کرد، هرات را تسخیر نمود، عثمانیان را از نراحی غربی ایران بیرون راند و توانست مشرق ایران را آرام سازد. نادر در سال ۱۱۴۸ هـ. ق تاج پادشاهی را بر سرتهداد. پس از آن بر قندھار، غزنی و کابل تسلط یافت و هند را تسخیر نمود. اشکرکشی‌های مکرر و تغییر رفتار نادر شاه پس از ثابتنامه کردن پرسش رضاقلی میرزا، سبب ایجاد شورش‌هایی در نقاط مختلف کشور شد.

سی انجام نادر شاه، فرزند شمشیر، که سالیان دراز از عمرش را در راه اعتدالی خام ایران جنگیده بود، به دست جمعی از سرداران ناراضی اش به سال ۱۱۶۰ هـ. ق به قتل رسید.



کتاب پارسه

ISBN 978-500-5026-56-6  
9 785005026566